بسم الله الرحمن الرحيم



علامه امینی قدس سره

مقدمه و پاورقی:

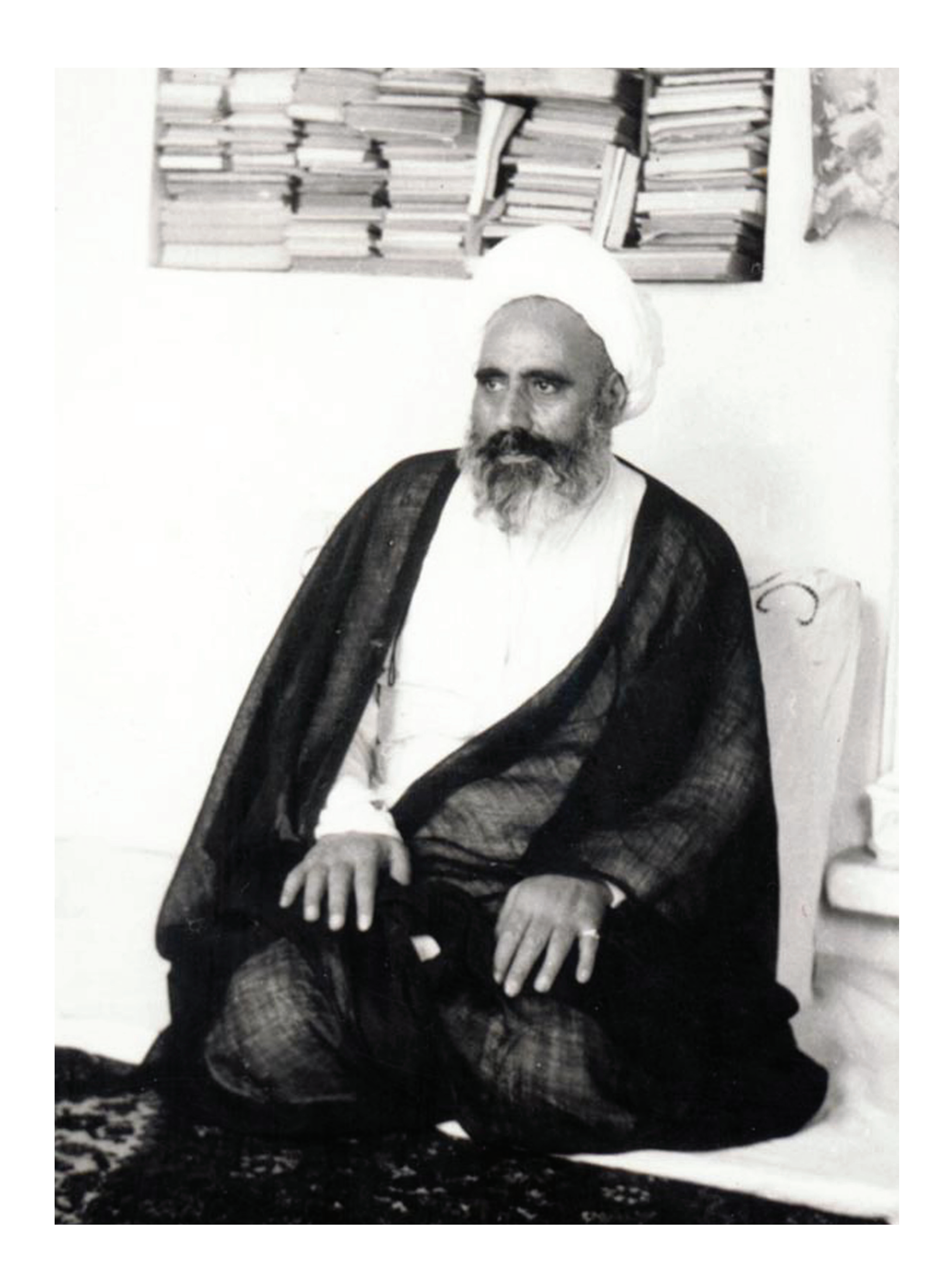
محمد امینی نجفی





نام کتاب : فاطمه زهرا 3
مؤلف : علامه شیه عبدالحسین امینی نجفی 1
مقدمه و پاورقی : محمد امینی نجفی
تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه
چاپ: اول
ناشر:
صفحه بندی و امور فنی: خانم روزبهانی

پایگاه اطلاع رسانی: www.Allamehamini.ir
پست الکترونیک: Allamehaminy.com@gmail.com



تمثال مبارک مرحوم علامه امینی

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى فاطِمَةَ وَ اَبيها وَ بَعْلِها وَ بَنيها
وَ سِرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فيها بِعَدَدِ ما اَحاطَ بِهِ عِلْمُك

فهرست

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

یکی از چراغ‌های هدایت و مدافعان حریم ولایت و از مرزداران تشیع علامه بزگوار آیت الله شیخ عبدالحسین امینی(ره) است.

که الحق و انصاف تمام لحظات عمر شریف خود را در راه اثبات ولایت مطلقه امیرالمؤمنین علی عليه السلام و ائمه طاهرین عليهم السلام صرف کرد، نام نورانی علامه امینی در کنار نام مولای مظلومش امیرالمؤمنین عليه السلام در دریای خروشان معارف غدیر می‌درخشد و الغدیر ایشان همچون آفتابی فروزان در تاریکی‌های دوران غیبت نورافشانی می کند.

ابعاد شخصیتی بی‌نظیر علامه امینی تا دنیا دنیاست نسل‌های آینده تاریخ بشریت را تحت تاثیر انوار تابان و پرقدرت خود قرار خواهد داد و این حقیقت زنده قلب‌های پاک انسان‌ها را در اقصی نقاط جهان از زلال معرفت خود سیراب خواهد کرد و اندیشه‌های متعالی آن سراج منیر همواره به عنوان یک درس نامه ملکوتی در تداوم تعالیم اولیا ء الهی برای همیشه مطرح خواهد بود.

شخصیت والایی که اساطین فقها ء و علما ء شیعه و سنی و چهره‌های درخشان حوزه‌های هنر و فرهیختگان دانشگاه‌ها، در تمجید و عظمت او وآثارش قلم فرسایی کرده و شعر سروده‌اند.

برهمین اساس به منظورارج نهادن به یک عمر تلاش‌های گسترده‌ی این نادره‌ی قرن و احساس مظلومیت و مهجوریت برای این مدافع خستگی ناپذیر و زنده نگاه داشتن تفکر

معرفتی والای علامه امینی؛ برجسته نمودن نقش بی‌بدیل آن بزرگوار در احیاء فرهنگ غدیر و امر خاندان رسالت علیهم‌السلام و نیز فراگیرسازی اندیشه‌ها و آرمان‌های این ابر مرد تشیع، از طریق استفاده از ابزارهای فرهنگی و هنری و تبدیل نمودن این تفکرات ناب به جریانی سیال و پویا برای نسل حاضر و نسل‌های آینده «پایگاه جهانی اطلاع رسانی علامه امینی» تأسیس شد. به امید آن که از این طریق شاهد ایجاد شور و شعفی پویا درحوزه‌های علم، فرهنگ، و هنر متعهد باشیم.

ما برآنیم که به منظور شناساندن هر چه بیشتر و بهتر آثار و ابعاد شخصیتی منحصر به فرد مرحوم علامه امینی وتشویق محققان، عالمان، اندیشمندان، فرهیختگان و هنرمندان برای خلق آثار برجسته و گسترش فعالیت‌ها وخدمات علمی، هنری «پایگاه اطلاع رسانی علامه امینی» را که صورت غیر دولتی و غیر انتفاعی است هر چه بیشتر توسعه و گسترش دهیم.

لذا از همه دوستان اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام درخواست می‌شود با مراجعه و معرفی دیگران به این پایگاه و ارائه طرح‌ها و پیشنهادات ناب خود را در نشر معارف اهل بیت علیهم‌السلام و زنده نگه داشتن نام علامه امینی و اندیشه‌های مقدسش شریک نمایند.

از خداوند متعال مسئلت می‌نمائیم تا ما را در این امر خطیر و انسان ساز یاری و ثابت قدم فرماید.

اهداف پایگاه:

۱ـ معرفی افکار، و اندیشه‌ها و سیره علمی و عملی مرحوم علامه امینی به نسل‌های حاضر و آینده.

۲ـ ترویج و نهادینه سازی اندیشه‌های مرحوم علامه امینی در میان نخبگان.

۳ـ تنظیم و نشر و توزیع آثار علامه امینی رحمه‌الله.

۴ـ ایجاد بانک اطلاعاتی مورد نیاز و اطلاعاتی رایانه‌ای در خصوص علامه امینی.

۵ـ پژوهش در آثار علامه امینی ﷺ به منظور استخراج و معرفی دیدگاه‌های ایشان در موضوعات مختلف.

۶ـ انتشار نشریات تخصصی در موضوعات مختلف امینی شناسی.

پایگاه اطلاع رسانی علامه امینی ﷺ
تأسیس ۱۳۹۳
مهدی کلباسی

مقـــدمه

مقدمه

در مدح و ثنایی که ما از افراد می کنیم دو ضعف عمده وجود دارد: یکی اینکه ما تنها بر مبنای ظاهر افراد قضاوت می کنیم، و دوم اینکه معمولاً آنگاه که مُعَرِّف را به صفتی از مکارم و فضایل معنوی مُتَّصِف می‌نماییم نقص ما نسبت به آن فضیلت بیش از مُعَرَّف است.

قضاوت‌های بشری پیوسته با اشتباه و لغزش توأم است. در قضاوت‌های انسان، مبنای احکام صادره ظاهر افراد است. هیچکس را از باطن افراد آگاهی نیست؛ تنها خداوند متعال است که از اسرار مطلع است و تنها اوست که علم ظاهر و باطن تمامی امور نزد او می‌باشد. همین عدم اطلاع ما از حقیقت افراد است که در بسیاری از موارد شناخت ما را با اشتباه مواجه می‌سازد. ما در زندگی روزمره‌ی خود نظرمان درباره‌ی افراد همواره در حال تغییر و تغیّر است. ما که روزی فردی را صالح می‌پنداشتیم پس از چندی درمی‌یابیم که فردی بدطینت است. روزی می گفتیم فلان شخص فرد ریاکاری است و امروز درباره‌ی همان فرد می گوییم: او شخص بسیار زاهدی است. این تغییر نظرها و این دیدگاه‌های متعارض یکی از خصوصیت‌های اصلی قضاوت‌های ماست و دلیل عمده‌ی آن نیز علم ناقص و محدود ما می‌باشد.

از طرف دیگر قاعده‌ی منطقی همواره بر این بوده و هست که: «مُعَرِّف باید از مُعَرَّف اَجْلی و اَوْضَح باشد». مادامی که ما در فضیلتی از مُعَرَّف خود رتبه‌ای پایین تر داشته باشیم به قضاوتهای اشتباه مبادرت می‌نماییم. به عنوان مثال ما آنگاه که نسبت به زبانی (نظیر زبان عربی) آگاهی نداریم فکر می کنیم اگر کسی کلماتی را به عربی ایراد نماید عالم به این زبان است و لذا او را به عنوان فردی که مسلط بر زبان عربی است معرفی می‌نماییم؛ ولی پس از چندی که اطلاع ما از زبان و ادبیات عرب فزونی گرفت درمی‌یابیم که فرد مزبور در زبان عربی بسیار ناآگاه

است و چیز زیادی از این زبان نمی‌داند. علت اصلی اینکه ما در نخستین قضاوت خود اشتباه کرده‌ایم این است که دانش ما نسبت به زبان عربی ـ در زمان اولین قضاوت ـ از علم معرف کمتر بوده است.

با توجه به دو موضوعی که بیان شد علمای مذهبی در معرفی انبیاء و فرستادگان الهی معمولاً قضاوت‌های شخصی خود را مطرح نمی کنند بلکه همیشه به نصوصی استناد می کنند که متعلق به ناحیه‌ی وحی می‌باشد.

مهم‌ترین منصب الهی مقام شامخ ولایت است. ولایتی که به معنی اولویت به اَنْفُس بوده و بر تمامی مخلوقات جاری و ساری است. چه کسی می‌تواند صاحب این مقام عظیم الهی را بدون نصوص الهی بشناسد؟ و کدام خردمندی آنگاه که نصوص الهی در معرفی وی صادر شد از طاعتش سرببیچد؟ ما آنگاه که از طریق آیات قرآنی و روایات پیامبران اکرم 6 دریابیم که فرد خاصی صاحب مقام ولایت است مسئولیت عظیمی در قبال آن ولی الهی متوجه ما می گردد. صاحب مقام ولایت بودن مستلزم معصوم بودن از هر گناه و لغزش است و بر تمامی احاد بشر واجب است که تا حد توان در شناخت ولی پروردگار که این مقام عصمت را حائز است تلاش نمایند.

یکی از صاحبان مقام شامخ ولایت، سیده‌ی نساء عالمین حضرت فاطمه زهرا 3 می‌باشد. بانویی که مناقبش چنان محیر العقول است که شناخت و ایمان به آن ـ اگر از طریق وحی نبود ـ هرگز قابل تصور و تصدیق نبود. اینکه نور آن وجود مقدس قبل از آفرینش حضرت آدم زینت بخش دائره امکان بوده است؛ اینکه جهان به طُفیل وجود او و دیگر چهارده معصوم به دائره‌ی وجود قدم نهاده‌اند؛ اینکه نام او را پروردگار برگزیده و از اسم خود نام وی را مشتق نموده است؛ اینکه انبیاء به نام او متوسل بوده‌اند؛ اینکه حضرتش از تمامی ملائکه افضل و اشرف می‌باشد؛ اینکه ولایت او چون امانتی الهی به بشر عرضه گردیده است؛ اینکه توسل به او موجب استجابت دعا در بارگاه ملکوت می گردد؛ اینکه در تاریخ بشر او را جز علی کفو و همتایی پیدا نمی‌شود؛ اینکه او بانوی بانوان دو جهان می‌باشد؛ اینکه در زمان حیات او،

فرشتگان افتخار مصاحبت با وی را داشته‌اند؛ اینکه علم او «**علم به ما کان و ما یکون**» است؛ اینکه خداوند دوستی او را شرط ایمان و دشمنی با او را نشانه‌ی کفر می‌داند؛ اینکه محبت و مودّت نسبت به او و خاندانش تنها اجر عظیم رسالت است؛ اینکه جمع کثیری در روز قیامت به شفاعت او از دوزخ رهایی می‌یابند؛ اینکه حضرتش اولین میهمان بهشت است؛ اینکه رفیع‌ترین مقام جنت از آن او و خاندان اوست،... و عاقبت اینکه تنها اوست که بگونه‌ی مطلق «ولیّة الله» جهان خلقت است؛ هگی مناقبی است که هر بشری را ـ در مقابل آن وجود مقدس ـ به حیرت و تحسین و خضوع وامی‌دارد. اثبات هر یک از این مناقب به تنهایی کافی است تا انسان در تعدیل و جرح تمامی بشر، مبنا را حبّ و یا بغض نسبت به چنین فردی قرار دهد. چنین است که حبّ و بغض نسبت به فاطمه سلام‌الله‌علیها سنگ محکی برای شناخت مؤمن از کافر می‌باشد. او محبوبه بارگاه کبریایی پروردگار احدیت است.

کتاب حاضر ـ که از تقریرات فرزانه‌ی عالم تحقیق و عاشق دلباخته‌ی خاندان عصمت و طهارت و مجتهد مکتب ولایت مرحوم علامه امینی 1 می‌باشد ـ به اجمال درباره‌ی مناقب حضرت صدیقه طاهره 3 بحث نموده است. در این کتاب مناقب فاطمه‌ی زهرا 3 ـ براساس آیات قرآنی و احادیث و روایات ـ مورد بررسی قرار گرفته و درباره‌ی هر منقبت توضیحات بسیار مفید توسط آن مرحوم ایراد گردیده است.

خوانندگان نباید گمان برند که مطالبی که درباره‌ی حضرت زهرا و ولایت او بیان گردیده است تنها یک موضوع مذهبی و شیعی است. مناقبی که در این کتاب به آنها اشاره شده است عمدتاً با استناد و ارجاع به مصادر و منابع علمای اهل تسنن بیان گردیده و لذا باید اذعان داشت که این مناقب مورد تأیید کلیه‌ی فرق اسلامی بوده و متفق علیه تمامی مسلمانان می‌باشد.

تذکر این نکته نیز ضروری است که **مطالبی را که ما در پاورقی‌ها بعنوان توثیق علمای عامه ـ با استناد به اقوال علمای رجال اهل تسنن ـ آورده‌ایم صرفاً به منظور احتجاج با طرف مقابل است و به این معنا نیست که نظر ما درباره‌ی آنان قابل تطبیق با این اقوال مطروحه می‌باشد.**

گزارش مختصری از
حیات مرحوم علامه امینی

گزارش مختصری از حیات مرحوم علامه امینی

نَسَب مرحوم علامه شیخ عبدالحسین امینی نجفی تا جد چهارمش چنین است: **عبدالحسین بن شیخ احمد بن شیخ نجفقلی بن شیخ عبدالله (سرمست) بن حاج محمد بن الله یار.** نام این خاندان از لقب جدّ علامه (مرحوم شیخ نجفقلی) گرفته شده است چون لقب وی «امین الشرع» بوده و در روزگار خود از علماء و فضلای تبریز بشمار می‌رفته است.

نجفقلی ملقب به امین الشَّرع (جدّ علامه امینی)

مرحوم امین الشرع در سال ۱۲۵۷ هجری قمری [۱] بدنیا آمد و مدتی از زندگی خود را در سَرْدِها (یکی از توابع تبریز) گذرانید و سپس به تبریز مهاجرت نمود و برای همیشه در آنجا مقیم گشت. وی فردی عالم و صالح و متقی بود و حیات خویش را مصروف کسب علوم دینی نمود و در شعر و ادب و مکارم اخلاقی به حظی وافر دست یافت. امین الشرع شعر نیز می‌سرود و قصائدی در مدح ائمه‌ی اطهار : دارد که هم اکنون در دست است. او در شعرِ خود به «واثق» تخلّص می‌کرد و نقش مُهر او ـ آن طوری که در پشت بعضی از رسائلش مشهود است ـ «**الواثِقُ بِاللهِ الغَنی عَبْدُهُ نَجَفْقُلی**» بوده است.

وی در سن ۸۳ سالگی در شب جمعه هفتم جمادی الاولی سال ۱۳۴۰ هجری یک ساعت پیش از اذان صبح ـ دیده از جهان فروبست و بصورت امانت در محل وفات خود (تبریز) دفن گردید. علامه امینی می‌فرمودند: ۱۲ سال پس از فوت مرحوم جدّم (نجفقلی) وقتی که او

۱ـ خوانندگان عنایت داشته باشند که پس از این به جهت اختصار بجای «هجری قمری» به ذکر لفظ «هجری» اکتفا می‌کنیم؛ لذا هر کجا که لفظ هجری را بطور مطلق دیدید منظور هجری قمری است.

را از قبرش بیرون آوردیم تا به نجف اشرف منتقل نماییم با نهایت تعجب و شگفتی دیدیم کوچکترین تغییری در جنازه‌ی این مرد بزرگوار بوجود نیامده است، و حتی مویی از محاسن شریفش نریخته است.

مرحوم امین الشرع پس از انتقال به نجف اشرف در جوار مولای متقیان امیرمؤمنان ـ در وادی السلام ـ بخاک سپرده شد.

شیخ احمد امینی (پدر علامه امینی)

شیخ احمد که پدر مرحوم علامه امینی می‌باشد در سال ۱۲۸۷ هجری در «سَرْدِها» بدنیا آمد و در سال ۱۳۰٤ هجری به تبریز مهاجرت نمود. وی از فقهاء و فضلا و مجتهدین مسلم زمان خویش و در زهد و تقوی زبانزد خاص و عام بود. بقدری سلیم النفس و خَلیق بود که کسی او را در طول عمرش ـ جز در مسائل مذهبی ـ خشمگین ندیده بود. چنان به آداب اخلاقی مُتخلّق بود که اطرافیان را به اعجاب وا می‌داشت. با آنکه از مقام علمیِ شایسته‌ای برخوردار بود همواره از شهرت و معروفیت دوری می‌جست و از هرگونه تظاهر و ریا پرهیز می‌کرد. آیة الله سید میرزا ابوالحسن انگجی تبریزی (متوفای ۱۳۵۷ هجری) که از مراجع عظام زمان خویش بود؛ همواره در مجالس و محافل خود می‌گفت: «شیخ میرزا احمد امینی از کسانی است که در زهد و تقوایش شکی نیست و بدون تردید فردی مجتهد است منتها از خوف تظاهر به ریا و از ترس شهرت طلبی همیشه فضائل خویش را مخفی می‌نماید».

شیخ احمد مقدمات علوم دینی را نزد پدر بزرگوارش در تبریز کسب نمود و سپس از دیگر اساتید موجود در تبریز استفاده کرد و نزد افاضل تبریز نظیر علامه میرزا اسدالله بن حاج محسن تبریزی ـ که از نوادر فقهاء و از عالمان جامع معقول و منقول زمان خود بود ـ به تلمذ پرداخت.

از تالیفأت وی ـ که مرحوم شیخ آقا بزرگ در کتاب نقباء البشر و همچنین عمر رضا کحّاله در معجم المؤلفین نیز به آن اشاره نموده‌اند ـ کتاب تعلیق او بر مکاسب شیخ مرتضی انصاری است. نوشته‌های دیگری چون تعلیق بر لمعه و رساله‌ای در فقه نیز از آثار علمی اوست. از جمله علمایی که به او اجازه‌ی روایت اعطا نموده‌اند آیات زیر می‌باشند:

۱ـ مرحوم آیت‌الله سید میرزا علی شیرازی (متوفای ۱۳۵۵ هجری).

۲ـ مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن موسوی اصفهانی (متوفای ۱۳۶۵ هجری).

۳ـ مرحوم آیت‌الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (متوفای ۱۳۶۱ هجری).

۴ـ مرحوم آیت‌الله سید حسین طباطبائی بروجردی (متوفای ۱۳۸۰ هجری مطابق با ۱۳۴۰ هجری شمسی).

۵ـ مرحوم آیت‌الله شیخ میرزا علی ایروانی (متوفای ۱۳۵٤ هجری).

۶ـ مرحوم آیت‌الله شیخ میرزا رضی بن محمد حسن زنوزی تبریزی (متوفای ۱۳٦۰ هجری).

۷ـ مرحوم آیت‌الله شیخ میرزا احمد مجتهد تبریزی قراچه داغی.

۸ ـ مرحوم آیت‌الله شیخ میرزا فتاح شهیدی (متوفای ۱۳۷۲ هجری).

۹ ـ مرحوم آیت‌الله شیخ میرزا خلیل آقا مجتهد بن میرزا حسن (متوفای ۱۳٦۸ هجری).[۱]

مرحوم شیخ احمد ـ مانند پدرش امین الشرع ـ در سن ۸۳ سالگی در بیست و نهم ربیع الاول سال ۱۳۷۰ هجری (مطابق با هفدهم دیماه ۱۳۲۹ هجری شمسی) در تهران وفات یافت و در شهر قم در «قبرستان نو» بخاک سپرده شد.

۱ـ خوانندگانی که مایل به کسب آگاهی از حیات این آیات و همچنین کسب اطلاع از حیات اساتید دیگری که پس از این به نام آنها اشاره خواهد شد می‌باشند؛ به مقدمه کتاب الغدیر (چاپ ۱۳۹٦ ه / ۱۹۷٦ م تهران) که به قلم استاد گرانمایه حضرت حجة الاسلام و المسلمین شیخ رضا امینی نجفی نگارش یافته مراجعه فرمایند.

عبدالحسین امینی نجفی

علامه بزرگوار ما مرحوم شیخ عبدالحسین امینی نجفی به سال ۱۳۲۰ هجری قمری در شهر تبریز دیده به جهان گشود. وی تحصیلات مقدماتی و دوره‌ی سطح علوم دینی را نزد افاضل تبریز از جمله پدر بزرگوارش فراگرفت. او در این دوره از حیات خود با حضور در مدرسه‌ی دینی «طالبیه» و همچنین حضور در مجالس علمی دیگر آن زمان موفق به کسب فیض از محضر آیات و حججی گردید که نام بعضی از آنان از این قرار است:

۱ ـ مرجع تقلید مرحوم آیت‌الله سید محمد بن عبدالکریم موسوی مشهور به مولانا (متوفای ۱۳۶۳ هجری).

۲ـ مرحوم آیت‌الله سید مرتضی بن احمد حسینی خسروشاهی (متوفای ۱۳۷٦ هجری).

۳ـ مرحوم آیت‌الله شیخ حسین بن عبد علی توتونچی (متوفای ۱۳٦۰ هجری).

۴ـ مرحوم علامه شیخ میرزا علی اصغر ملکی.

اولین سفر علامه به نجف اشرف

علامه پس از آنکه دوره‌ی سطح علوم دینی را در تبریز بپایان رسانید در عنفوان جوان به نجف اشرف عزیمت نمود تا در جوار مرقد ملکوتی مولی الموحّدین امیرمؤمنان 7 در درس خارج فقهای بزرگوار آن سرزمین مقدس حاضر گردد و به کسب معارف الهی از اکابر و بزرگان شیعه‌ی آن روز نجف بپردازد. آیاتی که در این دوره از حیات علامه به پرورش علمی او همت گماشتند عبارتند از:

۱ـ مرحوم آیت‌الله سید محمد بن محمد باقر حسینی فیروزآبادی (متوفای ۱۳٤۵ هجری).

۲ـ مرحوم آیت‌الله سید ابوتراب بن ابوالقاسم خونساری (متوفای ۱۳٤٦ هجری).

۳ـ مرحوم آیت‌الله میرزا علی بن عبدالحسین ایروانی (متوفای ۱۳٥٤ هجری).

۴ـ مرحوم آیت‌الله میرزا ابوالحسن بن عبدالحسین مشکینی (متوفای ۱۳٥۸ هجری).

بازگشت به تبریز

علامه پس از سال‌ها تحصیل در نجف اشرف به تبریز بازگشت و مدتی را به تدریس و تحقیق پرداخت ولی دیری نپایید که جَذْبه دیار ملکوتی نجف اشرف دیگر بار او را به آن سامان کشانید.

مهاجرت علامه به نجف اشرف

علامه به نجف رفت و برای همیشه در آن سرزمین مقدس رحل اقامت افکند. این بار او افتخار تحصیل علوم دینی در محضر نوابغ مذهب شیعه را یافت و در مجالس درسی نخبگان دین و مراجع تقلید آن روز باستمرار حاضر گشت.

اساتید مهم علامه در این دوره‌ی عالی تحصیلی وی ـ که آخرین دوره تلمذ او بود ـ عبارتند از:

۱ـ مرحوم آیت‌الله سید میرزا علی بن مجدد شیرازی (متوفای ۱۳۵۵ هجری).

۲ـ مرحوم آیت‌الله شیخ میرزا حسین نائینی نجفی (متوفای ۱۳۵۵ هجری).

۳ـ مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن بن سید محمد موسوی اصفهانی (متوفای ۱۳۶۵ هجری).

۴ـ مرحوم آیت‌الله شیخ محمد حسین بن محمد حسن اصفهانی غروی (متوفای ۱۳۶۱ هجری).

۵ـ مرحوم آیت‌الله شیخ محمد حسین بن علی آل کاشف الغطاء (متوفای ۱۳۷۳ هجری).

مشایخ روایتی مرحوم علامه امینی

جدیت و تلاش خستگی‌ناپذیر علامه ـ به مدد توفیقات الهی ـ خیلی زود او را به مقام والای اجتهاد رسانید. علامه تیمّنا برای پیوستن به جرگه‌ی حاملان احادیث پیامبر اکرم 6 و خاندان او : و جهت متبرّک شدن مرویاتش به اتصال سند و جهت صیانت آنها از قطع و ارسال، مبادرت به اخذ اجازه روایت از بعضی از بزرگان آن روزگار نمود که نام بعضی از آنها بقرار ذیل می‌باشد:

۱ـ اجازه روایت از مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن موسوی اصفهانی(متوفای ۱۳٦۵ هجری).

۲ـ اجازه روایت از مرحوم آیت‌الله سید میرزا علی حسینی شیرازی(متوفای ۱۳۵۵ هجری).

۳ـ اجازه روایت از مرحوم آیت‌الله شیخ میرزا علی اصغر ملکی تبریزی.

۴ـ اجازه روایت از مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین قمی طباطبائی (متوفای ۱۳٦٦ هجری).

۵ـ اجازه روایت از مرحوم علامه شیخ علی بن ابراهیم قمی(متوفای ۱۳۷۳ هجری).

۶ـ اجازه روایت از مرحوم علامه شیخ محمد علی غروی اردوبادی(متوفای ۱۳۸۰ هجری).

۷ـ اجازه روایت از مرحوم علامه شیخ آقابزرگ (محمد محسن) تهرانی(متوفای ۱۳۸۹ هجری).

۸ـ اجازه روایت از مرحوم علامه شیخ میرزا یحیی بن اسدالله خویی(متوفای ۱۳٦٤ هجری).

تحقیقات علامه امینی

علامه پس از آنکه به مرتبه‌ی رفیع اجتهاد رسید امر تحقیقات شبانه‌روزی و تألیفات گسترده تمامی اوقات حیات آن مرحوم را به خود اختصاص دارد. از جمله تألیف وی عبارتند از:

۱ـ تفسیر فاتِحَة الکِتاب

این کتاب در دو بخش است: بخش اول به تفسیر سوره‌ی حمد و بخش دوم به تحلیل آن از نظر مباحث توحید و قضاء و قدر و جبر و تفویض اختصاص دارد.

تمامی مباحث براساس روایات مأثوره طرح گردیده است. این کتاب در سال ۱۳۹۵ هجری در تهران بچاپ رسیده است.

۲ـ شُهَداءُ الفَضیلَه

این کتاب ابتکاری و تاریخی حاوی شرح زندگی علمای شیعه از قرن چهارم تا قرن گذشته است که در دفاع از حریم اهل‌بیت و تشیع به درجه‌ی رفیع شهادت نائل شده‌اند. این کتاب در سال ۱۳۵۵ هجری در نجف اشرف بطبع رسیده است.

۳ـ تصحیح کامِل الزِّیارَه

این کتاب اثر فقیه طائفه‌ی امامیه ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (متوفای ۳٦۷ هجری) است که در سال ۱۳۵٦ هجری با تصحیح مرحوم علامه در نجف اشرف بچاپ رسیده است.

۴ـ أَدَبُ الزائِر

این کتاب رساله‌ی موجزی است که در آن به آدابی که شایسته است زائر بقعه‌ی حضرت سید الشهداء 7 آنها را رعایت کند اشاره شده است.

۵ـ سیرَتُنا و سُنَّتُنا سیرَةُ نَبِیِّنا وَ سُنَّتُه

این کتاب شرح گفتگوی مرحوم علامه درباره‌ی اقامه‌ی مجالس عزای حسینی و سجده بر تربت امام حسین 7 و... است که در شهر حلب انجام شده و توسط علامه گزارش گردیده است. این کتاب در سال ۱۳٦۲ هجری در نجف بچاپ رسیده است.

۶ـ تعالیق بر رسائل شیخ انصاری (مخطوط)

۷ـ تعالیق بر مکاسب شیخ انصاری (مخطوط)

۸ـ المَقاصِدُ العَلِیَّةُ فِی المَطالِبِ السَّنِیَّه

این کتاب در تفسیر چهار آیه، که به تازگی به همت بنیاد محقق طباطبایی منتشر شده است:

آیه‌ی اول: «قَالُواْ رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِیلٍ».[1]

آیه‌ی دوم: «وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُواْ الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی أَسْمَئِهِ سَیُجْزَوْنَ مَا كَانُواْ یَعْمَلُونَ».[2]

---

۱ ـ سوره‌ی غافر: ۱۱.

۲ـ سوره‌ی الاعراف: ۱۸۰.

آیه‌ی سوم: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَاذَا غَفِلِينَ». [1]

آیه‌ی چهارم: «وَ كُنتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ * وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُون * أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ». [2]

۹ـ رِياضُ الأُنْس (مخطوط)

این کتاب در دو جلد است. جلد اول ۷۰۰ صفحه و جلد دوم ۱۰۱۲ صفحه دارد و در آن گزیده‌های کتب تفسیری و حدیث و تاریخ و کلام بصورت کشکول نوشته شده است.

۱۰ـ رجال آذربایجان (مخطوط)

در این کتاب که مانند دیگر کتب علامه به زبان عربی است شرح زندگانی ۲۳٤ نفر از علماء و ادبای آذربایجان بترتیب حروف الفبا آمده است و با نام «ابراهیم بن ابی‌الفتح زنجانی» شروع می‌شود و با نام «عزالدین یوسف بن حسن تبریزی حلاوی» خاتمه می‌یابد.

۱۱ـ ثَمَراتُ الأسفار (مخطوط)

این کتاب در دو جلد است و حاوی یادداشت‌های علامه امینی از کتب خطی هند و سوریه می‌باشد.

۱ـ سوره‌ی الاعراف: ۱۷۲.

۲ـ سوره‌ی الواقعه: ۷ ـ ۱۱.

۱۲ـ العِتْرَةُ الطاهِرَةُ فِی الکِتابِ العَزیز [یا: الآیاتُ النّازِلَة فِی العِترَة الطّاهِرَة] (مخطوط)

این کتاب حاوی آیاتی می‌باشد که درباره‌ی اهل‌بیت پیامبر نازل گردیده است. در این کتاب به نصوص علمای تفسیر و حدیث و کلام پیرامون این آیات اشاره شده است. این کتاب در بقیه‌ی مجلدات الغدیر ـ که تاکنون بچاپ نرسیده ـ تلفیق شده و در بحث «مُسنَدُ المَناقِب و مُرْسَلُها» مطرح گردیده است.

۱۳ـ الغَدیر فِی الکِتابِ و السُّنَّةِ و الأَدَب

این کتاب کارنامه حیات علامه و محصول تمامی تلاش‌های علمی اوست. این کتاب نشانگر میزان زحمات علامه و حاکی از مقدار دلباختگی او به خاندان عمصت و طهارت است.

«غدیر» ی کرد بی‌همتا، چنانچون بیکران دریا
لبالب از رحیق حق، جهان را زو مشامی خوش
از این دریا دل آماده، «غدیری» ایزدی باده
خوش آن رندی کزین مَشرب کند شُرب مُدامی خوش[۱]

علامه برای تألیف کتاب الغدیر، منابع مورد نیاز موجود در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی نجف اشرف را بدقت بررسی نمود و سپس برای تکمیل تحقیقات خویش به ایران، هند، سوریه و ترکیه سفر کرد و مصادر مربوطه‌ی موجود در کتابخانه‌ها را با تلاشی تحسین‌برانگیز و در عین حال حیرت‌آور مطالعه و احیاناً استنساخ نمود. حدود چهل سال است که از تاریخ تألیف این کتاب می‌گذرد و کسی نیست که در دنیای تحقیقات اسلامی با نام کتاب الغدیر بیگانه باشد. الغدیر در ۲۰ جلد به زبان عربی ـ با نثری بسیار پخته و ادبی ـ نگارش یافته که تاکنون ۱۱ جلد آن به حلیه طبع آراسته شده است. آیةالله سید محسن حکیم

۱ـ از قصیده‌ی مطوّل مهدی اخوان ثالث (م. امید) که در سوگ علامه‌ی امینی سروده شده است.

و آیةالله سید حسین حمّامی درباره‌ی این کتاب گفته‌اند: «لَّا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ[۱]»[۲] و آیاتی چون سید عبدالهادی شیرازی و شیخ محمدرضا آل‌یاسین و علامه اردوبادی گفته‌اند: «لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ[۳]». [٤]

علامه خود می‌فرمود:

> «من برای نوشتن الغدیر، ۱۰ هزار کتاب را (که ممکن است هر کتاب در چندین مجلد باشد) از بای بسم‌الله تا تای تمت خوانده‌ام و به ۱۰۰ هزار کتاب مراجعات مکرر داشته‌ام».

مصادر و منابعی که در کتاب الغدیر مورد استناد قرار گرفته همگی از منابع علمای اهل سنت است و این بدین معنا نیست که کتب اهل سنت در نظر علامه امینی دارای اعتبار، و یا کتب علمای مذهب شیعه غیر قابل اعتماد است. یکی از قواعد اساسی منطقی در جدل، احتجاج از طریق ارائه‌ی مسلمات طرف مقابل است. مرحوم علامه با عنایت به همین قاعده‌ی منطقی، مطالب الغدیر را با استناد به اقوال و آراء اهل سنت استوار ساخته‌اند و خود می‌فرمایند: «مطالبی که ما در الغدیر گفته‌ایم مذهبی نیست بلکه اسلامی است»، یعنی مسائلی نیست که فقط مذهب شیعه بدان معتقد باشد بلکه مطالبی است که در میان جمیع مذاهب اسلامی مُتَّفَقٌ علیه است.

بعضی از افراد تصور باطلی از الغدیر دارند و می‌پندارند الغدیر باعث تفرقه و جدایی مذهب اسلامی از یکدیگر می‌گردد. کسانی که این تصور را دارند نه تنها الغدیر را مطالعه نکرده‌اند بلکه از تأثیر الغدیر در ممالك اسلامی بی‌اطلاع هستند. **اولاً** هر کس که الغدیر را بخواند درمی‌یابد که مؤلف کتاب از حسن نیت کاملی برخوردار است و منظور وی از

---

۱ ـ سوره‌ی فصلت: ٤۲.

۲ـ الغدیر ج ۵/ صفحات د، ه.

۳ـ سوره‌ی البقره: ۲.

٤ـ الغدیر ج ۳/ صفحات ر، ز، ه، ج ۸/ صفحه ب، فهرس ملحقات احقاق الحق صفحه ۷.

تدوین این کتاب تنها اظهار حقایق تاریخ اسلام می‌باشد. **ثانیاً** مطالب الغدیر چیزی نیست که نظرات شخصی مرحوم امینی باشد و کثرت منابعی که در الغدیر بدانها اشاره شده است شاهد این مدعاست. تقریباً می‌توان گفت جمله‌ای بدون دلیل و بدون مأخذ در الغدیر نوشته نشده است. لذا اگر کسی بخواهد ادعا کند که کتاب مورد بحث دارای تأثیر تفرقه‌ی کلمه می‌باشد، باید بپذیرد تمامی کتاب‌هایی که در الغدیر به آنها ارجاع شده است ریشه‌های اصلی این تأثیر است و ما می‌دانیم که مأخذ الغدیر عبارت است از امّهات کتب اسلامی غیر شیعی از جمله صحاح سته. **ثالثاً** پس از انتشار الغدیر، مقالات متعددی در مجلات فرهنگی مصر و سوریه و عراق و سایر بلاد اسلامی در تجلیل از این کتاب درج گردید و سیل نامه‌های تقدیر از سراسر ممالک اسلامی جاری شد. اکثر نویسندگان این نامه‌ها از علمای بزرگ اهل سنت هستند. از ملوک و وزرای کشورهای اسلامی گرفته تا ائمه‌ی جمعه و جماعات و اساتید دانشگاه‌ها برای الغدیر تقریظ نوشتند و به قدردانی از زحمات مؤلف آن پرداختند. از میان این نامه‌ها و این تقاریظ، نزدیک به ۵۰ نمونه در مقدمه مجلدات الغدیر درج گردیده است. این نامه‌ها و این مقالات همگی بیانگر این مطلب است که الغدیر کتابی است که کلیه‌ی فِرَق اسلامی بر مطالب مستند آن اتفاق نظر دارند.

بیماری و وفات علامه امینی

«امیر» مرگ چنین شهسوار عرصه‌ی علم

نه مرگ یک تن، بل مرگِ یک جماعت بود

چنین مصیبتِ عُظمی، نبود دانش را

اگر دریغ و اَسَف بود، اگر مصیبت بود

ز فیض بحر ولایت غریق رحمت باد

که خود ز بحر ولایت، «غدیر» رحمت بود[۱]

---

۱ ـ از قصیده‌ی سید کریم امیری فیروزکوهی که در رثای علامه‌ی امینی سروده شده است.

مجاهد بزرگوار و دل‌آگاه ما که در آخرین سال‌های حیات خود ـ از فرط مطالعات بی‌وقفه و پیگیر ـ اسیر بستر بیماری گریده بود، در روز جمعه ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۹۰ هجری قمری (مطابق با ۱۲ تیرماه ۱۳۴۹ شمسی) در تهران دار فانی را وداع نمود. او قبل از آنکه به سفر ابدی خویش رود از لحظه‌ی انتقال خود به محضر دوست آگاه بود؛ از همین روی ابتدا با آبی که با تربت کربلای امام حسین 7 مخلوط شده بود لبهایش را مرطوب نمود و از فرزند خویش[۱] خواست تا برای او دعای عَدیله را قرائت نماید. پس از اینکه دعای عدیله را خواند از فرزندش خواست تا از «مناجات خمس عشره‌ی» امام سجاد 7 دعای «مناجات المُتَوَسّلین»[۲] و «مناجات المُعْتَصِمین»[۳] برایش خوانده شود. علامه با صدایی محزون این

---

۱ ـ منظورم استاد گرانمایه محقق ارجمند حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا رضا امینی نجفی است. ایشان زندگینامه‌ی مرحوم علامه امینی را بصورت مستوفی در مقدمه‌ی کتاب الغدیر (چاپ ۱۳۹۶ ه / ۱۹۷۶ م تهران) مرقوم فرموده‌اند.

۲ـ «مناجات المتوسلین» دهمین دعای خمس عشره‌ی امام زین العابدین علیه السلام است که متن آن را ذیلاً می‌خوانید:

إِلَهِي لَيْسَ لِي وَسِيلَةٌ إِلَيْكَ إِلَّا عَوَاطِفُ رَأْفَتِكَ وَ لَا لِي ذَرِيعَةٌ إِلَيْكَ إِلَّا عَوَاطِفُ رَحْمَتِكَ وَ شَفَاعَةُ نَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ مُنْقِذِ الْأُمَّةِ مِنَ الْغُمَّةِ فَاجْعَلْهُمَا لِي سَبَباً إِلَى نَيْلِ غُفْرَانِكَ ، وَ صَيِّرْهُمَا لِي وُصْلَةً إِلَى الْفَوْزِ بِرِضْوَانِكَ وَ قَدْ حَلَّ رَجَائِي بِحَرَمِ كَرَمِكَ وَ حَطَّ طَمَعِي بِفِنَاءِ جُودِكَ، فَحَقِّقْ فِيكَ أَمَلِي وَ اخْتِمْ بِالْخَيْرِ عَمَلِي، وَ اجْعَلْنِي مِنْ صَفْوَتِكَ الَّذِينَ أَحْلَلْتَهُمْ بُحْبُوحَةَ جَنَّتِكَ ، وَ بَوَّأْتَهُمْ دَارَ كَرَامَتِكَ ، وَ أَقْرَرْتَ أَعْيُنَهُمْ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ يَوْمَ لِقَائِكَ ، وَ أَوْرَثْتَهُمْ مَنَازِلَ الصِّدْقِ فِي جِوَارِكَ، يَا مَنْ لَا يَفِدُ الْوَافِدُونَ عَلَى أَكْرَمَ مِنْهُ، وَ لَا يَجِدُ الْقَاصِدُونَ أَرْحَمَ مِنْهُ، يَا خَيْرَ مَنْ خَلَا بِهِ وَحِيدٌ ، وَ يَا أَعْطَفَ مَنْ أَوَى إِلَيْهِ طَرِيدٌ إِلَى سَعَةِ عَفْوِكَ، مَدَدْتُ يَدِي وَ بِذَيْلِ كَرَمِكَ أَعْلَقْتُ كَفِّي، فَلَا تُولِنِي الْحِرْمَانَ وَ لَا تَبْتَلِنِي بِالْخَيْبَةِ وَ الْخُسْرَانِ، يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِين. (بحارالانوار ۹۱/ ۱۴۹).

۳ـ «مناجات المعتصمین چهاردهمین دعای خمس عشره‌ی امام سجاد علیه السلام است که عبارات آن چنین است:

اللَّهُمَّ يَا مَلَاذَ اللَّائِذِينَ، وَ يَا مَعَاذَ الْعَائِذِينَ، وَ يَا مُنْجِيَ الْهَالِكِينَ، وَ يَا عَاصِمَ الْبَائِسِينَ، وَ يَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ، وَ يَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّينَ، وَ يَا كَنْزَ الْمُفْتَقِرِينَ، وَ يَا جَابِرَ الْمُنْكَسِرِينَ، وَ يَا مَأْوَى الْمُنْقَطِعِينَ، وَ يَا نَاصِرَ الْمُسْتَضْعَفِينَ، وَ يَا مُجِيرَ الْخَائِفِينَ ، وَ يَا مُغِيثَ الْمَكْرُوبِينَ، وَ يَا حِصْنَ اللَّاجِينَ، إِنْ لَمْ أَعُذْ بِعِزَّتِكَ فَبِمَنْ أَعُوذُ، وَ إِنْ لَمْ أَلُذْ بِقُدْرَتِكَ فَبِمَنْ أَلُوذُ، وَ قَدْ أَلْجَأَتْنِي الذُّنُوبُ إِلَى التَّشَبُّثِ بِأَذْيَالِ عَفْوِكَ ، وَ أَحْوَجَتْنِي الْخَطَايَا إِلَى اسْتِفْتَاحِ أَبْوَابِ صَفْحِكَ

←«

دعاها را پس از فرزندش تکرار می کرد و آرام آرام از دیده اشک فرومی‌ریخت. نزدیک اذان ظهر که شد با دست اشاره نمود که دیگر چیزی برایش خوانده نشود. آنگاه خود به تنهایی ـ زیر لب ـ مشغول راز و نیاز با خداوند خویش گشت و آخرین عباراتی که بر لب راند این جملات بود: «اللّهُمَّ إِنَّ هذِهِ سَكَرَاتِ الْمَوْت قَدْ حَلَّتْ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ بِوَجْهِكَ الْكَرِيم، وَ أَعِنِّي عَلَى نَفْسِي بِمَا تُعِينُ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ...».

پس از پنجاه سال سعی و تلاش، دریای پرتلاطم علم و ادب و تحقیق آرام گرفت و از فعالیت‌های شبانه روزی و بی‌وقفه‌ی خویش باز ایستاد. شمع فروزان وجود او خاموش گشت ولی تا ابد همواره بعنوان اسوه‌ای خستگی‌ناپذیر نامش بر صفحه‌ی تاریخ دین و دانش ماندگار خواهد بود.

جنازه‌ی شریف علامه پس از انتقال به نجف اشرف در کتابخانه‌ی عمومی امیرالمؤمنین ـ که در حقیقت بوستان معرفتی بود که اساس آن را خود آن مرحوم پی ریخته بود ـ بخاک سپرده شد. (رحمة الله علیه رحمه واسعه).

--»

وَ دَعَتْنِي الْإِسَاءَةُ إِلَى الْإِنَاخَة بِفِنَاءِ عِزِّكَ، وَ حَمَلَتْنِي الْمَخَافَةُ مِنْ نَقِمَتِكَ عَلَى التَّمَسُّك بِعُرْوَةِ عَطْفِكَ ، وَ مَا حَقُّ مَنِ اعْتَصَمَ بِحَبْلِكَ أَنْ يُخْذَلَ، وَ لَا يَلِيقُ بِمَنِ اسْتَجَارَ بِعِزِّكَ أَنْ يُسْلَمَ أَوْ يُهْمَلَ، إِلَهِي فَلَا تُخْلِنَا مِنْ حِمَايَتِكَ، وَ لَا تُعْرِنَا مِنْ رِعَايَتِكَ، وَ ذُدْنَا عَنْ مَوَارِدِ الْهَلَكَة، فَإِنَّا بِعَيْنِكَ وَ فِي كَنَفِكَ وَ لَكَ ، أَسْأَلُكَ بِأَهْلِ خَاصَّتِكَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ أَنْ تَجْعَلَ عَلَيْنَا وَاقِيَةً تُنْجِينَا مِنَ الْهَلَكَاتِ وَ تُجَنِّبُنَا مِنَ الْآفَاتِ، وَ تُكِنُّنَا مِنْ دَوَاهِي الْمُصِيبَاتِ، وَ أَنْ تُنْزِلَ عَلَيْنَا مِنْ سَكِينَتِكَ، وَ أَنْ تُغَشِّيَ وُجُوهَنَا بِأَنْوَارِ مَحَبَّتِكَ، وَ أَنْ تُؤْوِيَنَا إِلَى شَدِيدِ رُكْنِكَ ، وَ أَنْ تَحْوِيَنَا فِي أَكْنَافِ عِصْمَتِكَ بِرَأْفَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِين.

(بحارالانوار ۹۱/ ۱۵۲. دعای خمس عشره را در مفاتیح الجنان نیز می‌توانید بیابید).

سالشمار زندگانی علامه امینی

سالشمار زندگانی علامه امینی

چندنکته

۱. علامه مجاهد فقید، شیخ عبد الحسین امینی (۱۳۲۰ـ۱۳۹۰ قمری) مشهورتر از آن است که به معرفی نیاز داشته باشد. آن بزرگ مرد که جان بر سر آرمان علوی خود نهاد و جاودانه شد، ستونی استوار از کاخ بلند اندیشه‌ی شیعی است که یادگارهای ماندگارِ او، پس از گذشت چند دهه از رحلتش هنوز باقی است.

۲. اصول کلی در مورد این سالشمار، همان مواردی است که در سالشمارهای دیگر به قلم نگارنده‌ی این سطور، بیان شده است. مانند:

ـ سالشمار محدث قمی، در کتاب **محدث ربانی ج ۱**.

ـ سالشمار آیة الله مرعشی نجفی، در کتاب **وارث پیامبران**.

ـ سالشمار علامه محدث ارموی، در کتاب **هدیه بهارستان**.

ـ سالشمار شیخ آقا بزرگ تهرانی، در کتاب **شیخ آقا بزرگ تهرانی**.

بدین روی، نیازی به تکرار نیست. خوانندگان فرهیخته با رجوع به آن منابع، اصول کلی را خواهند یافت.

۳. منابع اصلی این سالشمار، چنین است:

الف. **الحجة الأمینی**، نوشته سید محمد صادق بحرالعلوم .

ب. **مع الکتاب و المؤلف**، نوشته شیخ رضا امینی نجفی.

ج. **ربع قرن مع العلامه الأمینی**، نوشته حاج حسین شاکری.

د. پایگاه اینترنتی مقالات نور Noormags.com.

هـ. **الغدیر**، چاپ مرکز الغدیر قم ، مجلد صفر.

و. **فهرست واره‌ی نسخه‌های کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین** علیه السلام، به کوشش سید علی موجانی و علی بهرامیان.

روشن است که سال‌ها بر اساس تقویم قمری نوشته شده است و در صورتی که معادل شمسی یا میلادی آن معین بوده، معادل‌ها نیز قید شده است.

٤. سالشمار علامه امینی، برای نخستین بار تهیه و نوشته می‌شود. بدین روی، عاری از نقصان و کمبود و خطا نیست. به ویژه آنکه در فرصتی بسیار کوتاه تهیه شد، بدان امید که نخستین گام در این مسیر باشد؛ گامی کوتاه در راهی بلند، که نیاز به منابع بیشتر و زمان وسیع تر دارد.

٥. مروری بر این سالشمار نشان می‌دهد که در مورد علامه امینی جای خالی چندین کار احساس می‌شود، به ویژه:

الف: تهیه‌ی زندگینامه‌ی جامع و تحلیلی از آن مرد بزرگ

ب. پایان نامه‌ها و پژوهش‌های موردی.

ج. مقالات و رساله‌هایی در زمینه‌ی شیوه‌ی نگارش و پژوهش علامه، در آثار مختلف ایشان.

د. مطالعات تطبیقی میان آثار علامه امینی با آثار دیگر در موضوع‌های مشابه.

هـ. تهیه تولید آثار هنری در مورد آن بزرگ مرد، اعم از مکتوب و تصویری.

و. تدوین گزیده‌های مختلف و هدفمند از آثار ایشان ـ ویژه الغدیر ـ در سطوح مختلف و برای مخاطبان گوناگون و به زبان‌های مختلف.

٦. هرچه این گام‌ها بیشتر و بهتر برداشته شود، ما با این شیوه و منش علمی ـ عملیِ علامه امینی بیشتر آشنا می‌شویم. و این کمترین انجام وظیفه‌ی ما در برابر چنان بزرگ مردی است، با آثاری که به نگاه جهانی پدید آورده است.

امید است متخصّصان و صاحب نظران حوزه‌های مختلف علمی و هنری و ادبی، در این راه، گام‌های دیگر بردارند.

نگارنده‌ی سطور، در کمال خاکساری و شرمساری، این سطور لرزان را به پیشگاه بلند پژوهشیان پیشکش می‌دارد، بدان امید که با تذکر خطاها و تقاص کار، بر او منت نهند، و به نسخه‌های کامل‌تری از این سالشمار دست یابیم.

علوّ درجات امینی مجاهد و توفیق خوانندگان به تقرّب به آستان بلند امام موعود حضرت بقیة الله ارواحنا فداه را از خدای متعال خواهانم.

***

۱۳۲۰ تولد.

۱۳۴۰ فوت جد علامه امینی، مولی نجفقلی امین الشرع. (تولد: ۱۲۵۷)

۱۳۴۰ استنساخ کتاب سلیم بن قیس کوفی (ف ۶۳). [1]

۱۳۴۵ وفات سید محمد باقر فیروزآبادی، استاد علامه امینی در نجف.

۱۳۴۶ وفات سید ابوتراب خوانساری، استاد علامه امینی در نجف.

۱۳۴۶ استنساخ کتاب‌های زیر:

- **کتاب الحسین بن عثمان بن شریک** (ف. ٦٠)
- **کتاب الزهد** ، حسین بن سعید اهوازی (ف. ٦١)
- **کتاب أبی سعید عباد العصفری**(ف. ٦٠)
- **کتاب جعفر محمد الحضرمی** (ف. ٦١)
- **کتاب خلاد السندی** (ف. ٦٢)
- **کتاب زید النرسی** (ف. ٦٢)
- **کتاب عبدالله بن یحیی الکاهلی**(ف. ٦٣)
- **کتاب عبدالملک بن حکیم** (ف . ٦٣)
- **کتاب عاصم بن حمید** (ف .٦٣)
- **کتاب مثنّی بن ولید الحنّاط** (ف.٦٥)
- **کتاب محمد بن المثنی الحضرمی** (ف.٦٦)
- **مختصر اصل علاء بن رزین** (ف.٦٩)
- **مسائل علی بن جعفر** (ف . ٧١)

---

۱ ـ مراد، کتاب فهرست واره‌ی نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام، به کوشش موجانی و بهرامیان است و شماره‌ی داخل پرانتز، شماره‌ی صفحه‌ی آن کتاب است.

ـ **نوادر علی بن أسباط** (ف . ٨٦)
ـ **الأخبار المسلسلات**، جعفر أحمد قمی (ف. ٩٦)
ـ **الأربعون حديثاً فی مناقب أميرالمؤمنين** عليه‌السلام، ابن أبی الفوارس (ف. ١٠٠)
ـ **اصل زيد الزرّاد**(ف. ١٠٥)
ـ **تزويج أميرالمؤمنين** عليه‌السلام **ابنته من عمر بن الخطّاب،** شريف مرتضی (ف . ١٦٥)
ـ **مقتضب الآثر،** ابن عياش جوهری (ف.١٨٨)

۱۳۴۷ استنساخ کتاب‌های زیر :
ـ **المزار**، محمد بن المشهدی (ف .٦١)
ـ **المجالس،** شيخ مفيد (ف. ٦٨)
ـ **نوادر الأثر أن علياً خير البشر،** جعفر بن احمد قمی (ف. ٨٦)
ـ **الأنوار الباهرة فی انتصار العترة الطاهرة،** ابن طاووس (ف. ١١٠)
ـ **خصائص الأئمّة،** شريف رضی (ف. ١٢٩)

۱۳۵۰ دهم رمضان، اجازه روایی میرزا محمد علی اردوبادی به علامه امینی.
۱۳۵۳ محرم، اجازه روایی آقا بزرگ تهرانی به علامه امینی.
۱۳۵۳ استنساخ صفات الشیعة شیخ صدوق (ف. ۱۴۸)
۱۳۵۴ درگذشت میرزا علی ایروانی، استاد علامه امینی در نجف
۱۳۵۵ چاپ کتاب شهداء الفضیلة در نجف
۱۳۵۵ نخستین سفر حج
۱۳۵۵ درگذشت شیخ عبدالکریم حائری، شیخِ اجازه‌ی علامه امینی.
۱۳۵۵ درگذشت میرزا محمد حسین نائینی، شیخِ اجازه‌ی علامه امینی.
۱۳۵۵ ۱۸ ربیع الأول، درگذشت میرزا علی شیرازی، شیخ اجازه‌ی علامه امینی.
۱۳۵۶ چاپ کامل الزیارات به تحقیق علامه امینی.
۱۳۵۸ جمادی الأولی، اجازه‌ی روایی میرزا یحیی خویی به علامه امینی. [1]

---

١ ـ متن اجازه: سفينه: ش ١٤.

۱۳۵۸ درگذشت میرزا ابوالحسن مشکینی، استاد علامه امینی در نجف.

۱۳۶۰ ۱۶ ذی القعده، درگذشت شیخ حسین توتونچی، استاد علامه امینی در تبریز.

۱۳۶۱ درگذشت شیخ محمد حسین اصفهانی، شیخ اجازه‌ی علامه امینی.

۱۳۶۲ چاپ کتاب *أدب الزائر* در نجف.

۱۳۶۳ ۱۸ جمادی الاولی، درگذشت سید محمد مولانا، استاد علامه امینی در تبریز.

۱۳۶۴ استنساخ کتاب‌های:

- ***المناقب المائة***، ابن شاذان (ف. ٨٤)
- ***إيضاح دفائن النواصب***، ابن شاذان (ف.١١١)
- ***الطرف***، ابن طاووس (ف.١٤٨)

۱۳۶۴ نخستین چاپ الغدیر در نجف، در ۹ جلد، که تا سال ۱۳۷۱ ادامه یافت.

۱۳۶۴ درگذشت شیخ یحیی خویی شیخِ اجازه‌ی علامه امینی.

۱۳۶۵ ۱۲ ذی القعده، نامه‌ی پادشاه اردن، ملک عبدالله، در باره‌ی الغدیر.

۱۳۶۵ درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ اجازه‌ی علامه امینی.

۱۳۶۵ ماه رمضان، سفر از نجف به کرمانشاه و خراسان.

۱۳۶۵ انتشار مقاله‌ی *علی ضفاف الغدیر*، نوشته‌ی محمود غنیم، در: *الکتاب*(چاپ قاهره)، ش۷، جمادی الأولی ۱۳۶۵، ص۱۲۷ ـ ۱۲۹.

۱۳۶۶ انتشار یادداشت درباره‌ی الغدیر، در: الکتاب (چاپ قاهره)، ش ۷، ربیع الآخر ۱۳۶۶، ص۸۰۴ ـ ۸۰۵

۱۳۶۶ ۱۴ ربیع الاول، درگذشت سید حسین طباطبایی قمی، شیخ اجازه‌ی علامه امینی.

۱۳۶۷ ۱۳ ربیع الآخر، مقاله محمد علی حیدری درباره‌ی *الغدیر*.

۱۳۶۷ ذی الحجه، مقاله عبدالفتاح عبدالمقصود درباره‌ی *الغدیر*.

۱۳۶۷ ۱۹ ذی القعده، مقاله پولس سلامه درباره‌ی *الغدیر*.

۱۳۶۸ ۱۴ ذی الحجه، یادداشت سید عبدالحسین شرف الدین درباره‌ی الغدیر.

۱۳۶۹ ۱۱ ماه رمضان، یادداشت سید محمد صدر درباره‌ی الغدیر.

۱۳۶۹ ۱۱ شعبان، چاپ قصیده محمد عبد الغنی حسن مصری، در تقریظ *الغدیر*، در مجله‌ی مصری الرسالة، سال ۱۸، شماره ۸۸۲.

۱۳۷۰ ۲۹ ربیع الاول، درگذشت پدرش میرزا احمد امینی، در تهران (تولد: ۱۲۸۷، تبریز).

۱۳۷۰ ۵ ربیع الأول، یادداشت محمد سعید دحدوح درباره‌ی الغدیر.

۱۳۷۰ ۱۹ محرم، نشر قصیده‌ی ۸۵ بیتی سید محمد هاشمی درباره‌ی الغدیر درمجله‌ی البیان چاپ نجف، شماره‌ی ۸۰، سال ۴.[1]

۱۳۷۰ ششم جمادی الآخر، یادداشت سید حسین حمامی درباره‌ی الغدیر .

۱۳۷۰ هشتم شوال، یادداشت محمد نجیب زهرالدین عاملی، درباره‌ی الغدیر .

۱۳۷۰ دهم ماه رمضان، یادداشت سلمان عباس الدوّاح درباره‌ی الغدیر.

۱۳۷۱ ۲۴ ماه رمضان، یادداشت شیخ مرتضی آل یاسین درباره‌ی الغدیر.

۱۳۷۱ ۲۸ محرم، یادداشت سید حسین موسوی هندی درباره‌ی الغدیر .

۱۳۷۱ شعبان، انتشار یادداشت عادل غضبان در مجله‌ی الکتاب، چاپ مصر، سال ۷، ش ۵، ص ۶۰۷ ـ ۶۰۸.

۱۳۷۱ دوم ماه رمضان، تفریظ شیخ آقا بزرگ تهرانی بر *الغدیر*.[2]

۱۳۷۲ انتشار یادداشتی درباره ی الغدیر، در مجله‌ی الکتاب، چاپ مصر، ش ۹، صفر ۱۳۷۲، ص ۱۱۳۴

۱۳۷۲ هفتم ربیع الاول، مقاله محمد عبدالغنی حسن درباره‌ی *الغدیر* با عنوان *فی ظلال الغدیر*.

۱۳۷۲ نخستین چاپ *الغدیر* در تهران، از سوی دارالکتاب الإسلامیة، در۱۱ جلد، که اضافاتی از علامه امینی دارد. این کتاب بر اساس همین چاپ، در سال‌های ۱۳۸۷ و ۱۴۰۳ و ۱۳۹۶ بار دیگر منتشر شد.

۱۳۷۲ چهارم ربیع الآخر، مقاله محمد سعید دحدوح درباره‌ی *الغدیر*.

---

۱ ـ گزیده این از آن در مقدمه‌ی جلد هشتم الغدیر آمده است .

۲ـ متن کامل آن در مجله سفینه، ش ١٤؛ و کتاب الکشکول، چاپ کتابخانه‌ی مجلس در تهران، آمده است.

۱۳۷۲ ۲۴ ربیع الآخر، يادداشت سید صدرالدین صدر دربارهٔی *الغدیر*.

۱۳۷۳ ۲۵ربیع الآخر، مقاله محمد سعید عرفی دربارهٔی *الغدیر*.

۱۳۷۳ ۱۸محرم، مقاله عبدالرحمن کیالی دربارهٔی *الغدیر*.

۱۳۷۳ آغاز انتشار صحیفه *المکتبة*، که سه شمارهٔی آن تا سال ۱۳۷۵ منتشر شد.

۱۳۷۳ اول جمادی الآخر، یادداشت سید محمد شیرازی دربارهٔی *الغدیر*.

۱۳۷۳ ۱۵ ذی القعده، درگذشت شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، شیخ اجازهٔی علامه امینی.

۱۳۷۳ درگذشت شیخ علی زاهد قمی، شیخ اجازهٔی علامه امینی.

۱۳۷۳ اول جمادی الاولی، نخستین مرحلهٔی تأسیس کتابخانه امیرالمؤمنین 7 در نجف (مطابق با ۱۹۵۸ م.)

۱۳۷۵ دومین سفر حج.

۱۳۷۵ ۱۵شعبان، یادداشت سید علی فانی اصفهانی دربارهٔی *الغدیر*.

۱۳۷۵ ۱۵شعبان، یادداشت سید محمد علی قاضی طباطبایی دربارهٔی *الغدیر*.

۱۳۷۵ ۱۳ربیع الاول، یادداشت علاء الدین خروفه دربارهٔی *الغدیر*.

۱۳۷۵ ۲۰ربیع الأخر، یادداشت محمد تیسیر المخزومی الشامی دربارهٔی الغدیر .

۱۳۷۶ سفر به اصفهان و اقامت یک ماهه.

۱۳۷۶ انتشار کتاب یک ماه در اصفهان نوشتهٔی فرهنگ نخعی، گزارشی از سفر علامه امینی به اصفهان.[۱]

۱۳۷۶ دومین مرحلهٔی تأسیس کتابخانهٔی امیرالمؤمنین 7 در نجف.

۱۳۷۶ برپایی مجلس نکوداشت علامه امینی، توسط جمعیة الرابطة الأدبیّة در نجف، با سخنرانی توفیق الفکیکی.[۲]

۱۳۷۶ درگذشت سید مرتضی خسروشاهی، استاد علامه امینی در تبریز.

---

۱ ـ این کتاب، با تلخیص در ضمن کتاب میراث حوزهٔی اصفهان، در هفتم، تجدید چاپ شد.

۲ـ ربع قرن ص ۲۵۱ـ۲۵۸.

۱۳۷۸ انتشار مقالهٔی علامه امینی و احمد امین، نوشتهٔی مرتضی مدرسی چهاردهی، در: ارمغان (چاپ تهران)، دوره ۲۷، ش ۳ (خرداد ۱۳۳۷ شمسی)، ص ۱۲۱ـ۱۲۴.

۱۳۷۹ ۲۷ ماه رمضان، یادداشت سید محمدجواد طباطبایی تبریزی دربارهٔی کتابخانهٔی امیرالمؤمنین 7 .

۱۳۷۹ ۱۸ ذی الحجّه، افتتاح رسمی کتابخانه امیرالمؤمنین 7 در نجف.

۱۳۸۰ ۲۵ محرم، یادداشت شیخ محمد رضا شبیبی دربارهٔی کتابخانه.

۱۳۸۰ ۱۳ ذی القعده، یادداشت دکتر عبدالمجیدحکیم دربارهٔی کتابخانه.

۱۳۸۰ اول جمادی الآخر، یادداشت عبدالمجید الانصاری دربارهٔی کتابخانه.

۱۳۸۰ درگذشت میرزا محمد علی اردوبادی، شیخ اجازهٔی علامه امینی.

۱۳۸۰ سفر به هند و اقامت چهارماهه (۲۴ شعبان تا ۲۵ ذی الحجه)، و تألیف جلد اول ثمرات الأسفار .

۱۳۸۰ استنساخ کتاب‌های:

- **المختصر من کتاب الموافقه لابن السمّان،** زمخشری (ف. ۷۰)
- **مفتاح النجا،** بدخشی (ف.۷۸)
- **مناقب،** ابن مغازلی (ف. ٨٤)
- **الإشاره إلی سیرة المصطفی،** علاء الدین بن قلیچ مغلطای (ف. ١٠٤)
- **ثمرات الأسفار إلی لأقطار،** ج ۱، (ف. ۱۲۰)

۱۳۸۰ سوم شوال، ارسال گزارشی از سفر هند به آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی.[1]

۱۳۸۱ ۲۹ ذی الحجه، یادداشت دکتر مصطفی جواد دربارهٔی کتابخانه امیرالمؤمنین 7 .

۱۳۸۱ استنساخ الصراط السویّ، محمود بن محمد شیخانی (ف ، ۱۴۷).

۱۳۸۱ یادداشت دکتر صلاح الدین منجّد دربارهٔی کتابخانه.

---

۱ ـ ربع قرن، ص ۲۳۳.

۱۳۸۱ ۲۹ ذی الحجه، یادداشت سالم الآلوسی دربارهٔ کتابخانه .

۱۳۸۳ انتشار بیلان ده سالهٔ کتابخانه امیرالمؤمنین 7 ، با عنوان تلک عشرةٌ کاملة .

۱۳۸۳ ارسال نامه از لندن به سید محمد هادی میلانی.[۱]

۱۳۸۴ سفر به سوریه، اقامت چهار ماهه و تألیف جلد دوم ثمرات الأسفار.

۱۳۸۴ چاپ کتاب سیرتنا و سنتنا در نجف.

۱۳۸۵ ۴ ربیع الاول، یادداشت عبدالله القلقیلی مفتی اردن، عبدالاحد محمد نمایندهٔ الأزهر، و محمد متمول رئیس دفتر شیخ الأزهر، دربارهٔ کتابخانه امیرالمؤمنین 7 .

۱۳۸۵ ۴ ربیع الاول، یادداشت محمد أسد شهاب دربارهٔ کتابخانه .

۱۳۸۵ استنساخ روضة الفردوس، علی بن شهاب الدین همدانی. (ف. ۱۳۵).

۱۳۸۷ نامه به حاج حسین شاکری دربارهٔ امور کتابخانه.[۲]

۱۳۸۷ یادداشت رودی کریز، دانشمند آلمانی، دربارهٔ کتابخانه.

۱۳۸۷ انتشار یادداشتی دربارهٔ الغدیر، در: أجوبة المسائل الدینیّة (چاپ کربلا) ش ۱۲ (ذی الحجة ۱۳۸۷)، ص ۳۵۳ ـ ۳۶۰ .

۱۳۸۷ ۲۳ جمادی الاولی، ارسال نامه به سید محمد هادی میلانی.[۳]

۱۳۸۸ سفر ۲۵ روزه به ترکیه.

۱۳۸۸ اول محرم، یادداشت شوقی ضیف، استاد مصری، دربارهٔ کتابخانه.

۱۳۸۸ انتشار مقالهٔ دانشمندی فداکار عبدالحسین امینی، نوشتهٔ محمدرضا حکیمی، در: آرش، ش ۱۹(اسفند ۱۳۴۷ شمسی)، ص ۹۴ـ ۹۶.

۱۳۸۸ چهارم ربیع الاول، ارسال نامه به سید محمدهادی میلانی.[۴]

۱۳۸۹ درگذشت شیخ آقا بزرگ تهرانی، شیخ اجازهٔ علامه امینی.

۱ـ ربع قرن، ص ٢٤٥ و ٢٤٧.

٢ـ ربع قرن، ص ٢٤٩.

٣ـ ربع قرن، ص ٢٣٨.

٤ـ ربع قرن، ص ٢٤٠.

۱۳۸۹ ۱۸ رجب، یادداشت اخلاقی علامه امینی برای میرزا ابوالقاسم حکیم باشی.[۱]

۱۳۹۰ ۲۸ ربیع الآخر، درگذشت علامه امینی در تهران، و دفن در محل کتابخانه امیرالمؤمنین 7 در نجف.

۱۳۹۰ قصیده سید محمد مهدی خرسان در رثای علامه امینی.

۱۳۹۰ انتشار یادداشت رحلت یک مجاهد بزرگ، در: مکتب اسلام (چاپ قم)، سال ۱۱، ش۸ (مرداد ۱۳۴۹ شمسی) ص۱۴ـ ۱۶.

۱۳۹۰ انتشار مقاله‌ی نکاتی تازه، درباره‌ی مکتبة الأمام امیرالمؤمنین 7 در مکتب اسلام سال ۱۱، ش۱۰، (مهر ۱۳۴۹ شمسی) ص ۶۰ـ۶۲.

۱۳۹۰ ۲۷جمادی الاولی؛ سرودن قصیده «هذا أبی» توسط محمد هادی امینی، فرزند علامه.[۲]

۱۳۹۰ شعبان، نشر قصیده‌ی عباس الصالحی در رثای امینی، در مجله‌ی العرفان، مجلد۵۸، ج۶، ص۷۴۴.

۱۳۹۰ قصیده حسن طراد در رثای علامه امینی.[۳]

۱۳۹۱ انتشار مقاله‌ی *صاحب الغدیر علامه‌ی امینی*، نوشته‌ی محمدرضا ادیب طوسی، در: *یغما*، ش ۲۷۶ (شهریور ۱۳۵۰شمسی) ص ۳۵۹ـ ۳۶۲.

۱۳۹۱ محرم، یادداشت حسین سبح رئیس مجمع اللغة العربیة فی دمشق، دکتر محمد احمد سلیمان رئیس مجمع اللغة العربیة فی القاهرة، و دکتر محمد هیثم خیاط، درباره‌ی کتابخانه امیرالمؤمنین 7 .

۱۳۹۲ انتشار *یادمانه علامه امینی* به کوشش دکتر سید جعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی (سال ۱۳۵۱ شمسی).

۱۳۹۲ تألیف *الحجة الأمینی* توسط سید محمد صادق بحرالعلوم.

۱۳۹۳ چاپ دوم *شهداء الفضیلیه* درقم.

۱ـ متن یادداشت: مجله سفینه، شماره ۱۴.

۲ـ ربع قرن، ص ۴۱۷ ـ ۴۲۱

۳ـربع قرن ص ۴۲۵ـ ۴۲۷.

۱۳۹۴ انتشار مقاله‌ی الغدیر و وحدت اسلامی، نوشته‌ی مرتضی مطهری، در: نگین، ش ۱۱۶(دی ۱۳۵۳ شمسی)، ص ۱۸ـ ۱۹و۴۶.

۱۳۹۵ انتشار مقاله‌ی حماسه‌ی الغدیر، نوشته‌ی محمدرضا حکیمی در نگین، ش۱۲۲(تیر ۱۳۵۴شمسی) ص ۲۷ـ ۳۸.

۱۳۹۵ چاپ تفسیر فاتحة الکتاب در تهران.

۱۳۹۶ انتشار شرح حال مبسوط علامه امینی به قلم مرحوم شیخ رضا امینی، فرزند علامه، در آغاز چاپ چهارم جلد اول الغدیر.[1]

۱۳۹۶ آغاز نگارش یادداشت‌های سید عبدالعزیز طباطبایی درباره‌ی الغدیر با عنوان علی ضفاف الغدیر.

۱۳۹۶ انتشار مقاله‌ی الغدیر دائرة المعارف سترگ، نوشته‌ی محمدرضا حکیمی، در: نگین، ش ۱۳۵(مرداد ۱۳۵۵ شمسی) ص ۱۹ـ۲۰

۱۳۹۷ نخستین انتشار کتاب حماسه‌ی غدیر نوشته‌ی محمدرضا حکیمی (سال ۱۳۵۶ شمسی).

۱۴۰۳ نشر فهرست موضوعی الغدیر، با عنوان علی ضفاف الغدیر، توسط سید فاضل میلانی از سوی دارالمرتضی در مشهد.

۱۴۰۵ نشر کتاب أعلام الغدیر، به اشراف سید فاضل میلانی در بیروت، (چاپ بعدی در سال ۱۴۱۰ در قم)

۱۴۰۷ استنساخ المقاصد العلیّة، توسط شیخ محمدرضا کریمی.

۱۴۰۸ ۱۸ ذی‌الحجه انتشار ویژه نامه‌ی روزنامه‌ی رسالت درباره‌ی علامه امینی، شامل مصاحبه با محمد هادی امینی و حبیب چایچیان و گروهی دیگر.

۱۴۰۹ نشر فهرست کتاب الغدیر با عنوان المنیر، از سوی بنیاد بعثت در تهران.

۱۴۱۱ نشر سیری در الغدیر توسط محمد امینی نجفی، آخرین فرزند علامه.

۱۴۱۱ نخستین چاپ فاطمَة الزهرا، اثر علامه امینی، توسط حبیب چایچیان حسان.

۱۴۱۷ نشر تحقیق شده‌ی کتاب فاطمة الزهراء، اثر علامه امینی، با تصحیح و تعلیق و مقدمات محمد امینی نجفی فرزند علامه.

۱ـ چاپ مکتبة أمیرالمؤمنین ؏، شعبه‌ی تهران.

۱۴۱۷ انتشار کتاب ربع قرن مع العلامة الأمینی، نوشته‌ی حاج حسین شاکری در قم.

۱۴۱۷ انتشار مقاله‌ی ویژگی‌های الغدیر، نوشته‌ی غلامحسین زینلی، در: فرهنگ کوثر، ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۷۶ شمسی)، ص ۴۸ ـ ۵۵

۱۴۱۸ انتشار مقاله‌ی برکرانه‌های کتاب الغدیر، نوشته‌ی غلامحسین زینلی، در: علوم حدیث، ش ۷ (بهار ۱۳۷۷ شمسی)، ص ۲۷۵ ـ ۲۹۱.

۱۴۲۰ انتشار یادنامه‌ی علامه امینی، ویژه‌ی دومین اجلاس حوزه و تبلیغ درقم .

۱۴۲۰ مصاحبه با شیخ محمد آخوندی و مرتضی آخوندی درباره‌ی الغدیر، در: کتاب ماه دین، ش ۳۴ (مرداد ۱۳۷۹ شمسی) ص ۸۶ـ۸۷.

۱۴۲۱ چاپ جدید الغدیر، همراه با تعلیقات سید عبدالعزیز طباطبائی و سه جلد فهارس، از سوی مرکز الغدیر در قم.

۱۴۲۱ نشر رساله دراسة فی موسوعة الغدیر، نوشته‌ی کمال السیّد.[۱]

۱۴۲۳ انتشار مقاله‌ی فی رحاب مکتبة أمیرالمؤمنین 7 ، نوشته‌ی علی جهاد حسّانی، در: پژوهش و حوزه، ش ۱۶(سال ۱۳۸۲ شمسی)، ص ۱۶۵ـ ۱۷۲ـ ۱۴۶ـ ۱۵۳.

۱۴۲۵ انتشار نامه‌ی والد علامه امینی به میرزا محمد حسین سبحانی خیابانی، در: کلام اسلامی، ش ۵۴ (تابستان ۱۳۸۴ شمسی)، ص ۳۵ ـ ۳۷.

۱۴۲۶ انتشار مقاله‌ی در هوای وحدت (گزارشی از ترجمه‌ی فارسی الغدیر)، نوشته‌ی سید ابوالقاسم حسینی، در: خردنامه همشهری، ش ۱۰ (دی ۱۳۸۵ شمسی)، ص ۳۸.

۱۴۲۷ انتشار مجموعه‌ی یادی از علامه امینی (شامل چند سند مربوط به آن فقید)،در:سفینه، ش ۱۴ (بهار ۱۳۸۶)، ص ۱۵۴ ـ ۱۷۷.

۱۴۲۷ انتشار مجموعه‌ی یادی از علامه امینی (شامل چند سند مربوط به آن فقید) در: سفینه، ش ۱۴ (بهار ۱۳۸۶)، ص ۱۵۴ـ۱۷۷.

۱۴۲۷ انتشار مقاله قراءة فی موسوعة الغدیر، نوشته‌ی عدنان علی الحسینی، در: المنهاج، ش۴۲، ص۲۲۱ـ۲۲۴.

---

۱ ـ در ضمن الغدیر چاپ مرکز الغدیر در قم، جلد صفر، ص ٦٣ ـ ٣٠٩.

۱۴۳۲ انتشار مقالهی روششناسی نقد علامه امینی بر احادیث موضوعه، نوشتهی دکتر نهلا غروی نایینی، در: پژوهشهای قرآن و حدیث، سال ۴۴ (سال ۱۳۹۰ شمسی)، ش۱، ص ۲۹ـ۴۶.

۱۴۳۳ آغاز دورهی جدید فعالیت کتابخانه، پس از سقوط صدام.

۱۴۳۴ انتشار کتاب *المقاصد العلية فی المطالب السنيّة* برای نخستین بار.

۱۴۳۴ انتشار کتاب *امین شریعت* (مجموعهی گفتارها دربارهی علامه امینی و المقاصد العليّة) توسط بنیاد محقق طباطبایی.

۱۴۳۶ ۱۸ ذیحجه افتتاح پایگاه جهانی اطلاع رسانی علامه امینی 1

۱۴۳۸ ۱۳ ذیحجه بزرگداشت علامه امینی در اصفهان

۱۴۳۸ ۱۵ ربیع الثانی چاپ مجدد کتاب فاطمه زهرا سلام الله علیها

پیوست:

یکی از برگهای کارنامهی پربار علامه امینی که کمتر دربارهی آن سخن رفته، استنساخ متون کهن حدیث و تاریخ شیعه و سنی است. مواردی از استنساخها که تاریخ آن معین بود، در سالشمار آمده است. اما چند مورد دیگر بدون تاریخ در **فهرستوارهی نسخههای خطی** اشاره شده که شامل این موارد است:

۱. کتاب الغايات، جعفر بن أحمد قمی (ف.٦١)

۲. کتاب درست بن أبی منصور (ف.٦٢)

۳. کتاب سلام بن أبی عمرة (ف. ٦٢)

٤. مصادقة الإخوان، شیخ صدوق (ف.۷۳)

۵. الأربعون حديثاً، محی الدين حلبی (ف.۱۰۱)

٦. الأربعون حديثاً، حسين بن عبدالصمد عاملی (ف.۱۰۱)

۷. الأربعون عن الأربعين من الأربعين، شيخ منتجب الدين رازی (ف.۱۰۱)

۸. الأعمال المانعة من الجنّة، جعفر بن أحمد قمی (ف. ۱۰۷)

۹. جامع الأحاديث، جعفر بن أحمد قمی (ف.۱۲۱)

بدالحسین طالعی

کتاب حاضر

مرحوم علامه امینی معمولاً تابستان ها از نجف اشرف به تهران می‌آمدند و هنگام اقامت ایشان در تهران، منزلشان مجمع اساتید و پژوهشگرانی بود که به منظور تلمّذ و کسب فیض از آن عالم ربانی به دور شمع فروزانش گرد می‌آمدند. ایشان نیز با تقریراتی که بیان می‌فرمود عطش این تشنگان معارف الهی را تا حد بسیاری فرومی‌نشاند. در همان ایام از ایشان خواسته شد مطالبی را در خصوص مناقب و ولایت حضرت فاطمه زهرا 3 بیان فرمایند.

ایشان نیز برای طرح این موضوع مطالبی را یادداشت نمودند و بصورت منسجم و مرتب در پنج جلسه به ایراد سخن درباره‌ی مناقب حضرت فاطمه 3 پرداختند.

این تقریرات بر نوار ضبط گردید و عاقبت برای اولین بار در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی توسط انتشارات امیر کبیر ـ بدون کسب اجازه از خانواده‌ی آن مرحوم ـ با هیئتی بسیار نامطلوب بچاپ رسید.

در خاتمه آرزو دارم این صفحات که عرض ارادتی خالصانه به پیشگاه حضرت صدیقه‌ی طاهره 3 است مورد رضای خداوند متعال واقع شود و ذُخْرِ آخرت آیت‌الله والد، مرحوم علامه‌ی امینی گردد.

امیدوار بودم این کتاب را پس از طبع به نظر مبارک مربی والامقام، علویه‌ی جلیله، والده‌ی بزرگوارم برسانم و از دعاهای پر خیر و برکتشان بهره‌مند گردم؛ ولی «اناللّٰه و انا الیه راجعون». در آخرین روزهایی که کتاب آمده‌ی چاپ می‌شد ارتحال غیر منتظره‌ی ایشان موجب تأثر عمیق خاندان گردید. رجاء واثق دارم که وجود شریفشان مورد رحمت و غفران پروردگار قرار گرفته است و روح پاک و بزرگشان همچنان دعاگوی این بنده‌ی کمترین خواهد بود.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اغْفِرْ لِي وَلِوالِدَيَّ جميعاً وَارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغِيراً وَاجْزِهِمَا عَنِّي خَيْراً اَللّٰهُمَّ اجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَاناً وَبِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَاناً.

محمد امینی نجفی
۱۳ صفر ۱۴۱۸
۲۹ خرداد ۱۳۷۶

١ الموضوع الأول اشتراكها مع أبيها وبعلها وبنيها في علية الخلقة

عن أبي هريرة مرفوعاً قال: لما خلق الله تعالى آدم أبا البشر ونفخ فيه من روحه التفت آدم يمنة العرش فإذا في النور خمسة أشباح سجداً وركعاً، قال آدم: هل خلقت أحداً من طين قبلي؟ قال: لا يا آدم، قال: فمن هؤلاء الخمسة الأشباح الذين أراهم في هيئتي وصورتي؟ قال: هؤلاء خمسة من ولدك لولاهم ما خلقتك، هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة أسماء من أسمائي، لولاهم ما خلقت الجنة والنار، ولا العرش ولا الكرسي، ولا السماء ولا الأرض، ولا الملائكة ولا الإنس ولا الجن. فأنا المحمود وهذا محمد، وأنا العالي وهذا علي، وأنا الفاطر وهذه فاطمة، وأنا الإحسان وهذا الحسن، وأنا المحسن وهذا الحسين، آليت بعزتي أن لا يأتيني أحد بمثقال ذرة من خردل من بغض أحدهم إلا أدخلته ناري، ولا أبالي، يا آدم هؤلاء صفوتي بهم أنجيهم وبهم أهلكهم، فإذا كان لك إلي حاجة فبهؤلاء توسل. فقال النبي: نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجا ومن حاد عنها هلك، فمن كان له إلى الله حاجة فليسأل بنا أهل البيت.

ذكره المحدث [illegible] وذكره [illegible] في المناقب.

١- خلقهم قبل آدم
٢- كونهم علة الخلقة
٣- اشتقاق أسمائهم من أسماء الله
٤- عقاب مبغضهم عند الله
٥- كونهم صفوة الله وبهم نجاة البشر وهلاكه
٦- التوسل بهم في الحوائج.

كل من هذه المعاني مؤيدة بأحاديث من الفريقين [illegible] الأدلة المسلمة كثيرة [illegible]

دستخط شریف مرحوم علامه امینی (مربوط به بخش ۲/ موضوع ۱)

کتاب فاطمه زهرا

[illegible] في الجنة [illegible].

١ - عن ابن مسعود مرفوعاً: إن آدم صلوات الله عليه نظر في الجنة فلم ير صورة مثل صورته فقال: إلهي ليس في الجنة صورة مثل صورتي، فأوحى الله إليه وأشار إلى جنة الفردوس فرأى قصراً من ياقوتة بيضاء فدخلها فرأى خمس صور مكتوب على كل صورة اسمها: أنا المحمود وهذا محمد. وأنا الأعلى وهذا علي. وأنا الفاطر وهذه فاطمة. وأنا المحسن وهذا الحسن. وأنا ذو الإحسان وهذا حسين.

[illegible]

٢ - ذكر الشيخ عبد الرحمن الصفوري في نزهة المجالس ومنتخب النفائس في [illegible] عن جعفر بن محمد رضي الله عنه قال: كان آدم وحواء جالسين فجاءهما جبرئيل وأتى بهما إلى قصر من ذهب فيه سرير من ياقوت أحمر وعلى السرير قبة من نور فيها صورة على رأسها تاج وفي أذنيها قرطان من لؤلؤ وفي عنقها طوق من نور فتعجب من نورها وتعجب آدم من نورها حتى نسي حسن حواء فقال: ما هذه الصورة؟ قال: فاطمة. والتاج أبوها. والطوق زوجها. والقرطان الحسن والحسين. فرفع آدم رأسه إلى القبة فوجد خمسة أسماء مكتوبة من النور: أنا المحمود وهذا محمد. وأنا الأعلى وهذا علي. وأنا الفاطر وهذه فاطمة. وأنا المحسن وهذا الحسن. ومني الإحسان وهذا الحسين. فقال جبرئيل: يا آدم احفظ هذه الأسماء فإنك تحتاج إليها، فلما هبط آدم بكى [illegible] عام ثم دعا بهذه الأسماء وقال: يا رب بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين يا محمود يا أعلى يا محسن يا فاطر اغفر لي وتقبل توبتي. فأوحى الله إليه يا آدم لو سألتني في جميع ذريتك لغفرت لهم.

٣ - عن سلمان في حديث طويل مرفوعاً: اشتق الله لنا من أسمائه أسماء، والله محمود وأنا محمد. والله الأعلى وأخي علي. والله فاطر وابنتي فاطمة. والله محسن

دستخط شریف مرحوم علامه امینی (مربوط به بخش ۲ / موضوع ۳)
کتاب فاطمه زهرا

٦ – اشتراكها مع بعلها وبنيها في الولاء والعداء والحب والبغض والسلم والحرب لمحبيهم والغضب على أعدائهم

عن ابن عباس إن رسول الله ص كان جالساً ذات يوم وعنده علي وفاطمة والحسن والحسين
فقال: اللهم إنك تعلم أن هؤلاء أهل بيتي وأكرم الناس عليّ فأحبب من أحبهم
وأبغض من أبغضهم ووالِ من والاهم وعادِ من عاداهم وأعن من أعانهم واجعلهم
مطهرين من كل رجس معصومين من كل ذنب، وأيدهم بروح القدس منك، ثم قال
يا علي أنت إمام أمتي وخليفتي عليها بعدي وأنت قائد المؤمنين إلى الجنة
وكأني أنظر إلى ابنتي فاطمة قد أقبلت يوم القيامة على نجيب من نور عن يمينها
سبعون ألف ملك وبين يديها سبعون ألف ملك وعن يسارها سبعون ألف ملك
وخلفها سبعون ألف ملك تقود مؤمنات أمتي إلى الجنة ــــ وإنها لسيدة
نساء العالمين فقيل يا رسول الله أهي سيدة نساء عالمها فقال ذاك لمريم بنت
عمران فأما ابنتي فاطمة فهي سيدة نساء العالمين من الأولين والآخرين وإنها
لتقوم في محرابها فيسلم عليها سبعون ألف ملك من الملائكة المقربين وينادونها
فيقولون يا فاطمة إن الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين ثم
التفت إلى علي فقال يا علي إن فاطمة بضعة مني وهي نور عيني وثمرة فؤادي
يسوءني ما ساءها ويسرني ما سرها وإنها أول من يلحقني من أهل بيتي
فأحسن إليها بعدي (إلى أن قال) فقال اللهم إني أشهدك أني محب لمن أحبهم
ومبغض لمن أبغضهم وسلم لمن سالمهم وحرب لمن حاربهم وعدو لمن عاداهم وولي
لمن والاهم.

دستخط شریف مرحوم علامه امینی (مربوط به بخش ۲ / موضوع ٦)

کتاب فاطمه زهرا

سخنی در آغاز

سخنی در آغاز

اعتقاد اکثر مردم بر این است و معمولاً چنین می‌پندارند که مناقب و فضائل حضرت صدیقه‌ی زهرا 3 فقط به این جهت می‌باشد که دختر حضرت رسول اکرم 6 بوده است، و حال آنکه چنین نیست؛ و این مطلب، موضوع بسیار مهم و گرانبهائی است که شایسته است درباره‌ی آن مفصلاً بحث و گفتگو بعمل آید.

باید معتقد بود که حضرت فاطمه 3 صاحب ولایت کبری است، یعنی همانطور که باید به ولایت رسول اکرم، امیرالمؤمنین و حسنین : ایمان داشت، می‌بایست به ولایت حضرت صدیقه‌ی زهرا 3 نیز به همانگونه اعتراف کرد و معتقد بود.

برای اثبات این موضوع، می‌توان مطالب را از دو نظر تحقیق و بررسی کرد و در دو بخش آنها را خلاصه نمود:

۱ـ بخش اول: فاطمه 3 از دیدگاه قرآن، و بررسی آیاتی که مربوط به آن حضرت است.

۲ـ بخش دوم: فاطمه 3 از دیدگاه روایات، و بررسی احادیثی که در مناقب و فضائل آن حضرت وارد شده است. مناقبی که همردیف مناقبی است که در شأن پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین 8 و اولاد معصوم : اوست.

بخش اول:

حضرت فاطمه 3 از دیدگاه قرآن

آیه‌ی اول: [آیه تطهیر]

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[1].

«خدا چنین می‌خواهد که رجس (ناپاکی و گناه)[2] را از شما خاندان نبوت ببرد و شما را پاک و منزه گرداند».

برخی را عقیده بر این است که چون این آیه‌ی شریفه بین دو آیه‌ای واقع شده که آن آیات درباره‌ی زوجات پیامبر 6 نازل گردیده است، بنابراین به همان نسق، این آیه هم باید در شان زوجات آن حضرت باشد، و ما لازم می‌دانیم که از پنج طریق به این آیه نظر کنیم:

۱ـ اول بررسی اینکه بعد از نزول این آیه، از رسول اکرم 6 درباره‌ی آن نصی (کلام صریحی) هست که آیه‌ی تطهیر در شان چه کسی نازل شده است؟

---

۱ ـ سوره‌ی الاحزاب: ۳۳.

۲ـ رجس در لغت به معنی قَذَر و ناپاکی است و ابن کَلْبی در توضیح عبارت قرآنی «فَإِنَّهُ رِجْسٌ» (الانعام:۱٤٥) می گوید: «رجس به معنی گناه می‌باشد». (لسان العرب ٥/ ١٤٨).

حافظ حسین بن مسعود بَغَوی در توضیح این کلمه می گوید: «رجس عبارت است از عملی که انسان را دچار عذاب می‌نماید». (شرح‌السنه ۷/ ۲۰۳).

ابن عباس می گوید پیامبر اکرم 6 فرمودند: «... جَعل [الله] القبائلَ بُيُوتاً فَجَعَلَني فی خَيْرها بيتاً و ذلك قوله عز و جل: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، فأنا و اهل بيتي مطهَّرون مِن الذُنوب». (البدايه و النهايه ٣١٦/٢، در المنثور ١٩٩/٥).

«یعنی: خداوند قبیله‌ها را بصورت بیوتی قرار داد و مرا در بهترین بیت جای نهاد و از این است که می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ پس من و اهل‌بیت من از گناه مطهر (و معصوم) می‌باشیم».

امیرالمؤمنین 7 نیز آیه‌ی تطهیر را تلاوت کردند و فرمودند: خداوند ما را از پلیدیها و بدیهای ظاهری و باطنی پاک نموده است و لذا ما بر طریق حق هستیم. بحارالانوار ۲۵/ ۲۱۳،۲۱٤ (به نقل از کنزالفوائد).

۲ـ دوم اینکه در این موضوع، از خود زنهای پیامبر اکرم کلام معتبر و صریحی وجود دارد که دلالت کند این آیه درباره‌ی کیست؟ آیا یکی از آنان ادعا کرده است که آیه‌ی تطهیر در شأن ما زنان پیامبر نازل شده است؟ و یا اینکه عکس این مطلب را اظهار نموده است؟

۳ـ سوم اینکه آیا علی 7 و یا اولاد امیرالمؤمنین : با این آیه احتجاج و مناشده کرده‌اند؟ آیا ادعا کرده‌اند که این آیه در شأن ما اهل‌بیت است و شامل کسی غیر از ما نمی‌گردد؟ و آیا در مقام احتجاج از صحابه چه شنیده‌اند؟

٤ـ چهارم اینکه آیا از خود صحابه کلام معتبر و صریحی در این باره موجود است که آیه‌ی تطهیر درباره‌ی چه کسی نازل شده است؟

۵ـ پنجم اینکه رجال تفسیر و حدیث در این مورد چه می‌گویند؟ آیا با نظر آن کسانی که می‌گویند آیه‌ی تطهیر (مانند دو آیه‌ی قبل و بعد آن) مربوط به زوجات پیامبر است هم‌رأی و موافق هستند؟ یا اینکه می‌گویند نخیر، چون درباره‌ی شأن نزول این آیه، نَصّ (و کلام معتبر و صریحی از پیامبر) وجود دارد، لذا باید تابع آن نص شد.

بنابراین آنچه درباره‌ی آیه‌ی تطهیر بیان می‌شود از این پنج طریق که گفته شد بیرون نیست.

آیه‌ی تطهیر و گفتار پیامبر 6

اما آنچه نفس قضیه است این است که: در شأن نزول این آیه روایات متواتری در دست است که حاکی است آیه‌ی تطهیر در خانه‌ی ام‌سلمه[1] نازل شده است و در آن هنگام رسول اکرم، حضرت صدیقه، امیرالمؤمنین، و حسنین صلوات‌الله‌علیهم حضور داشته‌اند، جناب ام‌سلمه

---

۱ ـ ام سلمه هند بنت حارث (و یا سهیل) ـ بنا به قولی ـ متوفای سال ٦٢ هجری است و همسر پیامبر اکرم 6 می‌باشد. وی در میان همسران رسول خدا به حسن خُلق و درایت مشهور است. قبل از آنکه با پیامبر ازدواج نماید، ابوبکر خواهان ازدواج با او بود ولی ام‌سّلمه به درخواستِ خواستگاری ابوبکر جواب رد داد و با پیامبر اکرم 6 ازدواج نمود.

خودش از رسول اکرم 6 تقاضا می کند که من نیز به جمع شما داخل بشوم و تحت کساء[۱] نزد شما خاندان رسالت قرار گیرم؟ حضرت او را نهی کرد و فرمود: نه، تو داخل نشو (وَ أنْتِ إلی خَیْر)[۲] چون این آیه مخصوص است به ما پنج تن.[۳]

نام جماعتی از صحابه که شأن نزول این آیه را در خصوص پنج تن نقل کرده‌اند و روایات آنها متواتر است به این شرح می‌باشد:

۱ـ سعدبن ابی‌وقّاص[٤] ۲ـ اَنَس بن مالك[۵] ۳ـ ابن عباس[٦]
٤ـ ابوسعید خُدْری[۷] ۵ـ عُمَر بن ابی‌سَلَمَه[۸] ٦ـ واثِلَة بن اسقع[۹]

---

۱ ـ کساء به معنی لباس و بالاپوش است.

۲ـ «انت الی خیر» یعنی عاقبت تو بخیر خواهد بود. منظور حضرت این است که: ای امّسَلَمَه، سرانجام و پایان امر تو به خیر و نیکی ختم خواهد گردید ولی این مقامی که شاهد آن هستی (= مقام تطهیر) فقط مخصوص ما پنج تن است.

عبارت «و انت الی خَیْر» به صورتهای دیگری نیز نقل شده است. محبّ‌الدین طبری دلیلِ اختلاف این قسمت از روایت و همچنین قسمتهای دیگر را این می‌داند که این عمل پیامبر در منزل امّسَلَمه و فاطمه و دیگران بارها تکرار شده است. (الصواعق‌المحرقه/۲۲۲).

۳ـ اینکه شیعه‌ی امامیه به عصمت و طهارت تمامی ۱۲ امام معتقدند مستفاد از فرمایشات پیامبر اکرم 6 است. عامه نیز به این موضوع اقرار دارند و یکی از احادیثی که در این باره نقل نموده‌اند روایت زیر است:

«عن عبدالله بن عباس، قال: سمعت رسول‌الله 6 یقول: انا و علی والحسن والحسین و تسعه من ولد الحسین مطهرون معصومون». (فرائدالسمطین ۲/ ۱۳۳، ۱۳۳/ ح ۴۳۰، ٥٦٤).

یعنی: «ابن عباس می گوید: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه فرزند حسین مطهر و معصوم می‌باشیم».

٤ـ سعد بن ابی‌وقاص مالك بن اهیب (و یا: وهیب) زهری متوفای سال ٥٤ یا ٥٥ یا ٥٦ و یا ٥٨ هجری.

٥ـ اَنَس بن مالك بن نَضْر نَجّاری خَزْرَجی ابوثُمامَه (و یا: ابوحمزه) متوفای سال ۹۳ هجری.

٦ـ عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب متوفای سال ٦٨ هجری.

۷ـ ابوسعید سعدبن مالك بن سنان انصاری خُدری متوفای سال ٧٤ هجری.

۸ـ عُمَربن ابی‌سَلَمَة بن عَبْدالاَسَد مَخْزُومی متوفای سال ۸۳ هجری.

۹ـ واثِلَه بن اَسْقَع بن عَبْدالعُزّی لَیْثی کِنانی متوفای سال ۸۳ و یا ۸۵ هجری.

۷ـ عبدالله بن جعفر[۱] ۸ـ ابوحَمْراء هلال[۲] ۹ـ اُم‌سَلَمه
۱۰ـ عایشه[۳] ۱۱ـ ابوهُرَیْرَه[٤] ۱۲ـ مَعْقل بن یَسار[۵]
۱۳ـ ابوالطُّفَیْل[٦] ۱٤ـ جابر بن عبدالله[۷] ۱۵ـ ابوبَرْزَه‌ی اَسْلَمی[۸].
۱٦ـ مقداد بن اسود[۹]. [۱۰].

روایاتی که صحابه‌ی مذکور نقل کرده‌اند، در این موضوع هم‌رأی و هم‌سخن هستند که آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر در خانه‌ی ام‌سلمه نازل شده، و فقط در شأن پنج تن بوده است و هیچیک از زنان پیامبر 6 داخل این قضیه نیست، و این مطلب از مسلمات است. غیر از حضرات صحابه، تقریبا ۳۰۰ نفر دیگر این روایت را نقل کرده‌اند که در اکثر آنها تصریح شده است که محل نزول آیه خانه‌ی «ام‌سلمه» بوده است. و ما مشخصات این ۳۰۰ نفر را که در قرون مختلفه می‌زیسته‌اند بطور تفصیل در کتاب «الغدیر» شرح داده‌ایم.[۱۱]

---

۱ ـ عبدالله بن جعفر بی ابی‌طالب هاشمی متوفای سال ۸۰ هجری.

۲ـ ابوحمراء هلال بن حارث (و یا ابن ظفر).

۳ـ عایشه بنت ابی‌بکر بن ابی قحافه ـ از همسران پیامبر اکرم 6 ـ متوفای سال ۵۸ هجری می‌باشد.

٤ـ ابوهریره دوسی یمانی متوفای ۵۷ یا ۵۸ و یا ۵۹ هجری.

۵ـ مَعقل بن یسار بن عبدالله مزنی متوفای حدود ٦۵ هجری.

٦ـ ابوالطفیل عامربن واثِله لیثی متوفای ۱۰۰ یا ۱۰۲ یا ۱۰۸ و یا ۱۱۰ هجری.

۷ـ جابر بن عبدالله انصاری متوفای ۷۳ یا ۷٤ و یا ۷۸ هجری.

۸ـ ابوبرزه‌ی نَضله بن عبید بن عابد اسلمی متوفای سال ٦۵ هجری. اقوال دیگری نیز در نسب ابوبرزه نقل شده است.

۹ـ مقداد بن عمرو کندی حضرمی معروف به مقداد بن اسود متوفای ۳۳ هجری.

۱۰ـ علمای عامه در کتب خویش شأن نزول آیه‌ی تطهیر را از این صحابه نقل نموده‌اند و ما در تعلیق شماره‌ی ۱ منابعی را که این علماء احادیث مربوطه را در آن روایت نموده‌اند بتفصیل درج نموده‌ایم.

لازم به ذکر است از آنجائیکه مبنای عامه بر این است که تمامی صحابه‌ی پیامبر عادل می‌باشند دیگر نیازی به توثیق یک یک صحابه نیست و ما نیز به همین ذکر نام آنان بسنده می‌نماییم ولی در تعلیق شماره‌ی ۱ هنگامی که نام تابعین و علمای عامه را آورده‌ایم ابتدا بر اساس کتب رجالی عامه به تعدیل یکایک آنان پرداخته و سپس مصدر مربوط به آیه‌ی تطهیر را درج نموده‌ایم.

۱۱ـ اسناد شأن نزول آیه‌ی تطهیر در مجلدات دوازدهم به بعد الغدیر آمده و متأسفانه تاکنون طبع نگردیده

«ــ

بعد از نزول آیه‌ی تطهیر از پیامبر اکرم 6 پرسیده شد که این آیه‌ی شریفه در شأن کیست؟ حضرت فرمود: «در شان من، علی، فاطمه، حسنین».[۱]

پس با توجه به مطالب فوق، جای هیچگونه تردیدی نیست که حضرت صدیقه زهرا 3 نیز مشمول آیه تطهیر است و در کلمه «اهل البیت» او نیز مراد می‌باشد. گذشته از اینها، پیامبر اکرم 6 ، برای اثبات و روشن شدن حقیقت امر کار بسیار جالبی کرده است که ۹ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند، به این شرح که بعد از نزول این آیه، حضرت رسول 6 ، هر روز (تا زمان وفاتش تقریباً)، هنگام خروج ازمنزل که برای اقامه‌ی نماز صبح به مسجد تشریف می‌برد، قبل از نماز صبح به در خانه‌ی حضرت صدیقه 3 می‌آمد و می‌فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْت، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»».

--»

است. حقیر تا این زمان موفق به زیارت مجلدات مذکور نگردیده‌ام، ولی آنچه که مسلم است این است که: با توجه به کتبی که پس از فوت مرحوم علامه امینی بطبع رسیده، مدارک بیشتری در خصوص شأن نزول آیه‌ی تطهیر در دسترس می‌باشد. ما نام ۳۰۰ نفر از روایتی را که شأن نزول آیه‌ی تطهیر را نقل نموده‌اند (و شامل تابعین و علمای عامه می‌باشند) در تعلیق شماره‌ی ۱ آورده‌ایم، هر چند که یقیناً آنچه که در این تعلیق ذکر کرده‌ایم به هیچ وجه ما را از مطالبی که در این باره در الغدیر آمده است بی‌نیاز نخواهد ساخت. باشد که بزودی چشم شیعیان به بقیه‌ی مجلدات الغدیر نیز روشن گردد. تنها اشاراتی که در مجلدات مطبوع الغدیر به آیه‌ی تطهیر شده مطالبی است که در مجلدات ۱/ ۵۰، ۳/ ۲٤، ۱۹٦، ۵/ ٤۱٦، ٦/ ۱۷۰، ۷/ ۲۳٦، ۹/ ۳٤۸ درج است و همگی بصورت اشاره بوده و در نهایت اختصار می‌باشد.

۱ـ ابوسعید خدری می‌گوید پیامبر 6 فرمود: نزلت هذه الایه فی خمسه: فی و فی علی و حسن و حسین و فاطمه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» الایه. (تفسیر طبری ۲۲/۵، شواهدالتنزیل ۲/ ح ۷٦۹، فرائدالسمطین ۲/ ۱۰/ ح ۳۵٦، الصواعق‌المحرقه/ ۲۲۱، تفسیر ابن کثیر ۳/ ٤۸۵، مختصر تاریخ دمشق ۷/ ۱۳، مجمع‌الزوائد ۹/ ٦۷، درالمنثور ۵/ ۱۹۸، ینابیع الموده/۲۹٤). «یعنی: این آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» در شأن پنج نفر نازل شده است: من و علی و حسن و حسین و فاطمه».

«سلام بر شما ای اهل البیت، بدرستی که خدا اراده فرموده است که هر ناپاکی را از شما خاندان نبوت دور گرداند و شما را پاک و منزه نماید».

راوی می گوید: من شش ماه در مدینه بودم و این جریان را هر روز مشاهده کردم.[۱]

در روایات دیگری راوی نقل می کند: من نه ماه در مدینه توقف کردم و هر روز ناظر این صحنه بودم.[۲]

در روایت دیگری راوی اظهار می‌دارد: من ۱۲ ماه در مدینه ساکن بودم و هر روز شاهد این روش پیامبر بودم و این جریان تا آخرین روز زندگانی رسول اکرم 6 ادامه داشته است.

پس با توجه به مطالب مذکور کاملاً روشن است که آیه‌ی تطهیر مخصوص بوده است به خانه‌ی صدیقه سلام الله علیها و آن اشخاصی که در آنجا ساکن بوده‌اند. حضرت رسول اکرم 6 که به این روش، به این استمرار، به این استقرار و در این مدت متوالی، هر روز بر در خانه‌ی زهرا 3 می‌آمد، منظورش این بوده است که اگر کسی سخنان آموزنده و تعیین کننده‌ی او را نشنیده است امروز بشنود، و اگر امروز نشد فردا، و اگر فردا نشد، روزهای دیگر. همه‌ی صحابه، چه آنانکه در مدینه حضور داشتند، و چه مسافرینی که وارد شهر می‌شدند، از این روش رسول اکرم 6 آگاه شدند که آیه‌ی تطهیر فقط و فقط در شأن خاندان پیامبر (پنج تن :) نازل شده است.

۱ـ صحابه‌ای که از ایشان وقوع این عمل پیامبر بمدت ٦ ماه گزارش شده است عبارتند از:

(۱)ـ امیرالمومنین ؑ: ینابیع‌الموده/ ۱۷٤.

(۲)ـ اَنس بن مالک: معجم کبیر طَبرانی۳/٥٦، ج۲۲/٤۰۲، مسند احمد ۳/۲٥۹، ۲۸٥، مسند طیالسی۲۷٤/ح ۲۰٥۹، مشکل‌الاثار ۱/۳۳۸، شواهدالتنزیل ج ۲/ح ٦۳۷ ـ ٦۳۹، ٦٤٤، ۷۷۳.

(۳)ـ ابوالحمراء هلال: معجم کبیر طبرانی ۳/٥٦، ۲۲/۲۰۰، شواهدالتنزیل ج ۲/ح ٦۹٥، ٦۹٦.

۲ـ صحابه‌ای که از ایشان وقوع این عمل پیامبر بمدت ۹ ماه گزارش شده است عبارتند از:

(۱)ـ انس بن مالک: شواهدالتنزیل ج۲/ ح ٦٤۰ ـ ٦٤۲، یَنابیع‌الموده/۱۰۸، ۱۷٤.

(۲)ـ ابوالحمراء هلال: مشکل‌الاثار ۱/ ۳۳۸، کفایه‌الطالب/۲۳۲، شواهدالتنزیل ج۲/ح ۷۰۲.

(۳)ـ ابوسعید خدری: شواهدالتنزیل ج۲/ح ٦٦۸، مناقب خوارزمی/ ۲۳.

آیه‌ی تطهیر و گفتار زنان پیامبر اکرم 6

اینک بررسی اینکه آیا از همسران پیامبر 6 کسی در مورد آیه‌ی تطهیر ادعائی کرده است یا نه؟ در این مورد شیعیان روایاتی از زنان پیامبر 6 از جمله امّ‌سَلَمه نقل کرده‌اند که آن احادیث را حضرات عامه نیز صحیح و معتبر شمرده‌اند. یکی از آن روایات که مورد قبول فریقین (شیعه و سنّی) می‌باشد، این است که جناب ام‌سلمه می‌فرماید: من از پیامبر 6 پرسیدم که این آیه در شأن کیست؟ حضرت فرمود: درباره‌ی من، علی، فاطمه و حسنین است و تو هم مشمول این آیه نیستی. [۱]

ام‌سلمه ـ که پس از خدیجه ـ سرآمد زنان پیامبر 6 است خودش آشکارا اعلام و اقرار می‌کند که من مشمول این آیه نیستم؛[۲] ما همسران نبی، مورد خطاب این قضیه نیستیم، و

۱ـ ام‌سلمه می گوید: «نزلت هذه الایة فی بیتی: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ»، و فی البیت سبعة: جبرئیل و میکائیل و رسول‌الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین، و انا علی باب البیت، فقلت: یا رسول‌الله، ألست من اهل البیت؟ فقال: انّک الی خیر، إنک من أزواج النبی، و ما قال انک من اهل البیت». (شواهدالتنزیل ج ۲/ ۸۲/ح ۷۵۷).

«یعنی: آیه‌ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» در منزل من نازل گردید و در خانه فقط هفت نفر بودند: جبرئیل و میکائیل و رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین. من نیز کنار در خانه (ایستاده) بودم. به پیامبر گفتم: ای رسول خدا، آیا من نیز از اهل‌بیت می‌باشم؟ پیامبر به من فرمودند عاقبت تو بخیر خواهد شد و تو از همسران پیامبری، و حضرت به من نفرمود که تو از اهل‌بیت هستی».

ام‌سلمه در روایت دیگری می گوید: «نزلت هذه الایه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» فی رسول‌الله و علی و فاطمه والحسن والحسین». (مُعجم اَوْسَط طَبَرانی ۲۷۱/٤، ۲۷۲، مناقب ابن مَغازِلی/ ۳۰۲، شواهدالتنزیل ج ۲/ح ۷۵٦، تاریخ ابن عَساکِر (ترجمةالحسین 7)/ ٦۷).

«یعنی: این آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» در شأن رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است».

۲ـ امّ‌سلمه در روایتی می گوید: بعد از نزول آیه من به پیامبر عرض کردم: «و انا»؟ یعنی آیا من هم می‌توانم از اصحاب کساء باشم و مشمول آیه‌ی تطهیر گردم؟ ام‌سلمه می گوید: من این سوال را از پیامبر نمودم و به خدا سوگند که حضرت پاسخ مثبت ندادند بلکه گفتند: تو «عاقبت بخیر» خواهی شد. «= فقلت: یا رسول‌الله، و انا؟ قالت: فوالله ما أَنْعَمَ و قال: انک الی خیر». (تفسیر ابن کثیر ۳/ ٤۸٤).

کاملاً واضح است که اگر آیه‌ی شریفه تطهیر درباره‌ی زنان پیامبر 6 بود، جناب عایشه آن را بر پیشانی جمل می‌نوشت و غوغائی بر پا می‌کرد، در صورتی که هیچیک از همسران رسول اکرم 6 هرگز چنین ادعائی نکرده‌اند که این آیه در شأن آنان بوده است.(١)

آیه‌ی تطهیر و گفتار ائمه‌ی اطهار و حضرت زهرا

امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه، حسن بن علی، حسین بن علی، حضرت سجاد، حضرت باقر، و حضرت صادق : همگی در هنگام منقبت‌شماری به این آیه استناد و احتجاج کرده و برهان سخن خویش قرار داده‌اند.(٢)

١ـ علاوه بر اینکه چنین ادعایی را هیچیک از همسران پیامبر اظهار نداشته‌اند عنایت به این نکته نیز ضرورت دارد که بعضی از زنان رسول خدا ـ که از جمله آنان عایشه می‌باشد ـ چنان در معاصی و عصیان بر پروردگار غرق بوده‌اند که باید آنان را در حقیقت تمثالی از گناه و معصیت دانست و نه نمونه‌ای از انسان معصوم. اگر بخواهیم درباره‌ی سیره‌ی عایشه و حفصه ـ که هر دو از همسران پیامبر اکرم 6 بودند ـ در اینجا سخن بگوییم و از صدماتی که این دو نفر به پیکره‌ی اسلام وارد نموده‌اند بحث نماییم، بی‌تردید نیازمند به سیاه کردن هفتاد من کاغذ خواهیم بود. فقط جا دارد توجه خوانندگان را به یکی از روایات پیامبر اکرم 6 که در صحیح مسلم آمده است جلب کنیم و عایشه را با همین یک روایت به سوی محکمه‌ی عدالت روانه سازیم.

مُسلم به سند خویش روایت می‌کند که پیامبر به علی فرمودند: «ای علی، تو را دوست نمی‌دارد مگر فرد مؤمن؛ و تو را دشمن نمی‌دارد مگر فرد منافق. (لایحبک الا مؤمن و لایبغضک الا منافق)». [صحیح مسلم ـ کتاب الایمان، باب ٣٣ ـ ١/ ٨٦/ ١٣١].

با توجه به روایت فوق و با عنایت به اینکه جنگیدن یک انسان با شخص دیگر بیانگر نهایت درجه‌ی دشمنی و عناد اوست لذا براحتی می‌توانیم نتیجه بگیریم که عایشه ـ و یا بهتر بگوییم پرچمدار جنگ جمل ـ از چهره‌های شاخص نفاق در تاریخ اسلام است.

٢ـ مستدرک حاکم١٧٢/٣، کفایه‌الطالب/٣٢، مناقب ابن مغازلی/٣٠٢، ینابیع‌المودّه/١٠٨، تفسیر طبری٧/٢٢، مقتل‌الحسین ٢/ ٦١، شواهدالتنزیل ٢/ح ٦٤٩ـ ٦٥٢، ٦٧٢، ٧٠٤، العمده ابن بطریق/ ٣٨، ٥١، ٥٢، (به نقل از تفسیر ثَعْلَبی)، مناقب خوارزمی/٢٢٤.

امیرالمؤمنین 7 در یوم‌الشّوری برای اثبات گفتار خود به این آیه احتجاج و استنشاد نموده است که آیا آیه‌ی تطهیر در مورد ما نیست؟ و تمامی صحابه‌ای که در آنجا حضور داشتند ضمن قبول اظهارات آن حضرت عرض کرده‌اند: بلی، این آیه در شأن شماست؛[۱] و این مطلب از مُسَلَّمات است.

آیه‌ی تطهیر و گفتار صحابه

همانطوری که در قسمت اول این بخش اشاره شد، تمام صحابه و تابعین در این مطلب هم‌رأی و هم‌سخن هستند که آیه‌ی تطهیر در شأن پنج تن است و از آنان کسی که مخالف این عقیده است، فقط و فقط عِکْرِمَه[۲] می‌باشد که داستان «سیاق» از او نقل شده است.[۳]

۱ـ مناقب خوارزمی/ ۲۲٤. متن کامل این مُناشده را در تعلیق شماره‌ی ۲ آورده‌ایم.

۲ـ ابوعبدالله عکرمه بربری (متوفای ۱۰۵ هجری) فردی است که بتصریح علمای عامه از خوارج بوده و کذاب است. وی به دشمنی با خاندان پیامبر اشتهار داشته است. ما در قسمت پایانی این کتاب در تعلیق شماره‌ی ۳ درباره‌ی عکرمه بتفصیل سخن خواهیم گفت.

آنچه که در اینجا لازم به ذکر است این است که بسیار مضحک می‌باشد که در مقابل انبوه روایاتی که در خصوص نزول آیه در شأن پنج تن نقل شده است، قول فرد معلوم‌الحالی مانند عکرمه طرح گردد.

خوانندگان سخنان عکرمه را بعنوان یک نظر تفسیری نگاه نکنند بلکه از این گفتار عکرمه دریابند که وی تا چه حد در دروغ و افترا و معاندت با اهل‌بیت پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیهم جسور و بی‌پرواست. جای دریغ و درد است که علمای عامه در این مورد (و یا موارد دیگر) اراجیف عکرمه را در حد یک نظر تفسیری مطرح می‌کنند. ابن جریر طبری در تفسیر خود می‌گوید: بعضی معتقدند که آیه‌ی تطهیر درباره‌ی پنج تن نازل شده است و بعضی هم معتقدند که درباره‌ی زنان پیامبر است. طبری سپس برای طرح عقیده‌ی گروه اول به ۱٦ روایت محکم و صحیح استناد می‌کند که آن روایت‌ها همگی از صحابه‌ی پیامبر 6 می‌باشد، یعنی ۱٦ روایت از صحابه نقل می‌کند که آیه‌ی تطهیر در شأن پنج تن نازل شده است، بعد برای طرح نظر گروه دوم بدون اینکه روایتی از صحابه نقل نماید می‌گوید عکرمه معتقد بوده که این آیه درباره‌ی زنان پیامبر است. (تفسیر طبری ۲۲/ ۵ـ۸. اگر واقعاً بر این نوع استدلال بتوان تفسیر روایی آیات قرآنی نام نهاد، و مراد از وجوه تفسیری یک آیه، امثال همین نقل قولها باشد، باید قبول کنیم که هر فردی در هر دوره‌ای می‌تواند مطالبی از خود ببافد و بعنوان تفسیر به بازار حراج بدهد چنانکه در زمان خلافت بنی‌العباس نیز گفتند: بنی‌العباس نیز مشمول این آیه می‌باشند. (مراجعه بفرمایید به الصواعق‌المحرقه/ ۲۲۳، ۲۲٤).

«ــ

آیه‌ی تطهیر و نظر رجال تفسیر و حدیث

علماء و رجال تفسیر و حدیث پس از بررسی روایات مذکور، همگی متفق‌القول و هم‌عقیده‌اند که سخن عِکرمه اعتبار ندارد، و این استدلال سیاق او برهان صحیحی نیست، به ملاحظه‌ی اینکه ضمایر آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر همه مذکر است و ضمائر دو آیه‌ی قبل و بعد آن مؤنث می‌باشد. بنابراین، سیاق آیه‌ی تطهیر ـ که در وسط آن دو آیه است ـ عوض شده و تغییر کرده، در نتیجه امکان ندارد که آیه مربوط به همسران پیامبر 6 باشد؛[1] و اگر جز آیه‌ی تطهیر منقبت دیگری در شأن زهرای اطهر 3 نبود، همین یک آیه برهانی است کافی

«ـــ

طرح شأن نزول آیه‌ی تطهیر در خصوص بنی‌العباس، پیامد طرح نظر امثال عکرمه در تفاسیر است. اگر سخن افرادی چون عِکْرِمَه ـ تحت عنوان وجوه تفسیری آیه ـ نقل نمی‌شد دیگر افراد جرأت این را بخود نمی‌دادند که امثال هارون‌الرشید و متوکل را نیز مشمول آیه‌ی تطهیر نمایند. اگر قرار باشد این تافهات و خزعبلات را بعنوان تفسیر قرآن تلقی نماییم و آنها را حقایق دینی بپنداریم واقعاً دیگر چه چیزی از دین باقی خواهد ماند؟!

۳ـ منظور از داستان سیاق این است که عکرمه مدعی است که چون آیات قبل از آیه‌ی تطهیر و همچنین آیه‌ی بعد آن مربوط به زوجات پیامبر است پس بهمان سیاق آیه‌ی تطهیر هم درباره‌ی همسران پیامبر است. پاسخ این است که آیات قبل از آیه‌ی تطهیر و یا آیه‌ی بعد از آیه تطهیر که درباره‌ی زوجات پیامبر است همگی دارای ضمائر مؤنث می‌باشد و حال آنکه دو ضمیر موجود در آیه‌ی تطهیر مذکر است و لذا از نظر ظاهر کلام امکان ندارد آیه درباره‌ی زنان پیامبر 6 باشد و این موضوعی است که علمای عامه نیز آن را پذیرفته‌اند.

۱ـ ابن حَجَر هَیْتَمی می گوید: «اکثر مفسرین معتقدند که آیه‌ی تطهیر در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است بدلیل اینکه ضمیر در «عَنْکُم» و همچنین در «یُطَهِّرَکُم» مذکر است». (الصواعق‌المحرقه/۲۲۰).

ابوالجارود از زید بن علی بن حسین نقل می کند که فرمود: بعضی از مردم جاهل می‌پندارند که خداوند در آیه‌ی تطهیر، همسران پیامبر را قصد نموده است. اینان دروغ می گویند، بخدا سوگند که اگر مراد همسران پیامبر بود خدا می‌فرمود: «لیذهب عنکن الرجس و یطهرکن تطهیرا» و عبارت بصورت تأنیث بیان می‌شد نظیر عبارت دیگر که فرموده است: «وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فی بُیُوتِکُنَّ»، «وَ لاتَبَرَّجْنَ» و «لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساء». (تفسیر قمی ۲/ ۱۶۸، بحارالانوار ۳۵/ ۲۰۷).

و نشانگر اینکه حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها معصومه است، [۱] **و عصمت از جمله شئون و مناصب ولایت است؛ و ما، غیر «ولی» که معصوم باشد سراغ نداریم**[۲] از ابتدای خلقت، از آدم تا آخر، هر کسی که معصوم است «ولی» است، یا پیامبر است، یا امام است، و یا صدّیق[۳] می‌باشد که صدیقه سلام‌الله‌علیها نیز یکی از آنان است.

۱ـ ابن حَجَر هیتمی می گوید: «ثم هذه الایه منبع فضائل اهل البیت النبوی لاشتمالها علی غرر من ماثرهم و الاعتناء بشأنهم حیث ابتدئت ب(إنَّما) المفیده لحصر إرادته تعالی فی أمرهم علی إذهاب الرجس الذی هو الإثم او الشک فیما یجب الایمان به عنهم، و تطهیرهم من سائر الاخلاق و الاحوال المذمومه. و سیأتی فی بعض الطرق تحریمهم علی النار، و هو فائده ذلک التطهیر». (الصَواعق‌المُحرقه/۲۲۳).

«یعنی این آیه منبع فضائل اهل‌بیت نبوی است برای اینکه حاوی درخشان‌ترین مناقب ایشان و شامل توجه به شأن (رفیع) آنان است چرا که با لفظ (انما) آغاز می گردد، و (انما) افاده‌ی حصر اراده‌ی خدای تعالی را در امر منزه نمودن آنان از رجس می‌نماید، و رجس نیز همان گناه و یا شک به آن چیزهایی است که ایمان به آنها واجب است. این آیه همچنین بیانگر اراده‌ی خداوند در تطهیر اهل‌بیت از جمیع خصوصیات اخلاق و احوال مذموم است؛ و اینکه ـ در بعضی از طرق روایات که نقل خواهد شد آمده که ـ آتش و جهنم بر آنان حرام است همانا فائده‌ی این تطهیر می‌باشد».

۲ـ یعنی هم «ولی» باید معصوم باشد و هم معصوم الزاماً «ولی» است.

۳ـ مرحوم علامه‌ی مجلسی درباره‌ی اینکه حضرت زهرا 3 صدیقه می‌باشند می گوید: «معنی صدیقه (که بر وزن فعیله می‌باشد) مبالغه‌ی در صدق و تصدیق است. و مراد آن است که فاطمه سلام‌الله‌علیها به آنچه که پدرشان پیامبر اکرم 6 از جانب پروردگار می‌آوردند کثیرالتصدیق بوده‌اند. حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها همچنین در اقوالشان نیز صادق بوده‌اند و با کردار خویش، اقوال خود را تصدیق می‌نمودند و این دقیقاً به معنی عصمت است...». (مرآة العقول ۵/ ۳۱۵).

آیه‌ی دوم: [آیه‌ی مباهله]

«فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَذِبِينَ»[١].

«پس بگو (ای پیامبر) بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباهله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان را به لعن و عذاب خدا گرفتارسازیم».

این آیه بطور صریح و آشکار ندا می‌کند بر اینکه پیامبر اکرم 6 هنگامی که با نصارای نَجْران مباهله فرمود،[٢] حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها نیز در این مورد شرکت داشت،

١ـ سوره‌ی آل‌عمران: ٦١.

٢ـ ابوالفرج اصفهانی ماجرای آمدن نَجْرانیان را به مدینه ـ با سند خویش بطرق متعددی ـ تفصیلاً نقل نموده که خلاصه‌ی آن چنین است:

گروهی از نصارای نَجْران که در میانشان اُسْقف آنان، و عاقب، و ابوحَبش، و سیّد، و قیس، و عبدالمسیح، و فرزند خردسال عبدالمسیح به نام حارث بودند به مدینه آمدند و ابتدا به بیت‌المدارس یهود (جایی که یهودیان در آن کتب خویش را می‌خواندند) رفتند و خطاب به آنان گفتند: چطور یک نفر توانسته بر شما غلبه کند؛ عالمان خویش را حاضر کنید تا فردا برای امتحان محمد نزد او برویم. فردای آن روز همگی نزد پیامبر رفتند، ابتدا اسقف نجرانیان آغاز به سخن نمود و گفت: ای ابوالقاسم، پدر موسی کیست؟ حضرت فرمود: عِمران. اسقف گفت: پدر یوسف کیست؟ حضرت فرمود: یعقوب. اسقف گفت: پدر تو کیست؟ حضرت فرمود: پدر من عبدالله بن عبدالمطلب است. اسقف گفت: حال بگو پدر عیسی کیست؟ پیامبر 6 تاملی فرمود، در این زمان بود که جبرئیل نازل شد و وحی آورد «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ» (آل‌عمران: ٥٩).

پیامبر آیه را برای اسقف نجرانیان تلاوت نمودند. اسقف گفت: تو فکر می کنی خدا به تو وحی کرده که عیسی (مانند آدم) از خاک خلق شده است و حال آنکه نه بر تو و نه بر ما و نه بر قوم یهود چنین چیزی وحی نگردیده است....

(از آن جهت که نجرانیان از لجاجت خویش دست برنداشتند) خداوند این آیه را نازل نمود «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَذِبِينَ» (آل‌عمران: ٦١).

پیامبر اکرم ﷺ آیه را برای آنان تلاوت نمودند و به آنان گفتند برای آنکه مشخص گردد حق با کیست [من بهمراه فرزندان و زنان و افرادی که به مانند نفس و وجود من هستند بنفرین شما خواهم پرداخت و شما نیز چنین کنید و از خداوند بخواهید که ما را دچار عذاب نماید، هر کدام از طرفین که دچار عذاب الهی شد حقانیت طرف مقابل ثابت می گردد]. اسقف نجرانیان گفت: این منصفانه است. پیامبر فرمودند: فردا با یکدیگر مباهله خواهیم نمود.

یهودیان از مباهله منصرف شدند و در میان خود گفتند: (بگذارید نصارا و محمد در حق یکدیگر نفرین کنند) به ما چه مربوط است که خدا نصارا را از بین خواهد برد یا مسلمانان را.

مسیحیان نیز وقتی به منازل خود رسیدند به یکدیگر گفتند: ما که می‌دانیم محمد پیامبر خداست اگر با او مباهله کنیم هلاک خواهیم شد بهتر است دیگر کاری بکار او نداشته باشیم تا او هم کاری با ما نداشته باشد. فردای آن روز- پس از اذان صبح - پیامبر اکرم برای مباهله عازم گردید. پیامبر فقط علی و فاطمه و حسن و حسین را برای مباهله با خود برد. نجرانیان آنگاه که او را با خاندانش دیدند به پیامبر گفتند که از مباهله‌ی با او منصرف شده‌اند و از حضرت خواستند که در حق آنان نفرین ننماید. (الاغانی ١٢/ ٦- ١٠).

حاکم حَسْکانی در روایتی نقل می کند که: «عاقب» و «سید» هر دو اسقف نجرانیان بودند. عاقب به سید گفت اگر محمد با اصحابش بخواهد با ما مباهله کند یقیناً پیامبر نیست ولی اگر با خانواده‌اش به مباهله‌ی با ما مبادرت کند تحقیقاً پیامبر است. زمانیکه پیامبر برای مباهله آماده شد علی را در سمت راست خود، و حسن را در سمت چپ خویش، و حسین را در سمت راست علی، و فاطمه را در عقب سر خود قرار داد.

عاقب وقتی چنین دید به سید گفت: با محمد مباهله نکن چون اگر اینکار را انجام بدهی نه ما نجات می‌یابیم و نه اعقاب ما... (شواهدالتنزیل ج ١/ح ١٧٤).

همچنین مراجعه بفرمایید به فرائدالسِّمْطَین ح ٢/ ٢٣، ٢٤/ ح ٣٦٥.

و او وجود مقدسی است که میان چهار معصوم دیگر در آیه‌ی مباهله قرار گرفته است، دو معصوم (ابنائنا) حسنین، و دو معصوم (انفسنا) پیامبر و علی، و یک معصومه‌ی ما بین آنان، که از نساء منحصر است به این وجود مقدس.[١] و با توجه به این مطلب که مباهله (ابتهال و نفرین کردن) با نصارای نجران یک کار عادی نیست، و با زن و مرد عادی نمی‌توان اقدام به مباهله کرد و طرف مقابل را مغلوب و رسوا نمود، لذا صلاحیت اقدام به چنین امر خطیری را افراد مقدس و شایسته‌ای دارا هستند که مورد نظر مرحمت حضرت حق تبارک و تعالی بوده باشند، و حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها نیز یکی از آن شخصیت‌هائی است که مشمول این آیه‌ی شریفه است و این از مسلمات است.

١ـ بعضی از مصادر شأن نزول این آیه عبارت است از: صحیح مسلم ـ کتاب فضائل‌الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی‌طالب، ح ٣٢/ ج ١٨٧١/٤، صحیح مسلم (بشرح نووی) ١٧٦/١٥، مسند احمد بن حنبل ١٨٥/١ (چاپ احمد محمد شاکر ٣/ ٩٧، ٩٨)، سنن تِرْمِذی ـ کتاب المناقب، باب فی مناقب علی بن ابی‌طالب ـ ج ٥/ ٦٣٨/ ح ٣٧٢٤، تفسیر طبری ٢٩٩/٣ـ ٣٠١، السنن الکبری (بیهقی) ٦٣/٧، الاغانی ١٢/ ٩، ١٠، معرفة علوم الحدیث (تألیف حاکم نیسابوری) ـ نوع ١٧ـ ص ٦٣، مستدرک حاکم ١٥٠/٣، شواهدالتنزیل ١٢٠/١ـ ١٢٩/ ح ١٦٨ـ ١٧٦، الفُصُول المُهمّه (ابن صبّاغ)/١٢٠، مناقب ابن مغازلی/٢٦٣، کفایة الطالب/ ٢٨ـ ٢٩، ٥٥، ٥٦، الاصابه ٥٠٩/٢، فرائدالسمطین ١/ ٣٧٧، ٣٧٨/ ح ٣٠٧، ج ٢/ ٢٣، ٢٤/ ح ٣٦٥، تحفةالاشراف ٢٩١/٣، سیر اعلام‌النُّبلاء ٣٨٧/٣، تفسیر ابن کثیر ٣٧١/١، الصواعق‌المحرقه/١٧٨، ٢٢٤، ٢٢٩، ٢٣٨، ذخائرالعقبی/٢٥، تذکرةالخواص/١٤، مناقب خوارزمی/٦٠، ٩٧، شرح نهج‌البلاغه ١٦/ ٢٩١، اسدالغابه ٤/ ٢٦، درالمنثور ٤/ ٣٨، المواهب اللَّدُنِّیَّه ٤/ ٤٣، ینابیع‌المودّه/٩، ٤٤، ٥١، ٢٣٢، ٢٨١، ٢٩٥، الاتحاف/٥، درّالسَّحابه/٢٦٧.

حاکم نیسابوری می گوید: «در تفاسیر اخبار متواتری از ابن عباس و غیر او نقل شده که پیامبر در روز مباهله دست علی و حسن و حسین را گرفت و فاطمه نیز در پشت سر آنان قرار داشت و سپس فرمود: اینان فرزندان و همتایان «= أنفُسَنا» و زنان ما می‌باشند، شما نیز همتایان و فرزندان و زنان خود را بیاورید تا در حق یکدیگر نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». (معرفه علوم الحدیث ـ نوع ١٧ـ ص ٦٣).

تذکر این نکته ضروری است که در این آیه از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام با تعبیر «أنفُسَنا» یعنی عین وجود و نفس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یاد شده است؛ و این خود مقام و منزلتی است که اختصاص به امیرالمؤمنین دارد و اگر چنانچه ما این کلمه را به همتا ترجمه نمودیم از باب تسامح در ترجمه بوده است.

آیه‌ی سوم: «فَتَلَقَّی ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ کلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ»[١]

«پس حضرت آدم از حضرت حق تبارک و تعالی کلمات را فراگرفت (و آن کلمات را وسیله‌ی قبولِ توبه‌ی خویش قرار داد) و خداوند توبه‌ی او را پذیرفت».

درباره‌ی این آیه احادیثی نقل شده است که بسیار فوق‌العاده است؛ و با توجه به آیه‌ی مذکور و این روایات، انسان می‌تواند بخوبی درک نماید که حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها یکی از علل خلقت است و یکی از اسباب آفرینش جهان می‌باشد؛ یعنی همانطور که رسول اکرم، امیرالمؤمنین و حسنین : سبب خلقتند، حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها نیز یکی از علل آفرینش است، و معقول نیست کسی علت خلقت باشد و ولایت نداشته باشد.

در این باره دو روایت نقل می‌کنیم که یکی از جناب امیرالمؤمنین 7 و دیگری از جناب ابن عباس. روایتی که از وجود مقدس امیرالمؤمنین 7 است و جمعی از حفاظ عامه آن را ذکر کرده‌اند چنین است:

«سألت النَّبِیَّ 6 عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ» فَقالَ: إنَّ اللّٰهَ أَهبَطَ آدَمَ بِالْهِنْدِ، وَ حَوَّاءَ بِجُدَّةَ...حَتّی بَعَثَ اللّٰهُ إِلَیْهِ جَبْرَئِیلَ، وَ قالَ: یا آدَمُ أَ لَمْ أَخْلُقْكَ بِیَدَیَّ؟ أَ لَمْ أَنْفُخْ فِیكَ مِنْ رُوحِي؟ أَ لَمْ أُسْجِدْ لَكَ مَلائِكَتِي؟ أَ لَمْ أُزَوِّجْكَ حَوَّاءَ أَمَتِي؟ قالَ: بَلَی. قالَ: فَمَا هٰذَا الْبُكاءُ؟ قالَ: وَ مَا یَمْنَعُنی مِنَ الْبُكاءِ؟ وَ قَدْ أُخْرِجْتُ مِنْ جِوارِ الرَّحْمٰنِ. قالَ: فَعَلَیْكَ بِهٰؤُلاءِ الْكَلِماتِ، فَإِنَّ اللّٰهَ قابِلٌ تَوْبَتَكَ وَ غافِرٌ ذَنْبَكَ؛ قُلْ: اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، سُبْحانَكَ لا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ، عَمِلْتُ سُوءً وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ. فَهٰؤُلاءِ الْكَلِماتُ الَّتِي تَلَقَّی آدَمُ».[٢]

١ـ سوره‌ی البقره: ٣٧.

٢ـ فردوس‌الاخبار ١٦٣/٣/ح ٤٢٨٨، الدّرالمنثور ٦٠/١، کنزالعمال ٣٥٨/٢/ح ٤٢٣٧، منتخب کنزالعمال ٤١٩/١.

«امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: از پیامبر اکرم معنای آیه‌ی شریفه‌ی «فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ» را سؤال کردم؛ حضرت فرمود: هنگامی که خدای تعالی، آدم را در هند و حوا را در جده فرود آورد. (بر حضرت آدم مدتها گذشت که اشک غم بر چهره می‌ریخت) تا اینکه خدای تعالی جبرئیل را بر او نازل کرد و فرمود: یا آدم، آیا من ترا به دست (قدرت) خود نیافریدم؟ آیا از روح خود بر تو ندمیدم؟ و ملائک را به سجده کردن بر تو فرمان ندادم؟ و آیا حوا کنیز خودم را به تو تزویج نکردم؟ حضرت آدم عرض کرد: بلی، خطاب آمد: پس این گریه‌ی مداوم تو از چیست؟ عرض کرد: خدایا، چرا گریه نکنم، که از جوار رحمت تو رانده شده‌ام. خدای تعالی فرمود: اینک فراگیر این کلمات را که به وسیله‌ی آن، خدا توبه‌ی تو را قبول می‌کند و گناهت را می‌بخشد؛ بگو یا آدم: «پاک و منزهی تو؛ نیست خدائی جز تو؛ بد کردم و بخود ستم روا داشتم؛ پس به حق محمد و آل‌محمد، مرا ببخش، بدرستی که این توئی بسیار بخشنده و مهربان هستی».(پیامبر اکرم در پایان سخن فرمود): این است آن کلماتی که خدای تعالی به حضرت آدم آموخته است».

گویی خدای تعالی حضرت آدم را با این کلمات گرانقدر تسلی داده است که: اگر از جوار رحمت من دور شده‌ای، اینک ارزش فراگرفتن این کلمات گرانقدر، عوض، هم‌سنگ و برابر جوار رحمان و هم‌طراز فردوس و جنان است، و جبران آن نعمتی است که از آن محروم شده‌ای.

روایت دیگری در همین موضوع جناب ابن عباس از پیامبر اکرم 6 نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ عَطَسَ، فَأَلْهَمَهُ اللَّهُ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: يَرْحَمُكَ رَبُّكَ. فَلَمَّا أَسْجَدَ لَهُ الْمَلَائِكَةَ تَدَاخَلَهُ الْعُجْبُ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، خَلَقْتَ خَلْقاً أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنِّي؟! فَلَمْ يُجِبْ. ثُمَّ قَالَ الثَّانِيَةَ فَلَمْ يُجِبْ. ثُمَّ قَالَ الثَّالِثَةَ فَلَمْ يُجِبْ. ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ: نَعَمْ، وَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ. فَقَالَ: يَا رَبِّ فَأَرِنِيهِمْ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ أَنِ ارْفَعُوا الْحُجُبَ، فَلَمَّا رُفِعَتْ، إِذاً آدَمُ بِخَمْسَةِ أَشْبَاحٍ قُدَّامَ الْعَرْشِ؛ فَقَالَ: يَا رَبِّ، مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: يَا آدَمُ هَذَا مُحَمَّدٌ نَبِيِّي، وَ هَذَا عَلِيٌّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ابْنُ عَمِّ نَبِيِّي وَ وَصِيُّهُ، وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةُ نَبِيِّي، وَ هَذَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ وَ وَلَدَا نَبِيِّي. ثُمَّ قَالَ: يَا آدَمُ هُمْ وُلْدُكَ، فَفَرِحَ بِذَلِكَ. فَلَمَّا اقْتَرَفَ الْخَطِيئَةَ، قَالَ: يَا رَبِّ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ لَمَّا غَفَرْتَ لِي، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ بِهَذَا، فَهَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْهِ» فَلَمَّا هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ، صَاغَ خَاتَماً، فَنَقَشَ عَلَيْهِ «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» وَ يُكَنَّى آدَمُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ». [1]

۱ـ ابوالفتح محمد بن علی نَطَنْزی (متولد ۴۸۰ هجری) در کتاب الخصائص العَلَویّه حدیث مذکور را نقل کرده است. این روایت ـ با ارجاع به الخَصائص العَلَویّه ـ در کتاب ارجح المطالب/۳۲۰ و الغدیر ۳۰۱/۷ ذکر گردیده است.

در کتاب بحار نیز این روایت را می‌توانید ببینید. (بحارالانوار ۱۱/ ۱۷۵).

«بعد از آنکه خدای تعالی آدم را آفرید، حضرت آدم عطسه کرد و با الهام خدائی «الحمدلله رب العالمین» گفت. خدای تعالی در جواب او فرمود: «یرحمک ربک» رحمت خدا بر تو باد. (خوشا آن بشری که جواب عطسه‌اش خطاب الهی باشد).

هنگامی که فرشتگان بر حضرت آدم سجده کردند، عجب (و خودپسندی) به او راه یافت و در حالی که به خود می‌بالید عرض کرد: پروردگارا، آیا مخلوقی که نزد تو محبوبتر از من باشد، آفریده‌ای؟ و این سؤال را سه بار تکرار کرد و هر سه بار بی‌جواب ماند.

سپس از جانب پروردگار خطاب آمد: بلی یا آدم، مخلوقاتی از تو محبوبتر دارم که اگر آنان نبودند ترا نیز نمی‌آفریدم. عرض کرد: پروردگارا آنان را به من نشان بده.

در آن هنگام خدای تعالی به فرشتگان حاجب درگاه الهی وحی شد: پرده‌ها را کنار بزنید. (بلی، آفریننده‌ی جهان در پشت پرده‌ی غیب موجوداتی دارد که سبب تربیت آدم و اولاد آدمند). چون حجاب‌ها برداشته شد، از پشت پرده‌ی غیب، پنج شبح ظاهر شدند که در پیشگاه عرش ایستاده بودند.

حضرت عرض کرد: پروردگارا اینان کیستند؟

خطاب آمد: این پیامبر من، این علی امیرالمؤمنین پسر عم او، این فاطمه دخترش و این دو، حسن و حسین پسران علی و فرزندان پیامبر من هستند. و پس از معرفی نامهای آنها، خدای تعالی فرمود: یا آدم، اینان مقام اول را دارا هستند و درجاتشان بسیار عالی و مرتبه‌ی تو تالی مقام والای اینان می‌باشد. و بعدها وقتی که حضرت آدم مرتکب و مبتلای آن ترک اولی شد،

عرض کرد: پروردگارا، از تو مسئلت دارم که به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از خطای من درگذری. پس دعایش مستجاب شد و مشمول عفو و آمرزش خدای تعالی قرار گرفت و این است معنای آیه‌ی شریفه که خدا می‌فرماید: پس آدم کلماتی از پروردگارش فراگرفت که به وسیله‌ی آن کلمات توبه‌ی او مورد قبول واقع گردید.

(ابن عباس، سپس روایت را چنین ادامه می‌دهد که پیامبر فرمود):

هنگامی که آدم بر زمین فرود آمد، انگشتری برای خود ساخت که نقش آن عبارت مبارک «محمد رسول‌الله و علی امیرالمؤمنین» بود؛ و «ابومحمد» (پدر محمد) کنیه‌ی او شد.

حافظ ابن نجار[1] که یکی از بزرگان عامه (سنی) است به سند خودش از ابن عباس روایت می‌کند:

«سَأَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ عَنِ الْكَلِماتِ الَّتِي تَلَقّيها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فتاب عَلَيه. قالَ: سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فاطِمَةَ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ إلا تُبْتَ عَلَيَّ، فَتابَ اللّٰهُ عَلَيه». [2]

۱ـ حافظ کبیر ابوعبدالله محمد بن محمود بن (حسن بن) هبة الله معروف به محب‌الدین ابن نجار در سال ۵۷۸ هجری در بغداد زاده شده و در سال ٦٤٣ هجری در همانجا فوت گردیده است.

تمامی علمای رجال عامه به تجلیل از مقام علمی وی پرداخته‌اند و ذَهَبی و ابن العماد حنبلی وی را توثیق نموده‌اند. وی دارای تالیف بسیاری است که «تاریخ بغداد» را می‌توان از میان آنها نام برد. این کتاب ذیل «تاریخ بغداد» تالیف خطیب بغدادی است و در ١٦ جلد می‌باشد که تاکنون بچاپ نرسیده است. وی شافعی مذهب می‌باشد و استماع حدیث را از سن ١٠ سالگی آغاز نموده و برای کسب علم مسافرتهای بسیاری از جمله به اصفهان و خراسان و شام و مصر و حجاز داشته است.

مراجعه بفرمایید به: تذکره‌الحفاظ ١٤٢٨/٤، الوافی بالوفیات ٩/٥، سیر اعلام‌النبلاء ١٣١/٢٣، طبقات‌الشافعیه (سبکی) ٨/ ٩٨، شَذَرات‌الذهب ٥/ ٢٢٦، دُوَل‌الاسلام/٣٥٢.

«ـــ

«از پیامبر اکرم 6 سؤال کردم: آن (کلماتی) که حضرت آدم از پروردگار خود فراگرفت و به وسیله‌ی آن توبه‌ی او مورد قبول واقع شد، چیست؟ حضرت فرمود: آدم با این کلمات از خدا درخواست کرد که توبه‌ی او را بپذیرد: «به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین، توبه‌ی مرا قبول فرما». پس خدای تبارک و تعالی توبه‌ی او را پذیرفت».

این روایت را سُیُوطی[1] در «درّالمنثور»، بدخشانی[2] ـ از حافظ کبیر دارَقُطْنی[3] و از ابن نَجّارـ، و ابن مَغازِلی[4] در «مناقب» با ذکر سند نقل کرده‌اند.

«ـــ

۲ـ سیوطی این حدیث را از حافظ ابن نجار نقل نموده است. (الدرّالمنثور ۱/۶۰، ٦۱). همچنین مراجعه بفرمایید به: مناقب ابن مَغازِلی/٦۳، ینابیع‌المَوَدّة/۹۷، ۲۳۸، ۲۳۹.

۱ـ جلال‌الدین عبدالرحمن بن کمال‌الدین مصری شافعی متوفای سال ۹۱۱ هجری معروف به سُیُوطی.
او را از آن جهت سُیوطی خوانده‌اند که از اهالی اَسْیُوط (شهری در کناره‌ی غربی رود نیل در مصر) بوده است. وی از مفسران و حفاظ معروف عامه می‌باشد که تألیفات بسیاری تدوین نموده است. بعضی شمار تالیفات وی را به ٦۰۰ عنوان رسانیده‌اند. شَعرانی می‌گوید: «سُیُوطی در زمان خویش به علم حدیث و فنون رجال و غریب حدیث و متن و سند روایات و همچنین استنباط احکام، از تمامی معاصران خود اعلم بوده است». عبدالحَیّ کتّانی درباره‌ی سیوطی می‌گوید: «این مرد در قرون اخیرـ در حفظ و اطلاع و کثرت تالیف ـ نادره‌ای از نوادر اسلام است». ابن العماد حنبلی در کتاب شَذَرات ـ پس از تجلیل از سیوطی و پس از ذکر نام کتب وی ـ می‌گوید: «سیوطی هفتاد و چند بار پیامبر را در بیداری درک نموده و طی الارض نیز می‌کرده است»!
برای اطلاع از مقام و رتبه‌ی علمی وی نزد عامه مراجعه بفرمایید به: الطبقات الصغری (شعرانی)/ ۱۷ـ ۳٦، شذرات الذهب ۱/ ۵۱ ـ ۵۵، فهرس الفهارس ۲/ ۱۰۱۰ ـ ۱۰۲۲، الاعلام (زرکلی) ۳/ ۳۰۱، معجم المؤلفین ۲/ ۸۲، الغدیر ۱/ ۱۳۳.

ـــ»

و با توجه به مطالبی که گفته شد از این آیه هم استفاده می‌شود که وجود مقدس حضرت صدیقه 3 سبب خلقت عالم و ولیةالله بوده است.

«--

۲ـ میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی (بدخشانی) مؤلف کتاب «مِفْتاح‌النَّجا فی مناقب آل‌العبا» و کتاب «نُزُل الابرار بِما صَحَّ مِنْ مناقب اهل البیت الاطْهار» می‌باشد. این دو کتاب بیانگر وسعت اطلاع مؤلف از علم حدیث و مهارت وی در شناخت اسناد احادیث است. [الغدیر ۱/ ۱٤۳].
برای اطلاع بیشتر از شرح احوال بدخشی مراجعه بفرمایید به مقدمه‌ی کتاب «نُزُل الابْرار بِما صَحَّ مِنْ مناقب اهلِ البیت الاطهار».

۳ـ حافظ علی بن احمد بن عمر دارَقُطْنی متوفای ۳۸۵ هجری. شرح زندگانی وی را می‌توان در بسیاری از کتب تراجم و تاریخ یافت. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ۱۲/ ۳٤ می‌گوید: «وی نادره‌ی زمانه و عصر خویش، و فردی بی‌نظیر، و از پیشوایان علمی زمان خود بوده است. علم به آثار گذشتگان و شناخت موارد ضعف حدیث و شناسایی اسامی رجال و آگاهی از احوال روات به او منتهی می‌شود. وی در تمامی این علوم، فردی صادق و امین و فقیه و عادل است. شهادت او مورد قبول، اعتقادش متین و مقبول، و مذهبش بر نهج سلامت بوده، و در علوم غیر حدیث نیز تسلط داشته است». [الغدیر ۱/۱۰٦].
بعضی از مصادر دیگر شرح زندگانی وی عبارتند از: سِیَر اعلام النُّبلاء ٤٤۹/۱٦، وفیات الاعیان ۳/ ۲۹۷، البدایة و النهایه ۳٦۲/۱۱، النجوم الزاهره ۳۷۲/٤، طبقات الشافعیه(سبکی)٤٦۳/۳، تذکره الحفاظ۹۹۱/۳، الارشاد/ ۱۹۳، شَذَرات الذَّهب ۱۱٦/۳، العِبَر ۲/ ۱٦۷.

٤ـ ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن طیب واسطی جُلّابی مغازلی شافعی معروف به ابن جلابی و ابن مغازلی متوفای ٤۸۳ هجری. کتاب «المناقب» که نوشته‌ی اوست بخوبی نشانگر تسلط و تضلع وی در علم حدیث و فنون آن است. [الغدیر ۱/ ۱۱۲].
همچنین مراجعه بفرمایید به: تاریخ الاسلام ذهبی ـ حوادث و وفیات ٤۸۰ الی ٤۹۰ هجری ـ ص ۱۱۳.

آیه‌ی چهارم: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» [۱]

«هنگامی که پروردگار حضرت ابراهیم را با کلماتی امتحان فرمود و آن کلمات را تمام کرد».

همانطوری که در آیه‌ی قبل گفته شد که مقصود از «کلمات» چیست، در این آیه نیز مراد از «کلمات» عبارتند از: رسول اکرم، امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه و حسنین : .

در این باره مُفَضَّل بن عمر[۲] یکی از بزرگان صحابه‌ی حضرت صادق 7 که حکیم و فقیهی فوق‌العاده است، روایتی از آن حضرت نقل می کند و می گوید:

۱ـ سوره‌ی بقره: ۱۲٤

۲ـ ابوعبدالله (یا ابومحمد) مفضل بن عمر جعفی. درباره‌ی وی اقوال مختلفی از سوی علمای رجال شیعه مطرح گردیده است که قول غالب و متین حاکی از وثاقت و مقام رفیع او می‌باشد. وی از اصحاب و خواص امام جعفر صادق عليه‌السلام بوده است. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق و امام کاظم عليهما‌السلام برشمرده است. ابن قولویه و شیخ مفید او را توثیق نموده‌اند و شیخ طوسی وی را از جمله‌ی وکلای ممدوح ذکر نموده است. شیخ مفید می گوید: «وی از شیوخ اصحاب امام صادق عليه‌السلام و از خواص و نزدیکان حضرت بوده و از ثقات فقهای صالح می‌باشد. مرحوم آیه‌الله خوئی می‌فرمایند: «در جلالت مفضل همین کافی است که امام صادق عليه‌السلام تنها وی را برای کتابت کتاب معروفش (توحید مفضل) مشخص نموده است، و این همان کتابی است که نجاشی از آن با نام «کتاب فکر» یاد کرده، و این موضوع آشکارا دلالت بر این دارد که مفضل از خواص اصحاب امام صادق عليه‌السلام و مورد عنایت حضرت بوده است». مرحوم آیة‌الله خوئی در ادامه می‌فرمایند: «اینکه نجاشی درباره‌ی مُفَضَّل گفته است که وی «فاسِد المَذْهب و مُضْطَرِب الرِّوایه» بوده است قابل اعتنا نیست... چون اینکه می گوید «فاسد المذهب است» با کلام شیخ مفید معارضَت دارد... و روایات، کلام شیخ مفید را تقویت می‌نماید؛ و اما اینکه نجاشی گفته است «وی مضطرب الروایه» می‌باشد باید بگوییم اگر این کلام حتی درست هم باشد کاشف از عدم وثاقت مفضل نیست... بلکه حاکی از این است که (بعضی از) مُصَنَّفات مُفَضَّل معلوم نیست که از آن او باشد... و به این معناست که طریقی که به کتب او منتهی می گردد ضعیف است. نتیجه اینکه: مُفَضَّل بن عمر فردی جلیل و ثقه می‌باشد».

--»

«سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ». ما هذِهِ الْكَلِماتُ؟ قالَ عليه السلام : هِيَ الْكَلِماتُ الَّتى تَلَقّيها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتابَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ أَ نَّه قالَ: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمّدٍ وَ عَلِيّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلّا تُبتَ عَلَىّ»، فَتابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ، إِنّهُ هُوَ التَّوابُ الرَّحِيمُ، قُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ فَما يَعْنى عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ : «فَأَتَمَّهُنَّ»، قالَ: يَعْنى أَتَمَّهُنَّ إِلَى القائِمِ إِثنَا عشر إماماً، تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَينِ عليه السلام ».[1]

«از حضرت صادق عليه السلام معنى آيه‌ى شريفه‌ى «وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» را پرسيدم كه مقصود خداى تعالى از اين كلمات چيست؟ فرمود: اين كلمات، همان كلماتى است كه حضرت آدم، از خداى تعالى فراگرفت و چنين عرض كرد: «پروردگارا، به حق محمد، على، فاطمه، حسن، و حسين از تو درخواست مى‌نمايم كه توبه‌ى مرا بپذيرى»؛ پس توبه‌اش مورد قبول واقع گرديد، بدرستى كه خدا، بسيار توبه‌پذير و مهربان است.

(مفضل بن عمر مى گويد): سپس از حضرت صادق عليه السلام پرسيدم مقصود خداى تعالى از «أتمّهنّ» در اين آيه چيست؟ فرمود: يعنى نام نه امام ديگر از اولاد حسين بن على تا قائم آل‌محمد عليهم السلام را به پنج تن ملحق نمود».

--»

مراجعه بفرماييد به: رجال الطوسى/٣١٤، ٣٦٠، كتاب الغيبه (شيخ طوسى)/٢١٠، اعيان الشيعه ١٠/ ١٣٢، معجم رجال الحديث ١٨/ ٢٩٢، جامع الرواة ٢/ ٢٥٨، سفينة البحار ٣٧١/٢، معجم‌الثقات/٣٦١، مناقب ابن شهر آشوب ٢٨١/٤.

۱ـ اين روايت را از علماى عامه قُندوزى در كتاب ينابيع‌المودّه/ ٩٧ نقل نموده است. از ميان كتب علماى شيعه نيز مى‌توان به اين كتب مراجعه نمود: معانى‌الاخبار/ ١٢٦، بحارالانوار ١١/ ١٧٦.

لذا کلماتی که حضرت ابراهیم به وسیله‌ی آنها آزموده شد، جامع‌تر، بالاتر، عالی‌تر، از کلماتی است که حضرت آدم فراگرفت. این کلمات همان است که حضرت امام هادی 6 ، در روایتی می‌فرماید: «نَحْنُ الْكَلِمات»[1] یعنی ماییم آن کلماتی که خدا در قرآن به آن اشاره می‌فرماید. چهارده معصوم : را از این جهت «کلمه» نامیده‌اند که نامهای آنها در عرش نوشته شده است و همچنین به ملاحظه‌ی آن کلمه‌ای است که دوبار بر شانه‌ی آنان نقش بسته است؛ یکبار در رحم مادر، و بار دوم بعد از ولادت.

۱ـ خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ لَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» (لقمان: ۲۷). «یعنی: اگر هر درختی که در زمین است قلم شود و آب دریا بهمراه هفت دریای دیگر آن را مرکب (مداد) گردند باز کلمات الهی بپایان نمی‌رسد و نگارش آن ناتمام می‌ماند».

یحیی بن اکثم از امام هادی 7 درباره‌ی این آیه سؤال نمود و پرسید منظور از «کلمات» چیست؟ امام جواب فرمودند: «نحن الکلماتُ التی لاتُدرَک فضائلُنا و لاتُستَقْصی». «یعنی: ماییم کلمات، (چون) فضائل ما (بطور کامل) قابل درک نیست و به فهم کُنه آن راهی نمی‌باشد». (مناقب ابن شهر آشوب ٤٠٤/٤، تحف‌العقول/٤٧٩، احتجاج طبرسی/٤٥٤، بحار ١٥١/٤، ٢٤/ ١٧٤، ١٦٦/٥٠).

در کتاب «درّ بحر المناقب» که تالیف ابن جمال‌الدین محمد بن احمد موصلی حنفی مشهور به ابن حسنویه (متوفای ٦٨٠ هجری) می‌باشد، مؤلف در قسمتی از یک روایت مفصل از پیامبر اکرم 6 چنین نقل می‌کند:

«... و ان آدم لما رای اسمی و اسم أخی علی و اسم فاطمه والحسن و الحسین : مکتوباً علی ساق العرش بالنور، قال: الهی خلقت خلقا و هو اکرم منی؟ قال: یا آدم لولا هذه الاسماء لما خلقت سماء مبنیّه و لا أرضا مدحیّه و لا ملَکاً مقرباً و لا نبیّا مرسلاً و لا خلقتک یا آدم. فقال: الهی و سیدی فبحقهم علیک الا غفرت لی خطیئتی فنحن الکلمات التی قال الله تعالی: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»...». (احقاق‌الحق ٥/ ١١).

پیامبر 6 می‌فرمایند: «آنگاه که آدم مشاهده نمود نام من و نام برادرم علی و نام فاطمه و حسن و حسین بر ساق عرش با نور نگاشته شده است، گفت: خداوندا، آیا تو کسی را قبل از من آفریده‌ای که گرامی‌تر از من باشد؟ خداوند فرمود: ای آدم اگر این اسماء نبودند من هیچ آسمان استواری را و هیچ زمین گسترده‌ای را و هیچ فرشته‌ی مقربی را و هیچ پیامبر مرسلی را خلق نمی کردم و ترا نیز ای آدم نمی‌آفریدم. آدم گفت: خداوندا، پس به حقی که اینان بر تو دارند از گناه من درگذر. (پیامبر در ادامه فرمود): ماییم آن کلماتی که خداوند درباره‌ی آن می گوید: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ». »

هنگامی که نطفه‌ی امام 7 منعقد می‌شود ـ بعد از دمیده شدن روح ـ بر دوش او نوشته می‌شود: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ»[۱].

وقتی که امام 7 از مادر متولد می‌شود، آنگاه نیز بر شانه‌ی راستش آیه‌ی مذکور نقش می‌بندد.[۲]

۱ـ سوره‌ی الانعام: ۱۱۵. «از روی راستی و عدالت کلمه‌ی پروردگارت به اتمام رسید، تبدیل و تغییر در کلمات خداوند راهی ندارد».

۲ـ در خصوص اینکه چه زمانی این کلمات بر شانه (یا بر بازو، و یا بین دو چشم امام) نوشته می‌شود روایات مختلفی نقل گردیده که می‌توان آنها را به نُه دسته تقسیم نمود. ما ابتدا بصورت گذرا به مضمون این روایات اشاره می‌کنیم و سپس نظر مرحوم علامه مجلسی را ـ درباره‌ی اختلاف این روایات ـ نقل می‌نماییم:

(۱)ـ در بعضی از روایات که از امام صادق 7 نقل شده آمده است که: **چهار ماه پس از انعقاد نطفه‌ی امام این کلمات بر بازو (=عَضُد) امام نقش می‌بندد.** [بصائرالدرجات/۴۳۲ـ۴۳۴، ۴۳۹ـ۴۴۱، بحارالانوار ۳۹/۲۵، ۴۱ـ۴۳، ج ۴۸/ ۳، ج ۵۷/ ۳۵۹].

(۲)ـ در بعضی روایات از امام باقر و امام صادق 8 نقل شده که این کلمات **پس از ولادت امام بر بازوی راست (= عَضُد اَیْمَنِ) امام نقش می‌بندد.** [تفسیر عیاشی ۳۷۴/۱، محاسن برقی ۳۱۴/۲، ۳۱۵، بصائرالدرجات/۴۳۱ـ۴۳۶، ۴۳۹ـ۴۴۰، بحارالانوار ۲۴/ ۱۷۸، ج ۲۵/ ۳۸ـ ۴۲، ۲۶/ ۱۳۲ـ ۱۳۴، ۱۳۶].

(۳)ـ روایتی از امام ششم 7 نقل است که حضرت فرمود این کلمات **در بطن مادر بر بازوی راست (=عضد ایمن) امام نوشته می‌شود.** [تفسیر قمی ۲۲۱/۱، بحارالانوار ۲۵/ ۳۶].

(۴)ـ روایاتی از امام باقر و امام صادق 8 نقل شده که این کلمات **پس از تولد امام بین دو چشم امام نوشته می‌شود.** [بصائرالدرجات/۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، بحارالانوار ۲۵/ ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۲۶/ ۱۳۳].

(۵)ـ در بعضی روایات از امام صادق 7 نقل شده که این کلمات **پس از ولادت امام بر بازو (=عَضُدِ) امام نقش می‌بندد.** (بصائرالدرجات/۴۳۲، بحارالانوار ۴۰/۲۵).

(۶)ـ روایاتی از امام ششم 7 نقل است که حضرت فرمود: این کلمات **پس از تولد امام، بین دو شانه‌ی امام (= بین کتفیه) نوشته می‌شود.** [بصائرالدرجات/۱۳۸، بحارالانوار ۲۵/ ۴۳، ۴۴، ۲۶/ ۱۳۴].

«ــ

درباره‌ی همین کلمات است که حضرت ولی عصر 7 در دعای رجبیه‌اش می‌فرماید:

«لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ، فَتْقُهَا وَ رَتْقُهَا بِيَدِكَ، بَدْؤُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ، أَعْضَادٌ وَ أَشْهَادٌ، وَ مُنَاةٌ وَ أَزْوَادٌ، وَ حَفَظَةٌ وَ رُوّادٌ». (۱)

هر گز امکان ندارد اشخاصی که در منطق وحی «کلمات الهی» نامیده شوند، و انبیاء به آنان متوسل شده باشند، ولی خودشان عاری از ولایت باشند. و حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها نیز داخل این کلمات و جزء این کلمات است؛ کلماتی که معرفت

---

(۷)ـ در بعضی از روایات که از امام صادق 7 نقل شده آمده است که این کلمات **پس از ولادت امام بر شانه‌ی حضرت (= عَلی مَنْکِبِه) نقش می‌بندد.** [بصائرالدرجات/ ۴۳۷، ۴۳۸، بحارالانوار ۲۶/ ۱۳۳].

(۸)ـ روایاتی از امام باقر و امام صادق 8 نقل شده که این کلمات **پس از تولد امام بر شانه‌ی راست امام (= عَلی مَنْکِبِه الأَیْمَن) نوشته می‌شود.** [بصائرالدرجات/۴۴۲، بحارالانوار/۲۶/ ۱۳۵].

(۹)ـ روایتی از امام ششم 7 نقل است که حضرت فرمود: این کلمات **پس از ولادت بر هر دو بازوی امام (= عَلی مَنْکِبِه) نوشته می‌شود.** [بصادرالدرجات/ ۴۳۶، بحارالانوار ۴۱/۲۵].

علامه‌ی مجلسی می‌فرمایند: **این اخبار با یکدیگر منافات ندارد، زیرا احتمال دارد که کتابت (این کلمات) در تمامی مواضع مذکور و در تمامی اوقاتی که ذکر شد صورت گرفته باشد حال این (کتابت) چه حقیقی باشد و چه مجازی، بهر حال کنایه از این است که (این شخص امام است که) قابلیت امامت و خلافت را دارد و اوست که محل افاضه‌ی علوم ربانی است و از حرکات و سکنات اوست که هر علم و حکمتی سرچشمه می‌گیرد... .** (بحارالانوار ۴۰/۲۵).

۱ـ یعنی: «خداوندا، تفاوتی میان تو و آنان نیست جز آنکه آنان بندگان ومخلوقات تو هستند و فتق و رتق (و انجام) امور آنان بدست توست. آغاز ایشان از تو و بازگشتشان به سوی تو می‌باشد. آنان کمک کاران و شاهدان و میزانها و مدافعان و نگاهبانان و بازرسان تو هستند».

«ــ

آنها را به حضرت آدم، به حضرت موسی و به حضرت عیسی آموخته‌اند، و همه‌ی انبیاء به آنان متوسل شده‌اند؛ و باز تکرار می‌کنیم: هرگز معقول نیست که کسی «**کلمة الله**» باشد، و انبیاء به او توسل کنند، ولی مقام ولایت نداشته باشد. لذا این آیه هم از آیاتی است که می‌توان از آن در اثبات مقام ولایت حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها استفاده کرد.

»--

عبارات فوق قسمتی از دعای رجبیه‌ی حضرت ولی عصر عليه‌السلام است که صاحب اقبال الاعمال آن را به سند خویش از ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید نقل می‌نماید. (اقبال‌الاعمال/٦٤٦، بحارالانوار ۳۹۳/۹۵).

همچنین مرحوم شیخ عباس قمی نیز دعای فوق را در کتاب مفاتیح‌الجنان در قسمت ادعیه‌ی ماه رجب آورده است.

آیه‌ی پنجم: [آیه‌ی مودت]

«قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ»[۱]

«بگو (ای پیامبر) من برای انجام رسالتم پاداشی از شما نمی‌خواهم، مگر مودّت با خویشان نزدیکم».

پیامبر اکرم 6 اجر رسالت خودش را از طرف حضرت حق تبارک و تعالی، مودّت نزدیکان خویش اعلام می‌دارد. یعنی فقط مودّت خویشان حضرت رسول اکرم را می‌توان اجر و مزد رسالت عظمای احمدی دانست.[۲]

۱ـ سوره‌ی الشوری: ۲۳.

۲ـ حضرت رضا علیه السلام درباره‌ی این آیه می‌فرمایند: «خداوند مودّت اهل‌بیت را واجب نفرمود مگر بعد از آنکه دانست ایشان هیچگاه از دین خدا روی بر نمی‌تابند و هیچگاه به ضلالت و گمراهی باز نمی‌گردند».... حضرت رضا علیه السلام سپس فرمودند: «کسی که مودّت اهل‌بیت را داشته باشد و رسول خدا و خاندان او را دوست بدارد، پیامبر خدا دیگر قادر نیست او را دوست نداشته باشد؛ و کسی که مودّت اهل‌بیت را ترک نماید و با آنان دشمنی ورزد، بر رسول خدا واجب است که آن فرد را دشمن بدارد، زیرا آن شخص ترک فریضه‌ای از واجبات الهی را نموده است... آنگاه که خداوند آیه‌ی «قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ» را بر پیامبر خود نازل فرمود، رسول خدا در میان اصحاب خویش برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: ای مردم خداوند درباره‌ی من وظیفه‌ای را واجب نموده است، آیا شما آن وظیفه را ادا می‌نمایید؟ هیچکس پاسخ پیامبر را نداد. پیامبر فرمود: ای مردم، آن وظیفه این نیست که شما طلا و نقره و خوردنی و نوشیدنی به من بدهید. مردم پرسیدند حال که چنین است بگو که وظیفه‌ی ما در مقابل تو چیست؟ پیامبر این آیه را (آیه‌ی مودّت را) تلاوت فرمود. مردم گفتند: اگر وظیفه‌ی ما در مقابل تو تنها همین است آن را می‌پذیریم». امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «مردم چنین گفتند و اکثر آنان به این عهد خود وفا ننمودند. خداوند بر تمامی پیامبرانی که مبعوث نمود وحی کرد که مبادا از قومشان اجری درخواست نمایند، زیرا این خدای متعال است که اجر انبیاء را خواهد داد، ولی خداوند مودّت اقربای محمد 6 را بر مسلمانان واجب نمود و به پیامبر امر کرد که اجر رسالت خویش را دوستی اقربای خویش قرار دهد...

«ــ

درباره‌ی این آیه باید بطور تفصیل بحث و بررسی کرد تا روشن شود که آیا این آیه‌ی شریفه در شأن کیست. و این مودّت ارزنده مؤدّت چه کسانی است و مقدار و اندازه‌ی آن چگونه‌است؟ مودّتی که هم‌سنگ، هم کفه، و هم‌وزن اجر رسالت محمدی است. به اجماع فریقین (شیعه و سنی) و جمیع مسلمین، این آیه در شأن اهل‌بیت عصمت و قداست نازل شده است یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین سلام‌الله‌علیهم.

--»

پس گروهی به میثاق خویش با خداوند وفا کردند و به (دوستی) آنان متمسک شدند و از طرف دیگر آنان که اهل اختلاف و نفاق بودند با اقربای پیامبر معاندت و دشمنی نمودند و از آنان روی گردانیدند و از حدودی که خداوند آن را مشخص نموده بود سر برتافتند و گفتند: منظور از اقربای پیامبر تمامی عرب و تمامی کسانی هستند که به دعوت پیامبر پاسخ مثبت داده‌اند. (حتی اگر این گفته‌ی آنان نیز درست باشد) در هر دو صورت مودّت و دوستی اقربای پیامبر واجب است و آنانکه به پیامبر نزدیکترند در این امر اولویّت دارند و هرقدر قرابت به او نزدیکتر باشد مودّت نیز بر همان اساس باید بیشتر باشد... گرچه در اخبار این مطلب ثابت و مسلم است که «اهل‌بیت» کسانی هستند که مودّت آنان لازم است و همانان هستند که خداوند دوستی ایشان را واجب نموده است هر چند که کسی به آنان وفا ننمود. این دوستی، مودّتی است که اگر کسی آن را دارا باشد و مؤمن و مخلص نیز باشد خداوند بهشت را بر او واجب می‌گرداند زیرا خداوند فرموده است: «وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ فِی رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُم مَّا یَشَاءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَالِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِیرُ * ذَالِكَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ قُل لَّا أَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیَ». (سوره‌ی الشوری: ۲۲، ۲۳)

آنگاه امام رضا (ع) فرمودند: «حضرت امام حسین (ع) فرموده‌اند: (یکبار که) مهاجرین و نصار نزد پیامبر گرد آمده بودند به رسول خدا گفتند: شما برای هزینه‌ی زندگی خود و هزینه‌ی کسانی که نزد شما می‌آیند مخارجی دارید. این اموال ما و خونهای ماست به نیکی در آنها حکم کنید که مأجورید؛ هر چقدر خواستید ببخشید و هرچقدر خواستید بی تکلّف آن را برای خویش نگاه دارید. پیامبر فرمود: خداوند روح‌الامین را فرستاده و وی می‌گوید: ای محمد «قُل لَّا أَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیَ» یعنی اینکه پس از من اقربای مرا دوست بدارید. (آنگاه که) مهاجرین و انصار از نزد پیامبر خارج شدند، منافقانشان گفتند: رسول خدا آنچه را که ما به او عرضه کردیم فقط به این نیّت رد کرد که ما را به دوستی با خاندانش ـ در بعد از (مرگش) ـ ترغیب نماید، او در این نشست (به خدا) افترا زده است (و این فرمان خدا نیست). این گفته‌ی منافقان چنان (گناهی) عظیم بود که خداوند این آیه را نازل نمود: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَیهُ قُلْ إِنِ افْتَرَیْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِی مِنَ اللَّهِ شَیًْا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِیضُونَ فِیهِ كَفَی بِهِ شَهِیدَا بَیْنِی وَ بَیْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ» (سوره‌ی الاحقاف: ۸).)

«--

احمد بن حنبل[۱] در مناقب، حافظ ابن مُنْذر،[۲] حافظ ابن ابی‌حاتم،[۳] حافظ طبرانی،[۴]

--»

پیامبر آنان را طلبیدند و از ایشان سؤال کردند: آیا (میان شما) چیزی روی داده است؟ گفتند: بخدا سوگند آری؛ عده‌ای از ما سخنان تندی گفته‌اند که ما آن سخنان را ناپسند داشتیم. آنگاه پیامبر آیه‌ای را که بر او نازل شده بود بر آنان خواند. آنان گریستند و گریه‌ی ایشان شدت گرفت، خداوند این آیه را نازل فرمود که:«وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ یَعْفُواْ عَنِ السَّیِّآتِ وَ یَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (سوره‌ی الشوری: ۲۵). (امالی صدوق/۴۲۴ـ۴۲۶، عیون‌الاخبار ۱۸۳/۱ـ ۱۸۵، تحف‌العقول/۴۳۱ـ ۴۳۳، بحارالانوار ۲۲۵/۲۵ـ ۲۲۸).

۱ـ ابوعبدالله احمد بن محمد بن حَنبل بن هلال شَیبانی مروزی بغدادی متوفای ۲۴۱ هجری.
نامبرده امام حنبلیان است و شرح زندگانی وی را در بسیاری از مصادر از جمله کتب ذیل می‌توان یافت: سِیَر اَعلام‌النُّبلاء ۱۷۷/۱۱، طبقات الحنابله ۴/۱، حِلْیة الاولیاء ۱۶۱/۹، وفیات‌الاعیان ۶۳/۱، تاریخ بغداد ۴۱۲/۴، ثقات ابن حِبّان ۱۸/۸، تهذیب‌التهذیب ۷۲/۱، النَّعت الاکْمَل/۳۱، موسوعه رجال الکتب التسعه ۳۸/۱.

۲ـ حافظ ابوبکر محمد بن ابراهیم بن مُنذر نیسابوری متوفای ۳۱۸ هجری از حفاظ و فقهای بزرگ عامه می‌باشد. ذَهَبی در تذکره‌الحفاظ می‌گوید: «ابن مُنذِر کتابهایی نوشته است که نظیر ندارد». وی کتابهای مهمی چون «المَبْسوط» و «اختلاف القرآن» و «تفسیرالقرآن» از خود به جای گذارده است.
مراجعه بفرمایید به: تذکرة الحفاظ ۷۸۲/۳، سِیَر اَعلام النبلاء ۴۹۰/۱۴، تهذیب‌الاَسماء و اللغات ۱۹۶/۲، وفیات‌الاعیان ۲۰۷/۴، شَذَرات‌الذَّهَب ۲۸۰/۲، طبقات الشافعیه(سُبْکی) ۱۰۲/۳، الوافی بالوفیات ۳۳۶/۱.

۳ـ حافظ ابومحمد عبدالرحمن بن محمد بن ادریس بن مُنذِر بن داود بن مهران حَنْظلی غَطْفانی رازی معروف به ابن ابی‌حاتِم متوفای ۳۲۷ هجری. ذَهَبی شرح زندگانی وی را در تذکره الحفاظ ۴۸/۳ (طبع دار احیاء التراث العربی ۸۲۹/۳) آورده و از وی با عنوان امام و حافظ و ناقد یاد نموده و از قول ابوالولید خلیلی می‌گوید: «ابن ابی‌حاتِم فردی زاهد و شریف بود». [الغدیر ۱/ ۱۰۱، ۱۰۲].
لازم به ذکر است که وی از حفاظ برجسته و علمای جرح و تعدیل می‌باشد و کتاب «الجرح و التعدیل» از آن اوست. علاوه بر ابوالولید باجی، افراد دیگری نیز او را توثیق نموده‌اند. شرح زندگانی وی را در کتب ذیل نیز می‌توانید ببینید: طبقات ابن قاضی شُهبَه ۱۱۱/۱، طبقات الشافعیه (سبکی) ۳/ ۳۲۴، سِیَر اَعلام النُّبلاء ۲۶۳/۱۳، النجوم الزاهره ۲۶۵/۳، شذرات‌الذهب ۳۰۸/۲.

۴ـ حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مُطَیر لَخْمی طَبَرانی شامی متوفای ۳۶۰ هجری. ذَهَبی شرح زندگانی وی را در کتاب تذکرة الحفاظ ۱۲۶/۳ـ ۱۳۱(طبع دار احیاء التراث العربی ۹۱۲/۳) نقل نموده است. ذهبی می‌گوید: «طَبَرانی امام و علامه و حجت و محدثِ (صاحبِ اسناد) دنیا است. از هزار استاد و یا بیشتر حدیث نقل نموده است، او با صداقت و امانتداری از زبدگان امرِ روایت بوده است». ابوالعباس شیرازی نیز می‌گوید: «وی فردی موثق است». [الغدیر ۱/ ۱۰۵].

«--

حافظ ابن مَرْدُویه،[۱] واحدی مفسر،[۲] ثَعْلَبی مفسر،[۳] حافظ ابونعیم،[٤] بَغَوی مفسر[٥] و فقیه ابن مَغازلی از ابن عباس روایت می کنند که می‌فرماید:

--»

در کتابهای زیر نیز پیرامون شرح حال طبرانی سخن رفته است: تهذیب تاریخ ابن عساکر ۲٤۰/٦، سیر اعلام النُّبلاء۱۱۹/۱٦، النجوم‌الزاهره ٥۹/٤، وفیات‌الاعیان۴۰۷/۲، طبقات الشافعیه(سبکی)۳۲٤/۳، شذرات‌الذهب ۳۰۸/۲.

۱ـ حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مَردویه اصبهانی متوفای ٤۱٦ هجری. ذَهَبی در تذکرة الحفاظ ۳/ ۲۵۲ (طبع دار احیاء التراث العربی۳/۱۰۵۰) از وی یاد نموده و می گوید: او حافظی دقیق و فردی علامه بود. وی به حدیث آشنا و به علم رجال آگاهی داشت و تحقیقاتی انبوه و تصنیفاتی جذّاب و مفید دارد. (الغدیر ۱۰۸/۱).
در این کتابها نیز می‌توانید شرح زندگانی وی را بیابید: سیر اعلام‌النبلاء ۳۰۸/۱۷، شذرات‌الذهب ۳/ ۱۹۰، الوافی بالوفیات ۲۰۱/۸، النجوم الزاهره ۲٤٥/٤.

۲ـ مفسر کبیر ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی بن مَتُّویَه واحدی نیسابوری متوفای ٤٦۸ هجری. ابن خلکان در وفیات‌الاعیان ۱/ ۳٦۱ (طبع احسان عباس ۳/ ۳۰۳) می گوید: «واحدی در علم نحو و تفسیر استاد زمان خویش، و در تصانیف خود موفق بوده است و تمامی مردم بر مفید بودن کتب وی اتفاق دارند و مدرّسین در درسهای خود از آنها یاد می‌نمایند. از جمله تألیفات وی: «الوَسیط»، «البَسیط» و «الوَجیز» می‌باشد که هر سه تفسیر قرآن است. کتاب اسباب‌النُّزول نیز از آن اوست». [الغدیر ۱۱۱/۱].
در کتب ذیل نیز شرح حال وی آمده است: النجوم‌الزاهره ۱۰٤/٥، طبقات الشافعیه (سبکی) ۲۸۹/۳، دُمْیَة القصر۱۰۱۷/۲، وفیات‌الاعیان ۳۰۳/۳، طبقات ابن قاضی شهبه۲٥٦/۱، سیر اعلام‌النبلاء ۳۳۹/۱۸، شذَرات‌الذهب ۳۳۰/۳.

۳ـ ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثَعْلَبی نیسابوری، مفسر مشهور متوفای ٤۲۷ و یا ٤۳۷ هجری. ابن خلکان در وفیات‌الاعیان ۲۲/۱ (ط احسان عباس ۷۹/۱) شرح حال وی را نوشته است و می گوید: «وی در علم تفسیر نادره‌ی روزگار خویش بوده است و تفسیر کبیری را نوشته است که بر سایر تفاسیر برتری دارد». «فارسی» نیز در «تاریخ نیسابور» از وی یاد کرده و می گوید: «ثعلبی نقل‌هایش صحیح و قابل اعتماد است. وی از ابوطاهر بن خُزَیْمَه و امام ابوبکر بن مهران مُقری روایت نقل می کند و شماره‌ی احادیث و مشایخ حدیثش بسیار است». [الغدیر ۱۰۹/۱].
در کتابهای زیر نیز شرح زندگانی وی آمده است: تذکرة الحفاظ۱۰۹۰/۳، وفیات‌الاعیان۷۹/۱، الوافی بالوفیات۳۰۷/۷.سِیَر اعلام‌النبلاء۴۳٥/۱۷،طبقات‌الشافعیه(سبکی)٥۸/٤،طبقات‌اسنوی۱٥۹/۱،معجم‌الادباء۳٦/٥، النجوم‌الزاهره۲۸۳/٤.

«--

«لمّا نَزَلَتْ هذِهِ الآيَةُ، قِيلَ: يا رَسُولَ‌اللّهِ مَنْ قَرابَتُكَ، هولاءِ الَّذِينَ وَجَبَتْ عَلَيْنا مَوَدَّتُهُم؟ فَقالَ: عَلِيٌّ وَ فاطِمَةُ وَ ابْناهُما»[1].

«بعد از نزول این آیه از پیامبر اکرم سؤال شد: خویشاوندان نزدیک تو که مودّت آنان بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ حضرت در جواب فرمود: علی، فاطمه، و دو فرزند آنان (حسن و حسین)».

→«

۴ـ حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصبهانی مهرانی متولد ۳۳۶ و متوفای ۴۳۰ هجری. شرح حال و ستایش از او در بسیاری از کتب تراجم و تاریخ ثبت شده است. ابن خلکان در وفیات‌الاعیان ۱/ ۲۷ (طبع احسان عباس ۱/ ۹۲) می گوید: «ابونعیم از برجستگان محدثین و بزرگان حفاظ موثق می‌باشد. او حدیث را از فضلا فراگرفته و دیگران نیز از او حدیث را اخذ کرده و منتفع گشته‌اند. کتاب «حِلْیَة الاولیاء» که نوشته‌ی اوست از بهترین کتب می‌باشد». ذَهَبی نیز در تذکرة الحفاظ ۳/ ۲۹۲ (طبع دار احیاء‌التراث العربی ۳/ ۱۰۹۲) از قول ابن مَردویه می گوید: «ابونُعَیم کسی بوده که طالبان حدیث برای درک مجلس وی بار سفر می‌بستند و به سوی او می‌شتافتند و در زیر آسمان احدی در قوه‌ی حفظ و سندیّت کلام مانند او نبوده است. وی حافظ دنیا بود، همه در نزد او گرد می‌آمدند و هر روز یکی از حاضرین احادیثی را که مایل بود تا نزدیک ظهر برای ابونعیم می‌خواند». [الغدیر ۱/ ۱۰۹].
در کتب ذیل نیز شرح حال او آمده است: طبقات‌الشافعیه (سُبکی) ۴/ ۱۸، شَذَرات‌الذَّهَب ۳/ ۲۴۵، طبقات ابن قاضی شهبه ۱/ ۲۰۲، الوافی بالوفیات ۷/ ۸۱، سِیَر اَعلام‌النُّبلاء ۱۷/ ۴۵۳.

۵ـ حافظ ابومحمد حسین بن مسعود بن محمد بن فرّاء بَغَوی شافعی متوفای ۵۱۰ و یا ۵۱۶ هجری. ذَهَبی شرح حال وی را در تذکرة الحفاظ آورده و از وی با عناوینی چون «امام» و «حافظ» و «مُحی سنت» یاد نموده است. کتاب «شرح‌السنة» و تفسیر قرآن وی ـ به نام «معالِم‌التنزیل» ـ بسیار معروف است و مورد استناد و استشهاد علمای پس از او قرار گرفته است. تألیفات بسیار مهم دیگری نیز دارد که از جمله‌ی آنهاست: «المصابیح» و «التهذیب» و «الجمع بین الصحیحین» و «الأربعین حدیثاً». علمای عامه وی را به زهد و دیانت و صلاح توصیف نموده‌اند. (الغدیر ۱/ ۱۱۳، سِیَر اَعلام‌النُّبلاء ۱۹/ ۴۳۹، طبقات‌السُّبْکی ۷/ ۷۵).

۱ـ معجم کبیر طبرانی۱۱/۳۵۱/ ح۱۲۲۵۹، شواهدالتنزیل۲/ح۸۲۲ ـ ۸۲۹، ذخائر العقبی/۲۵، کفایة الطالب/۳۱، تفسیر البحر المحیط۵۱۶/۷، مناقب ابن مَغازلی/۳۰۹، فَرائدالسِّمْطَین۱۳/۲/ح ۳۵۹، الفُصُول‌المُهمه (ابن صبّاغ)/۲۷، شرح المواهب اللّدنیَّه ۷/۳، ۲۱، مجمع‌الزوائد۱۶۸/۹، الصواعق‌المحرقه/۲۵۹، ۳۴۰، احیاء‌المیت/۲۳۹، نورالابصار/ ۱۱۲، اِسعاف‌الرّاغبین/ ۱۰۵، و....

محب‌الدین طبری[۱] در ذخائر، زَمَخشری[۲] در کشاف، حَمَوینی[۳] در فرائد، نیسابوری[٤] در تفسیرش، ابن طلحه‌ی شافعی[٥].

۱ـ ابوالعباس احمد بن عبدالله بن محمد طبری محب‌الدین متوفای ٦٩٤ هجری. سبکی در طبقات‌الشافعیه ۹/۵ شرح حال وی را آورده و او را ستوده است. ابن کثیر نیز در تاریخ خود ۳٤۰/۱۳ از او یاد نموده است. همچنین ذهبی در تذکره‌الحفاظ ٢٦٤/٤ (طبع دار احیاء‌التراث العربی۱٤۷٤/٤) محب‌الدین طبری را از حفاظ دانسته و می گوید: «وی در فقه تسلط داشت و تدریس می کرد و فتوا می‌داد و کتاب می‌نوشت و او شیخ شافعیه و محدیث حجاز و امامی صالح و زاهد و عالیقدر بود». [الغدیر ۱۲۲/۱].
در کتب ذیل نیز از وی سخن رفته است: شَذَرات‌الذهب ٤۲٥/٥، النجوم‌الزاهره ۷٤/۸، ذیل‌التّقیید ۲/ ٢٦، معجم المؤلفین ۱۸٥/۱.

۲ـ جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد زَمخشری خوارزمی صاحب کتاب «الکشّاف» متوفای ٥۳۸ هجری.
ابن خلکان در وفیات‌الاعیان ۱۹۷/۲ (طبع احسان عباس ١٦٨/٥) شرح حال وی را آورده است و می گوید: «زمخشری در تفسیر و حدیث و نحو و علم بیان امام کبیر است. او پیشوای بلامعارض زمان خود بوده و مردم برای استفاده از علم او بار سفر می‌بستند و به سوی وی می‌شتافتند. یافعی در مرآة الجنان می گوید: وی در تفسیر و حدیث و نحو و لغت و بیان دارای اتقان نظر بوده و در این فنون پیشوای زمان خود است. او تألیفات برجسته و بی‌نظیری دارد که همگی مورد ستایش قرار گرفته است». سیوطی نیز در کتاب بغیة الوعاه/ ۳۸۸ از او یاد نموده و می گوید: «وی دائره‌ی علمش گسترده بود و فضل بسیاری دشت. غایتی بود در ذکاوت، فردی بود خوش قریحه، و در هر علمی استوار، حنفی و معتزلی بود و در مذهب اعتزال قوی و توانا بود و آن را با صراحت بیان می‌داشت». سیوطی سپس مشایخ و تألیفات زَمَخشری را ذکر می کند. شرح حال زمخشری را در کتاب الفوائدالبهیّه/ ۲۰۹ نیز می‌توان یافت. در آنجا از زمخشری ستایش شده و تألیفاتش ذکر گردیده است. ابن کثیر نیز در البدایه و النهایه ۲۱۹/۱۲ از وی یاد کرده است. [الغدیر ۱۱٤/۱].
در کتابهای زیر نیز شرح زندگانی وی آمده است: معجم‌الادباء ۱۹/ ۱۲٦، تاریخ‌الاسلام ذهبی ـ حوادث و وفیات ٥۲۱ هجری الی ٥٤۰ هجری ـ ص٤۸٦، سیر اعلام‌النُّبلاء ۱٥۱/۲۰، النجوم‌الزاهره ۲۷٤/٥، طبقات‌المفسرین ۲/ ۳۱٤، شذرات‌الذهب ٤/ ۱۱۸.

۳ـ شیخ‌الاسلام ابواسحاق ابراهیم بن سعدالدین محمد بن المُؤیّد حَمُّویه خراسانی جُوینی در سن ۷۸ سالگی در ۷۲۲ هجری فوت شده است. ذهبی در تذکرة الحفاظ ۲۹۸/٤، (طبع دار احیاء التراث العربی ٤/ ۱٥۰٥) با عباراتی چون: «امام محدث و یگانه‌ی اکمل» وی را مورد ستایش قرار داده و درباره‌ی او می گوید: «جوینی به روایت و فراگیری آن توجه زیادی داشت و سلطان غازان توسط او مسلمان شد». ابن حجر نیز شرح حال حموینی را در الدُرر الکامنه ۱/ ٦۷ آورده و وی را ستوده است. [الغدیر ۱/ ۱۲۳].

«--

در مطالب السؤول، رازی[۱] در تفسیرش، ابوالسعود[۲] در تفسیرش، ابوحیان[۳]

«--

در کتب ذیل نیز شرح زندگانی وی آمده است: معجم شیوخ ذهبی/۱۲۵، النجوم‌الزاهره ۹۸/۱۰، بغیه‌الوعاة/ ۱۸٦، معجم‌المؤلفین ۱/ ۵۹.

٤ـ نظام‌الدین حسن بن محمد بن حسین قمی نیسابوری. وی صاحب تفسیر کبیری است به نام «غرائب‌القرآن» که در سال ۸۲۸ آن را نوشته است. این کتاب چندین بار در مصر و ایران بچاپ رسیده است. [الغدیر ۱/ ۱۲٤].

۵ـ ابوسالم کمال‌الدین محمد بن طلحة بن محمد قرشی عدوی نصیبینی شافعی متوفای ٦۵۲. وی یکی از ائمه‌ی فقه شافعی است و در نقل حدیث یکی از بزرگان عامه می‌باشد. تجلیل و مدح علمای عامه را در خصوص وی می‌توانید در الغدیر ۵/ ٤۱۳ ـ ٤۱۷ بیابید.

۱ـ ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسن فخرالدین رازی شافعی متوفای ٦۰٦ هجری صاحب تفسیر کبیر و مشهور. ابن خلکان در وفیات الاعیان ۲/ ٤۸ (طبع احسان عباس ٤/ ۲٤۸) شرح حال او را ثبت نموده است و می‌گوید: «وی نادره‌ی زمان خود و فردی بی‌نظیر است. او در علم کلام و معقول و علم اوائل بر دانشمندان عصر خویش پیشی جسته است». ابن خلکان سپس تألیفات وی را بر می‌شمرد. ابن اثیر نیز درباره‌ی رازی می‌گوید: «وی در زمان خود امام دنیا بوده است». بن کثیر نیز در البدایة و النهایه ۱۳/ ۵۵ از او یاد نموده است. همچنین سُبکی در طبقات‌الشافعیه ۵/ ۳۳ ـ ٤۰ شرح حال مفصلی از وی ارائه داده است و او را ستوده و بر ذَهَبی به دلیل اینکه در کتاب میزان‌الاعتدال علیه رازی سخنانی گفته شدیداً تاخته است. [الغدیر ۱/ ۱۱۸].
شرح حال وی را در کتب ذیل نیز می‌توانید بیابید: سِیَر اعلام‌النُّبلاء ۲۱/ ۵۰۰، الوافی بالوفیات ٤/ ۲٤۸.

۲ـ مولی ابوالسُّعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی حنفی متوفای ۹۸۲ هجری.
وی مؤلف کتاب معروف «تفسیر ابی‌السُّعُود» است. او در یکی از روستاهای نزدیک به شهر قسطنطنیه در سال ۸۹۸ هجری بدنیا آمد و برای تحصیل علم به بلاد متعددی سفر نمود. ابن العماد در کتاب شَذرات خویش از او با عناوینی چون امام و علامه یاد می‌کند. ابوالسُّعود از فقهایی است که مدتی از زندگانی خویش را به قضاوت پرداخته و آورده‌اند که وی بارها در ظرف یک روز تعداد ۱۰۰۰ استفتای فقهی را جواب داده است. (شَذَرات‌الذَّهب ۸/ ۳۹۸ ـ ٤۰۰، الاعلام ۷/ ۵۹).

۳ـ ابوعبدالله اثیرالدین محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حَیّان اندلسی غَرناطی نِفْزی جَیّانی ابوحیّان نحوی شافعی متوفای ۷٤۵ هجری. وی از ادبا مفسرین و محدثین معروف عامه است و کتاب تفسیر «البَحرالمُحیط» از آن اوست. ذهبی از وی با عناوینی چون «ذوفنون» و «حجّت عرب» و «عالِم دیار مصر» یاد می‌نماید. اِسْنوی او را در نحو و لغت امام می‌داند و می گوید وی به قرائات سبع و احادیث آشنا بود. (طبقات اسنوی ۱/ ۵۱۸، الدُّررالکامِنه ٤/ ۳۰۲).

درتفسیرش، نَسَفی[۱] در تفسیرش، حافظ هَیْثَمی[۲] در مجمع، ابن صَبّاغ مالکی[۳] در فصول و حافظ کَنْجی[٤] در کفایةالطالب و زَرْقانی[٥] در شرح‌المواهب، ابن حجر

۱ـ حافظ الدین ابوالبرکات عبدالله بن احمد بن محمود نَسَفی متوفای ۷۰۱ یا ۷۱۰ هجری از مفسرین مشهور و فقهای معروف حنفی مذهب است. وی کتب بسیاری تألیف نموده است که از جمله‌ی آنها کنزالدقائق، المنار، مدارك‌التنزیل، و کشف‌الأسرار می‌باشد. ابن حجر از وی با عنوان «علامه‌ی دنیا» و «زاهد» یاد نموده است. (رجوع بفرمایید به الدُرَر الکامنه ۲٤٧/۲، الأعلام ٦٧/٤، معجم‌المؤلفین ۲۲۸/۲).

۲ـ حافظ علی بن ابی‌بکر بن سلیمان ابوالحسن هَیثمی قاهری شافعی متولد سال ۷۳۵ و متوفای سال ۸۰۷ هجری.

شرح زندگانی وی را سخاوی در کتاب الضوء اللامع ۲۰۰/٥ آورده و مشایخ و تألیفاتش را برشمرده است. سخاوی ضمن تجلیل فراوان از هیثمی می‌گوید: «از تقی فاسی چنین نقل است که گفته: هَیثمی بخوبی بسیاری از متون و آثار را حفظ کرده و فردی صالح و نیک بود. همچنین اَقفهسی (محمد بن محمد شافعی متوفای ۸٤۳) می‌گوید: هیثمی فردی بود امام، عالم، حافظ، زاهد، متواضع و نسبت به مردم با محبت». سخاوی سپس می‌گوید: «تدین و زهد و پارسایی و سایر خصوصیات او بسیار قابل ستایش است و این مطلب مورد قبول همگان است». عبدالحیّ حنبلی نیز در شذرات الذَّهَب ۷/ ۷۰ وی را ستوده و مشایخ او را به همراه تألیفات وی برشمرده است. [الغدیر ۱/ ۱۲۸].

۳ـ نورالدین علی بن محمد بن احمد (غَزّی الاصل) مکی مالکی، معروف به ابن صبّاغ متولد ۸۷٤ و متوفای ۸٥٥ هجری.

سخاوی از وی ـ با اجازه ـ روایت نقل می‌کند و شرح حال او را در کتاب الضوءاللامع آورده است. در این شرح حال، مشایخ ابن صبّاغ در فقه و علوم دیگر یاد شده است. سخاوی می‌گوید: «ابن صباغ تالیفاتی دارد که از جمله‌ی آنهاست کتاب الفصول‌المهمه لمعرفة الائمه (که منظور از ائمه، دوازده امام است)، و دیگری کتاب العِبَر فِیمن شَفَّهُ‌النَّظَر». صفوری در کتاب نُزهَة المَجالس و شیخ احمد بن عبدالقادر شافعی در کتاب ذخیرةالمال و همچنین شِبْلَنجی در کتاب نورالابصار از کتاب فصول‌المهمه‌ی ابن صَبّاغ روایت نقل می‌کنند. [الغدیر ۱۳۱/۱].

٤ـ حافظ ابوعبدالله محمد بن یوسف کَنْجی شافعی متوفای ٦٥٨ هجری صاحب کتاب کفایة الطالب.... این کتاب به تنهایی نشانگر تسلط مؤلف آن در امر حدیث بوده و از علم و فضل گسترده‌ی وی و همچنین از عنایت و توجه او به امر حدیث و فنون آن خبر می‌دهد. ابن صبّاغ مالکی در الفصول‌المهمه از کنجی روایت نقل می‌کند و از او با عبارت امام و حافظ یاد می‌نماید. [الغدیر ۱۲۱/۱].

٥ ـ ابوعبدالله محمد بن عبدالباقی بن یوسف زَرْقانی مصری مکی در سال ۱۰۵۵ هجری در مصر زاده شد و در سال ۱۱۲۲ هجری وفات یافت.

«ــ

هَیْتَمی[1] در صواعق، سُیُوطی در احیاءالمیت (مطبوع در حاشیه‌ی اتحاف)، شِبْلَنجی[2] در نورالأبصار، و صَبّان[3] در اِسْعاف‌الرّاغبین روایت مذکور را نقل کرده‌اند.

-->>

وی آخرین محدّث دیار مصر بوده و در انواع علوم تسلّط داشته است. مرادی در کتاب سلک‌الدُرَر ۳۲/٤ شرح حال وی را آورده است و مشایخ و تألیفات گرانقدر وی را برشمرده است که از جمله‌ی آنها می‌توان کتاب «المواهب‌اللَّدُنیَّه» و «شرح الموطّأ» را نام برد. چلبی نیز در کشف‌الظنون وی را با عنوان «مولای علامه و خاتم محدثین» ستوده است. [الغدیر ۱/ ۱٤۲].

همچنین مراجعه بفرمایید به کتاب فهرس‌الفهارس ۱/ ٤٥٦.

۱ـ حافظ شهاب‌الدین احمد بن محمد بن علی بن حَجَر هَیْتَمی سَعْدی انصاری شافعی متولد ۹۰۹ و متوفای ۹۷٤ هجری در مکه‌ی مکرّمه. ابن عَیْدَرُوس در النورالسافر/ ۲۸۷ـ ۲۹۲ به تفصیل شرح حال ابن حَجَر را آورده است و می‌گوید: «وی شیخ و امام و شیخ‌الاسلام و خاتمه‌ی اهل فتوا و تدریس است. او در علم فقه و تحقیق مسائل فقهی دریایی بود که کسی با دلو نمی‌تواند منزلت آن دریا را دریابد. وی همانطوری که دانشمندان متّفقند، امام الحرمین است و فضائلش در میان مردم آشکار و مشهور است. او امامی بود که امامان دیگر به او اقتدا می‌کردند، بزرگی بود که مردم سرزمین حجاز رو به سوی او می‌آوردند. نوشته‌های ابن حجر آیتی است که معاصران وی از نوشتن نظیر آنها عاجزند». ابن عَیْدَرُوس سپس مشایخ و تألیفات ابن حَجَر را برمی‌شمرد و به ستایش از آنها می‌پردازد. شرح حال ابن حَجَر را در کتاب البدر الطالع ۱/ ۱۰۹ نیز می‌توان یافت. [الغدیر ۱۳٤/۱، ۱۳٥].

همچنین مراجعه بفرمایید به کتاب فهرس‌الفهارس ۱/ ۳۷۷ـ۳٤۰.

۲ـ سید مؤمن بن حسن بن مؤمن شِبْلَنْجی شرح حال خود را در آغاز کتاب نورالابصار آورده است و در آنجا به ذکر نام مشایخ خویش در علوم مختلفه پرداخته و برخی از نوشته‌های خود را نیز برشمرده است. شِبْلَنْجی در سال هزار و دویست و پنجاه و اندی چشم به جهان گشوده است (و پس از سال ۱۳۰۸ از دنیا رفته است).... [الغدیر ۱/ ۱٤۸].

۳ـ ابوالعرفان شیخ محمد بن علی صَبّان شافعی متوفای ۱۲۰٦ هجری. وی درمصر بدنیا آمد و در آن دیار بزرگ شد. صبّان زیر نظر علمای مصر در علوم عقلی و نقلی به استادی رسید و در تحقیق و دقت نظر مشهور گردید و نامش در مصر و شام پرآوازه گشت. وی نوشته‌های زیاد و سودمندی دارد که بیش از ده عنوان از آنها بچاپ رسیده است... [الغدیر ۱/ ۱٤٥].

همچنین مراجعه بفرمایید به کتاب فهرس‌الفهارس ۲/ ۷۰٥.

قَسْطَلّانی[۱] در المواهب‌اللَّدُنّیَّه می‌فرماید:

«أَلْزَمَ اللّٰهُ مَوَدَّةَ قُرْباهُ کافَّةَ وَ بَرِیَّتِهِ وَ فَرَضَ مَحَبَّةَ جُمْلَةِ أَهْلِ بَیْتِهِ المُعَظَّمِ وَ ذُرِیَّتِهِ، فَقالَ تَعالی: «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَیٰ»».[۲]

«خدای تعالی مودّت خویشان نزدیک پیامبر را بر همگان واجب کرده است و درباره‌ی وجوب محبت اهل‌بیت معظم حضرت رسول او ذریه‌ی اوست که خدا می‌فرماید: بگو ای پیامبر، در مقابل انجام رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم به جز مودّت خویشان نزدیکم».

در این موضوع روایت دیگری «ملاء»[۳] در سیره‌اش نقل کرده است که می‌فرماید:

«إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ اَجْری عَلَیْكُمُ الْمَوَدَّةَ فی أَهْلِ بَیْتی وَ إِنّی سائِلُكُمْ غَداً عَنْهُمْ».[٤]

۱ـ حافظ شهاب‌الدین احمد بن محمد قَسْطَلانی مصری شافعی متوفای ۹۲۳ هجری. ابن العماد از وی با عنوان حافظ یاد می‌نماید. قَسْطَلانی شارح معروف کتاب صحیح بخاری است و کتاب «ارشادالساری» از اوست. شعرانی در طبقات خویش از وی بسیار تجلیل نموده و می گوید: «او در دنیا زاهدترین مردم بود... و قرآن را به ١٤ قرائت روایت می کرد. بدرالدین غَزَی (متوفای ٩٨٤) درباره‌ی او می گوید:

الحافظ المسند ذی الاتقان   احمد المعروف بالقسطلانی

مراجعه بفرمایید به: الغدیر ١٣٤/١، طبقات شعرانی/٥٦، شذرات‌الذهب١٢١/٨، فهرس‌الفهارس ٩٦٧/٢، معجم‌المؤلفین ٢٥٤/١.

۲ـ رجوع بفرمایید به: شرح المواهب اللدنیه۳/ ۷، ۲۱.

۳ـ ابوحَفْص معین‌الدین عمر بن محمد بن خضر اردبیلی مَوصِلی معروف به مَلاء (به فتح میم) متوفای ٥٧٠ هجری. وی از مشایخ موصل بوده و کتاب «وسیلة المتعبّدین فی سیرة سید المرسلین» از آنِ اوست. در کتب عامه به مراتب زهد و صلاح، و همچنین به مراتب علمی وی اشاره شده است. (کشف‌الظنون ۲۰۱۰/۲، ایضاح‌المکنون ۷۰۸/۲، هدیة العارفین ۱/ ۷۸٤، الاعلام ٦٠/٥، معجم المؤلفین ۲/ ۵۷۳، الغدیر ۱۱٦/۱).

٤ـ محبّ‌الدین طبری در ذخائرالعقبی/٢٥، ٢٦ و ابن حَجَر در الصَواعِق‌المحرقه/٢٦١ و قُندوزی در ینابیع‌المَوَدَّه/١٩٤ این روایت را از ملاء نقل کرده‌اند.

«رسول خدا فرمود: بدرستی که خدای تعالی مزد رسالتم را که بر عهده‌ی شماست مودّت خویشان نزدیکم قرار داده است، و من در روز قیامت نسبت به این مودّت از شما بازخواست خواهم کرد»، یعنی آنچه در روز قیامت همه در مقابل آن مسئول هستند، عبارت از ولایت چهارده معصوم علیهم السلام می‌باشد که از جمله ولایت حضرت صدیقه علیها السلام است.

روایت دیگری از جابر بن عبدالله نقل شده است که می‌فرماید:

«جاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبی صلی الله علیه و آله : وَقَالَ یَا مُحَمَّدُ أَعْرِضْ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ. فَقَالَ: تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه و رَسُولُهُ. قالَ: تَسْأَلُنی عَلَيْهِ أَجْراً؟ قالَ: لا، إلا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی، قالَ: قَرابَتی أَوْ قَرابَتُكَ؟ قال قَرابَتی. قالَ: هاتِ، أُبايِعكَ، فَعَلى مَنْ لايُحِبُّكَ وَ لا يُحِبُّ قَرابَتَكَ لَعْنَةُ اللهُ، فَقالَ النَبیُّ صلی الله علیه و آله : آمين».[1]

«یک عرب بادیه‌نشین آمد حضور پیامبر اکرم و عرض کرد: یا محمد اسلام را به من عرضه بدار، فرمود: شهادت بده به یکتائی خدای تعالی و اینکه محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. اعرابی عرض کرد: یا رسول‌الله در مقابل این رسالت که مرا هدایت فرمودید آیا از من مزدی هم می‌خواهید؟ پیامبر فرمود: نه، بجز مودّت خویشان نزدیک که اجر رسالت من است. اعرابی گفت: خویشان نزدیک خودم را دوست بدارم یا خویشان تو را یا رسول‌الله؟ پیامبر فرمود: خویشان نزدیک مرا. اعرابی عرض کرد: یا رسول‌الله اینک دستت را بدست من بده، تا برای دوستی تو و نزدیکانت با تو بیعت کنم، خدا لعنت کند کسی را که تو را

۱ـ كفاية الطالب ۳۱.

و خویشان تو را دوست ندارد. پیامبر اکرم به این دعای او آمین فرمود».

پس هر کس ایمان و اعتقاد به ولایت و مودّت حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها نداشته باشد نفرین شده است به زبان پیامبر 6 .

در روایت دیگری طبری و ابن عساکر[۱] وحاکم حسکانی[۲] در شواهدالتنزیل به چند طریق از ابی‌امامه باهلی[۳] نقل کرده‌اند که حضرت پیامبر اکرم 6 فرمود:

«إِنَّ اللّٰهُ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَ خَلَقَنِى وَ عَلِيّاً مِنْ شَجَرَةٍ

۱ـ حافظ ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله دمشقی شافعی ملقب به ثقة الدین، معروف به ابن عساکر متوفای ۵۷۱ هجری صاحب کتاب مشهور تاریخ دمشق. ابن خلکان در وفیات‌الاعیان ۱/ ۳٦۳ (طبع احسان عباس ۱/ ۳۰۹) شرح حال وی را آورده است. ابن اثیر نیز در کتاب الکامل فی التاریخ ۱۱/ ۱۷۷ و همچنین ابن کثیر در البدایة و النهایه ۱۲/ ۲۹٤ وی را ستوده‌اند. ابن کثیر می گوید: «وی یکی از بزرگان حفاظ حدیث است و کسی است که به جهت استماع حدیث و گردآوری و تصنیف آن، و همچنین اطلاع و قوه‌ی حفظی که در ارتباط با سند و متون حدیث و اتقان اسلوب و فنون آن دارد مورد توجه است. ابن عساکر کتابی دارد به نام تاریخ شام که در هشتاد مجلد است...». [الغدیر ۱/ ۱۱٦].

کتب ذیل نیز شرح حال ابن عساکر را آورده‌اند: سِیَر اَعلام النُّبَلاء ۲۰/۵۵٤، طبقات الشافعیه ٤/۲۷۳، العبر ۳/٦۰، ٦۱، معجم‌الادباء ۱۳/ ۷۳، المنتظم ۱۰/۲٦۱، الکامل فی التاریخ ۱۲/۳۵۷.

۲ـحافظ ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن حَسْکان حاکم نیسابوری حنفی معروف به ابن حَذَاء حَسْکانی متوفای بعد از ٤۷۰ هجری. ذهبی در تذکرة‌الحفاظ ۳/۳۹۰ (طبع دار احیاء‌التراث العربی ۳/۱۲۰۰) شرح حال وی را آورده است و می گوید: «حَسْکانی شیخی بسیار دقیق بود و توجه کاملی به علم حدیث داشت... وی فرد مسنّی بود که سند احادیثش عالی (و با واسطه‌های کمتری) بود، او احادیث را گردآوری و تدوین نموده است. سال وفات وی سالهای بعد از ٤۹۰ هجری می‌باشد». [الغدیر ۱/۱۱۲].

ذهبی در تاریخ‌الاسلام می گوید: «وی همواره در حال استماع حدیث و نقل حدیث و افاده بود». ذَهَبی همچنین در توصیف او می گوید: «شیخٌ مُتْقِن، ذو عِنایةٍ تامّة بالحدیثِ و السِماع». سِیَر اَعلام‌النُّبلاء ۱۸/۲٦۸، تاریخ‌الاسلام ذَهَبی ـ حوادث و وفیات ٤۷۱ الی ٤۸۰ هجر ـ ص ۳۰۵، تذکرة‌الحفاظ ۳/ ۱۲۰۰.

۳ـ ابواُمامَه صُدَیّ بن عَجْلان بن وَهْب متوفای سال ۸۱ هجری آخرین صحابی پیامبر است که در شام فوت گردیده است.

وَاحِدَةٍ، فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِمَارُهَا، ا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا، وَ مَنْ زَاغَ عنها هَوَى، وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا، أَكَبَّهُ اللّٰهُ عَلَى مَنْخِرَيْهِ فِي النَّارِ. ثُمَّ تَلَا «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى». »[۱]

«بدرستی که خدای تعالی نهال وجود پیامبران را متفاوت و متفرق آفرید، ولی درخت وجود من و علی را جداگانه، واحد، و منحصر بفرد خلق فرمود. (من خود استقلال دارم، کسی در اصالت وجود من شریک من نیست)؛ من اصل آن درختم، علی ساقه‌ی آن، فاطمه لقاح (مایه‌ی باروری) آن، و حسن و حسین میوه‌های درخت وجود من هستند. هر کس شاخه‌ای از شاخه‌های آن درخت را دستاویز خود کند نجات یافته است و هر کس از آن دور شود به گمراهی افتد؛ و اگر بنده‌ای از بندگان خدا سه هزار سال بین صفا و مروه خدا را عبادت کند ولی از ما پیروی ننماید[۲] خدای تعالی او را به رو در آتش افکند. سپس پیامبر اکرم این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى». »

۱ـ کفایة الطالب/۱۷۸، شواهدالتنزیل ۲/ح ۸۳۷. لفظ «صُحْبَتَنا» که در کفایه‌الطالب آمده است در شواهدالتنزیل بصورت «مَحَبَّتَنا» روایت گردیده است.

یکی از معانی «صحبت» انقیاد و پیروی است (ر. لسان‌العرب ۷/ ۲۸۷) و در اینجا نیز ـ با فرض عدم تصحیف ـ به همین معناست؛ یعنی پیامبر ﷺ می‌فرمایند: هر کس که متابعت از ما پنج تن ننماید خداوند او را به رو در آتش می‌افکند.

۲ـ به پاورقی پیشین مراجعه بفرمایید.

بنابراین، اگر بشری، بنده‌ی خدایی، موحدی، مسلمانی، مقدسی که به خدا و پیامبر او معتقد باشد، و خدا را عبادت کند ـ نه اینکه بت‌پرستی نماید ـ؟؛ کجا عبادت کند؟ بین صفا و مروه ـ نه در مکان گناه‌آلوده‌ای ـ؛ چه مدت عبادت کند؟ سه هزار سال، لیکن به ولایت پنج تن و در نتیجه به ولایت حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها ایمان نداشته باشد، عبادت او بحساب نخواهد آمد و مورد قبول واقع نخواهد شد و جای او در آتش دوزخ است. این مودّت، همان است که در آیه‌ی شریفه به نام «حسنه» عنوان شده است که خدا می‌فرماید:

«وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا».[۱]

«هر کس حسنه‌ای را بدست آورد، ما عاقبت‌بخیری را برای او می‌افزاییم.»

که مراد از حسنه در اینجا مودّت است. چنانکه احمد بن حنبل و ابوحاتم[۲] از ابن عباس روایت می کنند که مراد از «حسنه» در آیه‌ی مذکور مودّت آل‌محمد است.[۳]

۱ـ سوره‌ی الشوری: ۲۳؛ «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»

۲ـ حافظ ابوحاتم محمد بن ادریس بن منذر بن داود رازی متولد ۱۹۵ و متوفای ۲۷۷ هجری.
وی در ری بدنیا آمده و به عراق و شام و مصر سفر کرده و عاقبت در بغداد فوت نموده است. ابوحاتم از مفسرین و از ائمه‌ی برجسته‌ی جرح و تعدیل عامه است. خطیب بغدادی می گوید: «ابوحاتم یکی از امامان حافظ و موثق است که به علم مشهور و به فضل معروف است». ذَهبی نیز درباره‌ی او می گوید: «وی از دریاهای علم است. به سرزمینهای مختلفی سفر کرده و در شناخت متن و سندِ احادیث به مهارت کامل رسیده است». خطیب بغدادی و نسائی و لالکائی از جمله کسانی هستند که او را توثیق نموده‌اند. در بسیاری از کتب تراجم عامه مدح و تجلیل از وی را می‌توان یافت.
مراجعه بفرمایید به: الجَرح و التّعدیل ۳۴۹/۱ـ۳۷۲، تاریخ بغداد ۷۳/۲، طبقات‌الحَنابله (ابن ابی‌یَعلی) ۳۸۴/۱ـ۳۸۶، سیر اعلام‌النُّبلاء ۲۴۷/۱۳، تذکرة الحفّاظ ۵۶۷/۲، تهذیب‌الکمال ۳۸۱/۲۴، تهذیب‌التهذیب ۳۱/۹، طبقات سُبکی ۲۰۷/۲، شَذرات‌الذَّهب ۱۷۱/۲.

۳ـ تصریح به اینکه مراد از «حَسَنه» در «وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَة» مودّت آل‌بیت پیامبر است در این مصادر موجود می‌باشد: مناقب ابن مغازلی/۳۱۶، الصواعق‌المحرقه/۲۵۹ (به نقل از احمد بن حنبل)، ۳۴۱، الدرّالمنثور ۷/۶ (به نقل از ابن ابی‌حاتم)، احیاء المیت/ ۲۳۹، رَشْفَة الصّادی/ ۲۳.

حافظ ابوالشیخ ابن حَیّان[1] در کتاب الثواب از واحدی روایتی از امیرالمؤمنین 7 نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«فِینَا فِي آلِ حم آیَةٌ لَا یَحْفَظُ مَوَدَّتَنَا إِلَّا کُلُّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ قَرَأَ: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبی». »[2]

«در قرآن آیه‌ای است که (تنها) در شأن ما آل حم است، و مودّت ما را نگهداری نمی کند، مگر کسی که مؤمن است. (یعنی هر کس مودّت ما آل‌محمد را محافظت نکند مؤمن نیست، و از او سلب ایمان می‌شود)؛ و سپس امیرالمؤمنین 7 آیه‌ی: «قُل لَّا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَیٰ» را قرائت فرمود».

در نتیجه هر کس به **ولایت** فاطمه سلام‌الله‌علیها ایمان نداشته باشد مؤمن به اعتقادات اسلامی نیست.

در آن روز که امیرالمؤمنین 7 شهید شد، حسن بن علی 8 خطبه‌ای ایراد نمود و در آن خطبه فضایل امیرالمؤمنین را برشمرد، و از جمله فرمود:

«أَیُّهَا النَّاسُ، لَقَدْ فَارَقَکُمْ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ، وَلَا یُدْرِکُهُ الْآخَرُونَ، لَقَدْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ 6 یُعْطِیهِ الرَّایَةَ فَیُقَاتِلُ جَبْرَئِیلُ عَنْ یَمِینِهِ وَ مِیکَائِیلُ عَنْ یَسَارِهِ فَمَا یَرْجِعُ حَتَّی یَفْتَحَ اللَّهُ عَلَیْهِ، وَ لَقَدْ قَبَضَهُ اللَّهُ فِی اللَّیْلَةِ الَّتی قُبِضَ فِیها وَصُیُّ مُوسی وَ عُرِجَ بِرُوحِهِ فِی اللَّیْلَةِ الَّتی عُرِجَ فِیها بِرُوحِ عِیسَی بن مَرْیَم... ـ إِلی أَن قالَ ـ[3] مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی

۱ـ حافظ ابومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان اصبهانی معروف به ابوالشیخ متوفای ۳۶۹ هجری. وی از حفاظ بسیار معروفی است که علمای عامه از جمله ابن مَردویه و خطیب بغدادی و ابوالقاسم سُوذَرْجانی وی را توثیق نموده‌اند. سِیَر اعلام‌النُّبَلاء ۲۷۶/۱۶، تذکره‌الحفاظ ۹۴۵/۳، اخبار اصبهان ۲/ ۵۱.

۲ـ ابن حَجَر این روایت را از ابوالشیخ نقل می کند. (الصَواعِق‌المُحرِقه/ ۲۵۹).

۳ـ این قسمت از روایت آن طوری که ابن ابی‌الحدید نقل نموده چنین است:

«... عیسی بن مریم و التی توفی فیها یوشع بن نون، و ما خلف صفراء و لابیضاء الا سبعمائة درهم من عطائه أراد أن یبتاع بها خادماً لأهله؛ ثم خنقته العبرة فبکی و بکی الناس معه؛ ثمّ قال أیها الناس: من عرفنی...».

وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنی فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ 6 ـ ثُمَّ تَلا هذِهِ الآیَة قَوْلَ یُوسُفَ «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِي إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ».[1] ثُمَّ أَخَذَ في کِتابِ اللّٰهِ، ثُمَّ قالَ: أَنَا ابْنُ الْبَشِیرِ، أَنَا ابْنُ النَّذِیرِ، أَنَا ابْنُ النَّبِیّ، أَنَا ابْنُ الدّاعي إِلَی اللّٰهِ بِإِذْنِهِ، وَ أَنَا ابْنُ السِّراجِ الْمُنِیرِ، وَ أَنَا ابْنُ الَّذِي أُرْسِلَ رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ البَیْتَ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً، و أَنَا مِنْ أَهْلِ البَیْتِ الَّذِینَ افْتَرَضَ اللّٰهُ عزّوجلّ مَوَدّتهمْ و وِلایَتَهُمْ فَقالَ فِیما أَنْزَلَ عَلی محمّد 6 : «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبی». »[2]

«ای مردم، امروز مردی را از دست داده‌اید که به تحقیق کسی از اولین و آخرین به مرتبه‌ی او نرسیده و از او پیشی نگرفته است. هم او بود که پیامبر اکرم پرچمش رابه دست او می‌داد، و در هنگام جنگ جبرئیل از طرف راست، و میکائیل از جانب چپ همرزم و همیار او بودند، و هرگز از میدان نبردی مراجعت نمی‌کرد مگراینکه خدا به دست او پیکار را پیروزمندانه پایان داده بود. خدا او را در همان شبی که وصی موسی جان سپرد و عیسی بن مریم به آسمان عروج کرد قبض روح فرمود... ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که شناخته است، و اگر نمی‌شناسد اینک بداند من حسن فرزند محمدم، سپس این آیه را خواند: «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِي إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ»[3] آنگاه فرمود: منم فرزند پیامبری که بشارت‌دهنده به رحمت و ترساننده از عذاب

۱ـ سوره‌ی یوسف: ۳۸.

۲ـ شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید [ط قدیم] ۱۱/٤، الصواعق‌المُحرقه/۲۵۹، مجمع‌الزّوائد ۱٤٦/۹، کفایة الطالب /۳۲، رشفه‌الصادی /٤۳، نزهة‌المجالس ۲۳۱/۲.

۳ـ سوره‌ی یوسف: ۳۸. این عبارت قرآنی کلام حضرت یوسف است که می‌گوید: «و من از آئین پدران خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی نمودم».

الهی بود. او مردم را به اذن خدا بسوی خدا دعوت می کرد. منم فرزند چراغ نورافشان، منم فرزند آن کسی که رحمت خدا در دو جهان است. منم از خاندانی که خدا پلیدیها را از آنان دور گردانیده و منزه و پاکشان گردانیده است. منم از آن خانواده‌ای که خدای تبارک و تعالی مودّت و ولایت آنان را بر همگان واجب فرموده است، و در شأن ما اهل‌بیت است که خدا بر پیامبرش این آیه رانازل فرموده است: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى». »

روایت مذکور را حافظ بَزّار،[1] حافظ طبرانی در معجم، ابوالفرج[2] در مقاتل‌الطالبین، ابن ابی‌الحدید[3] در شرح نهج، هیثمی در مجمع، ابن صباغ در فصول، حافظ کَنجی در کفایه،

۱ـ حافظ احمد بن عمرو بن عبدالخالق ابوبکر بزّار مصری متوفای ۲۹۲ هجری صاحب مسند معلّل. خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد ٤ /٣٣٤ درباره‌ی او می گوید: «وی فردی موثق و حافظ بود، کتاب مسند را نوشت و درباره‌ی احادیث نظر داده، موارد ضعف آنها را روشن نمود». ذَهَبی نیز در کتاب تذکرة الحفاظ ۲ /۲۲۸ (طبع دار احیاءالتراث العربی ۲ /٦٥٣) شرح حال وی را آورده و وثاقت وی را از قول دارَقطنی نقل نموده است. [الغدیر ۱/ ۹۸].

همچنین مراجعه شود به: سیر اعلام‌النبلاء ١٣ /٥٥٤، شَذَرات‌الذَّهَب ٢ /٢٠٩، میزان‌الاعتدال ١/ ٥٩.

۲ـابوالفَرَج علی بن حسین بن محمد قُرَشی اُموی اصفهانی متوفای ۳٥٦ هجری. وی مولف کتاب مشهور «الاَغانی» است. ابوالحسن بَتّی می گوید: «از ابوالفَرَج اصفهانی کسی موثّق‌تر نبوده است». ذَهَبی نیز او را توثیق نموده است و می گوید: «وی در نقل مطالب ادبی دریایی بود... و در خصوص اَنساب و ایام عرب فردی بود بصیر». ابوعلی تَنُوخی درباره‌ی او می گوید: «ابوالفَرَج از شعر و اخبار و اَغانی و مسندات و انساب چیزهایی حفظ کرده بود که من هرگز کسی را ندیدم که بمانند او این حفظیّات را داشته باشد».
(سِیَر اَعلام‌النُّبلاء ١٦/ ٢٠١، وفیات‌الاعیان ٣/ ٣٠٧، الوافی‌بالوفیات ٢١/ ٢٠، مرآة‌الجنان ٣ / ٩٣، تاریخ بغداد ١١/ ٣٩٨، شذرات‌الذهب ١٩/٣، النُجُوم‌الزاهره ٤/ ١٥).

۳ـ عزالدین عبدالحمید بن هبةالله مدائنی مشهور به ابن ابی‌الحدید معتزلی متوفای ٦٥٥ هجری. وی مولف «شرح نهج‌البلاغه‌ی» مشهور است و این کتاب به تنهایی بیانگر تسلط وی بر حدیث و کلام و تاریخ و ادب می‌باشد. ابن ابی‌الحدید شرح حال خود را در همین کتاب ٥٧٥/٤ (ط قدیم مصر) آورده است. [الغدیر ۱ /۱۲۰].

«ــ

حافظ نَسائی[۱] از هُبَیرِه،[۲] ابن حَجَر در صواعق، صَفُوری[۳] در نُزْهَة المجالس، و حَضْرَمی[٤] در رَشْفَة الصادی ذکر کرده‌اند.

«--

همچنین مراجعه شود به: سِیَر اعلام‌النُّبَلاء ۳۷۲/۲۳، البدایة و النهایه ۱۹۹/۱۳، وفیات‌الاعیان ـ ذیل نام ابن اثیر ـ ۱۵۸/۲ (ط احسان عباس ۵/ ۳۹۲)، فوات‌الوفیات ۱/ ۲٤۸.

۱ـ حافظ ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب نَسائی صاحب سنن متوفای ۳۰۳ هجری.
وی هنگام وفات ۸۸ سال داشت. ذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ ۲٦۸/۲ (طبع دار احیاء التراث العربی ٦۹۸/۲) از قول دارَقُطْنی می گوید: «نَسائی در زمان خود افقه مشایخ مصر و اعلم آنها به حدیث بود. ذَهَبی همچنین از قول ابوعلی نیسابوری می گوید: «نَسائی امام بلامعارض است». سُبْکی در طبقات‌الشافعیه ۸٤/۲ از ابوجعفر طَحاوی نقل می کند که نَسائی امامی است از ائمه‌ی مسلمین، و ابن کَثیر در البدایة و النهایه ۱۲۳/۱۱ از قول ابن یونس می گوید: «نَسائی در حدیث امام است و فردی است موثق، دقیق و حافظ». [الغدیر ۹۹/۱].
برای اطلاع بیشتر از زندگی نسائی مراجعه بفرمایید به: سیر اعلام‌النُّبلاء ۱۲۵/۱٤، العبر ۱۲۳/۲، وفیات‌الاعیان (ط احسان عباس ۷۷/۱)، شذرات‌الذهب ۲۳۹/۲، تذکره ٦۹۸/۲، تهذیب‌التهذیب ۳٦/۱، طبقات‌الشافعیه (ابن قضی شهبه) ۸۸/۱، موسوعة رجال الکتب السته ۲۷/۱.

۲ـ ابوالحارث هبیره بن یَریم شَیبانی کوفی از تابعینی است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز روایاتی از وی نقل گردیده است. این حدیث را علاوه بر نسائی، طبرانی نیز به چند طریق ـ به اختصار ـ از هبیره نقل می‌نماید. (معجم کبیر طبرانی ۳/ ۷۹ ـ ۸۱/ ح ۲۱۷۱۷ ـ ۲۷۲۵).
هبیره را احمد بن حنبل و نسائی توثیق نموده‌اند و ابن حبّان نیز نام وی را در کتاب ثقات خویش آورده است. (مراجعه بفرمایید به: ثقات ابن حبان ۵/ ۵۱۱، تهذیب‌الکمال ۳۰/ ۱۵۰، تهذیب‌التهذیب ۱۱/ ۲۳).

۳ـ عبدالرحمن بن عبدالسلام بن عبدالرحمن صَفُوری شافعی متوفای ۸۹٤ هجری. وی از مورخین سده‌ی نهم می‌باشد و صاحب تالیفاتی است که عنوان یکی از آنها، «نُزْهَة المجالس و منتخب‌النَّفایس عن اخبار الصّالحین» می‌باشد. (ایضاح المکنون ۷۰/۲، هدیه‌العارفین ۵۳۳/۱، معجم‌المؤلفین ۹۳/۲).

٤ـ ابوبکر بن عبدالرحمن بن محمد بن علی بن عبدالله بن عَیْدَروس بن علی بن محمد بن شیخ شهاب‌الدین عَلَوی حسینی حَضْرَمی شافعی متولد ۱۲٦۲ و متوفای ۱۳٤۲ هجری.
وی در حَضَرَمَوتِ یمن بدنیا آمده و پس از تلمذ در محضر مشایخ یمن به حجاز و قسطنطنیه و بلاد هند سفر کرد و در هند فوت شد. کتّانی در کتاب خویش «فهرس‌الفهارس» از وی بسیار تجلیل نموده و از او با عناوینی چون (امام) و (علامه) و (مورخ) و (مسند) و (محقق اصولی) و (فیلسوف) یاد می‌نماید و به بعضی از شیوخ روایی و همچنین کتب وی اشاره می کند. (فهرس‌الفهارس ۱٤٦/۱).

«این روایت را حاکم زَرَنْدی[۱] نیز نقل کرده است و چنین ادامه می‌دهد که حضرت حسن 7 فرمود:

«وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ كَانَ جَبْرَئِيلُ 7 يَنْزِلُ فينا وَ يَصْعَدُ مِنْ عِنْدِنَا، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللّٰهُ مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَنْزَلَ اللّٰهُ فِيهِمْ: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً»[۲] وَ اقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ: مَوَدَّتُنَا. اهل البيت».[۳]

«من از خاندانی هستم که جبرئیل بر ما نازل می‌شد و سپس از نزد ما به آسمان صعود می‌کرد، من از خانواده‌ای هستم که خدای تعالی مودّت آنان را بر همه‌ی مسلمانان واجب کرده است (یعنی هر کس ادعای مسلمانی کند، باید دارای مودّت اهل‌بیت پیامبر باشد و فردی از افراد مسلمین در این مورد استثناء نشده است)؛ و در شأن آنان است که خدا می‌فرماید: «بگو ای پیامبر، من برای انجام رسالتم مزدی از شما نمی‌خواهم، بجز مودّت خویشان نزدیکم». ما همان خاندانیم که آیه‌ی «وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً» در شأن ما نازل شده است، و کسب حسنه عبارت است از بدست آوردن مودّت ما اهل‌بیت».

۱ـ جمال‌الدین محمد بن یوسف بن حسن بن محمد زَرَندی مدنی حنفی شمس‌الدین متوفای هفتصد و پنجاه و اندی. «سلّامی» که معاصر وی می‌باشد ـ بطوری که در کتاب منتخب‌المختار/۲۱۰ مذکور است ـ شرح حال وی را آورده و مشایخ او را برشمرده و ملاقات خود را با زرندی بیان داشته است. زرندی را ابن حجر در کتاب «الدُرر الکامنه ۲۹۵/٤ یاد نموده است و درباره‌ی وی می‌گوید: «زرندی کتاب دررالسِّمطین را تألیف کرد و ریاست مدینه را بعد از پدرش در دست گرفت و کتابهای متعددی نوشت و به تدریس فقه و حدیث مشغول شد. سپس به شیراز رفت و در آنجا به قضاوت پرداخت تا آنکه در سال ۷٤۷ یا ۷٤۸ درگذشت...». ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه از او بعنوان شیخ، امام، علامه و محدث حرم شریف نبوی یاد می‌نماید. [الغدیر ۱ /۱۲۵].

۲ـ سوره‌ی الشوری: ۲۳.

۳ـ نظم دُرَر السّمطین/۲٤.

حضرت علی بن الحسین 7 در سفرش به دمشق به آیه‌ی مودّت استدلال کرد و خطاب به یکی از شامیان چنین فرمود:

«...أَ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ فقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فقَرَأْتَ آلَ حم؟ قَالَ: قَرَأْتُ الْقُرْآنَ وَ لَمْ أَقْرَأْ آلَ حم؟! قَالَ أما قَرَأْتَ «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى»؟ قَالَ: وَ إِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ هُمْ؟ قَالَ نَعَمْ.»[1]

«آیا قرآن خوانده‌ای؟ عرض کرد: بلی. حضرت فرمود: آل‌حم را خوانده‌ای؟ عرض کرد: چگونه می‌شود قرآن را قرائت کرده باشم و آل‌حم را نخوانده باشم. حضرت فرمود: آیا آیه‌ی «بگو ای پیامبر من برای رسالتم پاداشی از شما نمی‌خواهم مگر مودّت نسبت به خویشان نزدیکم» را نخوانده‌ای؟ عرض کرد: براستی شما همان خانواده هستید؟ حضرت در جواب فرمود: بلی».

روایت مذکور را ثَعْلَبی در تفسیرش، ابوحیان در تفسیرش، سیوطی در درّالمنثور، ابن حَجَر در صواعق، و زَرْقانی در شرح‌المواهب ذکر کرده‌اند.

طبری[2] در تفسیرش می‌نویسد که سعید بن جُبَیْر[3] و عَمْرو بن شعیب[4] گفته‌اند: «مراد این آیه، نزدیکان رسول خداست». همین مطلب را ابوحیان در تفسیر خود و سیوطی در درّالمنثور ـ از سعید بن جبیر و عمرو بن شُعَیب و سُدّی[5] ـ نقل کرده‌اند.[6].

۱ـ تفسیر طبری ۱٦/٢٤، شرح المواهب اللَّدنّیّه ۲۰/۷، تفسیر البحر المحیط ۵۱٦/۷، الصواعق‌المحرقه/۲۵۹، الدرالمنثور ٦/ ۷.

۲ـ حافظ ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر طبری متوفای ۳۱۰ هجری. شرح حال وی را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد آورده و می‌گوید: «طبری یکی از علمایی است که براساس گفته‌های وی حکم می‌کنند و به دلیل فضل و دانشش از وی نظرخواهی می‌نمایند». خطیب بغدادی نیز هنگام شرح حال طبری، وی را بسیار مورد ستایش قرار داده است. ذهبی نیز در تذکره‌الحفاظ ج ۱/ ۲۷۷ـ ۲۸۳ از او یاد نموده و وی را بعنوان امام و زاهد و تارک دنیا ستوده است. [الغدیر ۱/ ۱۰۰].

«ــ

--»

هرچند که بعضی از علمای عامه طبری را تضعیف نموده‌اند ولی ابن حجر در لسان‌المیزان به تمامی ایرادات و تضعیف‌هایی که درباره‌ی او مطرح شده است بصورت مفصل پاسخ داده و به مدح وی پرداخته است.

زندگینامه‌ی طبری را در مصادر ذیل نیز می توان یافت: تاریخ بغداد ۱۶۲/۲، سیر اعلام‌النبلاء ۲۶۷/۱۴، طبقات ابن قاضی شهبه ۱۰۰/۱، لسان‌المیزان ۱۰۰/۵، سیر اعلام‌النبلاء ۲۶۷/۱۴، وفیات‌الاعیان (ط احسان عباس) ۱۹۱/٤، شذرات‌الذهب ۲٦۰/۲، معجم‌الادباء ٤۰/۱۸، طبقات‌الشافعیه ۱۳۵/۲، طبقات‌المفسرین ۲/ ۱۱۰.

۳ـ حافظ سعید بن جبیر بن هشام ابومحمد (و یا ابوعبدالله) اسدی و البی کوفی متوفای ۹۵ هجری.

ابن حِبّان و عِجلی وی را توثیق نموده‌اند، و ابوالقاسم طبری درباره‌ی وی می گوید: «ثِقَة إمامٌ حُجَّةٌ عَلَی المسلمین»، و ابن حِبّان تصریح می‌نماید که وی از عبّاد مکه و فقهای کوفه بود که بدست حجّاج بن یوسف در سن ٤٥ سالگی کشته شد. (مراجعه بفرمایید به: الغدیر ٦٥/۱، ثقات ابن حبّان ۲۷۵/٤، ثقات عِجلی/۱۸۱، ثِقات ابن شاهین/۱٤٥، طبقات‌الفقهاء/۸۲، مشاهیر علماء الامصار/۸۲، الجمع بین رجال الصحیحین/۱٦٤، اِسعاف المُبَطَّأ [مطبوع در ذیل موطّا]۳۲۰/۲، تقریب‌التهذیب ۱/ ۳٤۹، سیر اعلام‌النُّبلاء ۳۲۱/٤، تهذیب‌الکمال ۳۵۸/۱۰، تهذیب‌التهذیب ۱۱/٤، الطبقات‌الکبری [شعرانی] ٤۲/۱).

٤ـ عمرو بن شُعیب بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص ابوابراهیم و ابوعبدالله قرشی سَهمی حجازی متوفای ۱۱۸ هجری.

عجلی و نَسائی او را توثیق نموده‌اند و یحیی قَطّان درباره‌ی وی می گوید: اگر افراد موثق از عمرو بن شُعیب روایتی را نقل نمایند آن حدیث درست و حجّت می‌باشد. (مراجعه بفرمایید به: ثقات عجلی/۳٦۵، سیر اعلام‌النُّبلاء ۵/ ۱٦۵، تهذیب‌التهذیب ۸/ ٤۸، تهذیب‌الکمال ۲۲/ ٦٤، اِسْعاف المُبَطَّا (مطبوع در ذیل موطّأ) ۲/ ۳٤٤).

۵ـ ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی کریمه حجازی کوفی سُدّی متوفای ۱۲۷ هجری.

روایات وی در صحیح مسلم و سنن اربعه موجود است و بخاری نیز در کتاب تاریخ خود از وی به نیکی یاد می‌نماید. احمد بن حَنبَل و ابن حِبّان و عِجلی نیز وی را توثیق نموده‌اند. (مراجعه بفرمایید به: ثقات عجلی/٦٦، ثقات ابن حبّان ۲۰/٤، الجامع فی الجرح و التعدیل ۱/ ۷۵، تاریخ کبیر بخاری ۳٦۱/۱، تاریخ صغیر بخاری ۱/ ۳٤۸، سیر اعلام‌النُّبلاء ۲٦٤/۵، تهذیب‌الکمال ۱۳۲/۳، تهذیب‌التهذیب ۱/ ۳۱۳).

٦ـ تفسیر طبری ۲٤/ ۱٦، ۱۷، تفسیر البحر المحیط ۵۱٦/۷، الدرالمنثور ۵/٦.

فخر رازی در تفسیرش می‌نویسد:

«وَ أنَا أقُولُ: آلُ مُحَمّد 6 ، هُمُ الَّذِينَ يَؤُولُ أمْرُهُمْ إلَيْهِ فَكُلُّ مَنْ كانَ أمْرُهُمْ إلَيْهِ أشَدَّ وَ أكْمَلَ كانُوا هُمُ الْآلَ، وَلا شَكَّ أنَّ فاطِمَة وَ عَلِيّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، كانَ التَّعَلُّقُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ رَسُولِ اللّهِ 6 أشَدَّ التَّعَلُّقاتِ وَ هذا كَالْمَعْلُومِ بِالنَّقْلِ الْمُتَواتِرِ وَجَبَ أنْ يَكُونُوا هُمُ الْآلَ». [۱]

خلاصه‌ی کلام اینکه مسلماً علی، فاطمه و حسنین آل‌پیامبر 6 می‌باشند و قطعاً حب فاطمه 3 ضمیمه اجر نبوت و نشان‌دهنده‌ی ولایت اوست.

۱ـ تفسیر فخر رازی ۳۹۰/۷.

فخر رازی می‌گوید: نظر من این است که آل‌محمد کسانی هستند که امور و (مسئله‌ی) آنان به (میزان پیوندشان با) پیامبر باز می‌گردد و (به او واگذار می‌شود)، لذا آن کسانی که پیوندشان با پیامبر بیشتر و کاملتر باشد آنان آل او خواهند بود، و تردیدی نیست که ارتباط موجود بین فاطمه و علی و حسن و حسین با رسول خدا بیش از هر کس و هر چیزی بوده است، و این مطلبی است که همچون معلوم (و بدیهی) به نقل متواتر (محرز و مسلم) است، لذا واجب است که اینها «آل» باشند.

آیه‌ی ششم: آیه‌ی اطعام

«وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا *
إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا» (۱)

«آنان در راه دوستی خدا طعام خود را به فقیر و یتیم و اسیر می‌دهند
و می گویند ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می‌دهیم
و از شما هیچ پاداشی و سپاسی هم نمی‌طلبیم».

از این آیه هم در منقبت حضرت صدیقه زهراسلام‌الله‌علیها می‌توان استفاده کرد. این موضوع هم از مسلّمات فریقین شیعه و سنی است که یقیناً حضرت صدیقه 3 از جمله اشخاصی است که سوره‌ی «هَلْ أتی» در شأن آنان نازل شده است و هیچکس در این مطلب که این سوره در فضائل اهل‌بیت است ـ و حضرت صدیقه 3 نیز یکی از آنان می‌باشد ـ هیچگونه اشکالی را عنوان نکرده است.

ما ابتدا حدیثی را که ابن عباس راوی آن است، نقل می کنیم و بعد به بررسی سند روایت و ذکر نام راویان حدیث می‌پردازیم.

«قالَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ 7 مَرِضَا فَعَادَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ 6 فِي نَاسٍ مَعَهُ، فَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَوْ نَذَرْتَ عَلَى وُلْدِكَ. فَنَذَرَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ فِضَّةُ جَارِيَةٌ لَهُمَا، إِنْ بَرَءَا مِمَّا بِهِمَا أَنْ يَصُومُوا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ. فَشُفِيَا وَ مَا مَعَهُمْ شَيْءٌ، فَاسْتَقْرَضَ عَلِيٌّ مِنْ شَمْعُونَ الْخَيْبَرِيِّ الْيَهُودِيِّ ثَلَاثَةَ أَصْوُعٍ مِنْ شَعِيرٍ فَطَحَنَتْ فَاطِمَةُ 3

۱ـ سوره‌ی الانسان: ۸ و ۹.

صَاعاً وَ اخْتَبَزَتْ خَمْسَةَ أَقْرَاصٍ عَلَى عَدَدِهِمْ فَوَضَعُوهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ لِيُفْطِرُوا، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ سَائِلٌ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، مِسْكِينٌ مِنْ مَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ، أَطْعِمُونِي أَطْعَمَكُمُ اللَّهُ مِنْ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ. فَآثَرُوهُ وَ بَاتُوا لَمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ وَ أَصْبَحُوا صِيَاماً، فَلَمَّا أَمْسَوْا وَ وَضَعُوا الطَّعَامَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَقَفَ عَلَيْهِمْ يَتِيمٌ، فَآثَرُوهُ، وَ وَقَفَ عَلَيْهِمْ أَسِيرٌ فِي الثَّالِثَةِ، فَفَعَلُوا مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا أَخَذَ عَلِيٌّ ـ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ـ بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَقْبَلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ 6 فَلَمَّا أَبْصَرَهُمْ وَ هُمْ يَرْتَعِشُونَ كَالْفِرَاخِ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ، قَالَ: مَا أَشَدَّ مَا يَسُوءُنِي مَا أَرَى بِكُمْ. وَ قَامَ، فَانْطَلَقَ مَعَهُمْ، فَرَأَى فَاطِمَةَ فِي مِحْرَابِهَا قَدْ الْتَصَقَ ظَهْرُهَا بِبَطْنِهَا، وَ غَارَتْ عَيْنَاهَا، فَسَاءَهُ ذَلِكَ، فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ وَ قَالَ: خُذْهَا يَا مُحَمَّدُ، هَنَّأَكَ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ، فَأَقْرَأَهُ السُّورَةَ».[1]

«ابن عباس می‌فرماید: حسنین بیمار شدند، پیامبر با جمعی از مردم به عیادت آنان آمدند. بعضی از افراد پیشنهاد کردند: یا اباالحسن چه خوب است برای شفای فرزندانت نذری بنمایی، آنگاه علی و فاطمه و فضه ـ که جاریه‌ی آنان بود ـ نذر کردند که اگر حسنین شفا یافتند سه روز روزه بگیرند. هنگامی که حسنین سلامتی خود را بازیافتند در خانه‌ی علی چیزی برای افطار موجود نبود، لذا امیرالمؤمنین 7 از شمعون یهودی خیبری سه صاع جو وام گرفت و فاطمه 3 از یک صاع آن پنج قرص نان پخت و

۱ـ شواهدالتنزیل ج ۲/ ح۱۰٤۷، ۱۰٤۸، ۱۰۵۱، ۱۰۵۳ـ ۱۰۵٦، ۱۰۵۷، ۱۰۵۹، ۱۰٦۱، الکشاف۱٦۹/٤، مناقب خوارزمی/۱۸۸ـ ۱۹٤، کفایه‌الطالب/۲۰۱، تفسیر فخر رازی ۲۷٦/۸، تذکرة الخواص/۳۱۲ـ ۳۱۷، شرح نهج‌البلاغه (ط قدیم) ۲۵۷/۳، مناقب ابن مغازلی/۲۷۲، اسد الغابه ۵۳۰/۵، غررالتبیان/۵۲۵، الدرالمنثور۲۹۹/٦، ذخائرالعقبی/۸۸، ۱۰۲، الاصابه ۳۸۷/٤، ینابیع‌المودة/۱۰۷، فرائدالسمطین ۵۳/۲ـ ۵٦/ح ۳۸۳، نورالابصار/۱۲ـ ۱٤.

در سفره‌ی افطار نهاد، هنگامی که آماده‌ی افطار شدند ندای سائلی برخاست: سلام بر شما ای خاندان محمد، مسکینی از مساکین مسلمین بر در خانه‌ی شما آمده است اطعام کنید، خدا از مائده‌های بهشتی شما را روزی فرماید. خاندان وحی نان افطار خود را ایثار کردند، و فضه نیز تبعیت از آنان نمود و همگی شب را بدون غذا صبح کردند و جز آب چیز دیگری به کامشان نرسید... فردای آن شب را نیز روزه گرفتند و چون شب فرارسید و نان افطارشان در سفره نهاده شد، یتیمی بر در خانه آمد و باز به همان ترتیب همگی غذای خود را به آن یتیم ایثار کردند. روز سوم اسیری از راه رسید و مطالبه‌ی اطعام کرد، بار سوم نیز آنچه در سفره بود قبل از افطار از طرف خاندان پیامبر ایثار شد. صبح روز چهارم علی علیه‌السلام دست حسنین را گرفت و به سوی رسول خدا روان گردید، پیامبر اکرم هنگامی که چشمش به حسنین افتاد ـ که همانند مرغکان از شدت گرسنگی می‌لرزیدند، فرمود: چه سخت است برای من که شما را به این حال می‌بینم، رسول خدا فوراً از جای برخاست و همراه آنان به خانه‌ی حضرت زهرا آمد و او را در محراب عبادتش مشاهده فرمود، (اما چه مشاهده‌ای) از شدت گرسنگی بطن مبارکش به پشت چسبیده و چشمهایش در گودی نشسته بود. از این منظره پیامبر اکرم بسیار افسرده‌خاطر گردید، در آن هنگام جبرئیل فرود آمد و چنین گفت: بگیر یا محمد، مبارک باد بر تو این خاندان تو، و سپس سوره‌ی «هل اتی» را قرائت نمود».

روایتی که نقل شد مورد تأئید و تصدیق پیشوایان علمی حضرات سنی و شیعه و عموم مسلمین می‌باشد، و اینک نام دانشمندانی از اهل سنت که این روایت را (با الفاظ مختلف) نقل کرده‌اند:

«ابوجعفر اِسْکافی متوفای ۲۴۰ هجری،[1] حکیم تِرْمِذی متوفای بعد از ۲۸۵ هجری،[2] محمد بن جریر متوفای ۳۱۰ هجری، ابن عبد رَبِّه متوفای ۳۲۸ هجری،[3]حاکم ابوعبدالله نیسابوری متوفای۴۰۵ هجری،[4] حافظ ابن مردویه متوفای۴۱۶ هجری، ابواسحاق ثَعْلَبی مفسر کبیر متوفای ۴۲۷ هجری، ابوالحسن واحدی مفسر کبیر متوفای ۴۶۸ هجری، حافظ ابوعبدالله اندلسی

۱ـ ابوجعفر محمد بن عبدالله سمرقندی اسکافی بغدادی معتزلی متوفای ۲۴۰ هجری. وی از بزرگان معتزله است و فرقه‌ی اسکافیه از پیروان اویند. ذهبی درباره‌ی او می‌گوید: «وی اعجوبه‌ای در تیزهوشی و وسعت اطلاعات بود و فردی بود متدین و پاکدامن و پارسا». این یزداذ نیز می‌گوید: «اسکافی عالم و فاضل بود و هفتاد کتاب در کلام نوشته است». (سیر اعلام‌النّبلاء ۵۵۰/۱۰، طبقات‌المعتزله/ ۷۸، الاعلام ۲۲۱/۶).

۲ـ حافظ محمد بن علی بن حسن بن بشر ترمذی صوفی شافعی. وی آنطور که در آغاز کتاب خود (نوادر الاصول) نوشته است در سال ۲۸۵ هجری از یکی از مشایخ خود روایت نقل می‌کند. حافظ ابونعیم ـ در کتاب «حلیة الاولیاء» ـ ترمذی را ستوده است و سُبکی در طبقات‌الشافعیه ۲۰/۲ شرح حال وی را آورده است. (الغدیر ۱/ ۱۰۱).

همچنین مراجعه بفرمایید به: سیر اعلام‌النُّبلاء ۴۳۹/۱۳، حِلْیَة الاولیاء ۲۳۳/۱۰، صِفَة الصَّفوَة ۱۴۱/۴، طبقات شَعرانی ۱۰۶/۱.

۳ـ ابوعمر احمد بن عَبْدِربه قرطبی متوفای ۳۲۸ هجری. ابن خَلِّکان در وفیات‌الاعیان ۱/ ۳۴ شرح حال وی را ثبت نموده است و می‌گوید: «ابن عَبدِرَبّه یکی از علمایی است که احادیث زیادی در حفظ داشت و بر اخبار بسیاری از افراد مطلع بود، وی کتاب عقدالفرید را ـ که کتابی سودمند می‌باشد ـ تألیف نموده است». [الغدیر ۱/ ۱۰۲].

شرح زندگانی ابن عبدربه را در مصادر ذیل نیز می‌توانید بیابید: سیر اعلام‌النبلاء ۲۸۳/۱۵، معجم‌الادباء ۲۱۱/۴، البدایة و النهایه ۱۹۳/۱۱، وفیات‌الاعیان ۱۱۰/۱.

۴ـ حافظ ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حَمدُویه بن نُعَیم بن حَکَم ضَبّی حاکم نیسابوری ابن بَیِّع طَهْمانی شافعی متوفای ۴۰۵ هجری. وی مؤلف کتاب مشهور «المستدرک علی الصحیحین» می‌باشد. حاکم در سال ۳۲۱ هجری بدنیا آمد و از آغاز کودکی به فراگیری حدیث پرداخت. وی در سال ۳۳۰ (یعنی هنگامی که نه سال بیشتر نداشت) به استماع حدیث پرداخت. خطیب بغدادی و ذهبی و ابن کثیر (در تاریخ بغداد ۴۷۳/۵، تذکرة الحفاظ ۲۴۲/۳ و البدایة و النهایه ۱۱/ ۳۵۵) وی را توثیق نموده‌اند. [الغدیر ۱۰۷/۱].

همچنین مراجعه بفرمایید به: سِیَر اَعلام‌النّبلاء ۱۶۲/۱۷، طبقات‌الشافعیه ۴/ ۱۵۵، وفیات‌الاعیان ۲۸۰/۴، الوافی بالوفیات ۳۲۰/۳، تذکرة الحفاظ ۱۰۳۹/۳.

حُمَیدی متوفای ۴۸۸ هجری،[۱] ابوالقاسم زَمَخْشَری متوفای ۵۳۸ هجری در «کَشّاف»، اخطب خوارزمی متوفای ۵۶۷ هجری،[۲] حافظ ابوموسی متوفای ۵۸۱ هجری،[۳] ابوعبدالله رازی متوفای ۶۰۶ هجری، شَرخانی متوفای ۶۴۳ هجری،[۴] محمد بن طلحه‌ی شافعی متوفای ۶۵۲ هجری، ابوالمظفر سِبْط ابن

۱ـ حافظ عبدالله محمد بن ابی‌نَصر فُتوح بن عبدالله بن فتوح بن حُمید بن یَصل اَزدی حُمَیدی اندلسی مَیورقی متوفای ۴۸۸ هجری. وی از اصحاب و شاگردان ابن حَزم اندلسی می‌باشد. ذَهَبی از او با عناوینی چون «امام» و «مُتقن» و «حافظ» و «شیخ المحدّثین» یاد می‌نماید و می گوید: وی ـ در علم و عمل و در عقد و انقیاد ـ از بقایای اصحاب حدیث بود. تجلیل از ابوعبدالله حمیدی را در بسیاری از کتب رجالی عامه می‌توان یافت. (رجوع بفرمایید به: تذکرة الحفاظ ۱۲۱۸/۴، سیر اَعلام‌النّبلاء ۱۲۰/۱۹، النجوم‌الزاهره ۱۵۶/۵، شَذَرات‌الذهب ۳۹۲/۳).

۲ـ حافظ ابوالمویّد و ابومحمد موفق بن احمد بن ابی‌سعید اسحاق بن مؤیّد مکی حنفی معروف به اخطب خوارزم متوفای ۵۶۷ هجری. وی از فقهای برجسته‌ی حنفی مذهب است و در نقل روایت از حفاظ بشمار می‌رود. خوارزمی در سیره و تاریخ و شعر و ادب نیز دست داشت. از آنجائی که وی یکی از غدیریه سرایان قرن ششم می‌باشد شرح حالش ـ بصورت نسبتاً مبسوط ـ در کتاب الغدیر ۳۹۸/۴ـ ۴۰۷ درج گردیده است.

۳ـ حافظ ابوموسی محمد بن ابی‌بکر عمر بن ابی‌عیسی احمد بن موسی مدینی اصبهانی شافعی متولد سال ۵۰۱ و متوفای ۵۸۱ هجری. وی از محدثین برجسته‌ای است که حفاظ پس از او به تجلیل از وی پرداخته و از او بعنوان حافظ یاد نموده‌اند.
جهت اطـلاع از شـرح زنـدگانی وی می‌توانید به کتب ذیل مراجعه بفرمایید: الغدیر ۱۱۶/۱، سیر اعلام‌النبلاء ۱۵۲/۲۱، وفیات‌الاعیان ۴۸۶/۱ (ط احسان عباس ۲۸۶/۴)، تذکره‌الحفاظ ۱۳۳۴/۴، العبر ۲۶۴/۴، شذرات‌الذهب ۲۷۳/۴.

۴ـ حافظ تقی‌الدین ابوعمرو عثمان بن (صلاح‌الدین) عبدالرحمن بن عثمان بن موسی کردی شَهرُزُوری مَوْصِلی شافعی شَرخانی متوفای ۶۴۳ هجری. وی از اکابر محدثین عامه است و کتاب «علوم‌الحدیث» او از مشهورترین کتبی است که درباره‌ی علم الحدیث نوشته شده است. در بسیاری از کتب رجالی عامه که پس از عصر وی تألیف شده است می‌توان شرح حال او را یافت. ذَهَبی از ابن الصلاح با عناوینی چون «امام» و «علامه» و «شیخ‌الاسلام» یاد می کند. (سِیر اعلام‌النُّبلاء ۱۴۰/۲۳، تذکرة الحفاظ ۱۴۳۰/۴، طبقات اسنوی ۴۱/۲، طبقات ابن شهبه ۱۱۲/۲، طبقات سُبکی ۳۲۶/۸).

جَوزی متوفای ٦٥٤ هجری،[۱] عزالدین عبدالحمید متوفای ٦٥٥ هجری، حافظ ابوعبدالله کَنجی شافعی متوفای ٦٥٨ هجری، قاضی ناصرالدین بَیْضاوی متوفای ٦٨٥ هجری،[۲] حافظ محب‌الدین طبری متوفای ٦٩٤ هجری، حافظ ابومحمد بن ابی‌جَمْرَه‌ی اَزدی اندلسی متوفای ٦٩٩ هجری،[۳]حافظ الدین

۱ـ ابوالمظفر شمس‌الدین یوسف بن قِزْاُوغْلی بن عبدالله ترکی عَوْنی هُبَیْری بغدادی حنفی معروف به سبط بن جوزی متوفای ٦٥٤ هجری.

وی سبط حافظ ابن جوزی حنبلی است و نام مادر وی رابعه (دختر ابن جوزی) می‌باشد. یافعی در مرآة الجنان ٤/ ١٣٦ شرح حال وی را آورده است. ابن کثیر نیز در البدایة و النهایه ١٣/ ١٩٤ زندگینامه‌ی وی را آورده و علم و فضل و حسن خطابه‌ی او را ستوده است. ابوالحسنات نیز در الفوائدالبهیه/٢٣٠ از او یاد نموده است و می گوید: «سبط بن جوزی تفقه نمود و در فقه مسلط گردید، او عالم و فقیه و واعظ خوش معاشرتی بود». ابوالمعالی سَلّامی نیز در منتخب‌الاخبار/ ٢٣٤ می گوید: وی استادی است صالح و به تفسیر و حدیث و فقه عالم است. او تفسیر مفصلی تدوین نموده که در ٢٩ جلد است». سلامی سپس در کتاب خود مشایخ و تالیفات ابن جوزی را برمی‌شمرد. [الغدیر ١/ ١٢٠].

در کتب ذیل نیز از سبط بن جوزی یاد شده است: سِیَر اَعلام‌النبلاء ٢٣/ ٢٩٦، النجوم‌الزاهره ٦٦/٧، شَذَرات‌الذهب ٥/ ٢٨٦.

۲ـ قاضی ابوالخیر ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی شافعی متوفای ٦٨٥ هجری. وی در زمینه‌ی اصول دین کتابهای «الطوالع» و «المصباح»، در فقه کتاب «غایه‌القصوی»، در تفسیر کتاب «مختصرالکشاف»، و در حدیث کتاب «شرح‌المصابیح» را تدوین نموده است. سبکی در کتاب طبقات‌الشافعیه ٥/ ٥٩ می گوید: «بیضاوی امامی مبرز، صاحب‌نظری صالح و عابدی زاهد بود. در شیراز به تصدی مقام قضاوت پرداخت و به تبریز رفت». ابن کثیر در البدایة و النهایه ١٣/ ٣٠٩ وی را ستوده است و می گوید: «بیضاوی در تبریز فوت شده است». (الغدیر ١/ ١٢٢).

همچنین مراجعه شود به: طبقات سبکی ١٥٧/٨، شذرات‌الذهب ٣٩٢/٥، الاعلام ١١٠/٤، معجم‌المؤلفین ٢٦٦/٢.

۳ـ حافظ ابومحمد عبدالله بن سعد بن سعید بن ابی‌جمره‌ی ازدی اندلسی متوفای ٦٩٥ و یا ٦٩٩ هجری. وی از اکابر محدثین مالکیه است و کتابهای «جمع‌النهایه»، «بهجة النفوس» و «المرائی‌الحسان» از جمله آثار اوست. اصل او از اندلس می‌باشد و در مصر وفات نموده است. ابن کثیر درباره‌ی او می گوید: و کان قوالاً بالحق، أماراً بالمعروف و نَهاءاً عن المنکر. (مراجعه بفرمایید به: البدایه و النهایه ١٣/ ٤٠٨، الاعلام ٤/ ٨٩، معجم‌المؤلفین ٢/ ٢٣٤).

نسفی متوفای ۷۰۱ یا ۷۱۰ هجری شیخ‌الاسلام حَمُّوئی متوفای ۷۲۲ هجری، نظام‌الدین قمی نیشابوری مفسر معروف متوفای قرن هشتم هجری، علاءالدین علی بن محمد خازن بغدادی متوفای ۷۴۱ هجری،[۱] قاضی عَضُدالدین ایجی متوفای ۷۵٦ هجری،[۲] حافظ ابن حجر متوفای ۸۵۲ هجری،[۳] حافظ جلال‌الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ هجری، ابوالسّعود عمادی حنفی متوفای

۱ـ ابوالحسن علاءالدین علی بن محمد بن ابراهیم بن عمر بن خلیل شیحی بغدادی معروف به خازن متوفای ۷۴۱ هجری. وی از علمای تفسیر و تاریخ و حدیث و فقه عامه می‌باشد و آثار متعددی را تدوین نموده است. (الدررالکامنه ۹۷/۳، شذرات‌الذهب ٦/ ۱۳۱).

۲ـ قاضی عبدالرحمن بن احمد ایجی شافعی متوفای ۷۵٦. سُبْکی در طبقات الشافعیه ۱۰۸/٦ می گوید: «وی در معقولات امام بود و با قرآن و سنت و معانی و بیان و نحو آشنایی داشت. ایجی در فقه نیز دست داشت و در علم کلام کتابی دارد به نام المواقف». ابن حجر نیز در الدرر الکامنه ۲/ ۳۲۲ از ایجی یاد نموده و تالیفات او را برشمرده و وی را مورد ستایش قرار داده است. (الغدیر ۱۲٦/۱).

۳ـ حافظ ابوالفضل احمد بن علی بن محمد عَسْقَلانی مصری شافعی معروف به ابن حجر متولد سال ۷۷۳ و متوفای سال ۸۵۲ هجری.

وی صاحب کتاب «الاصابه» و «تهذیب‌التهذیب» است. سخاوی در کتاب الضوءاللامع ۲/ ۳٦ـ ٤۰ بتفصیل درباره‌ی او و مشایخ و تالیفات وی سخن گفته و به تجلیل از وی پرداخته است. سخاوی می گوید: ابن حجر امام امامان است، قدماء به حفظ و وثاقت و امانت و اطلاعات وافی و ذهن وَقّاد و تیزهوشی و معلومات گسترده‌ی وی در تمامی فنون شهادت داده‌اند و شیخ او (عراقی) درباره‌ی وی شهادت داده است که اعلم اصحاب او در حدیث، ابن حجر است. سخاوی سپس می گوید: تقی فاسی و برهان حلبی درباره‌ی ابن حجر گفته‌اند: ما مثل ابن حجر را ندیده‌ایم. عبدالحی نیز در کتاب شذرات‌الذهب ۲۷۰/۷ـ ۲۷۳ می گوید: ابن حجر در فقه و عربیت تبحر یافت و «حافظ الاسلام» گردید؛ عبدالحی سپس در کتاب خویش به ستایش بسیار از ابن حجر می‌پردازد و تالیفات وی را ـبا تمجید از آنها ـ برمی‌شمارد. (الغدیر ۱۳۰/۱).

شرح زندگانی و بررسی تالیف ابن حجر بتفصیل در کتاب «بُغْیَة العلماء و الرُّواة» ۷۵/، فهرس‌الفهارس ۳۲۱/۱، ذیل‌التقیید ۳۵۲/۱، تعجیل‌المنفعه (مقدمه) ص۷ آمده‌است.

۹۸۲ هجری، شیخ اسماعیل بُرُوسَوی متوفای ۱۱۳۷ هجری،[1] شَوْکانی متوفای ۱۱۷۳ هجری،[2] محمد سلیمان محفوظ از علمای قرن دوازدهم، و علاوه بر آنان جماعتی دیگر از علمای عامه این حدیث شریف را در ذیل آیه‌ی مذکور آورده‌اند.

۱ـ ابوالفداء اسماعیل بن حقی بن مصطفی استانبولی حنفی خَلْوَتی بُرُوسوی متوفای ۱۱۲۷ و یا ۱۱۳۷ هجری. وی از مفسران و متصوفان کثیرالتألیف عامه است. تفسیر ده جلدی وی به نام «روح‌البیان» از تفاسیر مشهور عامه در قرون اخیر می‌باشد که به نام «تفسیر حقی» نیز معروف است. از جمله آثار دیگر او کتابهای «تَسهیل طریق‌الاصول لِتَیسیرِالوصول»، «کتاب‌التوحید»، «کتاب‌النجاة» و «شرح‌الاربعین» است. (مراجعه بفرمایید به: الاعلام ۱/ ۳۱۳، معجم‌المؤلفین ۱/ ۳٦۲).

۲ـ قاضی محمد بن علی بن محمد شوکانی صنعانی. وی در مقدمه‌ی کتاب بدرالطالع به نقل از پدرش نوشته است که در سال ۱۱۷۳ بدنیا آمده است. تاریخ وفات او را نیز ۱۲۵۰ ثبت کرده‌اند. فقیهی است مسلط، بر علوم دیگر نیز احاطه دارد و به فضائل آراسته است. او صاحب تالیفات بسیار و مفیدی است. شرح حال کامل او به قلم خودش در مقدمه‌ی کتاب بدرالطالع ۲/ ۲۱٤ـ ۲۱۵ ثبت است. وی در آنجا مشایخ و اساتید خود را در حکمت و کلام و فقه و اصول و حدیث و معانی و بیان و علوم عربیت برمی‌شمرد و کتابها و رسالاتی را که نوشته است ـ و بالغ بر یکصد عنوان می‌شود ـ نام می‌برد. تاکنون بسیاری از نوشته‌های وی چاپ شده است و همگی آنها حاکی از این است که وی به فنون و علوم شریعت ـ اعم از قرآن و سنت و آنچه که وابسته‌ی به این دو علم از معرفت مشایخ و مسانید است ـ تسلط دارد. حسین بن محسن سبعی نیز شرح حال وی را در مقدمه‌ی یکی از کتابهای شوکانی به نام نیل‌الاوطار (جلد ۸ ط بولاق) نوشته است. (الغدیر ۱/ ۱٤٦، ۱٤۷).

همچنین مراجعه بفرمایید به کتاب فهرس‌الفهارس ۲/ ۱۰۸۲ـ ۱۰۸۸ که حاوی مطالب نسبتاً مبسوطی درباره‌ی شوکانی است.

آیه‌ی هفتم:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا
وَ أَشْفَقْنَ مِنهَا وَ حَمَلَهَا الْانسَنُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولا» (۱)

آیه‌ی مذکور نیز از آیاتی است که در اثبات ولایت حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها می‌توان از آن استفاده کرد. امانتی که خدای تعالی به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرده است و از آنها خواسته تا آن را بپذیرند، و این امانت همان ولایت پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین و ائمه : بعد از آنان می‌باشد.

مفضل بن عمر می‌گوید حضرت صادق 7 فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ بِأَلْفَيْ عَامٍ فَجَعَلَ أَعْلَاهَا وَ أَشْرَفَهَا أَرْوَاحَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ بَعْدَهُمْ صلوات الله عليهم فَعَرَضَهَا عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ، فَغَشِيَهَا نُورُهُمْ، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ: هَؤُلَاءِ أَحِبَّائِي وَ أَوْلِيَائِي وَ حُجَجِي عَلَى خَلْقِي وَ أَئِمَّةُ بَرِيَّتِي، مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُمْ، وَ لِمَنْ تَوَلَّاهُمْ خَلَقْتُ جَنَّتِي، وَ لِمَنْ خَالَفَهُمْ وَ عَادَاهُمْ خَلَقْتُ نَارِي... ـ إلى أن قال ـ فَوَلَايَتُهُمْ أَمَانَةٌ عِنْدَ خَلْقِي فَأَيُّكُمْ يَحْمِلُهَا بِأَثْقَالِهَا وَ يَدَّعِيهَا لِنَفْسِهِ دُونَ خِيَرَتِي؟ فَأَبَتِ

۱ـ سوره‌ی الاحزاب: ۷۲.

السَّماوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنِ ادِّعَاءِ مَنْزِلَتِهَا وَ تَمَنِّي مَحَلِّهَا مِنْ عَظَمَةِ رَبِّهَا. فَلَمَّا أَسْكَنَ اللّٰهُ آدَمَ وَ زَوْجَتَهُ الْجَنَّةَ قَالَ لَهُمَا ـ كُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ يَعْني شَجَرَةَ الْحِنْطَةِ «فَتَكُونا مِنَ الظَّالِمِينَ»[۱] فَنَظَرَا إِلَى مَنْزِلَةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ بَعْدَهُمْ فَوَجَدَاهَا أَشْرَفَ مَنَازِلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَقَالا: يَا رَبَّنَا لِمَنْ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ؟ فَقَالَ اللّٰهُ جَلَّ جَلالُهُ: ارْفَعَا رُءُوسَكُمَا إِلَى سَاقِ عَرْشِي، فَرَفَعَا رُءُوسَهُمَا فَوَجَدَا اسْمَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ بَعْدَهُمْ صلوات اللّٰه عليهم مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِنُورٍ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالا: يَا رَبَّنَا مَا أَكْرَمَ أَهْلَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةِ عَلَيْكَ! وَ مَا أَحَبَّهُمْ إِلَيْكَ! وَ مَا أَشْرَفَهُمْ لَدَيْكَ! فَقَالَ اللّٰهُ جَلَّ جَلَالُهُ: لَوْ لَا هُمْ مَا خَلَقْتُكُمَا، هٰؤُلَاءِ خَزَنَةُ عِلْمِي وَ أُمَنَائِي عَلَى سِرِّي...
ـ إلى أن قال الصادق عليه السلام ـ: فَلَمَّا أَرَادَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمَا جَاءَهُمَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ لَهُمَا إِنَّكُمَا إِنَّمَا ظَلَمْتُمَا أَنْفُسَكُمَا بِتَمَنِّي مَنْزِلَةِ مَنْ فُضِّلَ عَلَيْكُمَا، فَجَزَاؤُكُمَا مَا قَدْ عُوقِبْتُمَا بِهِ مِنَ الْهُبُوطِ مِنْ جِوَارِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى أَرْضِهِ، فَسَلَا رَبَّكُمَا بِحَقِّ الْأَسْمَاءِ الَّتِي رَأَيْتُمُوهَا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ حَتَّى يَتُوبَ عَلَيْكُمَا، فَقَالا: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْأَكْرَمِينَ عَلَيْكَ: مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ إِلَّا تُبْتَ عَلَيْنَا وَ رَحِمْتَنَا. فَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا، إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. فَلَمْ يَزَلْ أَنْبِيَاءُ اللّٰهِ بَعْدَ ذَلِكَ يَحْفَظُونَ هَذِهِ الْأَمَانَةَ وَ يُخْبِرُونَ بِهَا أَوْصِيَاءَهُمْ وَ الْمُخْلَصِينَ

۱ـ سوره‌ی البقره: ۳۵.

مِنْ أُمَهِمْ... ـ إلی أن قالَ ـ: وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً».»[۱]

«خدای تعالی ارواح را دو هزار سال قبل از خلقت بدنها آفرید، و ـ (از اولین و آخرین، از آدم ابوالبشر تا روز قیامت) ـ، شریفترین و برترین روحها را، ارواح محمد، علی، فاطمه و حسنین و ائمه‌ی نه‌گانه از نسل حسین بن علی (یعنی چهارده معصوم) قرار داد و آنان را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد، نور چهارده معصوم همه جا را فراگرفت و جهانگیر شد، آنگاه از جانب حق تبارك و تعالی به آسمان‌ها و زمین خطاب آمد که: ایناننددوستان و اولیاء من، و اینان هستند حجت‌های من بر همه‌ی مخلوقاتم. (لذا حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها حجت و ولیة الله است به نص خود حضرت احدیت جلت عظمته). هیچیك از آفریدگانم نزد من محبوبتر از آنان نیست؛ بهشتم را برای دوستان آنان، و آتش دوزخم را برای مخالفین و اذیت‌کنندگان آنان‌آفریده‌ام؛ پس ولایتشان امانت من است در نزد مخلوقاتم. بجز این برگزیدگان

۱ـ مراجعه بفرمایید به: معانی‌الاخبار/۱۰۸ـ۱۱۰، البرهان ۳/۳۴۰، غایة‌المرام/۳۹۶، ۳۹۷، بحارالانوار ۱۱/۱۷۲ـ ۱۷٤.

از آنجائی که مرحوم علامه این روایت را باختصار نقل فرموده‌اند لذا بعضی از قسمتهای حدیث را که ما با علامت نقطه‌چین مشخص نموده‌ایم ذکر نکرده‌اند. متن چنین بطور کامل در تعلیق شماره‌ی ٤ آمده است. همچنین در تعلیق ٤ پس از نقل حدیث مفضل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام، به بررسی معانی و دلالت آیه‌ی مذکور پرداخته شده است. خوانندگانی که مایل به کسب آگاهی بیشتر از وجوه تفسیری در این آیه در روایات اهل‌بیت هستند می‌توانند به بحار ۵۷/ ۲۷۸ مراجعه بفرمایند.

من،آیا کیست که بتواند این بار امانت را با تمام سنگینی‌اش بر دوش کشد و یا مدعی این مقام‌باشد؟ هنگامی که خدای عزّوجل آدم و همسرش حوا را در بهشت ساکن گردانید و آنان به مکان و منزلت چهارده معصوم صلوات‌الله‌علیهم نظر افکندند و مشاهده کردند که مقامات آنان اشرف منازل اهل بهشت است، عرض کردند: پروردگارا، این مقام والای چه کسانی است؟ خطاب آمد که سربلند کنید و به ساق عرش من نظر افکنید. آدم و حوا، هنگامی که سر به سوی عرش الهی بلند کردند و مشاهده کردند که نام محمد، علی، فاطمه، حسن، و حسین و ائمه‌ی بعد از آنان با خط نور از جانب خدای جبار بر ساق عرش نوشته شده است؛ عرض کردند: پروردگارا، این چه کرامتی است که به این چهارده تن داده‌ای، و این مقام و منزلتی است که به آنان عطا فرموده‌ای؟ خدایا، سبب چیست که این موجودات در نزد تو شریفترین و محبوبترین مخلوقاتند؟ خدای عز و جل فرمود: یا آدم اگر این چهارده تن نبودند، تو و همسرت را نمی‌آفریدم؛ اینان خزانه‌داران علم من و امینان اسرار من هستند».

(بنابراین حضرت صدیقه زهرا 3 یکی از گنجوران دانش و امانت‌داران اسرار خدائی است). در ادامه‌ی روایت شریفه پس از اینکه حضرت صادق 7 (موضوع ارتکاب ترک اولای آدم و حوا را شرح می‌دهد چنین می‌فرماید: «هنگامی که خدای عزوجل اراده فرمود توبه‌ی آدم و حوا را قبول کند، جبرئیل نازل

شد و خطاب به آنان چنین گفت: شما بر نفس خود ستم روا داشتید، اینک از پروردگار خود بخواهید که به حق آن نامهایی که بر ساق عرش الهی مشاهده کردید توبه‌ی شما را قبول فرماید. آنگاه آدم و حوا چنین معروض داشتند: پروردگارا، از تو درخواست می‌کنیم به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین و ائمه : که نزد تو از همه گرامی‌ترند، توبه‌ی ما را بپذیری و ما را مشمول رحمت خود قرار دهی؛ و بعد از آنکه آدم و حوا این دعا را خواندند و این توسل بجای آوردند، خدای تعالی توبه‌ی آنان را قبول فرمود؛ـ بدرستی که اوست بسیار توبه‌پذیر و مهربان ـ».

در ادامه‌ی حدیث، حضرت صادق 7 می فرماید:

«بعد از این جریان، فرستادگان الهی (در سایه‌ی ولایت چهارده معصوم :) نگهدارنده‌ی این امانت و معرف آن بوده‌اند، و به اوصیاء خود و مخلصین امت خویش نیز این موضوع را بیان می‌کردند...».

در نتیجه حضرت صدیقه‌ی زهرا 3 نیز ولیه‌ی انبیاء بوده است چنانکه پیامبر اعظم و علی و یازده امام دیگر : ولیّ آنان بوده‌اند، یعنی همه‌ی انبیا به خضوع و فروتنی در مقابل این چهارده وجود مقدس ایمان و اعتقاد داشته‌اند، چنانکه در بعضی از احادیث آمده است که از جمله‌ی اعمال حضرت موسی و حضرت عیسی در زمان نبوت آن دو پیامبر، ذکر صلوات بر محمد و آل‌محمد بوده است، و این خود نشان‌دهنده‌ی اعتراف

به ولایت چهارده معصوم می‌باشد... و سپس اضافه می‌نماید که این ولایت همان است که خدا می‌فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولا».

از امام 7 سؤال می‌کنند که منظور از صلوات چیست؟ حضرت می‌فرماید: «صلوات اعتراف به ولایت محمد و آل‌محمد است».[1]

این بود هفت آیه‌ای که برای شناسایی مقام والای حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها می‌توان از آنها استفاده کرد.

۱ـ علی بن ابراهیم قمی روایت می‌کند که حضرت آیه‌ی «إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليماً» را تلاوت کردند و سپس فرمودند: «صلوات الله علیه تزکیه له و التصدیق و الاقرار بفضله، و قوله: «وَ سَلِّمُوا تَسْليماً» یعنی سلموا له بالولایة و بما جاء به». (تفسیر قمی ۲/ ۱۷۰، بحارالانوار ۱۷/ ۲۷).

بخش دوم:

حضرت فاطمه علیها السلام از دیدگاه روایات

اشاره:

چنانکه گفته شد، اخبار و احادیث مردود اطمینان که از فریقین شیعه و سنی در منقبت حضرت صدیقه 3 وارد شده است، به دو بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول: احادیثی که در ذیل آیات شریفه نقل شده است و ما آنها را تحت عنوان «فاطمه 3 از دیدگاه قرآن» مورد بحث قرار دادیم.

بخش دوم: سایر روایات که در شأن حضرت صدیقه ی 3 وارد شده است و می توان آنها را تحت عنوان «فاطمه 3 از دیدگاه روایات» بررسی و تشریح کرد. این احادیث دو دسته است: **یک دسته اشتراکی است،** یعنی روایاتی در منقبت حضرت رسول اکرم، امیرالمؤمنین و حسنین : می‌باشد که حضرت زهرا 3 نیز در آن مناقب اشتراک دارد.

دسته‌ی دوم احادیث اختصاصی است، یعنی روایاتی که مخصوص است به مدایح و فضایل حضرت صدیقه 3 ، و ما اخبار دسته‌ی اول را در پانزده موضوع رده‌بندی و مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

موضوع اول: زهرا 3 یکی از علل آفرینش

در این موضوع اخبار بسیاری از فریقین شیعه و سنی روایت شده است که به موجب آنها ثابت می‌شود حضرت صدیقه 3 سبب آفرینش عالم بوده است، همانگونه که پدر بزرگوارش، امیرالمؤمنین و حسنین 3 علت خلقت بوده‌اند. ما برخی از اخبار مربوط به این موضوع را در بخش اول در ذیل آیات شریفه ذکر کردیم و اینک حدیثی در اثبات این مطلب که راوی آن ابوهریره است:

«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ 6 : لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ وَ أَبَا الْبَشَرِ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، الْتَفَتَ آدَمُ يَمْنَةَ الْعَرْشِ فَإِذَا فِی النُّورِ خَمْسَةُ أَشْبَاحٍ سُجَّداً وَ رُكَّعاً. قالَ آدَمُ: هَلْ خَلَقْتَ أَحَداً مِنْ طِينٍ قَبْلِی؟ قالَ: لا يا آدَمُ.
قالَ: فَمَنْ هؤُلاءُ الْخَمْسَةُ الْأَشْباحُ الَّذِينَ أَراهُمْ فی هَيْئَتی وَ صُورَتِی؟
قَالَ هَؤُلَاءِ خَمْسَةٌ مِنْ وُلْدِكَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ، هَؤُلَاءِ خَمْسَةٌ شَقَقْتُ لَهُمْ خَمْسَةَ اسْماً مِنْ أَسْمَائِي، لو لا هم ماخَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ، وَلَا الْعَرْشَ وَ لَا الْكُرْسِيَّ، وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ وَلَا الْإِنْسَ وَلَا الْجِنَّ. فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ هَذَا مُحَمَّدٌ، وَ أَنَا الْعالی وَ هَذَا عَلِيٌّ، وَ أَنَا الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ، وَ أَنَا الْإِحْسَانِ وَ هَذَا الْحَسَنُ، وَ أَنَا الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ.
آلَيتُ بِعِزَّتی أَنْ لا يَأْتِينی أَحَدٌ بِمِثْقالِ ذَرَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنَ بُغْضِ أَحَدِهِمْ إِلَّا أَدْخَلْتُهُ نارِي وُ لا أُبالی يَا آدَمُ. هؤُلَاءِ صَفْوَتِي بِهِمْ أُنْجِيهِم وَ بِهِمْ أُهْلِكُهم و فَإِذا كانَ لَكَ إِلَيَّ حاجَةٌ فَبِهؤُلاءِ تَوَسَّلْ. فَقالَ النَّبِیُّ 6 :

نَحْنُ سَفِينَةُ النَّجاةِ، مَنْ تَعَلَّقَ بِها نَجی وَمَنْ حادَ عَنْها هَلَكَ،[۱] فَمَنْ كانَ لَهُ إِلَى اللهِ حاجَةٌ، فَلْيَسْأَلْ بِنا أَهْلَ الْبَيْتِ».[۲]

«رسول خدا فرمود: هنگامی که خدای تعالی حضرت آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او بدمید، آدم به جانب راست عرش نظر افکند، آنجا پنج شبح غرقه در نور به حال سجده و رکوع مشاهده کرد، عرض کرد: خدایا قبل از آفریدن من، کسی را از خاک خلق کرده‌ای؟ خطاب آمد: نه، نیافریده‌ام. عرض کرد: پس این پنج شبح که آنها را در هیئت و صورت همانند خود می‌بینم چه کسانی هستند؟

۱ـ مضمون «نحن سفینة النجاة، من تعلق بها نجی و من حاد عنها هلک» در بسیاری از روایات با الفاظ مختلف ضبط گردیده است، که از جمله آنها حدیث معروف: «مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح، من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق [او هلک]» می‌باشد.

حدیث سفینه را در مصادر ذیل می‌توانید ببینید:

معجم کبیر طبرانی ج ۳/ ۴۵، ۴۶/ح ۲۶۳۷، عیون الاخبار (ابن قتیبه) ۱/ ۲۱۱، مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۱، تاریخ بغداد ۱۲/ ۹۱، المعارف (ابن قتیبه) /۲۵۲، حِلْیة الاولیاء ٤/ ۳۰۶، کنزالعمال ۱۲/ ۹۸ ح ۳٤۱۶۹، ۳٤۱۷۰، منتخب کنزالعمال ۵/ ۹۲، نظم درر السمطین ۲۳۵، فرائدالسمطین ج ۱/ ۳۶ ۳۷/ ح ۱، ذخائر العقبی/۲۰، مناقب ابن مغازلی/ ۱۳۲، کفایة الطالب/ ۲۳٤، شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ۱/ ۲۱۸، مجمع الزوائد ۹/ ۱۶۸، احیاء المیت/۱۱۳، الصواعق المحرقه/۲۸۲، رَشْفَة الصادی/۷۹، درالسحابه/۲۶۸، ینابیع الموده ۲۷.

لازم به ذکر است که پیامبر اکرم 6 دیگر امامان معصوم را نیز به «کشتی نوح» تشبیه فرموده‌اند.

در روایتی به نقل از ابن عباس آمده است که پیامبر 6 به علی 7 فرمودند: «مثلك و مثل الائمة من ولدك بعدی مثل سفینة نوح، من رکب فیها نجا، و من تخلف عنها غرق». (فَرائدالسِّمْطَیْن ج ۱/ ۲٤٤/ح ۵۱۷).

یعنی: «ای علی مثل تو و مثل ائمه‌ی پس از من که فرزندان تو هستند مثل «کشتی نوح» است، هر کس که بر آن کشتی سوار گردد نجات می‌یابد و هر کس که از آن تخلف ورزد غرق می‌شود».

۲ـ فرائدالسمطین ۱/ ۳۶ ۳۷/ح ۱، ارجح المطالب/٤۶۱، الغدیر ۲/ ۳۰۰، ۳۰۱.

خدای تعالی فرمود: این پنج تن از نسل تو هستند، اگر آنها نبودند، ترا نمی‌آفریدم، نامهای آنان را از اسامی خود مشتق کرده‌ام (و من خود آنان را نامگذاری کرده‌ام)، اگر این پنج تن نبودند، نه بهشت و دوزخ را می‌آفریدم و نه عرش و کرسی را، نه آسمان و زمین را خلق می‌کردم و نه فرشتگان و انس و جن را.

منم محمود و این محمد است، منم عالی و این علی است، منم فاطر و این فاطمه است، منم احسان و این حسن است، و منم محسن و این حسین است. به عزتم سوگند، هر بشری اگر به مقدار ذره‌ی بسیار کوچکی کینه و دشمنی هر یک از آنان را در دل داشته باشد، او را در آتش دوزخ می‌افکنم... یا آدم، این پنج تن، برگزیدگان من هستند و نجات و هلاک هر کس وابسته به حب و بغضی است که نسبت به آنان دارد. یا آدم، هر وقت از من حاجتی می‌خواهی، به آنان توسل کن.

ابوهریره می‌گوید، پیامبر اکرم در ادامه‌ی سخن فرمود: ما پنج تن کشتی نجاتیم، هر کس با ما باشد، نجات یابد، و هر کس که از ما روگردان شود هلاک گردد. پس هر کس حاجتی از خدا می‌خواهد پس به وسیله‌ی ما اهل‌بیت از حضرت حق تبارک و تعالی مسئلت نماید».

این روایت را شیخ الاسلام حموینی در فرائد حافظ خوارزمی در مناقب و چند تن دیگر از دانشمندان اهل سنت نقل کرده‌اند. همچنین دانشمندان بزرگ شیعه این حدیث شریف

را روایت نموده‌اند،[1] و با بررسی آن بطور خلاصه، می‌توان به شش مطلب و یا شش منقبت پی برد، که هر یک از پنج تن در آن مناقب و فضائل بطور یکنواخت و همردیف، مشترک هستند.

مطلب اول: خلقت پنج تن و انوار آنان قبل از آفرینش آدم بوده است و غیر از روایت مذکور احادیث بسیاری نیز از فریقین شیعه و سنی در این باره وارد شده است. از رسول اکرم 6 نسبت به مدت زمانی که پنج تن قبل از آدم بوجود آمده‌اند روایاتی منقول است که در برخی دو هزار سال و در بعضی به طور مختلف ذکر گردیده است که گمان می‌رود این ارقام تقریبی است نه قطعی (و یا اینکه به اعتبارات مختلف است).

مطلب دوم: پنج تن سبب و علت آفرینش بوده‌اند.

مطلب سوم: اسامی آنان از نام خدای تعالی مشتق شده است.

مطلب چهارم: جزای دشمنی و کینه‌توزی نسبت به آنان سوختن در آتش قهر الهی است.

مطلب پنجم: پنج تن برگزیدگان حضرت حق تبارک و تعالی هستند و هلاک و نجات هر بشری، وابسته به حب و بغضی است که نسبت به آنان دارد.

مطلب ششم: هنگام حاجت خواستن از خدای تعالی باید آنان را وسیله استجابت دعا قرار داد و به آنان متوسل شد.

با توجه به این شش مطلب که بیان شد اگر اشخاصی واجد این شش منقبت بوده باشند می‌توان معتقد بود و یقین کرد که آنان یک بشر عادی نیستند، افرادی که خدای تعالی از همان ابتدای خلقت به آدم ابوالبشر معرفی و نشان داده است که علت خلقت تو و اولاد تو اینان

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بحارالانوار ۲۷/ ۵.

هستند، اگر حاجتی داری باید به در خانه‌ی اینان بروی، اینان برگزیدگان من هستند، من خود اینان را نامگذاری کرده‌ام. بنا بر آنچه گفته شد، پنج تن در شش منقبت مذکور هیچ فرقی با یکدیگر ندارند و در این مورد هیچ تفاوتی میان پیامبر اکرم، علی و حسنین : با حضرت صدیقه 3 وجود ندارد. همه در این مناقب هم‌رتبه و یکنواخت و هم‌درجه هستند، اگر چه از جهات و اعتبارات دیگر ممکن است قائل به فضلیت و برتری برخی بر بعضی باشیم. مثلاً پیامبر اکرم منصبی دارد که دیگران ندارند.

اگر در شأن پنج تن بجز این شش منقبت نبود، همردیف بودن آنان در این مناقب نشان می‌دهد که: هر یک از پنج تن، از همه‌ی پیامبران، از همه‌ی صدیقین، از آدم تا خاتم خلاصه از جمیع مخلوقات خدای تبارک و تعالی افضل و برترند. زیرا اگر آنها آفریده نمی‌شدند، این خوان رحمت، و این سفره‌ی خلقت گسترده نمی‌شد. هر کس که به عالم هستی پا نهاده است، یعنی هر بزرگی، هر شریفی، هر نبیی، هر وصیی، هر خلیفه‌ای، هر امامی، هر عالمی که به وجود آمده است، در حقیقت کنار سفره‌ی رحمت آنها نشسته و از وجودشان برخوردار گشته، و نان‌خور و پرورش‌یافته و عائله‌ی رحمت و برکت وجود پنج تن بوده است. از این جهت است که حضرت سجاد 7 در یکی از ادعیه‌ی شریفه‌اش که ائمه را معرفی می کند می‌فرماید:

«نَحْنُ رَحْمَةُ مَنِ اسْتَرْحَمَكَ، وَ غَوْثُ مَنِ اسْتَغاثَ بِكَ».

«ماییم رحمتی که مردم از تو می‌طلبند، ماییم غوث و پناه کسی که از تو پناه می‌جوید».

آری آنان در پیشامدها پناه، و در طلب حوائج ملجا همه‌ی مردم هستند. انبیاء ـ از آدم تا خاتم ـ در هنگام مشکلات و طلب حاجت به آنان متوسل شده‌اند و از آبرومندی آنان در نزد

خدا حاجت روا گشته‌اند. آنها محترمند، معظمند، معززند، علت خلقتند، برگزیدگان خدا هستند، و با توجه به اینکه پنج تن در مناقب گفته شده، هم‌درجه و هم ردیف هستند، حضرت صدیقه 3 نیز در این مورد کوچکترین فرقی با پدر بزرگوارش نداشته است.

موضوع دوم: درج نام فاطمه عليها السلام بر ساق عرش و در بهشت

موضوع دوم از فضائل مشترک این است که نام پنج تن بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته شده است و آن موجودات مقدس بر همه‌ی فرشتگان معرفی شده‌اند و ملائک آنان را دیده و شناخته‌اند.

ابن عباس از رسول اکرم 6 نقل می کند که حضرت فرمود:

«لَیْلَةَ عُرِجَ بِي إِلَی السَّمَاءِ رَأَیْتُ عَلَی بَابِ الْجَنَّةِ مَکْتُوباً: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ حَبِیبُ اللَّهِ، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، فَاطِمَةُ خِیَرَةُ اللَّهِ، عَلَی مبغِضِیهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ». [۱]

«در شب معراجم به سوی آسمان، این کلمات را دیدم که بر در بهشت نوشته شده بود: نیست خدایی جز خدای بی‌همتا، محمد پیامبر خداست، علی محبوب خداست، و فاطمه و حسن و حسین برگزیدگان خدا هستند، لعنت خدا بر کسانیکه کینه و دشمنی آنان را دارند».

این روایت را جمعی از علمای شیعه، و از رجال عامه: خطیب بغدادی[۲] در تاریخش، ابن عساکر در تاریخش، حافظ کنجی در کتاب کفایه‌اش، حافظ خوارزمی در کتاب مناقبش، بدخشانی در مفتاح النجاتش، و جماعتی دیگر از دانشمندان نقل کرده‌اند.

۱ـ تاریخ بغداد ۱/ ۲۵۹، مناقب خوارزمی/۲۱٤، کفایه الطالب/۲۷٤، تاریخ مدینه دمشق (ط دار الفکر) ۱٤/ ۱۷۰، تاریخ ابن عساکر (ترجمة الحسین عليه السلام)/۱۳۰، مسند الفردوس (۱۱۸/۳ مخطوط، به نقل از احقاق الحق ۲٤/ ٤۳۲).

از میان مصادر شیعی که این روایت را ـ با تفاوت اندکی ـ نقل کرده‌اند می‌توان به امالی طوسی ۱/ ۳٦٦، کشف‌الغمه اربلی ۱/ ۹٤ و بحارالانوار ۲۷/ ٤ اشاره نمود.

۲ـ حافظ احمد بن علی بن ثابت ابوبکر خطیب بغدادی متوفای ٤٦۳ هجری. ابن اثیر در الکامل فی التاریخ ۱۰/ ۲٦ می گوید: «خطیب بغدادی در عصر خود امام دنیا بود».

--»

دربارهی «فاطمه خیرة الله» حدیث دیگری حافظ عاصمی[۱] در کتاب زین الفتی[۲] آورده است که پیامبر اکرم خطاب به امیرالمؤمنین فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ عزّوجلّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ بَعْدِى، ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّالِثَةَ فَاخْتَارَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمّ اطَّلَعَ الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِين».[۳]

«خدای تبارک و تعالی به دنیا (یعنی جمیع بشر) نظری افکند و از همهی مردانِ عالَم مرا انتخاب کرد، آنگاه بار دوم نظر فرمود و از جمیع مردان جهان تو را برگزید، و بار سوم ائمهای که از فرزندان تو هستند انتخاب فرمود، سپس بار چهارم از جمیع زنهای عالم، فاطمه را برگزید».[٤]

--»

سبکی در طبقات الشافعیه شرح زندگانی وی را آورده و او را مورد ستایش بسیار قرار داده است و از قول ابن ماکولا می گوید: «از کسانی که ما از حیث معرفت و حفظ و اتقان و ضبط حدیث پیامبر ﷺ و تسلط در تشخیص ضعف حدیث و سندهای آن و تشخیص احادیث صحیح و غریب و فرد و منکر و مطروح مشاهده نمودیم ابوبکر (خطیب بغدادی) آخرین شخصیت بود و در میان اهالی بغداد بعد از دارقطنی کسی مانند وی یافت نمیشد». [الغدیر ۱/ ۱۱۱].

برای اطلاع بیشتر از زندگانی خطیب بغدادی میتوانید به کتب ذیل نیز مراجعه بفرمایید: سیر اعلام النبلاء ۱۸/ ۲۷۰، معجم الادباء ۱/ ۲٤۷ (٤/ ۱۳)، المنتظم ۸/ ۲٦۵، وفیات الاعیان ۱/ ۲۷ (ط احسان عباس ۱/ ۹۲)، شذرات الذهب ۳/ ۳۱۳، العبر ۵/ ۲۵۳، تذکرة الحفاظ ۳/ ۱۱۳۵، طبقات ابن قاضی شهبه ۱/ ۲٤۰.

۱ـ ابومحمد احمد بن محمد بن علی عاصمی یکی از بزرگان قرن پنجم هجری. وی صاحب کتاب «زَيْنُ الْفَتى فى شَرْح سورَة هَلْ اَتى» میباشد. این کتاب حاکی از تسلط او بر تفسیر و حدیث و ادب است، هر چند که گریز شدید وی از تشیع را نیز نشان میدهد. [الغدیر ۱/ ۱۱۲].

۲ـ این کتاب هنوز به طبع نرسیده است. یک نسخهی خطی از این کتاب در اختیار مرحوم علامه بوده است.

۳ـ ینابیع الموده / ۲٤۷. همچنین در روایتی که خوارزمی نقل نموده است قریب به مضامین این روایت را میتوان یافت. (مقتل الحسین خوارزمی ۱/ ٦۷).

«--

«به طرق متعدد از حضرت صادق 7 دربارهٔ این روایت سؤال شده است که آیا مراد از جملهٔ «علی نساء العالمین» چیست؟ حضرت فرمود: یعنی فاطمه بانوی بانوان جهان از اولین و آخرین می‌باشد. راوی گوید که سؤال شد: آیا در زمان خودش؟ حضرت فرمود: بانوی بانوان در عصر خودش حضرت مریم بود، ولی فاطمه سیدهٔ زنان جهان، و مهین بانوی عالم است از اولین و آخرین. [۱]

--»

٤ـ دربارهٔ اینکه حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها سیدهٔ بانوان جهان می‌باشند روایات بسیاری توسط عامه نقل است که بعضی از آنها را ذیلا می‌خوانید:

بخاری در صحیح خود روایت می کند که پیامبر 6 به فاطمه 3 فرمودند:

«یا فاطمة اما ترضین ان تکونی سیدة نساء اهل الجنة او نساء المومنین». (صحیح بخاری ـ کتاب المناقب، باب علامات النبوه فی الاسلام ـ ج ٥/ ٩٢/ح ٢١٠، الصواعق المحرقه / ٢٨٩).

مسلم در صحیح خود نقل می کند که پیامبر 6 به فاطمه 3 فرمودند:

«یا فاطمة اما ترضین ان تکونی سیدةَ نساء المؤمنین او سیده نساء هذه الامه». (صحیح مسلم ـ کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه بنت النبی علیها الصلاة و السلام، ح ٩٧، ٩٩ ـ ج ٤/ ١٩٠٤، الصواعق المحرقه / ٢٨٩).

ابونعیم اصفهانی روایت خود را چنین نقل می کند: پیامبر 6 به فاطمه 3 فرمودند:

«یا فاطمة اما تَرْضَین ان تکونی سیدة نساء العالمین ـ او نساء هذه الامة ـ». (حلیه الاولیاء ٢/ ٤٢).

و در روایت دیگری پیامبر 6 دربارهٔ فاطمه 3 می‌فرماید: «اما انها سیدة نساء القیامه»، (حِلْیَة الاولیاء ٢/ ٤٢).

روات بسیاری هم روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم فرمود: «فاطمه سیدة نساء اهل الجنة». (الصَواعق المحرقه/٢٩٠).

روایات سیادت فاطمه 3 بر زنان عالم را در مصادر ذیل نیز می توانید بخوانید: مسند طیالسی/١٩٦، ١٩٧/ ح ١٣٧٣، خصائص امیرالمؤمنین/١١٦ـ ١٢٠، طبقات ابن سعد ٨/ ٢٦، ٢٧، المستدرک ٣/ ١٥٦، حلیة الاولیاء ٢/ ٣٩، مقتل الحسین ١/ ٥٤، ٧٩، مشکل الاثار ١/ ٤٨، ذخائر العقبی/ ٤٢، الاِصابه ٤/ ٣٧٨، اسد الغابه ٥/ ٥٢٢، منتخب کنز العمال ٥/ ٩٧، ینابیع الموده /٢٦٠.

١ـ «عن المفضل بن عمر، قال: قلت لابی عبدالله 7: اخبرنی عن قول رسول‌الله 6 فی فاطمة: (أنها سیدة نساء العالمین)، أهی سیدة نساء عالمها؟ فقال: ذاک لمریم کانت سیدة نساء عالمها، و فاطمة سیدة نساء العالمین من الاولین و الاخرین». (مَعانِی الاخبار/ ١٠٧). همچنین مراجعه بفرمایید به علل الشرایع/ ١٨٢، العُمْدَه (ابن بِطْریق) / ٣٨٨، بحارالانوار ١٤/ ٢٠٦، ٣٧/ ٦٨، ٨٥، ٤٣/ ٢٦، ٧٨.

در نتیجه، حدیث مذکور به ما می‌آموزد که چهارده معصوم برگزیدگان خدا هستند و دراین مقام، هم‌درجه و یکسان می‌باشند.

روایت دیگری از حضرت رسول اکرم نقل شده است که می‌فرماید:

«لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ تَعالَی آدَمَ وَ عَطَسَ فَاسْتَوَی جَالِساً، وَ قالَتِ الْمَلائِکَةُ: یَرْحَمُکَ اللّٰهُ یا أبا مُحَمَّدٍ. فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَإذا هُوَ مَکْتُوبُ عَلِیٌّ ساقِ الْعَرْشِ: لا إلهَ إلا اللّٰهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللّٰهِ، عَلیٌّ حِبُّ اللّٰهِ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ صَفْوَةُ اللّٰهِ، فاطِمَةُ خِیَرَةُ اللّٰهِ». [۱]

«هنگامی که خدای تعالی آدم را آفرید، حضرت آدم عطسه کرد و نشست، فرشتگان به او گفتند: رحمت خدا بر تو باد ای «پدر محمد». هنگامی که حضرت آدم سر مبارکش را بلند کرد، این کلمات را مشاهده کرد که بر ساق عرش نوشته شده است: نیست خدایی جز خدای بی‌همتا، محمد پیامبر خداست، علی محبوب خداست، حسن و حسین و فاطمه برگزیدگان خدا هستند».

به این ترتیب به آدم آموخته شد که این پنج تن انتخاب شده از جانب خدا هستند، و فرشتگان نیز به هر سوی که می‌نگریستند، نام مبارک پنج تن را مشاهده می‌کردند. این هم منقبتی است که هر یک از پنج تن به طور یکسان در این رتبه مشترکند.

۱ـ زین الفتی فی شرح سورة هَلْ أتی (تألیف عاصمی) (ارجاع به این ماخذ به نقل از دست نویس‌های مرحوم علامه امینی است که برای این گفتار تهیه شده است).

موضوع سوم: تصویر زهرا عليها السلام در بهشت

سومین منقبتی که حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها با پدر و فرزندانش اشتراک دارد منور بودن بهشت است با تصویر او.

انس از حضرت رسول اکرم روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ آدَمَ صَلَوَاتُ‌اللَّهِ عَلَيْهِ نَظَرَ فِي الْجَنَّةِ فَلَمْ يَرَ صُورَةً مِثْلَ صُورَتِهِ فَقَالَ: إِلهِي لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ صُورَةٌ مِثْلِ صُورَتِي؟ فَأَخْبَرَهُ اللَّهُ تَعالى وَ أَشارَ إِلى جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ، فَرَأى قَصْراً مِنْ ياقُوتَةٍ بَيْضاءَ فَدَخَلَها فَرَأى خَمْسَ صُوَرٍ مَكْتُوبٌ عَلى كُلِّ صُورَةٍ اسْمُها: أَنَا الْمَحْمُودُ و هذا أَحْمَدُ، أَنَا الْأَعْلَى وَ هَذَا عَلِيٌّ، أَنَا الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ، أَنَا الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحَسَنُ، وَ أَنَا ذُو الْإِحْسَانِ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ».[1]

«حضرت آدم چون در بهشت به هر سو نگریست و صورتی را به‌شکل و قیافه‌ی خود نیافت، عرض کرد: خدایا، صورتی نظیر چهره‌ی من نیافریده‌ای؟ خدای متعال او را متوجه بهشت فردوس کرد و حضرت آدم در آنجا قصری از یاقوت سفید دید و هنگامی که وارد آن قصر شد، پنج تصویر مشاهده کرد که بر آنها اسامی هر یک از آنان به این شرح نوشته شده بود: من محمودم و این احمد است، من اعلی هستم و این علی است، من فاطرم و این فاطمه است، من محسنم و این حسن است، من ذوالاحسانم و این

۱ـ زین الفتی فی شرح سوره هَلْ اتی (تالیف عاصمی).

حسین است».

حدیث دیگری در همین موضوع شیخ عبدالرحمان صفوری در نزهة المجالس، و مولی محمد مبین در معارج النبوة، از حضرت صادق سلام‌الله‌علیه روایت می کنند که آن حضرت فرمود:

«كانَ آدَمُ وَ حَواءُ جالِسَيْنِ فَجائَهُما جِبْرَئِيلُ وَ أَتى بِهِما إِلى قَصْرٍ مِنْ ذَهَبٍ وِ فِيهِ سَرِيرٌ مِن ياقُوتٍ حَمْراء وَ عَلَى السَّرِيرِ قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ فِيها صُورَةٌ، عَلى رَأْسِها تاجٌ، وَ فى أُذُنِها قُرْطانِ مِنْ لُؤلُؤ، وَ فى عُنُقِها طَوْقٌ مِنْ نُورٍ، وَ تَعَجَّبَ آدَمَ مِنْ نُورِها حَتّى أنّ آدَمَ نَسِيَ حُسْنَ حَوّاء فَقالَ: ما هذِهِ الصُّورَةُ؟ قالَ [جِبْرَئِيلُ]: فاطِمَةُ، وَ التّاجُ أَبُوها، وَ الطَّوْقُ زَوْجُها، وَ الْقُرْطانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ. فَرَفَعَ آدَمُ رَأْسَهُ إِلَى الْقُبَّةِ فَوَجَدَ خَمْسَةَ أَسْماءٍ مَكْتُوبَةٍ مِنَ النُّورِ: أَنَا مَحْمُودٌ وَ هذا مُحَمَّدٌ، وَ أَنَا الأَعْلى وَ هذا عَلِيٌّ، وَ أَنَا الْفاطِرُ وَ هذِهِ فاطِمَةُ، وَ أَنَا الْمُحْسِنُ وَ هذَا الْحَسَنُ، وَ مِنّى الإِحْسانُ وَ هذَا الْحُسَيْنُ. فَقالَ جِبْرَئِيل: يا آدَمُ احْفَظْ هذِهِ الأَسْماءَ فَاَنَّكَ تَحْتاجُ إِلَيها، فَلَمّا هَبَطَ آدَمُ بَكى ثَلاثَمِائَةِ عامٍ ثُمَّ دَعا بِهذهِ الأَسْماءِ وَ قالَ: يا رَبِّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيّ وَ فاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، يا مَحْمُودُ، يا أَعْلى، يا مُحْسِنُ، يا فاطِرُ اغْفِرْ لى وَ تَقَبَّلْ تَوْبَتى، فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيهِ يا آدَمُ لَوْسألتَنى فى جَمِيع ذُرِّيَّتِكَ لَغَفَرْتُ لَهُم».[۱]

«آدم و حوا در کنار هم نشسته بودند که جبرئیل به نزدشان آمد و آنان را همراه خود به داخل قصری از طلا برد، در آنجا تختی از یاقوت قرمز بود و بالای آن تخت قبه‌ای بود نورافشان، و در میان آن قبه چهره‌ای غرقه در نور، که تاجی بر سر نهاده و دو گوشوار از لؤلؤ در گوشش، و گردن‌بندی از نور بر گردنش

۱ـ نزهة المجالس ۲/ ۲۳۰.

آویخته بود. هر دو از نورانیّت حیرت‌انگیز آن تمثال در شگفت شدند به حدی که حضرت آدم زیبائی همسرش حوا را فراموش نمود (زیرا شاهد یک زیبائی بی‌سابقه و حسن بی‌نظیری بود)، لذا روی به جبرئیل کرد و پرسید این صورت کیست؟ جبرئیل گفت: این فاطمه است، و آن تاجش احمدنما، گردن‌بندش حیدرنما و دو گوشوارش نشانگر حسن و حسین اوست. آنگاه حضرت آدم سر خویش را به سوی قبه نور بلند کرد، و در آنجا این پنج اسم را با خط نور نوشته دید: من محمودم و این محمد است، من اعلی هستم و این علی است، من فاطرم و این فاطمه است، من محسنم و این حسن است، و احسان از من است و این حسین است.

پس از قرائت این نامها جبرئیل گفت: یا آدم، این نامها را بخاطر بسپار که بعدها یقیناً به آنها نیازمند می‌شوی، و آن اسماء مشکل گشای تو خواهند بود.بعد از آنکه حضرت آدم مرتکب آن ترک اولی شد و در نتیجه بر زمین فرود آمد، بعد از ۳۰۰ سال اشک ریختن (بیاد آن نامهای مقدس افتاد) و با آن اسماء مبارک دعائی ترتیب داد و به پیشگاه خدای متعال چنین معروض داشت:

پروردگارا به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین، یا محمود، یا اعلی، و یا محسن، یافاطر از خطای من درگذر و توبه مرا قبول فرما. در آن هنگام از جانب خدای تعالی خطاب آمد که یا آدم اگر (در آن حال دعا) در خواست می‌کردی که گناهان همه‌ی فرزندانت را بیامرزم هر آینه همه‌ی آنان را می‌بخشیدم».

آری برای خدای متعال هرگز سنگینی ندارد که از برکت این دعا جمیع گناهان ما را نیز ببخشد، لذا جا دارد که ما نیز بگوئیم:

«یا رَبِّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیّ وَ فاطِمَة وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، یا مَحْمُودُ، یا أَعْلی، یا فاطِرُ، یا مُحْسِنُ، اغْفِرْ لَنا وَ تَقَبَّلْ تَوْبَتَنا»

حدیث مفصل دیگری جناب سلمان نقل می کند که حضرت رسول اکرم فرمود:

«اِشْتَقَّ اللّٰهُ لَنا مِنْ أَسْمائِهِ أَسْماءً، وَ اللّٰهُ مَحْمُودٌ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ، وَ اللّٰهُ الأَعْلی وَ أَخی عَلِیٌّ، و اللّٰهُ فاطِرٌ وَ ابْنَتی فاطِمَةٌ، وَ اللّٰهُ مُحْسِنٌ وَ ابْنایَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ». [۱]

«خدای تعالی از اسامی خودش نامهای ما را مشتق فرموده است: خدا محمود است و من محمدم، خدا اعلی است و نام برادرم علی است، خدا فاطر است و اسم دخترم فاطمه است، خدا محسن است و نام دو فرزندم حسن و حسین است».

روایت فوق را نَطَنْزی[۲] در الخَصائِص العَلَویَّه، و عده‌ای دیگر از دانشمندان بزرگ شیعه

۱ـ الخصائص العلویه (تالیف نطنزی)، فَرائِد السِّمطَین ۱/ ٤۱، احقاق الحق ۵/ ۳. این روایت در کتب شیعه هم ضبط گردیده است که برای نمونه به بحارالانوار ۱۵/ ۹ می‌توان مراجعه نمود.

لازم به یادآوری است: روایت اشتقاق اسامی پنج تن که ابوهریره نقل نموده بود در ذیل موضوع اول: [زهرا علیها السلام یکی از علل آفریش] ذکر گردید.

۲ـ ابوالفتح محمد بن علی بن ابراهیم نَطَنزی متولد ٤۸۰ هجری.

سمعانی درباره‌ی او می گوید: «وی در لغت و ادب و شعر از تمامی اهل خراسان و عراق فاضل‌تر است. او در سال ۵۲۱ هجری به مرو آمد و من مقدار قابل توجهی از ادبیات را نزد وی خواندم و از او و دریای علمش استفاده‌ی بسیار نمودم. بعدها او را در همدان دیدم، چندین بار هم در طول اقامتم در بغداد نزد ما آمد و من هر بار که او را دیدم تقریرات وی را نوشتم و از او بهره بردم... در مرو نیز از او استماع حدیث کرده‌ام». (مراجعه بفرمایید به: الأَنساب سمعانی ۵/ ۵۰۵، الغدیر ۱/ ۱۱۵).

و سنی نقل فرموده‌اند، و اگر بجز این روایت، حدیث دیگری در دست ما نباشد از همین خبر، مطالب مهمی را می‌توان استفاده کرد؛ و با توجه به این که بعد از سیصد سال اشک ریختن، ـ در هنگام درماندگی و احتیاج ـ این نامهای مقدس مشکل گشا و نجات‌بخش آدم ابوالبشر بوده‌اند، کاملاً واضح است که تمام فرزندان آدم در سختی‌ها نیازمند آنان بوده و در طلب حاجت و رفع گرفتاریها با توسل به این اسماء مبارک کامروا خواهند بود.[۱]

۱ـ در این باره نظر خوانندگان را به روایت شریفه‌ای از پیامبر اکرم 6 جلب می‌نماییم.

«.. عن معمر بن راشد، قال: سمعت اباعبدالله الصادق 7 یقول: أتی یهودی النبی 6 فقام بین یدیه یحد النظر إلیه، فقال: یا یهودی ما حاجتک؟ قال: أنت أفضل أم موسی بن عمران النبی الذی کلّمه الله و انزل علیه التوراة و العصا و فلق له البحر و أظله بالغام؟

فقال له النبی 6 انه یکره للعبد أن یزکّی نفسه ولکنی أقول: إنّ آدم 7 لمّا أصاب الخطیئه کانت توبته ان قال: اللهم انی اسالک بحقّ محمد و آل‌محمد لمّا غفرت لی، فغفرها الله له.

و انّ نوحاً لمّا رکب فی السفینة و خاف الغرق، قال: اللّهم انی اسالک بحقّ محمد و آل‌محمد لما انجیتنی من الغرق، فنجّاه الله عنه.

و انّ إبراهیم 7 لمّا القی فی النّار، قال: اللهم انی أسالک بحق محمد و آل‌محمد لمّا انجیتنی منها، فجعلها الله علی برداً و سلاماً.

و ان موسی لمّا ألقی عصاه و أوجس فی نفسه خیفة قال: اللهم إنی أسالک بحق محمد و آل‌محمد لمّا آمنتنی، فقال الله جلاله: لاتخف إنّک أنت الأعلی.

یا یهودی إنّ موسی لو ادرکنی ثم لم یؤمن بی و بنبوّتی ما نفعه ایمانه شیئاً و لا نفعته النبوة. یا یهودی و من ذرّیّتی المهدی إذا خرج نزل عیسی بن مریم 7 لنصرته فقدّمه و صلی خلفه». (بحارالانوار ۲۶/ ۳۱۹، ۳۲۰).

خلاصه‌ی روایت فوق این است که امام صادق 7 می‌فرمایند که روزی یک یهودی از پیامبر سؤال کرد که آیا شما افضل هستید یا موسی؟ پیامبر فرمودند: آنگاه که آدم مرتکب خطا گردید با این جملات توبه نمود: «خدایا، به حق محمد و آل‌محمد از تو می‌خواهم که مرا بیامرزی»، و خدا نیز او را آمرزید. نوح نیز آنگاه که بر کشتی نشست و از غرق شدن ترسید، به خدا عرض کرد: «خداوندا، من از تو می‌خواهم که به حق محمد و آل‌محمد مرا از غرق شدن نجات دهی»، خدا هم او را نجات داد. ابراهیم نیز آنگاه که در آتش انداخته شد

«--

«--

چنین گفت: «خداوندا، به حق محمد و آل‌محمد از تو می‌خواهم که مرا از این آتش نجات دهی»، و خداوند نیز آتش را برای او سرد و بی‌ضرر قرار داد. موسی نیز زمانیکه عصای خویش را انداخت ترس قلب او را فراگرفت و در آن حال گفت: «خداوندا، به حق محمد و آل‌محمد مرا (از این اژدها) در امان دار». خدا نیز به موسی فرمود: نترس تو بر آن مسلط خواهی بود. پیامبر سپس به آن یهودی فرمودند: «اگر موسی در زمان من بود و به من و به نبوت من ایمان نمی‌آورد ایمانش و نبوّتش هیچ نفعی برای او نداشت. ای یهودی، مهدی از ذریّه من است و آنگاه که خروج نماید عیسی بن مریم برای نصرت او خواهد آمد و مهدی را مقدم خواهد داشت و پشت مهدی نماز خواهند گزارد».

همچنین در روایتی از امام صادق عليه السلام نقل شده است زمانیکه یوسف توسط برادرانش در چاه انداخته شد، جبرئیل نزد او آمد و به وی گفت که خداوند امر نموده که (برای نجات از چاه) این جملات را بگویی: «اللّهم إنی أسئلک، فإنّ لک الحمد کله، لا اله الا انت، الحنّان المنّان، بدیع السماوات و الارض، ذوالجلال و الإکرام، و صلّ علی محمد و آل‌محمد، و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا، و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لااحتسب، فدعا ربّه فجعل الله له من الجب فرجاً، و من کید المراه مخرجاً، و آتاه ملک مصر من حیث لایحتسب». (تفسیر قمی ۱/ ۳۵۵، بحارالانوار ۱۲/ ۲۴۷، ۲۴۸).

موضوع چهارم: اقتدا و توسل به حضرت زهرا 3

چهارمین منقبتی که وجود مقدس حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها با پدر و همسر و فرزندانش مشترک است، در اهتدا و اقتدا و تمسک است، یعنی هدایت یافتن و پیروی کردن مردم از آنان و در موقع نیاز، متوسل شدن به آنان.

اَنس بن مالک روایت می کند:

«صَلّی بنا رَسُولُ‌اللّٰهُ 6 صَلَاةَ الْفَجْرِ، فَلَمَّا انْفَتَلَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ، فَقَالَ: مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ، مَنِ افْتَقَدَ الشَّمْسَ فَلْيَسْتَمْسِكْ بِالْقَمَرِ، وَمَنِ افْتَقَدَ الْقَمَرَ فَلْيَسْتَمْسِكْ بِالزُّهَرَةِ، وَمَنِ افْتَقَدَ الزُّهَرَةَ فَلْيَسْتَمْسِكْ بِالْفَرْقَدَيْنِ. فَقِيلَ: يا رَسُولَ اللّٰهُ 6 ما الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ، وَمَا الزُّهَرَةِ، وَمَا الفَرْقَدَانِ؟ فقال: أَنَا الشَّمْسُ وَعَلِيٌّ الْقَمَرُ وَفَاطِمَةُ الزُّهَرَةُ وَالْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ الْفَرْقَدَانِ وَكِتَابُ اللّٰهُ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». (۱)

۱ـ العرائس (مخطوط). [رجوع بفرمایید به إحقاق الحق ۲۴/ ۲۵۰].

در مَعانیِ‌الاخبار شیخ صدوق این حدیث به دو طریق بصورتهای زیر آمده است:

(۱)ـ احمد بن ابی‌جعفر البیهقی، عن علی بن جعفر المدینی، عن ابی‌جعفر المحاربی، عن ظهیر بن صالح العمری، عن یحیی بن تمیم، عن المعتمر بن سلیمان، عن ابیه، عن یزید الرقاشی، عن انس بن مالک، قال: «صلی بنا رسول‌الله 6 صلاة الفجر، فلما انفتل من صلاته اقبل علینا بوجهه الکریم، فقال: معاشر الناس، من افتقد الشمس فلیتمسّک بالقمر، و من افتقد القمر فلیتمسّک بالزهرة، و من افتقد الزهرة، فلیتمسک بالفرقدین. قیل: یا رسول‌الله، مالشمس و القمر و الزهره و الفرقدان؟ فقال: انا الشمس و علی القمر و فاطمه الزهرة و الحسن و الحسین الفرقدان، و کتاب الله لایفترقان حتی یردا علی الحوض».

(۲)ـ محمد بن عَمر [و] بن علی البصری، عن عبدالله بن علیّ الکرخی، عن محمد بن عبدالله، عن أبیه، عن عبدالرزاق الصنعانی، عن معمر، عن الزهری، عن انس، قال: «صلی بنا رسول‌الله 6 صلاة الفجر، فلما انفتل من الصلاه أقبل علینا بوجهه الکریم علی الله عزوجل، ثم قال: معاشر الناس، من افتقد الشمس فلیتمسّک بالقمر، و من افتقد القمر فلیتمسّک بالزهرة، و من افتقد الزهره، فلیتمسّک بالفرقدین. ثم قال رسول‌الله: انا الشمس، و علی القمر و فاطمة الزهرة و الحسن و الحسین الفرقدان، و کتاب الله لایفترقان حتی یردا علیّ الحوض».

(معانی‌الاخبار / ۱۱۴ـ ۱۱۵).

«روزی پیامبر اکرم با ما نماز صبح بجای آورد، و پس از فراغت از نماز روی مبارکش را به سوی ما گردانید: و فرمود: ای جماعت مسلمانان، هر کس که آفتاب را از دست بدهد، پس باید به ماه تمسک جوید، و در فقدان ماه دست به دامان زهره شود، و اگر زهره را نیابد به دو ستاره‌ی فَرْقَدان پناه آورد. از پیامبر اکرم سؤال شد که یا رسول‌الله مقصود از آفتاب و ماه و زهره و فرقدان (دو ستاره نورافشان چیست؟ فرمود: من آفتابم، علی ماه، و فاطمه زهره است و دو ستاره حسنین هستند. آنان با کتاب خدا دو دستاویز بشرند و همواره بهم پیوسته‌اند و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند».

روایت فوق را ابو اسحاق ثَعْلَبی در عرائس نقل کرده است.

نَطَنزی نیز در الخَصائص العَلَویه این روایت را بدینگونه نقل می‌نماید که حضرت رسول فرمود:

«اطْلُبُوا الشَّمْسَ، فَإِذَا غَابَتْ فَاطْلُبُوا الْقَمَرَ، فَإِذَا غَابَ الْقَمَرفَاطْلُبُوا الزُّهَرَةَ، وَ إِذَا غَابَتْ الزُّهَرَةُ فَاطْلُبُوا الْفَرْقَدَيْنِ. قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ: مَنِ الشَّمْسُ؟ قَالَ: أَنَا. و مَنِ الْقَمَر؟ قالَ: عَلِيٌ. فَمَنِ الزُّهَرَةُ؟ قالَ فاطمة. قُلْنا: فَمَنِ الْفَرْقَدانِ؟ قالَ: الحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ».[1]

«آفتاب را بیابید، و اگر آفتاب غروب کرد، ماه را طلب کنید. در صورتی که ماه از نظرها پنهان شد، زهره را بطلبید، و اگر زهره

۱ـ الخصائص العلویه، فرائدالسِّمطین ج ۱۶/۲/ح ۳۶۱، شواهد التنزیل ج ۲/ح ۹۲۲.

ناپدید شد دو ستاره‌ی فَرْقَدَین را بجویید. سؤال شد یا رسول‌الله مقصود از شمس و قمر و زهره و فرقدین چه کسانی هستند؟ فرمود: من آفتابم، علی ماه، و فاطمه زهره است، و حسن و حسین دو ستاره فرقدان».

این روایت را صاحب «رَوْضَة الصَّفاء»[۱] و «حَبیب السِّیَر»[۲] با عبارات دیگر از جابربن‌عبدالله نقل کرده‌اند که حضرت رسول فرمود:

«اهْتَدُوا بِالشَّمْسِ، فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَاهْتَدُوا بِالْقَمَرِ، وَ إِذَا غَابَ الْقَمَرُ فَاهْتَدُوا بِالزُّهَرَةِ، فَإِذَا غَابَتِ الزُّهَرَةُ فَاهْتَدُوا بِالْفَرْقَدَيْنِ. فَقِيل: يا رَسُولَ‌اللّٰه مَنِ الشَّمْسُ؟ قالَ: أَنَا. مَنِ الْقَمَر؟ عَلِيٌّ بنُ أبی‌طالب، مَنِ الزُّهْرَةُ؟ الزَّهْراءسلام‌الله‌علیها. وَ الْفَرْقَدانِ؟ هُمَا الْحَسَنانِ».[۳]

روایت مورد بحث را جمعی از دانشمندان شیعه نیز از جابر

۱ـ کتاب «رَوْضَة الصَّفاء» تألیف محمد بن خاوندشاه بن محمود معروف به میرخوانْد متوفای ۹۰۳ یا ۹۰۴ هجری می‌باشد.

۲ـ کتاب «تاریخ حبیب السِّیر فی اخبار افراد بشر» تألیف غِیاث‌الدین بن همام‌الدین شیرازی معروف به خواندمیر متوفای ۹۴۱ هجری است.

۳ـ روضة الصفاء جلد ۱/ جزء۳/ ذیل احوال حضرت حسین بن علی 7، حبیب السِّیر ۳۵/۱. همچنین مراجعه بفرمایید به: شواهد التنزیل ـ آیه‌ی «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ»ـ ۱/ ح ۹۱، و مقتل الحسین خوارزمی ۱/ ۱۱۰.

ترجمه‌ی فارسی این روایت چنین است: پیامبر اکرم 6 فرمودند: «راه راست را با خورشید بیابید؛ آنگاه که خورشید پنهان گردید راه راست را با ما بیابید؛ و آنگاه که ماه پنهان گردید راه راست را با ستاره‌ی زهره بیابید؛ و آنگاه که ستاره‌ی زهره پنهان شد راه راست را با دو ستاره‌ی فرقدین بیابید. به رسول خدا عرض شد که: یا رسول‌الله منظور از خورشید چیست؟ فرمود: منظور من هستم. ماه کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب. زهره کیست؟ فرمود: زهرا، و فرقدین نیز حسنین می‌باشند».

بن عبدالله نقل کرده‌اند.[۱] شیخ صدوق‌رحمةالله‌علیه نیز در معانی‌الاخبار این حدیث را ذکرنموده است با این تفاوت که بجای کلمه‌ی «اِهْتَدوا» کلمه‌ی «اِقْتَدوا» آورده است.[۲] در اکثر این روایات که از شیعه و سنی منقول است گفتار پیامبر با این جمله خاتمه می‌یابد: «کتاب خدا و عترت من بهم پیوسته است

۱ـ معانی‌الاخبار / ۱۱۴ـ ۱۱۵، امالی طوسی ۲/ ۱۳۰، ۱۳۱، بحارالانوار ۲۴/ ۷۴، ۷۵.

شیخ طوسی در امالی روایت جابر را با عباراتی آورده است که نظر به اهمیتی که دارد ما آن را در اینجا عیناً نقل می کنیم:

«جماعة، عن ابی‌المفضل، عن الحسن بن علی بن زکریا، عن محمد بن صدقه، عن موسی بن جعفر، عن ابیه، عن جده، عن جابرالانصاری، قال: صلی بنا رسول‌الله 6 صلاة الفجر، ثم انفتل و أقبل علینا یحدّثنا، ثم قال: ایها الناس، من فقد الشمس فلیتمسّک بالقمر، و من فقد القمر فلیتمسّک بالفرقدین. قال: فقمت أنا و أبوایوب الأنصاری و معنا انس بن مالک، فقلنا: یا رسول الله من الشمس؟ قال: أنا. فاذا هو 6 قد ضرب لنا مثلاً، فقال: انّ الله تعالی خلقنا، فجعلنا بمنزله نجوم السماء کلما غاب نجم طلع نجم، فانا الشمس، فإذا ذهب بی فتمسّکوا بالقمر. قلنا. فمن القمر؟ قال: **أخی و وصیّی و وزیری و قاضی دینی و أبو ولدی و خلیفتی فی أهلی علیّ بن أبی‌طالب.** قلنا: فمن الفرقدان؟ قال: الحسن والحسین. ثم مکث ملیًّا، فقال: هولاء و فاطمه و هی الزهرة عترتی و اهل بیتی، هم مع القرآن، لایفترقان حتی یردا علی الحوض». (امالی طوسی ۲/ ۱۳۰، ۱۳۱).

یعنی: جابر روایت می کند که «رسول خدا نماز صبح را با ما خواند و پس از اتمام نماز رو به ما نمود و با ما سخن گفت. حضرت فرمود: ای مردم، هرکس که خورشید را از دست دهد باید به ماه تمسک جوید، و هرکس ماه را از دست دهد باید به فَرْقَدان متمسک شود.

جابر می گوید: من و ابوایوب انصاری برخاستیم ـ انس بن مالک نیز بود ـ به پیامبر عرض کردیم: ای رسول خدا منظور از خورشید چیست؟ فرمود: خورشید، من هستم؛ آنگاه پیامبر برای ما مثالی زد، فرمود: خدای تعالی ما را خلق نمود؛ آنگاه ما را بمنزله‌ی ستارگاه آسمان قرار داد، هرگاه ستاره‌ای پنهان گردد ستاره‌ی دیگری طلوع می‌نماید؛ پس (بدانید که) من خورشیدم و آنگاه که من رفتم به ماه متمسک گردید. گفتیم: منظور از ماه کیست؟ پیامبر فرمود: ماه، برادر و وصی و وزیر و پرداخت کننده‌ی دُیُون من و پدر فرزندان من و جانشین من در میان خاندانم یعنی علی بن ابی‌طالب می‌باشد. گفتیم: منظور از فَرْقَدان چیست؟ فرمود: منظور حسن و حسین هستند. آنگاه پیامبر لحظه‌ای درنگ نمود و سپس فرمود: آنان و فاطمه ـ که زهره می‌باشد ـ خاندان و اهل‌بیت من هستند؛ آنان با قرآنند، و قرآن و اهل‌بیت من تا (روز قیامت که) بر من در کنار حوض (کوثر) وارد می گردند از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

۲ـ معانی‌الاخبار / ۱۱۴ـ ۱۱۵.

و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند»[۱] و خود این مطلب موضوع بسیار فوق‌العاده و مهمی است.[۲]

۱ـ العرائس (مخطوط)، امالی طوسی ۲/ ۱۳۰، ۱۳۱، معانی‌الاخبار / ۱۱۴ـ ۱۱۵، بحارالانوار ۲۴/ ۷۴ـ ۷۶.

۲ـ علاوه بر روایات فوق که به نقل از انس بن مالک و جابر بن عبدالله انصاری بود روایتی نیز به همین مضمون از جناب سلمان نقل است که صاحب کفایه‌الأثر آن را بدینگونه نقل می‌نماید:

«حدثنا محمد بن عبدالله بن المطلب و ابوعبدالله محمد بن احمد بن عبدالله بن الحسن بن عباس الجوهری، جمیعاً قالا: حدثنا [محمد بن] لاحق الیمانی عن إدریس بن زیاد، قال: حدثنا إسرائیل بن یونُس بن ابی‌اسحاق السَّبیعی، عن جعفر بن الزبیر، عن القاسم [بن سلیمان]، عن سلمان الفارسی رضی‌الله‌عنه قال: خطبنا رسول‌الله 6 فقال: معاشر الناس، انی راحل عنکم عن قریب و منطلق الی المغیب، اوصیکم فی عترتی خیراً، و إیاکم والبدع، فإن کل بدعة ضلالة و کل ضلالة و أهلها فی النار. معاشر الناس، من افتقد الشمس فلیتمسک بالقمر، و من افتقد القمر فلیتمسّک بالفرقدین، و من افتقد الفرقدین فلیتمسّک بالنجوم الزاهرة بعدی، اقول قولی و أستغفر الله لی و لکم. قال: فلما نزل عن المنبر 6 تبعته حتی دخل بیت عائشة، فدخلت علیه قلت: بأبی أنت و أمی یا رسول‌الله، سمعتک تقول: إذا افتقدتم الشمس فتمسکوا بالقمر، و إذا افتقدتم القمر فتمسّکوا بالفرقدین، و اذا افتقدتم الفرقدین فتمسکوا بالنجوم الزاهرة، فما الشمس؟ و ما القمر؟ و ما الفرقدان؟ و ما النجوم الزاهرة؟ فقال: أمّا الشمس فأنا، و أما القمر فعلیّ، فإذا افتقدتمونی فتمسکوا به بعدی و أمّا الفرقدان فالحسن و الحسین، فاذا افتقدتم القمر فتمسکوا بهما، و اما النجوم الزاهرة فالائمة التسعه من صلب الحسین 7 و التاسع مهدیّهم. ثمّ قال: إنّهم هم الأوصیاء و الخلفاء بعدی، ائمة أبرار، عدد أسباط یعقوب و حواریّ عیسی. قلت: فسمّهم لی یا رسول‌الله، قال: اوّلهم و سیّدهم علی بن ابی‌طالب، و سبطای، و بعدهما زین‌العابدین علی بن الحسین، و بعده محمد بن علی باقر علم النبیّین، و جعفر الصادق ابن محمد، و ابنه الکاظم سمّی موسی بن عمران، والذی یقتل بأرض خراسان علی ابنه، ثم ابنه محمد، و الصادقان علی و الحسن، و الحجة القائم المنتظر فی غیبته، فإنهم عترتی من دمی و لحمی، علمهم علمی، و حکمهم حکمی، من آذانی فیهم فلا أناله الله تعالی شفاعتی». (کفایه الاثر /۴۰ـ ۴۲).

یعنی: «سلمان فارسی می گوید: روزی رسول خدا برای ما سخنرانی نمود و در آن فرمود: ای مردم، من بزودی از میان شما بسوی (عالم) غیب خواهم رفت، به شما وصیت می کنم که با خاندان من بخوبی رفتار نمایید، از بدعتها بپرهیزید که هر بدعتی، گمراهی و ضلالت است و اهل هر ضلالتی جایگاهش آتش است. ای مردم، هر کس که خورشید را از دست داد باید به ماه متمسک شود، و هر کس که ماه را از دست داد باید به فرقدان تمسک نماید، و هرگاه که فرقدان را از دست داد باید به ستارگان درخشان بعد از من متمسک گردد. سخنم را می گویم و از خداوند برای خودم و شما طلب مغفرت می‌نمایم.

از روایات مذکور کاملاً روشن است که حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها در مراتب و مناقب گفته شده، هم‌ردیف رسول اکرم، امیرالمؤمنین و حسنین : است و در مقام تمسک، اهتدا و اقتدا همانند آنان می‌باشد، و اگر در ولایت عصمت نظیر پیامبر اکرم، علی، و حسنین نبود، امر هدایت یافتن، و پیروی مردم از او و توسل هر بشری در مشکلات به او، کاری بیهوده و گزاف می‌بود. حضرت زهرا 3 یکی‌از ذخائری است که حضرت رسول اکرم 6 بعد از خود باقی گذاشته است و در این باره می‌فرماید:

«ــ

ــ

ــ»

سلمان می‌گوید: آنگاه که پیامبر از منبر پایین آمدند به دنبال حضرت رفتم تا به منزل عایشه داخل گردید، من نیز داخل گردیدم و به پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا پدر و مادرم بفدایت باد، شنیدم که فرمودی: «هر کس که خورشید را از دست داد باید به ماه متمسک شود، و هر کس که ماه را از دست داد باید به فرقدان تمسک نماید، و هر گاه که فرقدان را از دست داد باید به ستارگاه درخشان بعد از من متمسک گردد»، منظور شما از خورشید و ماه و فرقدان و ستارگان درخشان چیست؟ پیامبـر فرمودند: خورشـید، من هستم و ماه، علی است؛ آنگاه که مرا از دست دادید پس از من به او متمسک گردید. فرقدان نیز حسن و حسین هستند، آنگاه که ماه را از دست دادید به آن دو متمسک شوید؛ ستارگاه درخشان نیز نه امامی هستند که از فرزندان حسین می‌باشند و نهمین آنان مهدی ایشان است. پیامبر سپس فرمودند: آنان اوصیاء و خلفای بعد از من می‌باشند؛ آنان امامانی نیک به تعداد فرزندان یعقوب و حواری عیسی هستند. سلمان می‌گوید: عرض کردم: یا رسول‌الله نام آنان را ذکر بفرمایید. حضرت نیز نام آنان را برای من ذکر فرمودند و گفتند: اولین آنان که آقا و سرور آنان می‌باشد علی بن ابی‌طالب است، سپس دو نوه‌ی من (حسن و حسین)، و پس از آن دو زین‌العابدین علی بن حسین، و بعد از او محمد بن علی باقر علم انبیاء، و جعفر صادق فرزند محمد، و فرزندش کاظم که به نام موسی بن عمران نامیده می‌شود، و فرزندش علی که در سرزمین خراسان به قتل خواهد رسید، و پس از او فرزندش محمد، و سپس، آن دو (امام) صادق یعنی علی و حسن، و بعد از آنان حجت قائم که در غیبتش به انتظار او می‌نشینند؛ اینان عترت (و خاندانِ) من هستند و از خون و گوشت من می‌باشند؛ علم آنان بمانند علم من، و حکم آنان بمانند حکم من است، کسی که مرا ـ با آزار آنان اذیت می‌نماید ـ خداوند با شفاعت من

«إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي».[۱]

«من در میان شما دو وزنه‌ی سنگین باقی می‌گذارم، کتاب خدا و خاندان من».

و حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها یک تن از عترت پیامبر، و زهره‌ای است که در مدار عصمت و ولایت، با شمس و قمر و فَرْقَدَین هم‌رتبه و هم‌درجه است، اگر چه نور شمس و قمر بر نور زهره غلبه دارد و با وجود خورشید و ماه نمی‌توان نور زهره را مشاهده کرد، و گویی پیامبر اکرم با تقدم و تأخّر اسامی پنج تن در همه‌ی روایات و با ترتیب مشخص و معین می‌خواهد بیان فرماید که **امیرالمؤمنین عليه السلام از زهرا عليها السلام افضل است**، و مقام زهرا تالی و بلافاصله بعد از امیرالمؤمنین است و اگر چنین نبود، شایسته بود که اول نام حضرت زهرا ذکر شود.

ترتیب اسماء پنج تن، در آسمانها، در عرش، در کرسی، در جنت و در سایر مواقف که نوشته شده و یا مورد خطاب خدایی بوده‌اند به همین سبک و نسق بوده است. رسول خدا در هر جا که سخن از پنج تن است، ابتدا نام خودش را ذکر می‌کند، بعد امیرالمؤمنین و سپس حضرت صدیقه را، و در تمام اخبار و احادیث این ترتیب اسماء مراعات شده است، لذا معلوم می‌شود که مقام حضرت زهرا سلام الله علیها تالی و بلافاصله بعد از امیرالمؤمنین است، اگر

۱ـ این روایت که به حدیث «ثَقَلَیْن» مشهور است با عبارات مختلفی بیان گردیده است و در تواتر آن هیچ تردیدی نمی‌توان نمود. ما ذیلاً به بعضی از مصادر این روایت از کتب عامه اشاره می‌نماییم:

صحیح مسلم ـ کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی‌طالب ـ ج ۱۸۷۳/٤/ح ۲٤۰۸، صحیح ترِمذی ـ کتاب المناقب، باب ۳۲ مناقب اهل بیت النبی ـ ج ٥/ ٦٦۲/ ح ۳۷۸٦، طبقات الکبری ۲/ ۱۹٤، مسند احمد بن حنبل ٤/ ۳٦٦، ۳٦۷، سنن دارمی ـ کتاب فضائل القرآن، باب فضل من قرأ القرآن ـ ج۲/ ٤۳۱، ٤۳۲، المستدرک۳/ ۱۰۹، ۱٤۸، ٥۳۳، نظم دُرَرالسمطین/۲۳۲، شرح السُّنة ۷/ ۲۰٥، ۲۰٦، تفسیر ابن کثیر ٤/ ۱۱۳، ذخائرالعقبی/ ۱٦، مناقب ابن مغازلی/ ۲۳٤، ۲۳٥، مقتل الحسین ۱/ ۱۰٤، فرائدالسمطین ۲/ ۲۷۲ـ ۲۷٥/ ح ٥۳۸، ٥۳۹، اسد الغابه ۲/ ۱۲، شرح العقیده الطحاویه ۲/ ۷۳۷، ۷۳۸، احیاء المیت / ۱۱٤، الصواعق المحرقه/ ۲۲٤، ۲۲۹، ۲۳۰، مجمع الزوائد ۹/ ۱٦۳، الدرالمنثور ۲/ ٦۰، ج ٦/ ۷، ۳۰٦، ینابیع المَوَدّه/ ۳۰، ۳۸، ٤۱، ۳۷۰، ۱۸۳.

چه پنج تن در مناقب و فضائل و مطالبی که گفته شد، هم‌ردیف، هم‌درجه و یکسانند، با وجود این مقام آنان در مراتب و مدراج دیگر ممکن است با هم اختلاف داشته باشد، ولی آنچه محققاً از ترتیب اسامی آنها در کلام پیامبر می توان استفاده کرد، این است که **رسول اکرم دارای عالیترین مقام، و امیرالمؤمنین پس از پیامبر، و حضرت زهراسلام‌الله‌علیها بعد از او، حسنین پس از فاطمه، صاحب والاترین مقام در جهان آفرینش هستند.**

و ما این مطلب را نیز ثابت خواهیم کرد که **حضرت زهرا علیها السلام از یازده امام دیگرافضل‌تر و برتر می‌باشد،** و اگر جز این یک منقبت، فضیلت دیگری در شأن او نبود، همین برای اثبات مقام ولایت آن حضرت کافی بود. پیامبر اکرم برای امت خود، نمونه‌ها و یادگاریهای پاینده‌ای بعد از خودش بر جای نهاده است: یادگاریهایی که در هر زمان و مکان، در زمینه‌های علمی، عملی، تمسکی، اقتدایی، و اهتدایی و... جوابگوی جمیع نیازهای بشری باشند.

حضرت صدیقه‌سلام‌الله‌علیها در تمام شئون مذکور سهیم و مشترک است، به عبارت دیگر چنان که علی بن ابی‌طالب مقتدای ما، هادی ما، رهنمای ما، و ولیّ ماست، عیناً حضرت زهراسلام‌الله‌علیها نیز همانگونه است، نه تنها برای ما مسلمانان، بلکه برای جمیع بشر از اولین و آخرین.

موضوع پنجم:
جنگ و یا صلح با زهرا عليها السلام مانند جنگ و صلح با پیامبر و علی و حسنین : است

موضوع پنجم که از موضوع‌های دیگر مهم‌تر است، عبارت از این است که حضرت زهراسلام‌الله‌علیها، در مقام ولایت شریک امیرالمؤمنین و حسنین : است، و «جنگ و یا صلح با فاطمه و دوستی و دشمنی نسبت به او» عیناً همانند «**حرب و یا سلم با علی و حسنین، و حب و یا بغض نسبت به آنان**» است. (روایاتی که در این خصوص نقل گردیده است به شرح زیر است):

١ـ زید بن اَرْقَم از رسول اکرم 6 چنین روایت می کند:

«قَالَ رَسُولُ اللّٰهُ لِعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ».

«پیامبر اکرم خطاب به علی، فاطمه، حسن و حسین فرمود: من، با هر کسی که با شما در جنگ باشد، در جنگم، و هر کسی که با شما از در صلح و آشتی درآید، من نیز با او در صلح و صفا خواهم بود».

این روایت با عبارات مختلف نقل شده است؛ گاه آن حضرت می‌فرمود: «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ»، در موقعِ دیگر چنین فرماید: «أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْتُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ.»، و در جای دیگر می فرماید: «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْتُم»، یا اینکه می فرماید: «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ».

این حدیث شریف را حاکم در مستدرک، بَغَوی در مصابیح، خطیب تبریزی[1] در مشکاة

١ـ ابوعبدالله ولی الدین محمد بن عبدالله عمری معروف به خطیب تبریزی متوفای بعد از ٧٣٧ هجری. وی از علمای حدیث است و از تحریر کتاب معروف «مشکاة المصابیح» خود در سال ٧٣٧ هجری فارغ گردیده است. زِرِکْلی تاریخ وفات وی را سال ٧٤١ هجری ثبت نموده است. (الاعلام ٦/ ٢٣٤، معجم المولفین ٣/ ٤٣٧).

المصابیح، جَصّاص در احکام القرآن، ابن کثیر[1] در البدایة و النهایه، محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ابن اثیر[2] در اسد الغابه، تِرْمِذی[3] در جامع صحیح، ابن عَساکِر در تاریخ شام، ابن ماجَه[45] در سنن، ابن صَبّاغ در فصول، طبرانی در معجم، و جمعی دیگر از علمای شیعه و سنی نقل کرده‌اند.[5]

۱ـ حافظ عمادالدین اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی قیسی دمشقی متوفای ۷۷٤ هجری. ابن حجر عسقلانی در کتاب الدُّرَر الکامنه و همچنین در کتاب انباء الغمر از او تجلیل فراوان نموده و ذهبی از وی بعنوان محدثی صاحب فتوا یاد کرده است. ابن حبیب درباره‌ی او می گوید: «ریاست در علم تاریخ و حدیث و تفسیر به او منتهی می گردد». کتاب معروف البدایة و النهایه از جمله آثار معروف اوست. (الغدیر ۱/ ۱۲٦، الدرر الکامنه ۱/ ۳۷۳، انباء الغمر ۱/ ٤٥).

۲ـ حافظ عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم شیبانی معروف به ابن اَثیر جَزَری متوفای ٦۳۰ هجری. وی مولف کتاب معروف «الکامل فی التاریخ» و «اُسُد الغابَه» می‌باشد. ذَهَبی از وی با عناوینی چون «امام» و «علامه» و «اخباری» و «ادیب» یاد می‌نماید و می گوید: «منزل ابن اثیر ماوای طالبان علم بود». ابن خلکان درباره‌ی او می گوید: «ابن اثیر در حفظ حدیث و شناخت مطالب مربوط به آن، امام بوده و در خصوص تاریخ قدما و متاخرین حافظ می‌باشد». (الغدیر ۱/ ۱۱۹، سیر اعلام النبلاء ۲۲/ ۳۵۳، تذکره الحفاظ ٤/ ۱۳۹۹).

۳ـ حافظ محمد بن عیسی بن سَورَة بن موسی بن ضَحاک سُلمی ترمذی ابوعیسی متوفای ۲۷۹ هجری.
کتاب سنن وی یکی از کتب صحاح سته می‌باشد و علمای عامه در وثاقت او اتفاق نظر دارند. (ثقات ابن حبان ۹/۱۵۳، سیر اعلام النبلاء ۱۳/ ۲۷۰، تهذیب الکمال ۲٦/ ۲۵۰، تهذیب التهذیب ۹/ ۳۸۷، البدایه و النهایه ۱۱/ ۷۷).

٤ـ حافظ ابوعبدالله محمد بن یزید ربعی معروف به ابن ماجه قزوینی متوفای ۲۷۳ هجری.
وی نویسنده‌ی کتاب «السنن» است که یکی از صحاح سته محسوب می‌شود. ابن ماجه در تفسیر و تاریخ نیز تالیف دارد. وی به عراقین (بصره و کوفه) و بغداد و مکه و شام و مصر و ری مسافرت نموده و محضر مشایخ حدیث را در این بلاد درک کرده است. ابویعلی درباره‌ی او می گوید: «ابن ماجه موثقی بزرگ است و توثیق او مورد اتفاق همگان می‌باشد، او کسی است که به وی (و روایاتش) می‌توان احتجاج نمود». (سیر اعلام النبلاء ۱۳/ ۲۷۷، تذکرة الحفاظ ۲/ ٦۳٦، تهذیب الکمال ۲۷/ ٤۰، تهذیب التهذیب ۹/ ۵۳۰، شذرات الذهب ۲/ ٦٤).

۵ـ معجم کبیر طبرانی ج ۳/ ٤۰/ح ۲٦۱۹، ۲٦۲۰، معجم اَوْسَطِ طَبَرانی ج ۳/ ٤۰۷–٤۰۸/ح ۲۸۷۵، ج ٦/ ۸– ۹/ ح ۵۰۱۱، ج ۸/ ۱۲۸/ح ۷۲۵۵، سنن ابن ماجه ج ۱/ ۵۲، مستدرک حاکم ج ۳/ ۱٤۹، البدایة و النهایه ج ۸/ ٤۰، ذخائر العقبی/ ۲۳، اُسُد الغابه ۳/ ۱۱، ۵/ ۵۲۳، سنن ترمذی ـ کتاب المناقب، باب فضل فاطمة بنت محمد ـ ۵/ ٦۹۹، الاصابه ۳/ ۱۷۵، ۱۷٦، تاریخ بغداد ۷/ ۱۳۷، تلخیص المستدرک ۳/ ۱٤۹، تاریخ مدینه دمشق (ط دارالفکر) ۱۳/ ۲۱۸، ۱٤/ ۱۵۷، ۱۵۸، الریاض النضره ۳/ ۱۵٤، الصواعق المحرقه / ۲۸۲، فرائد السمطین ج ۲/ ۳۸/ح ۳۷۲،

«--

۲ـ زید بن ارقم در روایت دیگری می گوید:

«كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ فِي الْحُجْرَةِ، يُوحَى إِلَيْهِ وَ نَحْنُ نَنْتَظِرُهُ حَتَّى اشْتَدَّ الْحَرُّ فَجَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ مَعَهُ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام، فَقَعَدُوا فِي ظِلِّ حَائِطٍ يَنْتَظِرُونَ رَسُولَ اللَّهِ فَلَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ 6 رَآهُمْ فَأَتَاهُمْ، وَ وَقَفْنَا نَحْنُ مَكَانَنَا، ثُمَّ جَاءَ إِلَيْنَا وَ هُوَ يُظَلِّلُهُمْ بِثَوْبِهِ مُمْسِكاً بِطَرَفِ الثَّوْبِ وَ عَلِيٌّ مُمْسِكٌ بِطَرَفِهِ الْآخَرِ، وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمْ فَأَحِبَّهُمْ، اللَّهُمَّ إِنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ، فَقَالَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ». (۱)

«روزی همراه پیامبر اکرم بودیم که وحی نازل شد، و ما منتظر اتمام وحی بودیم تا آن حضرت از اتاق خارج شود، هوا بشدت گرم شده بود، در آن هنگام علی بن ابی‌طالب و همراه او فاطمه، حسن و حسین سلام‌الله‌علیهم از راه رسیدند و در سایه‌ی دیواری بحال انتظار نشستند، تا نزول وحی به پایان رسد و حضرت رسول از حجره بیرون آید. وقتی که پیامبر اکرم از اطاق خارج گردید، نظر مبارکش بر علی و فاطمه و حسنین عليهم السلام افتاد، حضرت به نزد آنان رفتند و ما در حالی که بجای خود ایستاده بودیم، دیدیم که حضرت رسول لباس (عبای) خودش را بر بالای سر آنان سایبان کرد، با دست مبارکش از یکطرف عبا گرفته بود، و طرف دیگرش در دست علی بود که در زیر عبا جای داشت. آنگاه پیامبر چنین فرمود: خدایا، من اینان را دوست می‌دارم پس تو نیز دوستشان

--»

کفایة الطالب /۱۸۸، ۱۸۹، کنز العمال ج ۹۶/۱۲/ح ۳٤۱۵۹، منتخب کنز العمال ۹۲/۵، مقتل الحسین خوارزمی ۱/ ٦١، ۹۹، مناقب خوارزمی /۹۱، الفصول المهمه /۲٦، دَرّ السحابه / ۲٦۹، ینابیع الموده/۳۵، ۱٦۵، ۱۷۲، ۱۹٤، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲٦۱، ۲۹٤، ۳۰۹، ۳۷۰.

از جمله مصادر شیعی نیز می توان به کتابهای امالی طوسی ۳٤۵/۱، کشف الغمه/۲۸، ۱۵۸، بشارة المصطفی /۱۷۸، بحارالانوار ۳۷/ ٤۳، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۳۰٦/٤۳ مراجعه نمود.

۱ـ شرح نهج البلاغه ۳/ ۲۰۷، ۲۰۸.

بدار، بارالها، با هر کس که با اینان در صلح و صفا باشد، من در صلح و آشتی هستم و هر کس که با این چهار تن بجنگد من نیز با او در جنگ خواهم بود، و این کلمات را سه بار تکرار نمود».

۳ـ روایت دیگری به این شرح از ابوبکر نقل شده است که می گوید:

«رَأَیتُ رَسولَ‌اللّٰهُ خَیَّمَ خَیمَةً وَ هُوَ مُتَّکِئٌ عَلَی قَوْسٍ عَرَبِیَّةٍ وَ فِي الْخَیْمَةِ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْن، فَقالَ: مَعْشَرَ الْمُسْلِمِین، أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَ أَهْلَ الْخَیْمَةِ، حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالاهُمْ، لَا یُحِبُّهُمْ إِلَّا سَعِیدُ الْجَدِّ طَیِّبُ الْمَوْلِدِ وَ لَا یُبْغِضُهُمْ إِلَّا شَقِيُّ الْجَدِّ رَدِیءُ الْوِلَادَةِ.» [۱]

«روزی پیامبر اکرم را دیدم که خیمه‌ای برپا کرد و بر یک کمان عربی تکیه نمود. در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین حضور داشتند. آن حضرت رو به حاضرین فرمود و گفت: ای مسلمانان بدانید، هر کسی که با اینان در صلح و صفا باشد من نیز با او در سلم و آشتی هستم؛ و هر کس با اینان به جنگ خیزد، من هم با او در جنگ خواهم بود؛ من دوستدار کسی هستم که اینان را دوست بدارد، دوست نمی‌داردشان مگر آن خوشبخت و سعادتمندی که از دامانی پاکیزه بوجود آمده است؛ و دشمن نمی‌داردشان مگر آن شخص بدبختی که از آلوده دامنی زاییده شده باشد».

این روایت را حافظ طبری نیز در ریاض النضره ذکر کرده است.

٤ـ صُبَیْح [۲] می گوید:

«کُنْتُ بِبابِ النَّبِیّ 6 فَجاءَ عَلِيٌّ وَ فاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ، فَجَلَسُوا ناحِیَةً، فَخَرَجَ رَسُولُ‌اللّٰهُ 6 إِلَیْنا فَقالَ: إِنکُمْ عَلی خَیْرٍ، وَ عَلَیْهِ کِساءٌ خَیْبَرِی، فَجَلَّلَهُمْ بِهِ وَ قالَ: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکُمْ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُم.» [۳]

۱ـ الریاض النضره ۳/ ۱۵٤، فرائد السمطین ج ۲/ ٤۰/ح ۳۷۳، مناقب خوارزمی / ۲۱۱.

۲ـ صبیح مولی ام‌سلمه از کسانی است که علمای عامه وی را در عداد صحابه ذکر کرده‌اند. (اُسُد الغابه ۳/ ۱۱، الاصابه ۳/ ۱۷۵).

«--

«روزی در انتظار پیامبر اکرم بر در خانه‌ی آن حضرت بودم که علی، فاطمه،حسن و حسین از راه رسیدند و در کناری نشستند. وقتی که رسول خدا از خانه خارج گردید خطاب به آنان فرمود: شما پیوسته در خیر هستید؛ و سپس عبای خیبری خودش را بر سر آنان سایبان کرد و فرمود: من، با هر کسی با شما بجنگد، در جنگ هستم، و با هر کسی که با شما در صلح و صفا باشد من نیز در سلم و آشتی می‌باشم».

روایت فوق را طبرانی در المعجم الاوسط، جصاص در احکام القرآن، هیثمی در مجمع، ابن اثیر در اسد الغابه، ابن حجر در اصابه و عده‌ای دیگر از دانشمندان نقل کرده‌اند.

۵ ـ ابوهریره می گوید:

«نَظَرَ النَّبِیُ إلی عَلِیٌ وَ فاطِمَةٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ، فَقالَ: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُم».(۱)

«پیامبر اکرم نظر به سوی علی، فاطمه، حسن و حسین افکند و سپس فرمود: من، با هر کسی که با شما بجنگد در ستیزم؛ و با هر کسی که با شما در سلم و آشتی باشد من نیز در صلح و صفا هستم».

«--

۳ـ المعجم الاوسط ج ۳/ ۴۰۷- ۴۰۸/ ح ۲۸۷۵، اسد الغابه ۳/ ۱۱، الاصابَه ۳/ ۱۷۵، تهذیب الکمال ۱۳/ ۱۱۳، مَجمع الزّوائد ۹/ ۱۶۹.

طَبَرانی این حدیث را ـ به همین گونه که از صبیح در متن آمده ـ در معجم اوسط نقل کرده و سپس می گوید: سُدّی این روایت را از قول صبیح به زید بن اَرْقَم نسبت داده است. (روایت سدی را که طبرانی به آن اشاره می‌نماید در این مصادر می‌توانید ببینید: سنن ابن ماجه ـ باب ۱۱ـ ج ۱/ ۵۲، اسد الغابه ۳/ ۱۱، ۵/ ۵۲۳، کفایة الطالب / ۱۸۸).

۱ـ معجم کبیر طبرانی ج ۳/ ۴۰/ ح ۲٦۲۱، البدایة و النهایه ج ۸/ ۴۰، ۲۲۳،تاریخ بغداد ۷/ ۱۳۷، تلخیص المستدرک ۳/ ۱۴۹، مستدرک حاکم ج ۳/ ۱۴۹، سنن ترمذی ـ کتاب المناقب، باب فضل فاطمه بنت محمد ـ ج ۵/ ٦۹۹، سنن ابن ماجه ۱/ ۵۲، کفایة الطالب / ۱۸۹، مجمع الزوائد ۹/ ۱٦۹، مسند احمد بن حَنْبَل ج ۲/ ٤٤۲، مناقب مغازلی ص ٦٤، تاریخ مدینة دمشق (ط دار الفکر) ۲۱۸/۱۳، مقتل الحسین خوارزمی ۱/ ٦۱، ۹۹، مناقب خوارزمی/ ۹۰، ۹۱، کنز العمال ۹۷/۱۲/ ح ۳٤۱٦٤، منتخب کَنْزْ العمال ۹۲/۵، ۲۱٦/٦، ینابیع الموده /۲٦۱.

این حدیث شریف را حاکم در مستدرک، خطیب در تاریخ بغداد، امام حنابله در مسند، هَیْثَمی در مجمع، ابن عساکر در تاریخ دمشق، و طبرانی در معجم آورده‌اند. همچنین عده‌ای از دانشمندان شیعه آن را روایت نموده‌اند. [۱]

روایاتی که تحت عنوان موضوع پنجم ذکر شد بسیار جای تامل، دقت و بررسی دارد، و باید توجه داشت: بشری که در حال غضبش، در هنگام انبساط و فرحش، در موقع رنج و گرفتاریش، در زمان سرور و نشاطش و خلاصه در جمیع اطوار و حالاتش صاحب اختیار، مطاع و مقتدای همه‌ی مردم باشد؛ و تمام افراد بشر موظف به خضوع و تسلیم در برابر او باشند؛ و محبت به او دوستی با پیامبر، و دشمنی با او خصومت با رسول خدا، و اطاعت از او اطاعت از پیامبر، و صلح با او، سلم و آشتی با رسول خدا باشد؛ تحقیقاً اگر در صفات، هم‌ردیف پیامبر نباشد، هرگز این احکام درباره‌ی او جاری نمی‌شود، و به عبارت دیگر فردی که در ملکات انسانی، در فضائل و مکارم اخلاقی، در صفات نفسانی، و خلاصه در جمیع حالات و شئون بشری طوری باشد که هرگز کوچکترین خلافی از او سر نزند، و همه‌ی مردم به فرمان خدا و رسولش مأمور به اطاعت و خضوع و تسلیم در برابر او باشند، معقول نیست که در صفات هم‌ردیف و همتای پیامبر اکرم نباشد.

بلی، آن انسانی که هرگز کلمه‌ای، حرفی، حرکتی ـ در هیچ مورد ـ جز به فرمان و اجازه‌ی خدا از او صادر نشود، و جز در راه محبت و رضای پروردگار قدمی برندارد، و پیوسته در گفتار و کردار و در تمام حالاتش، محدود و متعهد و مقید به امر خدا باشد تنها او شایسته است که پیامبر اکرم صلح با او را، سلم و آشتی با خودش بداند و جنگ با او را ستیز با خودش بحساب آورد؛ و کاملاً روشن است که فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها صاحب آن نفس پاک انسانی، و آن همه صفات ربانی، یقیناً باید در شئون ولایت هم‌ردیف و هم درجه و یکسان با پیامبر اکرم، علی و حسنین : باشد.

۱ـ از میان کتب شیعه می‌توان به: العمده / ۵۱، و بحارالانوار ۲۲/ ۱۴۱ اشاره نمود.

موضوع ششم:
فاطمه 3 سیده‌ی زنان عالم می‌باشد و دوستی و دشمنی با او مانند دوستی و دشمنی با پیامبر 6 است

موضوع ششم از مناقب مشترک حضرت زهرا با پیامبر اکرم و امیرالمومنین و حسنین : ، تقریباً نظیر آن فضائلی است که در موضوع پنجم بیان شد.

ابن عباس روایت می‌کند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ 6 كَانَ جَالِساً ذَاتَ يَوْمٍ وَ عِنْدَهُ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ أَكْرَمُ النَّاسِ عَلَيَّ، فَأَحْبِبْ مَنْ أَحَبَّهُمْ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُمْ، وَ وَالِ مَنْ وَالاهُمْ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمْ وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُمْ وَ اجْعَلْهُمْ مُطَهَّرِينَ مِنْ كُلِّ دَنَسٍ، مَعْصُومِينَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ، وَ أَيِّدْهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْكَ ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي وَ أَنْتَ قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى ابْنَتِي فَاطِمَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُورٍ، عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَ بَيْنَ يَدَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَ وَ عَنْ يَسَارِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، و عن خَلْفَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، تَقُودُ مُؤْمِنَاتِ أُمَّتِي إِلَى الْجَنَّةِ ... ـ إلى أن قال: ـ[1] وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ 6 : أَ هِيَ سَيِّدَةٌ لِنِسَاءِ عَالَمِهَا؟ فَقَالَ 6 : ذَاك

۱ـ عباراتی که از این قسمت روایت ذکر نگردیده چنین است:
«... فایما امراة صلّت فی الیوم و اللیلة خمس صلوات، و صامت شهر رمضان و حجت بیت الله الحرام، و زکت مالها، و اطاعت زوجها، و والت علیا بعدی دخلت الجنه بشفاعة ابنتی فاطمه، و انها...».

مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ، فَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، وَ إِنَّهَا لَتَقُومُ فِي مِحْرَابِهَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَ يُنَادُونَهَا ـ بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مَرْيَمَ ـ فَيَقُولُونَ: يَا فَاطِمَةُ، إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ 7 فَقَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَ هِيَ نُورُ عَيْنِي، وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي، يَسُوؤُنِي مَا سَاءَهَا، وَ يَسُرُّنِي مَا سَرَّهَا، وَ إِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَأَحْسِنْ إِلَيْهَا بَعْدِي... ـ إلى أن قال: ـ[۱] اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنِّي مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ، وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ، وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ، وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ، وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالاهُمْ.»[۲]

«روزی پیامبر اکرم نشسته بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نیز حضور داشتند، دعای آن حضرت در میان آن جمع چنین بود: بارالها، تو خوب می‌دانی که اینان خاندان من، و عزیزترین مردم نزد من هستند، پس محبان و دوستانشان را دوست بدار و با دشمنانشان دشمنی فرما، و یارانشان را اعانت بنما، اینان را از جمیع ناپاکیها پاک و مبرا بدار، از جمیع گناهان بر کنار و مصون و محفوظ نگاهدار، و از جانب خود به روح‌القدس تأییدشان فرما...

۱ـ عبارتهایی که از این قسمت روایت ذکر نشده چنین است:
«... و اما الحسن و الحسين فهما ابناى و ريحانتاى و هما سيدا شباب اهل الجنّة فليكرما عليك كسمعك و بصرك. ثم رفع 6 يده الى السماء، فقال: اللهم...».

۲ـ امالی شیخ صدوق / ۳۹۳، ۳۹٤، بحارالانوار ٤۳/ ۲٤، ۲۵.

[روایات بسیار از ائمه‌ی اطهارسلام الله علیهم در موارد مختلف نقل شده است که می‌فرماید: معصومین روحی دارند غیر از روح عموم بشر، که هیچ انسانی در داشتن این روح ـ که در جمیع اخبار آن را روح‌القدس می‌نامند ـ با آنان هم‌ردیف نیست.

روح‌القُدُس همان روحی است که در سایه‌ی آن پیامبر اکرم صاحب ولایت است. این همان روح قدسی است که با داشتن آن علی علیه‌السلام، حضرت امام حسن و امام حسین و امامان دیگر از اولاد حسین علیهم‌السلام بر همه‌ی مردم ولایت دارند. این همان روحی است که به تأیید پیامبر اکرم، حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها نیز دارنده‌ی آن است و با داشتن این روح، آن حضرت هم ولیة‌الله می‌باشد.]

ابن عباس روایت را از قول پیامبر اکرم 6 چنین ادامه می‌دهد:

یا علی، تو بعد از من، جانشین من و امام و رهبر امت من هستی. تو پیشقدم و پیشرو اهل ایمان به سوی بهشتی؛ و گوئی اکنون در نظرم مجسم است و می‌بینم که دخترم فاطمه در روز قیامت سوار بر ناقه‌ای از نور است، در حالی که هفتاد هزار ملک از جانب راست، هفتاد هزار از طرف چپ او، هفتاد هزار از پیش روی و هفتاد هزار از پشت سر او همراهیش می کنند. او پیشگام زنهای مؤمن است که همراهش به سوی بهشت می‌روند.

... یا علی، تو پیشوای مردان مؤمن امت من می‌باشی، و دخترم فاطمه سالار زنان باایمان امت من و رهبر آنان به سوی بهشت است، بدرستی که او بانوی بانوان جهان است. عرض شد: یا رسول‌الله، آیا بانوی بانوان در زمان خودش؟ پیامبر فرمود: سیده‌ی زنان در زمان خودش مریم بنت عمران بود، ولی دخترم فاطمه بانوی بانوان جهان و سرور زنان عالم از اولین و آخرین است.

این فاطمه است که آنگاه که در محراب عبادت می‌ایستد، هفتاد هزار فرشته‌ی مقرب بر او سلام و درود می‌فرستند و ـ همانگونه که مریم را مخاطب قرار دادند ـ ندا می‌کنند: یا فاطمه، خدای تعالی تو را از میان جمیع زنان عالم انتخاب کرد، و تو را از همه‌ی آلودگیها پاک و منزه گردانید. آنگاه رسول اکرم رو به سوی علی کرد و فرمود: یا علی، بدرستی که فاطمه پاره‌ی تن و جان من است؛ اوست نور چشم من و میوه‌ی قلب من؛ آنچه زهرا را ناپسند آید، مرا نیز ناپسند است؛ و آنچه او را مسرور کند، مرا هم شاد و خرسند می‌نماید. او نخستین کسی است که از خاندانم به من خواهد پیوست. یا علی بعد از من، تا توانی به او نیکی کن... سپس پیامبر اکرم این چنین دعا نمودند: بارالها، من تو را گواه می‌گیرم، که دوست می‌دارم آن کسی را که اینان را دوست بدارد و دشمن می‌دارم شخصی را که با اینان دشمنی کند؛ هر فردی با اینان از در صلح و آشتی درآید، من هم با او در سلم و صفا خواهم بود؛ و هر کس که با این چهار تن در جنگ باشد من نیز با او در ستیزم؛ من دشمن کسانی هستم که با اینان دشمنی کند، و دوست کسانی هستم که آنان را دوست بدارد».

بار دیگر تکرار می‌کنیم، با در نظر گرفتن روایت شریفه‌ی مذکور، حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها بطور یقین صاحب ولایت کبری است زیرا هرگز معقول نیست که دشمنی و یا دوستی با او همانند عداوت و یا محبت نسبت به پیامبر باشد و آنچه فاطمه را غمگین و یا مسرور می‌گرداند، حضرت‌رسول را نیز محزون و یا شاد نماید، ولی او صاحب مقام ولایت نباشد.

و اگر حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها در ولایت، در عصمت، و در جمیع حالاتش ردیف پدر و همسر و دو فرزندش نمی‌بود هرگز پیامبر اکرم مطالب مذکور را بیان نمی‌کرد. رسول خدا

که سخن بی‌حساب و گزاف و بیهوده نمی گوید، تمام گفتارش«وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»[۱] است، آنچه می گوید وحی الهی است، آنهم در مقامی که خدا را شاهد سخنان خود قرار می‌دهد.

گویی پیامبر اکرم از جانب خدا مامور به ابلاغ این مراتب و فضائل است، که خدا را در گفتار خویش گواه می گیرد، چنانکه در انجام نبوت و ابلاغ رسالتش، در مواقف متعدد شاهد قرار داده است؛ و از مردم نیز اقرار و اعتراف می‌خواهد، و می‌پرسد و خواستار جواب صریح آنان می‌باشد: «... هَلْ بَلَّغْتُ؟... بلی بَلَّغْتَ». سؤال می‌فرماید آیا رسالت خودم را انجام دادم؟ و سپس جواب می‌شنود: بلی ابلاغ کردی. همانگونه که در غدیر خم هنگام ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علی 7 خدا را شاهد می گیرد و از مردم اعتراف و اقرار می‌خواهد... اللَّهُمَّ اشْهَدْ... بارالها شاهد باش...[۲] چنین بنظر می‌رسد که وجود مقدس پیامبر پیوسته خود را مسئول و مامور ابلاغ ولایت فاطمه 3 نیز می‌داند، و گوئی احساس می کند که همواره مورد سؤال و بازخواست حضرت حق تبارک و تعالی است که آیا ولایت زهرا 3 را ابلاغ کردی یا نه، لذا آن حضرت بطور مکرر، در گفتار خویش ضمن برشمردن فضائل فاطمه‌سلام‌الله‌علیها و تشریح شئون ولایتی او، بارها خدا را گواه می گیرد که بارالها شاهد باش: آیا ولایت زهرا را ابلاغ کردم؟ آیا پیغام را رساندم؟ حق مطلب را بخوبی ادا کردم؟

نتیجه‌ی دیگری که می توان از روایت مذکور گرفت این است که حضرت رسول در قسمتی از سخنانش خطاب به علی چنین می‌فرماید:

«إِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي[۳]... فَأَحْسِنْ إِلَيْهَا...».

۱ـ سوره‌ی النجم: ۳ و ٤؛ یعنی: پیامبر هیچگاه از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، سخن او چیزی جز وحی نیست.

۲ـ رجوع بفرمایید به جلد اول الغدیر.

۳ـ این اخبار پیامبر اکرم 6 در خصوص اینکه اولین فردی که پس از وی به او ملحق خواهد شد فاطمه می‌باشد در مصادر بسیاری درج گردیده است که از جمله‌ی آنهاست:

«ــ

«**یعنی یا علی، اولین کسی که از خاندان من به من ملحق خواهد شد. دخترم فاطمه است، پس تا توانی به او نیکی بنما**» و این ودیعه‌ی رسالت را نگهداری کن، لذا می‌بینیم قصد امیرالمؤمنین 7 همیشه و در تمام حالاتش برآوردن خواهش پیامبر اکرم و در نتیجه تحصیل رضایت و آسایش خاطر زهرای اطهر است؛ البته نه تنها از این جهت که همسر والامقام او دختر گرامی رسول خدا است، بلکه بیشتر از این نظر که فاطمه‌سلام‌الله‌علیها ولیةالله است و علی خود را نسبت به او موظف و مسئول و متعهد می‌داند و متقابلاً حضرت زهرا نیز نسبت به امیرالمؤمنین که ولی‌الله است عیناً همین احساس وظیفه و مسئولیت را به حد اعلی دارا می‌باشد و این دو وجود مقدس، هر یک در حفظ و نگهداری و مراعات شخصیت آن دیگری کمال سعی و کوشش را به کار برده‌اند. **لیکن اگر این مطلب به دقت مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد، روشن می‌شود که حالات دفاع و مجاهدت زهراسلام‌الله‌علیها در حفظ و صیانت امیرالمؤمنین 7 بی‌نظیر و بسیار فوق‌العاده بوده است؛ و تحقیقاً اگر پیامبر اکرم نگاهداری و دفاع از حریم ولایت امیرالمؤمنین را مؤکداً به زهرا 3 سفارش می کرد ـ که سفارش فرموده است ـ، هرگز رفتاری بهتر و برتر از روش فاطمه 3 امکان‌پذیر نبود.**

از خود گذشتگی، و فداکاری و ایثار او در مراقبت و نگهداری شئون ولی الله الاعظم امیرالمؤمنین بی‌نظیر بود. زهراسلام‌الله‌علیها در این راه وجود خود را کاملاً فراموش کرده بود و همواره همت والای او مصروف حفظ حرمت علی 7 ، و پیوسته در فکر کمال مراقبت و حسن انجام تعهد اسلامی خود در برابر مقام منیع ولایت بود؛ و همین توجه بی‌نظیر و بصیرت و معرفت کامل فاطمه نسبت به شئون ولایت همسر عالی‌مقامش نشانگر مرتبه‌ی عالی ولیةاللهی خود آن حضرت می‌باشد.

--»

صحیح بخاری ـ کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الاسلام، و باب مناقب قرابه رسول‌الله و منقبة فاطمه 3 ـ ج ٥/ ٥٥، ٩٢/ح ١٢٦، ٢١٠، صحیح مسلم ـ کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه بنت النبی علیها الصلاة و السلام، ح ٩٩،٩٧ ـ ج ١٩٠٤/٤، ١٩٠٥، مسند احمد بن حَنْبَل ج ٦/ ٧٧، ٢٤٠، ٢٨٢، طبقات الکبری ج ٢/ ٢٤٧، مشکل الاثار ١/ ٤٨، ذخائر العُقبی/ ٣٩، فَرائدالسمطین ج ٢/ ٣٥، ٨٦/ ح ٣٧١، ٤٠٣، کنزالعمال ج ١٢/ ١٠٨/ح ٣٤٢٢١، در السحابه / ٢٧٤، و....

موضوع هفتم: مقام رُکنیّت فاطمه عليها السلام نسبت به علی عليه السلام

موضوع هفتم مشترک بودن فاطمه‌سلام‌الله‌علیها است بارسول اکرم در مقام رکن بودن نسبت به علی بن ابی‌طالب 7 .

جابر بن عبدالله چنین روایت می کند که پیامبر اکرم به علی فرمود:

«سَلَامٌ عَلَيْكَ أَبَا الرَّيْحَانَتَيْنِ، أُوصِيكَ بِرَيْحَانَتَيَ مِنَ الدُّنْيَا مِنْ قَبْلِ أن يُنْهَدُ رُكْنَاكَ، وَ اللّٰهُ خَلِيفَتِي عَلَيْكَ فَلَمَّا مات رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام هَذَا أَحَدُ الرُّكْنَيْنِ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله فَلَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام قَالَ هَذَا الرُّكْنُ الثَّانِي الَّذِي قَالَ لِي رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله .»[1]

«سلام بر تو، ای پدر دو ریحانه‌ی من، یا علی محافظت آن دو را به تو سفارش می کنم قبل از آنکه هر دو رکن تو از بین برود، تو را به خدا می‌سپارم که او نگهدارنده‌ی توست. [جابر بن عبدالله روایت را چنین ادامه می‌دهد:] پس از رحلت پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین فرمود: این بود یکی از دو رکن من که رسول خدا می‌فرمود، و اینک منهدم گردید؛ و هنگامی که فاطمه‌سلام‌الله‌علیها چشم از جهان فروبست، علی فرمود: این بود همان رکن دومی که به قول پیامبر اکرم، امروز از دست دادم».

۱ـ حلیة الاولیاء ۳/ ۲۰۱، مقتل الحسین خوارزمی ۱/ ۶۲، ذخائر العقبی/۵۶، فرائدالسمطین ج ۱/ ۳۸۲، ۳۸۳/ ح ۳۱۴، نظم درر السمطین/ ۹۸، الریاض النضره ۳/ ۱۰۵، کفایة الطالب/ ۹۳، ۹۴، تاریخ مدینة دمشق (ط دار الفکر) ۱۴/ ۱۶۶، ۱۶۷، تاریخ ابن عساکر (ترجمة الحسین عليه السلام) / ۱۲۰، کَنْزِ العمال ج ۱۱/ ۶۲۵/ ح ۳۳۰۴۴، ج ۱۳/ ۶۶۴/ ح۳۷۶۸۸ (به نقل از ابونُعَیْم و ابن عَساکر و ابن نجار) منتخب کَنز العمال ۵/ ۳۵.

محب‌الدین طبری قبل از نقل این روایت می گوید: «رسول خدا کنیه‌ی «ابوالرَّیحانَتین» را (هم) بر علی گذارده بود». (الریاض النضره ۳/ ۱۰۴).

این حدیث را عده‌ای از علما به این شرح نقل کرده‌اند:

حافظ ابونُعَیم در حِلْیَة الاولیاء، حافظ ابن عساکر در تاریخ شام، حافظ محب‌الدین طبری در ریاض و ذخائر، امام احمد بن حنبل (امام حنابله)، حافظ کنجی شافعی در کفایه، ابوالمظفر سبط بن جوزی در تذکره، حافظ سیوطی در جامع کبیر و جمعی دیگر از دانشمندان و محققین.

در اینجا لازم است رکن بودن به علی 7 را دقیقاً بررسی کنیم که آیا مراد از این «رُکنِیَّت» چیست؟ و حقیقت این رتبه‌ی معنوی که مقام بسیار والا و بزرگی است چگونه می‌باشد. آنچه مسلم است این است که در این مقام، هر معنایی که در شان پیامبر اکرم تصور شود عینا بهمانگونه و بهمان ترتیب در شان حضرت صدیقه‌سلام‌الله‌علیها وارد است، و به عبارت دیگر، حضرت زهرا 3 در مقام رکنیت مثل و همانند پیامبر اکرم، و در این منقبت همتا و شریک و برابر با رسول خدا می‌باشد.

یقیناً مقصد از رکن علی بودن، این نیست که فاطمه 3 اداره‌کننده‌ی امور خانواده و کدبانوی خانه و کاشانه‌ی علی، و گرداننده‌ی چرخ زندگانی و آسایش بخش او و خاندان اوست، زیرا که اینها از وظایف حتمی هر زن مسلمان است. مهم این است و رمز عظمت زهرای اطهر آنجاست که با وجود آیه‌ی «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»[1] که موضع کلی مردان و زنان را نسبت به یکدیگر تعیین می‌نماید، پیامبر اکرم در یک مورد استثنائی، حضرت صدیقه را رکن علی می‌خواند، به همانگونه که خودش را. رسول خدا به هر معنی و مفاد، و به هر نحو و کیفیتی که رکن علی محسوب می‌شود، فاطمه‌سلام‌الله‌علیها نیز به همان ترتیب، به همان نسق، و به همان وضع، رکن مساوی و همتای دیگر در این منقبت است.

در اینجا می‌توان گفت که این رکن بودن به علی از مقام شامخ ولایت سرچشمه می‌گیرد، و از شئون ولایت است که هر یک از آن سه وجود مقدس، رکن دو نفر دیگر می‌باشد، و این موضوع امکان‌پذیر نیست مگر اینکه فاطمه‌سلام‌الله‌علیها نیز در مقام ولایت همتا و همانند و برابر با پیامبر اکرم و علی بوده باشد، یعنی چنان که رسول خدا رکن ولایت، اساس اسلام،

۱ـ سوره‌ی النساء: ۳۴.

و اصل مودتی است که خدا آن را اجر نبوت قرار داده است، حضرت زهرا 3 نیز در این شئون شریک، برابر، و همتای او است و به همین مناسبت است که پیامبر اکرم می‌فرماید:

«لَوْ لَمْ یُخْلَقْ عَلِيٌّ بن أبی طالب مَا کَانَ لِفَاطِمَةَ کُفْوٌ.»[۱]

«اگر خدا علی ابن ابی‌طالب را نمی‌آفرید فاطمه شبیه و نظیری در عالم‌نداشت».

در روایت دیگری آن حضرت خطاب به علی می‌فرماید:

«لَوْلاك یا علی لما کان لِفَاطِمَةَ کُفْوٌ عَلَی وَجْهِ الْأَرْض.»[۲]

«یا علی اگر تو نبودی، فاطمه را بر روی زمین همانند و نظیری نبود».

مقصود پیامبر اکرم 6 از کفو که در این روایات و احادیث دیگر در شان حضرت زهرا بکار برده است، چیست؟ آیا منظور آن حضرت، کفو در مال، همانندی در فقر و غنا، و یا همتایی در خلقت ظاهری است؟ بطور یقین نه؛ بلکه مقصود کفو و همانند در مقام ولایت و صفات و فضائل است. بلی، فاطمه 3 در شئون ولایت همتای علی است، همانگونه که خود پیامبر اکرم چنین است. **چنانکه رسول خدا رکن ایمان، رکن اسلام، رکن توحید، رکن منطق و بیان، و رکن حقیقت و شرف انسان است، و به همان معنی و مفهوم، حضرت زهرا و ائمه‌ی اطهار نیز رکن و اساس و اصل و پایه و بنیادند.**

۱ـ این روایت به همین لفظ در ینابیع الموده/ ۲۳۷ موجود است. همچنین در فردوس الاخبار ج ۳/ ۴۱۸/ح ۵۱۷۰ (به لفظ: لو لَمْ یُخْلَق علیٌ ما کان لفاطِمَةَ کفؤٌ)، و در مقتل الحسین خوارزمی ۱/ ٦٦ (به لفظ: لو لم یکن علی ما کان لفاطمه کفو) آمده است.

۲ـ متن روایت چنین است:
«عوتب النبی صلی الله علیه و آله فی امر فاطمه، فقال: لو لم یخلق الله علی بن ابی‌طالب ما کان لفاطمه کفو، و فی خبر: لولاک لما کان لها کفو علی وجه الارض». بحارالانوار۴۳/ ۱۰۷.

در زیارت مبعث،[۱] علی 7 را بعنوان رکن بودن چنین خطاب می کنیم:

«... وَ صَلِّ عَلَی عَبْدِكَ وَ أَمِينِكَ الْأَوْفَی... وَ رُكْنِ الْأَوْلِيَاءِ، وَ عِمَادِ الْأَصْفِيَاءِ...» [۲]

علی که رکن و پایه و ستون و تکیه‌گاه جمیع اولیا و اصفیا می‌باشد، رکن و تکیه‌گاهش بفرمایش پیامبر حضرت صدیقه‌سلام‌الله‌علیها است.

در یکی از زیارات مطلقه نیز حضرت امیرالمومنین «سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَ رُكْنِ الْأَوْلِيَاءِ» نامیده شده است،[۳] و در زیارت وارث حضرت اباعبدالله الحسین چنین عرضه می‌داریم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّينِ وَ أَرْكَانِ الْمُؤْمِنِينَ»؛[٤]

و در زیارت عید فطر و قربان[۵] و همچنین در زیارت اربعین حضرت امام حسین 7 :[٦]

« أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّينِ وَ أَرْكَانِ الْمُسْلِمِينَ، وَ مَعْقِلِ الْمُؤْمِنِينَ»؛

۱ـ منظور دعایی است که در روز مبعث بهنگام زیارت بارگاه ملکوتی امیرالمومنین 7 می‌خوانیم. بنابر قول مشهور در بین علمای شیعه روز مبعث، بیست هفتم رجب می‌باشد.

۲ـ این قسمت از زیارت امیرالمؤمنین 7 که مخصوص روز مبعث می‌باشد چنین است: «... اللهم صل علی محمد و آل‌محمد، و صل علی عبدک و امینک الاوفی، و عروتک الوثقی، و یدک العلیا، و کلمتک الحسنی، و حجتک علی الوری، و صدیقک الاکبر، سید الاوصیاء و رکن الاولیاء، و عماد الاصفیاء، امیرالمؤمنین، و یعسوب الدین، و قدوة الصدیقین، و امام الصالحین...». (مصباح الزائر/ ۹۵ـ ۹۶، مزار الشهید/ ۳۲، بحارالانوار ۹۷/ ۳۷۹).

۳ـ قسمتی از این زیارت مطلقه‌ی امیرالمؤمنین که از امام صادق 7 روایت شده و مرحوم شیخ مفید آن را نقل نموده است چنین است: «... اللهم صل علی محمد و آل‌محمد، و صل علی امیرالمؤمنین عبدک المرتضی، و امینک الاوفی، و عروتک الوثقی، و یدک العلیا، و جنبک الاعلی، و کلمتک الحسنی، و حجتک علی الوری، و صدیقک الاکبر، و سید الاوصیاء، و رکن الاولیاء، و عماد الاصفیاء، امیرالمؤمنین، و یعسوب الدین، و قدوة الصالحین، و امام المخلصین...». (مصباح الزائر/ ۷۸ـ ۷۹، بحارالانوار ۹۷/ ۳۰۷).

٤ـ مِصْباح المُتَهجد/ ٦٦٤، بحارالانوار ۹۸/ ۲۰۰.

۵ـ مصباح الزائر/ ۱۷۲، مزار الشهید/ ۱۸٤، بحارالانوار ۹۸/ ۳۵۳.

٦ـ مصباح الزائر / ۱۵٤، مزار الشهید/۲۱۱، المزار الکبیر/ ۱۷۲، بحارالانوار ۹۸/ ۳۳۲.

«––

و در زیارت جامعه‌ی کبیره:

«...وَ سَاسَةَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ الْبِلَادِ وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ.»[۱]

آری چهارده معصوم : همگی ارکان توحید و ایمان و اسلام هستند، و هر یک از آنان رکن است برای سایر معصومین. حضرت صدیقه‌سلام‌الله‌علیها در این مقام ـ نظیر و همانند و همتای رسول اکرم ـ رکن است برای امیرالمؤمنین 7 .

حضرت‌صادق 7 در این زمینه بیان روشن و واضحی فرموده‌اند:

«لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كُفْوٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ.»[۲]

«اگر خدای عز و جل امیرالمؤمنین را نمی‌آفرید، ـ از اولین و آخرین ـ فاطمه را بر روی زمین نظیر و همتائی وجود نداشت».

علی و فاطمه هر دو صاحب ولایت، هر دو دارای مقام عصمت و طهارت و هر دو از ارکان توحید و ایمانند.

--»

و در زیارت مطلقه‌ی حضرت سید الشهداء می‌گوییم: «أشهد أنك يا مولای من دعائم الدين و اركان المسلمين و معقل المؤمنين» (المزار الکبیر/۱۴۳، ۱٤٤، بحارالانوار ۲٦۰/۹۸).

۱ـ عیون الاخبار ۲/ ۲۷۷، بحارالانوار ۹۹/ ۱۲۷ـ ۱۲۸.

همچنین در یکی از زیارتهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم:

«... أشهد أنك و الأئمه من ولدك سفينة النجاة، و دعائم الاوتاد، و اركان البلاد، و ساسة العباد...». (المزار الکبیر/ ۷٦، ۷۷، بحارالانوار ۹۷/ ۳٤۲، ۱٤۸)؛

و در یکی از دعاهای روز عید غدیر می‌خوانیم:

«... اللهم صل على محمد و آل‌محمد، الائمة القادة، و الدعاة السادة، و النجوم الزاهرة، و الاعلام الباهرة، و ساسة العباد، و اركان البلاد...». (اقبال الاعمال / ٤۹۲، بحارالانوار ۹۵/ ۳۲۰)؛

و در توقیع شریف حضرت که برای استشفاع به محمد و آل‌محمد صلی الله علیه و آله است می‌خوانیم:

«... قد اتاكم الله يا آل‌ياسين خلافته و علم مجاری امره فيما قضاه و دبره و رتبه و اراده فی ملكوته، فكشف لكم الغطاء، و انتم خزنته و شهداوه و علماوه و امناوه، ساسه العباد و اركان البلاد و قضاه الاحكام...». (بحارالانوار ۹۱/ ۳۷. همچنین مراجعه کنید به مصباح الزائر/۲۲۳، ۲۲٤، بحارالانوار ۹۹/ ۹۳).

۲ـ بحارالانوار ٤۳/ ۱۰۷.

امام ششم به عبارت دیگری می‌فرماید:

«لَوْ لَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ 7 تَزَوَّجَهَا لَمَا كَانَ لَهَا كُفْوٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ.»[1]

تشخیص «رکن بودن» و یا «کفو و همتا بودن» بشری با بشر دیگر، مطلبی است که فهم انسان از درک آن عاجز و ناتوان است، و تنها خدای تعالی «اللَّهُ يَعْلَمُ ما خَلَق» که از ضمائر مخلوقات خویش آگاه است می‌داند و می‌تواند معین کند چه کسی کفو و نظیر و همانند کیست، و همتای هر موجودی در عالم کدامست.

لذا اختیار فاطمه 3 برای همسری علی 7 ، یک انتخاب الهی است، خدای تعالی خود برای زهرا 3 زوجی را که کفو و همتای اوست برمی‌گزیند و در این عقد آسمانی خود خطبه می‌خواند، و شهود این ازدواج مقدس، پیامبر اکرم 6 جبرئیل و فرشتگان هستند؛ و باید اینچنین باشد، زیرا جز خدای خالق یکتا چه کسی می‌داند کفو و همانند زهرا 3 کیست، زهرائی که همتا ندارد و هیچ بشری جز علی شبیه و نظیر او نیست، و در نتیجه همین جهل و نادانی و ناتوانی بشر در شناخت مقام شامخ زهرا 3 است که می‌بینیم ابوبکر و عمر نیز خواستار ازدواج با فاطمه 3 می‌شوند، و پیامبر اکرم 6 در جواب آنان چنین می‌فرماید: فاطمه از آن خداست و من در این مورد هیچ‌گونه اختیاری ندارم «اللَّهُ يَعْلَمُ ما خَلَق»، و تنها خدا که خالق زهراست می‌داند کفو و همسر و زوج شایسته‌ی او کیست، و من و دخترم اگرچه صاحب مقام ولایتیم، ولی خدای تعالی بر من و او ولایت دارد و انتخاب و تعیین همسر فاطمه 3 امری است خدایی.

۱ـ مرحوم مجلسی این روایت را از کتاب علل الشرائع و خصال و امالی صدوق و دلائل الامامه طبری نقل می کند و سپس می گوید:

«این امکان وجود دارد که بتوان به این روایت استدلال کرد و گفت که علی و فاطمه علیهما السلام اشرف از تمامی انبیاء اولوالعزم ـ بجز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ـ هستند». (بحارالانوار ۴۳/ ۱۰، ۱۱).

اعتقاد مرحوم علامه امینی نیز همین بوده است چنانکه در منقبت سی و دوم از مناقب چهل گانه‌ی حضرت زهرا 3 که پس از این خواهید خواند می‌گویند: «اگر بجز این فرمایش از جانب پیامبر اکرم 6 تصریحی در این مورد در دسترس ما نبود (با اینکه وجود دارد)، همین حدیث شریف برای اثبات برتری حضرت صدیقه زهرا 3 بر جمیع انبیاء (جز پدر بزرگوارش) کافی بود.

موضوع هشتم:
مجاز بودن ورود و توقفِ فاطمه ‌ در مسجدالنبی در همه‌ی حالات

موضوع هشتم اشتراک حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیهاست با پدر و همسر و فرزندانش سلام‌الله‌علیهم در مجاز بودن استثنائی آنان به ورود و توقف در مسجد پیامبر اکرم 6 در جمیع حالاتشان.

مسجد پیامبر اکرم 6 نسبت به تمام مساجد امتیازی خاص دارد، به این معنی که هر شخص جنب و نفساء و حائض می‌تواند به هر مسجدی وارد شود و بدون توقف از آنجا عبور کند، ولی هرگز کسی مجاز نیست در حال جنابت و حیض و نفاس از مسجدالنبی عبور نماید و این حکم مخصوص است به مسجد پیامبر اکرم و مسجد الحرام، ولی از این حکم، علی و فاطمه و حسنین : مستثنیٰ هستند. آنان می‌توانند در هر حالتی که باشند از مسجد الرسول عبور کنند؛ و نه تنها می‌توانند از آنجا عبور کنند، بلکه می‌تواند در آن ازدواج نمایند و یا در حال جنابت در آنجا توقف کنند، و حتی حضرت زهرا 3 مجاز است که فرزندانش را در آن مکان مقدس و مطهر بدنیا آورد؛ و این امتیاز مطلب بسیار مهم و فوق‌العاده‌ای است و شایان دقت و بررسی است. [ما ابتدا به ذکر چند روایت از علمای عامه می‌پردازیم و پس از نقل آنها پیرامون این منقبت زهرا 3 سخن خواهیم گفت]:

١ـ حافظ نَسائی از ابن عباس روایتی نقل کرده است که سیوطی آن را از قول وی بدین صورت ذکر می‌نماید:

«قالَ رَسُولُ اللّهُ 6 لِعَلِیّ: إنَّ مُوسی سَأَلَ رَبَّهُ أنْ یُطَهِّرَ مَسْجِدَهُ لِهارُونَ وَ ذُرِّیَّتِهِ وَ إِنّی سَأَلْتُ اللّهُ أَنْ یُطَهِّرَ لَكَ وَ لِذُرِّیَتِكَ مِنْ بَعْدِكَ...»[1]

١ـ این حدیث از روایاتی است که توسط نسائی نقل گردیده است. ادامه‌ی روایت چنین است:

«--

«حضرت رسول به امیرالمؤمنین فرمود: موسی از پروردگار خویش درخواست کرد که مسجدش را برای هارون و ذریه‌ی او پاک و مطهر گرداند و من نیز این مطلب را برای تو و فرزندانت از خدا خواستار شدم...».

--»

«... ثم ارسل الی ابی‌بکر ان سد بابک فاسترجع، و قال: سمعاً و طاعة، فسد بابه. ثم الی عمر ذلک. ثم صعد المنبر، فقال: ما انا سددت ابوابکم و لافتحت باب علی ولکن الله سد ابوابکم و فتح باب علی». (اللئالی المصنوعه ١/ ٣٤٧).

سیوطی در اللئالی، حسن (و یا حسین) بن عبیدالله اَبزاری (متوفای ٢٩٥ هجری) را متهم به وضع این حدیث نموده است که در جواب باید بگوییم:

اولاً: کسانی که ابزاری را جرح نموده‌اند مستند اقوالشان طعنی می‌باشد که احمد بن کامل در خصوص ابزاری کرده است. آنچه که از کتب رجالی برمی‌آید این است که قاضی کوفه احمد بن کامل بن شجره‌ی بغدادی (متوفای ٣٥٠هجری) به بسیاری از علماء بیهوده جسارت و توهین می‌نموده و این خود به دلیل تکبر و خودپسندی وی بوده است. دار قطنی درباره‌ی احمد بن کامل می گوید: «اهلکه العجب»، یعنی: این کامل را کبر و غرور از بین برد. (تاریخ بغداد ٤/ ٣٥٨، لسان المیزان ١/ ٢٤٩). دار قطنی در جای دیگر می گوید: احمد بن کامل برای هیچیک از فقهای زمان خویش ارزشی قائل نبود. (سیر اعلام النبلاء ١٥/ ٥٤٦، تاریخ الاسلام ذهبی ـ حوادث و وفیات ٣٣١الی ٣٥٠ ـ ص ٤٣٥).

ثانیاً: چنین می‌نماید که بعضی از علمای رجال عامه از آنجائی که «ابزاری» بیشتر به ذکر مناقب اهل‌بیت می‌پرداخته، طعن وی را که توسط احمد بن کامل صورت گرفته است بعنوان مستمسکی جهت جرح کامل «ابزاری» اتخاذ نموده‌اند و از این طریق هر روایتی را که وی درباره‌ی مناقب اهل‌بیت نقل کرده است از موضوعات «ابزاری» قلمداد کرده‌اند که از جمله‌ی آنها همین حدیث مورد بحث یعنی «حدیث سد الابواب» می‌باشد که سیوطی آن را از جعلیات «ابزاری» برشمرده است، و حال آنکه نقل این حدیث اختصاصی به «ابزاری» ندارد.

لازم به ذکر است که روایت دیگری با این عبارت از ابن عباس نقل است: «ان النبی 6 امر [بسد] الابواب کلها، فسدت الا باب علی رضی‌الله‌عنه». (الدُّرَّة الثمینه/١٦١).

یعنی: «پیامبر امر به بستن درهای (منازل افراد که به مسجد منتهی می‌شد) نمودند، لذا تمامی درها بسته شده بجز در (منزل) علی».

۲ـ روایت دیگری به همین مضمون از امیرالمؤمنین نقل شده است که آن حضرت فرمود:

«أَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ 6 بِیَدی فَقالَ: إِنَّ مُوسی سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ یُطَهِّرَ مَسْجِدَه بِهارُونَ وَ إِنّی سَأَلْتُ رَبّی أَنْ یُطَهِّرَ مَسْجِدی بِکَ وَ بِذُرِّیَّتِکَ...» (۱)

این روایت را حافظ بزار، حافظ هیثمی، حافظ سیوطی و حلبی(۲) در السیره الحلبیه نقل کرده‌اند.

۳ـ حافظ بیهقی(۳) در سنن کبری از پیامبر اکرم چنین روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«أَلا إِنَّ مَسْجِدی حَرامٌ عَلی کُلِّ حائِضٍ مِنَ النِّساءِ وَ کُلِّ جُنُبٍ مِنَ الرِّجالِ، إِلا لِرَسُولِ اللّٰهِ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ: عَلِیٍّ وَ فاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ». (۴)

«آگاه باشید، بدرستی که ورود به مسجد من برای زنان حائض و مردان جنب حرام است مگر برای من و خانواده‌ام علی، فاطمه، حسن و حسین».

۱ـ مجمع الزوائد ۹/ ۱۱۴، ۱۱۵، السیرة الحلبیه ۳/ ۳۷۴، کنز العمال ۱۳/ ۱۷۵، ح ۳۶۵۲۱. ادامه‌ی روایت چنین است: «... ثم ارسل الی ابی‌بکر أن سدّ بابک فاسترجع، ثم قال: سمعاً و طاعة، فسد بابه. ثم ارسل الی عمر، ثم ارسل الی العباس بمثل ذلک. ثم قال رسول‌الله 6: ما انا سددت ابوابکم و فتحت باب علی ولکن الله فتح باب علی و سد ابوابکم».

۲ـ ابوالفَرَج نورالدین علی بن ابراهیم بن احمد حلبی متوفای ۱۰۴۴ هجری. وی صاحب کتاب معروف «السیرة النبویه» می‌باشد. او از ادبا و مورخین مشهور عصور متاخر عامه است و تالیفات بسیاری دارد. وی در حلب زاده شد و در مصر فوت نمود. (الاعلام ٤/ ۲۵۱، معجم المولفین ۲/ ٤۳٦).

۳ـ حافظ ابوبکر احمد بن حسین بن علی بن موسی خسروجردی خراسانی بیهقی متوفای ج ٤۵۸ هجری. وی مولف کتاب معروف «السنن الکبری» می‌باشد. کتابی که ذهبی درباره‌اش می‌گوید: «کسی به مانند آن را ننوشته است». بیهقی کتب بسیاری تدوین نموده که نام بعضی از آنها را در سیر اعلام النبلاء می‌توانید بیابید. سبکی درباره‌ی او می‌گوید: «بیهقی یکی از ائمه‌ی مسلمین است». (الغدیر ۱/ ۱۱۰، تذکرة الحُفّاظ ۳/ ۱۱۳۲، سیر اعلام النبلاء ۱۸/ ۱٦۳، طبقات سبکی ٤/ ۸، طبقات الحُفّاظ / ٤۳۲).

٤ـ سنن بیهقی ۷/ ٦۵، السیره الحلبیه ۳/ ۳۷۵، فرائدالسمطین ج ۲/ ۲۸/ ح ۳٦۸، کنزالعمال ج۱۲/ ۱۰۱ ح ۳٤۱۸۲، ۳٤۱۸۳.

و این روایت را جمعی دیگر از علما نیزنقل کرده‌اند.

٤ـ بخاری در تاریخ کبیرش حدیثی از عایشه نقل می کند که پیامبر اکرم فرمود:

«لا أُحِلُّ الْمَسْجِدَ لِحائِضٍ وَ لا لِجُنُبٍ إلا لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».[۱]

«ورود به این مسجد به زنان حائض و مردان جنب حلال نیست مگر به محمد و آل‌محمد».

۵ ـ در روایت دیگری که جامعتر از احادیث قبلی است حافظ بیهقی می‌نویسد که حضرت رسول فرمود:

«ألا لا يَحِلُّ هذَا الْمَسْجِدُ لِجُنُبٍ وَ لا لِحائِضٍ إلا لِرَسُولِ‌اللهِ وَ عَلِيّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، ألا قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمُ الْأسْماءَ أَنْ لاتَضِلُّوا».[۲]

«ای مردم آگاه باشید که ورود به این مسجد برای اشخاص جنب و حائض حلال نیست مگر به رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین؛ آگاه باشید که من اکنون یک یک اسامی آنان را ذکر کردم، تا دچار اشتباه و گمراهی نشوید».

در اینجا نکته‌ی مهم این است که پیامبر اکرم 6 با تعیین اسامی و مشخص نمودن افراد منظور، و گفتن نام پنج تن بطور وضوح، می‌خواهند برای همگان کاملاً روشن شود که در این مورد، مقصود از آل‌محمد چه کسانی هستند تا همانند شان نزول آیه‌ی تطهیر عده‌ای مغرضانه نگویند ـ چنانکه جمعی از علمای اهل سنت گفته‌اند ـ مراد از آل‌محمد زنان پیامبرند، و یا مقصود از آل هر مردی، خانواده‌ی اوست که در خانه‌اش با هم زندگی می کنند؛ و با این منطق و استدلال نادرست بخواهند برای افرادی یک منقبت از خود بتراشند و فضائل مسلم آل‌محمد را نادیده انگارند.

۱ـ التاریخ الکبیر ۲/ ٦٧.

۲ـ سنن بیهقی ۷/ ٦۵، تاریخ مدینه دمشق (ط دار الفکر) ١٤/ ١٦٦.

«قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمُ الْأَسْماءَ أَنْ لاتَضِلُّوا»؛

یعنی ای مردم خوب توجه کنید، فقط این اشخاص که من نام بردم مشمول این فضلیت هستند و در این مورد فریقین (شیعه و سنی) هم‌رای و هم‌عقیده‌اند. [۱]

یک دسته ازعلمای عامه ضمن اینکه تصدیق می کنند در حکم مسجد النبی فقط پنج تن : استثناء شده‌اند، ولی می گویند: چون علی درِ خانه‌اش به مسجد پیامبر باز می‌شد، لذا در هر حالتی اجازه‌ی عبور از آن مسجد را داشته است. جواب مسئله این است که **اولاً** «حق اجتیاز»، عبور از مسجد را جایز می‌داند، آن هم نه برای مسجدالنبی، و نه ساکن شدن و یا جنب شدن در آنجا را.

ثانیاً در خانه‌ی عده‌ای از اصحاب پیامبر همانند خانه‌ی علی به مسجد النبی باز می‌شد و اگر استدلال مذکور درست می‌بود بایستی به آنها هم حق اجتیاز (عبور) از مسجد داده می‌شد؛ درصورتی که می‌بینیم، پیامبر اکرم دستور فرمود تمام درهایی که به مسجد باز می‌شود باید مسدود گردد و ورود و خروج همه‌ی افراد به خانه‌ها، باید خارج از محوطه‌ی مسجد انجام پذیرد، مگر علی و اولاد علی : . پس از ابلاغ این فرمان الهی غوغایی برپا شد و عده‌ای بخدمت رسول خدا آمدند و تقاضا می کردند راهی به سوی مسجد داشته باشند. حتی جناب عباس عموی پیامبر به آن حضرت عرض کرد: من حاضرم در خانه‌ام را ببندم، ولی خواهش می کنم اجازه بدهید دریچه‌ای به سوی مسجد داشته باشم؛ ولی رسول اکرم فرمود: اختیار بسته یا باز بودن در خانه‌ها به سوی مسجد، به دست من نیست؛ و من از جانب خدا مأمور ابلاغ

۱ـ قبلاً به مصادر عامه اشاره گردید. از جمله‌ی مصادر شیعی نیز که حدیث سد الابواب را نقل کرده‌اند منابع زیر می‌باشد:

امالی صدوق/ ۲۷۳، ۲۷۴، عیون الاخبار ۱۸۲/۱، علل الشرائع/۲۰۱، ۲۰۲، البرهان ۱۹۳/۲، تفسیر الامام العسکری/۱۷ـ ۲۰، مناقب آل‌ابی‌طالب۲/ ۱۹٤، ۳۷۳، کشف الغمه/۹۸، ۳۳۱، ۳۳۲، الطرائف/٦۰ـ٦۳، العمده/ ۱۷۵ـ ۱۸۵، بحارالانوار ۳۹/ ۱۹ـ ۳۵.

این حکم هستم و هرگز اجازه نمی‌دهم که حتی یک دریچه به جانب مسجد باز باشد و این فضیلت مخصوص است به علی و خانواده‌ی او.[۱]

جمعی از دانشمندان اهل سنت که قائل به این خصوصیت هستند چنین اظهار نظر می کنند: علت اینکه علی و خانواده‌ی او مجازند از مسجد النبی در هر حالتی عبور، توقف و یاسکونت کنند و از سایر مردم استثناء شده‌اند، این است که شرایط اجرای حکم در آنان موجود نیست؛ زیرا آنان پاک و مطهرند، نه جنب می‌شوند و نه حائض و نفساء و از این جهت است که فاطمه 3 را طاهره‌ی مطهره نامیده‌اند، و این مطلب را از احادیثی که از پیامبر اکرم وارد شده استنباط کرده‌اند. [از جمله‌ی این احادیث، روایات زیر است]:

۱ـ قَرَمانی[۲] در اخبارالدُّوَل از عایشه چنین روایت می کند:

«إذا أَقْبَلَتْ فاطِمَةُ كانَتْ مِشْيَتُها مِشْيَةَ رَسُولِ‌الله 6، وَ كانَتْ لا تَحِيضُ قَطُّ، لأنّها خُلِقَتْ مِنْ تُفّاحةِ الْجَنَّةِ، وَ لَقَدْ وَضَعَتِ الْحَسَنَ بَعْدَ العَصْرِ وَطَهُرَتْ مِنْ نِفاسِها فَاغْتَسَلَتْ وَ صَلَّتِ الْمَغْرِبَ، وَ لِذلِكَ سُمّيتِ الزَّهْراءَ».

«راه رفتن فاطمه همانند مشی رسول خدا بود، او هیچگاه مثل زنان دیگر ناپاکی ماهانه نداشت، و این پاکیزگی از سیبی است بهشتی که مایه‌ی خلقت زهرا بوده است...».

۱ـ در خصوص این تقاضای عباس بن عبدالمطلب و پاسخی که پیامبر اکرم 6 به وی داده‌اند به مصادر ذیل مراجعه بفرمایید:

معجم کبیر طَبَرانی ج ۲/۲٤٦/ح ۲۰۳۱، مستدرک حاکم ۳/ ۱۱۷، السیره الحلبیه ۳/ ۳۷٤، نُزُل الابرار/ ۳۵، فَتح الباری ۷/ ۱٤، ۱۵، مجمع الزوائد ۹/ ۱۱۵.

۲ـ ابوالعباس احمد بن یوسف بن احمد دمشقی قرمانی متوفای ۱۰۱۹ هجری. وی از مورخین نیمه‌ی دوم سده‌ی دهم هجری دمشق است و کتاب معروف اخبار الدول و آثار الاول از آن اوست. (کشف الظنون ۱/۲٦، هدیة‌العارفین ۱/ ۱۵۹، معجم المطبوعات العربیه ۲/ ۱۵۰۵، معجم المؤلفین ۱/ ۳۲۷).

این همان سیب بهشتی است که خدای تعالی در شب معراج به حضرت محمد هدیه فرمود، و از آن نطفه‌ی مطهر فاطمه منعقد گردید.[۱] پیامبر اکرم همواره سینه و دست و چهره‌ی زهرا را می‌بوسید و می‌بوئید، و می‌فرمود: یا فاطمه هر گاه من مشتاق بهشت می‌شوم، از تو بوی بهشت را استشمام می کنم، و عطر سیب بهشتی از تو به مشامم می‌رسد.[۲]

عایشه که خود این فرمایشات حضرت را شنیده است چنین استنباط و اجتهاد می‌نماید که مطهر بودن فاطمه 3 از ناپاکی‌های ماهانه‌ی زنانه، به سبب آن سیب بهشتی است که خمیر مایه‌ی خلقت اوست، و از حق نمی‌توان گذشت که اجتهاد آن مخدره در اینجا صحیح بوده است!

۱ـ پیامبر اکرم 6 به عایشه می‌فرمایند: «یا عائشة لیلة اسری بی الی السماء فادخلنی جبرئیل 7 الجنه ناولنی تفاحه فاخذتها فاکلتها فصارت نطفه و نورا فی صلبی فنزلت فواقعت خدیجه، ففاطمة منها. فکلما اشتقت الی الجنه قبلتها یا عائشة، فاطمة حوراء انسیة. (فرائد السمطین ج ۲/ ۵۰، ۵۱/ح ۳۸۱).

یعنی: «ای عایشه، شبی که من به آسمان (معراج) رفتم جبرئیل 7 مرا به بهشت وارد نمود و سیبی به من داد؛ من آن سیب را گرفتم و خوردم. آن سیب نطفه و نوری در صُلب من شد؛ آنگاه که (از آسمان) فرود آمدم با خدیجه نزدیکی نمودم؛ و فاطمه از همان سیب بهشتی است. ای عایشه، من هر گاه که مشتاق بهشت می گردم فاطمه را می‌بوسم. او حوریه‌ی بهشتی زنان عالم است».

مصادر دیگری نیز از عامه موجود است که خوانندگان می‌توانید بعضی از آنها را در کتاب احقاق الحق ۴/۲۵ـ ۷ بیابند.

در بحارالانوار ۴۳/ ۴۲ این روایت از کتاب شرف المصطفی (تالیف خرکوشی) نقل گردیده است. همچنین مراجعه بفرمایید به: تفسیر فرات ـ ذیل آیه‌ی «وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ» [الروم: ٤، ٥]ـ ص ۳۲۱/ ح ۴۳۵، علل الشرائع / ۱۸٤.

۲ـ این جملات با عبارات مختلفی از پیامبر اکرم 6 نقل گردیده است که از جمله‌ی آنهاست:

«فانا اذا اشتقت الی الجنّة، ادنیتها فشممت ریح الجنة»، یا

«فکلما اشتقت رائحه الجنه، شممت رائحه ابنتی فاطمه»، یا

«انا اشم منها (ای فاطمه) رائحة الجنة»، یا

«فما قَبَّلْتُها (ای فاطمه) الا وجدت رائحه شجره طوبی منها» و عبارات دیگری که به همین مضمون است. مراجعه بفرمایید به:

معجم کبیر طبرانی ۲۲/ ۴۰۰ ـ ۴۰۱/ح ۱۰۰۰، مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۳ـ ۱۵٤، مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۲.

این روایت در کتب بسیاری از علمای شیعه نیز موجود است، که از جمله‌ی آنهاست: علل الشرائع/۱۸۳، ۱۸٤، تفسیر فرات/ ۷٦، ۲۱۱/ ح ٤۹، ۲۸٦، عیون الاخبار ۱/ ۹٤، ۹۵، توحید صدوق/ ۱۱۸، احتجاج طبرسی/ ۴۰۹، کشف الغمه / ۱۳۷، ۱۳۸، بحارالانوار ۸/ ۱۱۹، ۱۵۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ٤۳/ ٤ـ ٦.

عایشه سخنش را چنین ادامه می‌دهد:

«... هنگامی که حسن بن علی از فاطمه تولد یافت، در همان ساعت زهرا از نِفاس پاک شد غسل کرد و نماز مغربش را بجا آورد، و بدین جهت است که او را زهرا نامیده‌اند».

بلی، هرگز معقول نیست که همانند زنان دیگر، ناپاکی حیض و نفاس فاطمه 3 را از عبادت باز دارد، او محبوبه‌ی خداست، و باید همیشه در حال حضور بوده، و درگاه الهی، حتی یک ساعت از وجود زهرا نباید خالی باشد.

۲ـ ام‌سَلَمه می‌فرماید:

«وَلَدَتْ فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ فَلَمْ أَرَ لَهَا دَماً، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي لَمْ أَرَ لَهَا دَماً فِي حَيْضٍ وَلَا نِفَاسٍ، فَقَالَ 6 أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ ابْنَتِي طَاهِرَةٌ مُطَهَّرَةٌ، لَا يُرَى لَهَا دَمٌ فِي طَمْثٍ وَلَا وِلَادَةٍ.»[۱]

«بعد از اینکه حسن از فاطمه سلام‌الله‌علیها متولد گردید، هیچ گونه آثار حیض و نفاس در او مشاهده نکردم، و موضوع را از پیامبر اکرم سوال نمودم، آن حضرت فرمود: مگر نمی‌دانی که دخترم فاطمه پاک و پاکیزه است، و ناپاکی حیض و نفاس از او دور است».

حدیث فوق را حافظ محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی روایت کرده است.

۳ـ اَنَس بن مالک از مادرش[۲] چنین نقل می کند.

«مَا رَأَتْ فَاطِمَةُ 3 دَماً فِي حَيْضٍ وَلَا فِي نِفَاسٍ.»[۳]

«فاطمه 3 هرگز ناپاکی حیض و نفاس معمول زنانه را مشاهده ننمود».

۱ـ ذخائر العقبی/ ٤٤، نُزْهة المجالس ۲/ ۲۲۷، ارجح المطالب / ۲٤۷.

۲ـ نام مادر انس بن مالک، «امّ سُلَیْم بنت مِلْحان» می‌باشد.

۳ـ روایات ام‌سلیم در احقاق الحق ۱۰/ ۳۰۹، ۳۱۰ به نقل از تاریخ کبیر بخاری و التدوین (تألیف رافعی) آمده است.

٤ـ امیرالمؤمنین 7 می‌فرماید:

«سُئِلَ رَسُولُ اللّٰهِ: مَا الْبَتُولُ؟ فَإِنَّا سَمِعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ تَقُولُ إِنَّ مَرْيَمَ بَتُولٌ وَ فَاطِمَةَ بَتُولٌ فقال 6: اَلْبَتُولُ، الَّتِي لَمْ تَرَ حُمْرَةً قَطُّ، أَيْ لَمْ تَحِضْ، فَإِنَّ الْحَيْضَ مَكْرُوهٌ فِي بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ».[۱]

«از پیامبر اکرم سؤال شد معنای بتول چیست؟ ما از شما شنیده‌ایم که فرمودید مریم و فاطمه بتول بوده‌اند؟ رسول خدا در جواب فرمود: بتول آن زنی را می‌گویند که هرگز آثار حیض و نفاس معمول زنانه در او مشاهده نشود؛ همانا حالت حیض شدن در دختر پیامبران مکروه می‌باشد».

لغت بَتَل در زبان عرب معنی انقطاع را می‌دهد، و در وجه تسمیه‌ی حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها به نام بتول علمای عامه احادیث مختلف یا مطالب گوناگونی نقل کرده‌اند، از جمله:

(۱)ـ ابن اثیر[۲] می‌گوید:

«سُمِّيَتْ فاطِمَة بِالبَتُولِ لِانْقِطاعِها عَنْ نِساءِ زَمانِها فَضْلاً وَ دِيناً وَ حَسَباً».[۳]

۱ـ ارجح المطالب / ۲٤۱، ۲٤۷.

۲ـ ابوالسعادات مجدالدین مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم بن اثیر شیبانی جزری شافعی متوفای ٦۰٦ هجری.

وی مولف کتاب معروف «النهایة فی غریب الحدیث و الاثر» و «جامع الاصول» می‌باشد. برادر وی که صاحب کتاب «الکامل» است شرح حال وی را در کتاب خویش آورده است و می‌گوید: «برادرم مجدالدین ابوالسعادات در چند علم از جمله فقه و اصولین و نحو حدیث و لغت عالمی برجسته بود و تصانیفی مشهور در تفسیر و حدیث و نحو و حساب و غریب الحدیث دارد، همچنین رساله‌هایی را تدوین نموده است. او نویسنده‌ی بسیار حاذق و موفقی بود بطوری که در میان مردم ضرب‌المثل شد. فردی بود متدین و متین، و ملازم راه و طریق مستقیم، خدایش رحمت کند و از او راضی باشد. او تحقیقاً از نیکان زمان بود. شاید کسی که این عبارت مرا می‌خواند مرا متهم به مبالغه‌گویی نماید ولی کسانی که در روزگار ما هستند و او را شناخته‌اند می‌دانند که من در تجلیل از او کوتاهی نمودم». (الغدیر ۱/ ۱۱۸، سیر اعلام النبلاء ۲۱/ ٤۸۸، شذرات الذهب ۵/ ۲۲، البدایة و النهایه ۱۳/ ٦۵، الکامل فی التاریخ ۱۲/ ۲۸۸، طبقات سبکی ۵/ ۳٦٦).

۳ـ النهایة ـ ذیل کلمه‌ی «بتل» ـ ۱/ ۹٤.

«فاطمه را به سبب انقطاع از زنان دیگر بتول گفته‌اند، مقام او در فضل و شرف و حسب و نسب و عوالم دینی از جمله‌ی بانوان عالم جدا و متمایز است».

(۲)ـ ابن اَثیر وجه تسمیه‌ی فاطمه 3 به بتول را چنین ذکر می کند:

«لأنْقِطاعِها عَنِ الدُّنیا إلَی اللّٰهِ».[۱]

«فاطمه، بتول نامیده شده است چون دل از دنیا گسسته و به خدا دلبسته است».

(۳)ـ عایشه می گوید پیامبر به من فرمودند:

«... یا حُمَیْراءُ إنَّ فاطِمَةَ لَیْسَتْ کَنِساءِ الْآدَمِیِّینَ وَلَا تَعْتَلُّ کَما یَعْتَلُّونَ».[۲]

«... ای عایشه، بدرستی که فاطمه همانند سایر زنان نیست و هرگز آثار حیض و نفاس در او ظاهر نمی‌شود».

۱ـ النهایة ـ ذیل کلمه‌ی «بتل» ـ ۱/ ۹۴.

۲ـ این روایت را طبرانی در معجم کبیر خود آورده است و متن کامل آن چنین است:
«حدثنا عبدالله بن سعید بن یحیی الرقی، ثنا احمد بن ابی‌شیبة الرهاوی، ثنا ابوقتادة الحرانی، ثنا سفیان الثوری، عن هشام بن عروة، عن ابیه، عن عائشه، قالت: کنت أری رسول الله 6 یقبل فاطمه، فقلت: یا رسول‌الله، انی اراک تفعل شیئا ما کنت تفعله من قبل. فقال: یا حمیراء انه لما کان لیله اسری بی الی السماء ادخلت الجنه، فوقعت علی شجره من شجر الجنه ام ار فی الجنه شجرة هی احسن منها حسناً، و لا ابیض منها ورقة، و لا اطیب منها ثمره، فتناولت ثمرة من ثمرتها فاکلتها، فصارت نطفه فی صلبی، فلما هبطت الارض واقعت خدیجه، فحملت بفاطمة، فاذا انا اشتقت الی الجنه شممت ریح فاطمة، یا حمیراء ان فاطمة لیست کنساء الادمیین لاتعتلّ کما یعتلون». (معجم کبیر طَبَرانی ج ۲۲/ ۴۰۰ـ ۴۰۱/ ح ۱۰۰۰، مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۲. همچنین مراجعه بفرمایید به فرائدالسمطین ج ۲/ ۶۱/ ح ۳۸۶).

(٤) ـ ابوعبید هروی[1] در کتاب الغریبین می‌نویسد:

«سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ بَتُولًا لِأَنَّهَا بُتِلَتْ عَنِ النَّظِیرِ».

«فاطمه را از این جهت بتول می‌گویند که منقطع النظیر است، بی‌مثل و مانند، و بی‌همتاست».

۵ـ حضرت باقر 7 می‌فرماید:

«إِنَّمَا سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرَةَ لِطَهَارَتِهَا مِنْ کُلِّ دَنَسٍ وَ طَهَارَتِهَا مِنْ کُلِّ رَفَثٍ وَ مَا رَأَتْ قَطُّ یَوْماً حُمْرَةً وَ لَا نِفَاساً.» [2]

«به این جهت فاطمه دختر پیامبر اکرم به طاهره موسوم شده است که خدا او را از جمیع ناپاکیها و آلودگیها پاک و منزه گردانیده است و حتی یک روز آثار حیض و نفاس در او دیده نشده است».

جمعی از دانشمندان از مطالب فوق چنین نتیجه گرفته‌اند که همین پاک و منزه بودن فاطمه 3 علت مجاز بودن اوست در همه حالات (در نشستن و برخاستن، خوابیدن و سکونت کردن) در مسجد النبی.

جَصّاص فقیه بسیار معروفی که یکی از بزرگان علمای حنفی در قرن سوم است در کتاب احکام القرآن خودش مطالبی می‌گوید که مضمون و حاصل آن چنین است: مجاز

۱ـ ابوعبید احمد بن محمد بن محمد بن عبدالرحمن هَرَوی شافعی متوفای ٤٠١ هجری. وی از علمای برجسته‌ی لغت می‌باشد و کتابِ «الغریبَیْن» او که در خصوص غریب القرآن و غریب الحدیث می‌باشد بسیار معروف است. ذهبی از او با عنوان «علامه» یاد می‌کند و ابن خِلّکان درباره‌ی «الغریبین» وی می‌گوید: «این کتاب در تمامی عالم منتشر شده و از کتب سودمند می‌باشد». (وَفَیات الاعیان ١/ ٩٥، سیر اعلام النُّبلاء ١٤٦/١٧، طبقات سبکی ٤/ ٨٤، النجوم الزّاهره ٢٢٨/٤).

۲ـ بحارالانوار ۱۹/۴۳.

بودن پیامبر اکرم، علی ابن ابی‌طالب، فاطمه و حسنین در جمیع حالاتشان به ورود، نشستن، خوابیدن و سکونت داشتن در مسجد النبی به سبب آیه‌ی تطهیر است که در شأن آنان نازل شده است، و در نتیجه نه تنها آغوش مسجد النبی بلکه تمام مساجد، همیشه و در هر حال، به روی آن موجودات مقدس باز است.[۱]

پنج تن : که از جمیع آلودگیها و ناپاکیها منزه و پاکیزه‌اند مساجد همانند خانه‌های آنهاست؛ و خدای تعالی وجود مقدسشان را در احکام مسجد استثناء کرده است و به پیامبرش دستور داده است که این موضوع را به اطلاع امتش برساند و اسامی یک‌یک آنان را اعلام نماید؛ و هرگز کسی به هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند در این مورد به جمع آنان ملحق گردد.

۱ـاصل عبارت جصاص چنین است:
«انما تطهیر مسجد رسول‌الله لعلی و فاطمة و ابنیها نتیجة آیه التطهیر، فمن طهره الجلیل فهو طاهر مطهر یحل له ان یحل کل موضع قدس و کرامه و شرف و عز».

موضوع نهم: مُحَدَّثه بودن فاطمه عليهاالسلام

منقبت نهم اشتراک حضرت صدیقه‌سلام‌الله‌علیهاست با امیرالمؤمنین و یازده فرزند معصومش، در مُحدَّث بودن (یعنی شنیدن حدیث فرشتگان).

منصبهای الهی سه قسم است: نبوت، رسالت، و امامت.

علمای عامه در کتب خود نقل کرده‌اند که عبدالله بن عباس آیه‌ی «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ»[۱] را بدینگونه قرائت می کرده است: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلا مُحَدَّثٍ».[۲]

دانشمندان شیعه و سنی همگی قائل به وجود محدث در اسلام می‌باشند و معتقدند که بعد از پیامبر اکرم یقیناً بشری محدث (الهام گیرنده و گوش فرادهنده به حدیث فرشتگان) باید وجود داشته باشد؛ انسانی که تمام گفتار و کردارش مطابق فرامین الهی و مورد تصدیق و تصویب خدائی است.

هم‌صحبت و هم‌راز چنین فردی، آن فرشته‌ای است که واسطه‌ی فیض از جانب خداست و شخص محدث آنچه دستور می گیرد با کمال فرمان‌پذیری به آنها عمل می کند.

اعتقاد ما شیعیان این است که ائمه‌ی اطهار همگی محدث می‌باشند.[۳]

۱ـ«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» ـسوره‌ی الحج: ۵۲.

۲ـ صحیح بخاری ـ کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب ـ ج ۵/ ۷۸– ۷۹، تفسیر قرطبی ۱۲/ ۷۹، الدرالمنثور ـ ذیل آیه‌ی ۵۲ از سوره‌ی الحج ـج ۳۶۶/۴.

۳ـ اصول کافی ۱/ ۱۷۶، ۲۴۳، الاختصاص ۳۲۸، ۳۲۹، بصائر الدرجات/۳۱۸، ۳۱۹، ۳۷۲، کنز الفوائد/۱۷۶، خصال صدوق۱۰۶/۲،۴۷۴، معانی الاخبار/۱۰۲، عیون الاخبار ۱۶۹/۱، الغیبه(نعمانی)/۶۰، الغیبه (طوسی)/۹۲، ۹۳، ۹۷، بحارالانوار ۲۵/ ۷۷، ۱۱۶، ج ۲۶/ ۶۶، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ج ۳۶/ ۲۷۲، ج ۲۸۲/۳۶، ۳۸۳، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۹، ۳۹/ ۱۵۲....

دانشمندان سنی نیز قائلند بر این که بعد از پیامبر اکرم یقیناً بشری محدث باید وجود داشته باشدتا فرشتگان به او حدیث گویند، و از جانب خدای تعالی راههای حق و باطل را به او نشان دهند. علمای عامه می گویند، کسی را که ـ بعد از رسول خدا ـ هم‌صحبت فرشتگان است خود پیامبر اکرم معین فرموده است و آن شخص، عُمَر است![۱]

لیکن ما شیعیان معتقدیم که آن شخص محدث بعد از پیامبر وجود مقدس علی 7 است.[۲]

در اینجا چند روایت از کتب اهل سنت ـ که در آنها به کلمه‌ی محدث اشاره شده است ـ ذکر می کنیم:

بخاری در صحیحش در مناقب عمر بن خطاب می گوید:

«قالَ النَّبِیُ 6 : لَقَدْ کَانَ فِیمَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ مِنْ بَنی‌إسرائیلَ رِجالٌ یُکَلَّمُونَ مِنْ غَیْرِ أنْ یَکُونُوا أَنْبیاءَ فَإنْ یَکُنْ[۳] مِنْ اُمَّتی مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرُ».[٤]

پیامبر اکرم فرمود: در دوران قبل از اسلام مردانی از بنی‌اسرائیل محدث بوده‌اند، بدون اینکه از انبیاء باشند، و از امت من عمر محدث می‌باشد».

۱ـ صحیح بخاری ـ کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب ـ ج ٥/ ٧٨ـ ٧٩، صحیح مسلم ـ کتاب فضائل الصحابه، باب (۲) من فضائل عمر، ح ۲۳ـ ج ٤/ ١٨٦٤/ح ٢٣٩٨، مشکل الاثار ٢/ ٢٥٧، الریاض النضره ٢/ ٢٨٧، اعلام المُوقّعین ٤/ ١٨٢، الدرالمنثور ـ ذیل آیه‌ی ٥٢ از سوره‌ی الحج ـ ج ٤/ ٣٦٦ و بسیاری از مصادر دیگر.

۲ـ الاختصاص/ ٢٧٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٣٢٩، کنز الفوائد/ ١٧٦، ١٧٧، بصائر الدرجات/ ٣٢١ ـ ٣٢٤، ٣٦٦، ٣٦٧، اختیار معرفة الرجال/ ١١٨، بحارالانوار ٢٦/ ٦٧ ـ ٧٠، ٧٩، ٨٠، ٨١، ج ٣٨/ ٢١٦، ج ٣٩/ ١٥٢، ٤٠/ ١٤١ـ ١٤٢، ٤٧/ ٧٥.

۳ـ علمای عامه درباره‌ی عبارت «فَإنْ یَکُنْ» می گویند: این عبارت به معنای تردید و شک در محدث بودن عمر نیست بلکه به معنای تأکید و اختصاص است، و مانند این است که شما بگویید «ان کان لی صدیق فهو زید» یعنی اگر من دوستی داشته باشم همانا زید است. در اینجا منظور این است که گوینده درباره‌ی دوستی زید تردید و شک دارد بلکه می خواهد از مقوله‌ی مبالغه خصوصیت دوستی زید را نشان دهد». (مراجعه بفرمایید به: الجامع الصغیر ٤/ ٥٠٧، الغدیر ٥/ ٤٤، ٤٥).

٤ـ صحیح بخاری ـ کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب ـ ج ٥/ ٧٨ـ ٧٩.

مسلم[1] در صحیحش در فضائل عمر تقریبا با همین مفهوم، از رسول خدا روایت می کند:

«قَدْ كانَ فِی الأُمَمِ قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ، فَإنْ يَكُنْ فی أُمَّتی مِنْهُمْ إحَدٌ فَإنَّ عُمَرَ بْنَ الخَطّاب مِنْهُم».[2]

موضوع محدث بودن یک مسئله‌ی اسلامی است نه مذهبی، زیرا فریقین (شیعه و سنی) در این مطلب هم‌رای و هم‌سخن هستند، و طبق روایاتی که ذکر شد، و احادیث دیگر به وجود شخص محدث از طرف علما سنی نیز کاملاً تصریح شده است، ولی آنچه بسیار شایان توجه و دقت می‌باشد، این است که در پایان تمام این روایات، راویان سنی، نام عمر بن خطاب را ملحق و اضافه نموده‌اند. تشخیص اینکه آیا عمر محدث بوده است یا علی، کار بسیار سهل و آسانی است، زیرا نمونه‌ی گفتار هر یک از آنان که در تاریخ ضبط است روشنگر این مسئله می‌باشد.

کسی که در بستر احتضار پیامبر به رسول خدا می گوید:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»[3]

«یعنی این مرد (مقصود پیامبر است) هذیان می گوید»، گفتارش بخوبی نشان می‌دهد که آیا استاد او فرشته است یا شیطان.

۱ـ حافظ ابوالحسین مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیسابوری متوفای ۲٦۱ هجری. وی صاحب کتاب معروف «صحیح» می‌باشد.

۲ـ صحیح مسلم ـ کتاب فضائل الصحابه، باب (۲) من فضائل عمر، ح ۲۳ ـ ج ٤/ ۱۸٦٤/ح ۲۳۹۸.

۳ـ ابو حامد غزالی و سبط بن جوزی حنفی چنین روایت می کنند:
«و لما مات رسول‌الله 6 قال قبل وفاته بیسیر: ائتونی بدواة و بیاض لاکتب لکم لاتختلفوا فیه بعدی. فقال عمر: دعوا الرجل فانه لیهجر» (یعنی: رسول خدا 6 کمی پیشتر از وفاتش فرمود: برای من دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من با یکدیگر اختلاف نکنید. عمر گفت: این مرد را رها کنید او هذیان می گوید). (سر العالمین و کشف ما فی الدارین/۲۱ (ط النعمان)، تذکرة الخواص/ ٦۲).
جسارتی که عمر به پیامبر اکرم 6 نموده بقدری شیطانی و فضاحت بار است که محدثین عامه ـ بدون آنکه

--»

منکر اصل واقعه گردند ـ به انحاء گوناگون سعی در کتمان عبارت وی نموده‌اند و معمولاً می گویند: «عمر چیزی به پیامبر گفت که معنایش این بود که درد بر پیامبر غلبه نموده است». (شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ٦/ ٥١، (ط قدیم: ٢/ ٢٠)).

ابن ابی‌الحدید پس از نقل این ماجرا می گوید: این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح‌های خود نقل کرده‌اند و محدثین همگی بر صحت آن اتفاق نظر دارند.

مسلم در صحیح و احمد بن حنبل در مسند خود بدون اینکه به نام عمر اشاره کنند می گویند: در پاسخ پیامبر گفتند: «إن رسول‌الله ﷺ یهجر» **[رسول خدا هذیان می گوید]**. (صحیح مسلم ـ کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، حدیث ٢١ـ ج ٣/ ١٢٥٩/ح ١٦٣٧، مسند احمد بن حنبل ١/ ٣٥٥).

بخاری آنگاه که می‌خواهد کلام عمر را نقل کند می گوید: عمر گفت: «غَلَبَ علیه الوَجَع» **درد بر پیامبر غلبه نموده است** (به عبارت دیگر یعنی سخنانی که پیامبر می گوید از شدت درد است و گفتارش تحت کنترل عقل او نیست). بخاری این روایت را در سه موضع از کتاب خود نقل می کند:

(١)ـ صحیح بخاری ـ کتاب الاعتصام...، باب کراهیه الخلاف ـ ج ٩/ ٢٠٠.

(٢)ـ صحیح بخاری ـ کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته ـ ج ٦/ ٢٩.

(٣)ـ صحیح بخاری ـ کتاب المرضی و الطب، باب قول المریض «قوموا عنی» ـ ج ٧/ ٢١٩.

مسلم این عبارت عمر را به سه گونه نقل می کند:

(١)ـ در نخستین روایت می گوید: افراد پس از دستور پیامبر گفتند: «ما شَأْنُه؟ اَهَجَر»؟ [او را چه شده است؟ آیا هذیان می گوید؟].

(٢)ـ در روایت دوم می گوید: افراد گفتند: «ان رسول الله ﷺ یهجر» **[رسول خدا هذیان می گوید]**.

(٣)ـ مسلم در روایت سوم عاقبت نام عمر را می آورد ولی از طرف دیگر عبارت او را بخیال خود چنین تعدیل شده نقل می کند: عمر گفت: «إن رسول‌الله ﷺ قد غلب علیه الوجع» **[درد بر پیامبر غلبه نموده است]**. (صحیح مسلم ـ کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، احادیث ٢٠، ٢١، ٢٢ـ ٣/ ١٢٥٧ الی ١٢٥٩/ ح ١٦٣٧).

ماجرایی که به آن اشاره شد چهار روز قبل از فوت پیامبر ﷺ در روز پنجشنبه اتفاق افتاده است. حفاظ عامه بطرق مختلف روایت کرده‌اند که ابن عباس می گریست و از این ماجرا با عبارت «رزیة یوم الخمیس» (مصیبت روز پنجشنبه) یاد می‌نمود.

بعضی از علمای عامه بقدری جاهلانه در توجیه این گفته‌های عمر برآمده‌اند که باید نام آن توجیهات را عذرهای بدتر از گناه گذارد. محمد فواد عبدالباقی در حاشیه‌ی صحیح مسلم می گوید: «علمایی که درباره‌ی این حدیث سخن گفته‌اند عبارت عمر را (یعنی جسارت وی به پیامبر را) نشانه‌ی علم و فضیلت و دقت نظر عمر می‌دانند، چون عمر ترسید از اینکه پیامبر مطالبی بنویسد که ای بسا آنان از انجام آن عاجز باشند و لذا مستحق عقوبت گردند، چون اگر پیامبر می‌نوشت، آن اوامر نص می‌شد و دیگر در مقابل آنها نمی‌شد اجتهاد کرد»! (صحیح مسلم ـ کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، ذیل حدیث ٢٠ ـ ج ٣/ ١٢٥٧/ح ١٦٣٧).

کلینی رحمة‌الله‌علیه در کتاب کافی مسئله را چنین عنوان می کند که فرق میان رسول و نبی و محدث چیست، و سپس روایاتی را که روشنگر و مشخص کننده‌ی این سه منصب الهی است ذکر می‌نماید. حضرت امام باقر 7 در ذیل این آیه چنین می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ[۱] ولا مُحَدَّثٍ».[۲] رسول کسی است که فرشته‌ی واسطه‌ی نزول وحی الهی با او سخن می گوید، و او ملك را می‌بیند و می‌شناسد و با فرشته گفتگو می کند. و این رتبه بسیار عالی است. محدث کسی است که هنگام گفتگو با فرشتگان آنها را نمی‌بیند، و در این مورد روایات بسیار از حضرت باقر و حضرت صادق سلام‌الله‌علیهما نقل شده است که چند حدیث برای نمونه ذکر می‌شود:

«إِنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ مُحَدَّثُونَ»، [۳]

«بدرستی که اوصیاء محمد همگی محدث بوده‌اند».

۱ـ سوره‌ی الحج: ۵۲.

۲ـ این قرائت در روایات بعضی از ائمه اطهار عليهم‌السلام نقل شده است، که از جمله‌ی آنها می‌توان منابع زیر را برشمرد:

روایت امام زین‌العابدین در اصول کافی ۱/ ۲۷۰، کنز الفوائد /۱۷۶، ۱۷۷ و بحارالانوار ۲۶/ ۸۱، ۸۲ درج است (همچنین مراجعه بفرمایید به بصائر الدرجات / ۳۶۹).

روایت امام باقر 7 در اصول کافی ۱۷۶/۱، ۱۷۵، بصائر الدرجات/۳۲۴، ۳۶۸ـ۳۷۰، الاختصاص/۳۲۸، اختیار معرفه الرجال / ۱۱۸ و بحارالانوار ۱۱/ ۴۱، ج ۲۶/ ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۷ـ ۸۰، ج ۴۰/ ۱۴۲ موجود است.

روایت امام صادق 7 را نیز در اصول کافی ۱/ ۱۷۷، بصائر الدرجات/۳۷۰، ۳۷۱، الاختصاص/ ۳۲۹ و بحارالانوار ۷۸/۲۶ می‌توان یافت.

۳ـ از امام باقر و امام صادق 8 نقل است که: «ان اوصیاء محمد (علیه و عليهم‌السلام) محدثون». (اصول کافی ۲۷۰/۱).

همچنین امام باقر 7 در روایتی می‌فرمایند: «... ان الاوصیاء محدثون». (رجال الکشی/ ۱۷۸/ ح ۳۰۸، بحارالانوار ۲۶/ ۸۱)؛ و در روایت دیگری می‌فرمایند: «ان اوصیاء علی محدثون». (بصائر الدرجات/۳۲۱، بحارالانوار ۲۶/ ۷۲).

امیرالمومنین 7 نیز می‌فرمایند: «انی و اوصیائی من ولدی مهدیون کلنا محدثون». (بصائر الدرجات/ ۳۷۲، بحارالانوار ۲۶/ ۷۹).

شیخ مفید آخرین روایت را بدینگونه از امیرالمومنین 7 نقل نموده است: «انی و اوصیائی من ولدی ائمه مهتدون کلنا محدثون». (الاختصاص/ ۳۲۹).

«ــ

«الْأَئِمَّةُ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ، مُفَهَّمُونَ، مُحَدَّثُونَ»، [۱]
«ائمه همگی دانشمند، راستگو، دارای فهم بسیار خداداد، و محدث می‌باشند».

«الْمُحَدَّثُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يَرَى شَيْئاً»، [۲]
«محدث آن کسی است که صدای فرشته را می‌شنود، ولی چیزی را نمی‌بیند».

-»

همچنین روایتی از امیرالمؤمنین نقل است که حضرت فرمودند: «انا و احد عشر من صلبی ائمه محدثون». (الغیبه (طوسی) /۹۳).

۱ـ اصول کافی ۱/ ۲۷۱، بصائر الدرجات / ۳۱۹.
این روایت از فرمایشات امام رضا 7 می‌باشد و به این صورت نیز نقل شده است: «الائمه علماء، حلماء، صادقون، مفهمون، محدثون». (بحارالانوار ۲۶/ ٦٦: به نقل از امالی طوسی).
همچنین روایتی از حضرت رسول اکرم 6 نقل است که حضرت فرمودند: «من اهل بیتی اثنا عشر نقیبا محدثون مفهمون، منهم القائم بالحق، یملاالارض عدلا کما ملئت ظلما و جورا». (مناقب آل ابی‌طالب ۱/ ۳۰۰، بحارالانوار ۳٦/ ۲۷۱).

۲ـ بصائر الدرجات / ۳۷۰، بحارالانوار ۲٦/ ۷۵، ۷٦.
این عبارت بصورتهای مختلفی در روایات نقل شده است که ما بعضی از آنها را ذیلا ذکر می‌نماییم:
«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری شیئا».
«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری الصوره».
«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری شیئا».
«المحدث فهو الذی یسمع کلام الملک و لا یری و لا یاتیه فی المنام».
«المحدث الذی یسمع کلام الملائکه و حدیثهم و لا یری شیئا بل ینقر فی اذنه و ینکت فی قلبه».
«المحدث فهو الذی یسمع و لایعاین و لا یوتی فی المنام».
«(الامام) یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین الملک».
«الامام هو الذی یسمع الکلام و لا یری الشخص».
«انهم (ای الاوصیاء) لایرون ما کان رسول‌الله 6 یری، لانه کان نبیا و هم محدثون».
«المحدث فهو الذی یحدث فیسمع و لا یعاین و لا یری فی منامه».
«(الامام) یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین».
مراجعه بفرمایید به: اصول کافی ص ۱۷٦/۱، ۱۷۷، ۲۴۳، بصائر الدرجات/۳۲۲، ۳٦۸ـ۳۷٤، الاختصاص/ ۳۲۸، ۳۲۹، کنز الفوائد/۱۷۷، بحارالانوار ۱۱/٤۱، ج ۲٦/ ۷٤ـ۸۲.

«كانَ عَلِيٌ 7 مُحَدَّثاً»،[۱]

«علی 7 مُحدث بوده است».

از حضرت صادق سؤال می‌شود، مقصود از محدث چیست؟ آن حضرت فرمود:

«يَأْتِيهِ مَلَكٌ فَيَنْكُتُ فِي قَلْبِهِ كَيْتَ وَ كَيْتَ».[۲]

«محدث کسی است که فرشته بر او نازل می‌شود و نکات وحی را بر قلب او عرضه می‌دارد (بدون اینکه ملک را مشاهده کند)».

روایاتی که ذکر شد از جمله احادیث مسلم و قطعی است که از ائمه اطهار : وارد شده است و مقصود ما از نقل آنها، اثبات این مطلب است که روشن شود در این منصب، در این منقبت، حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها با علی و اولاد معصومین او شریک است و او نیز محدثه بوده، چنان که امامان دوازده‌گانه محدث بوده‌اند.

حضرت صادق 7 می‌فرماید:

«فاطِمَة بِنْتُ 6 كانَتْ مُحدثه وَ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً، إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ 3 مُحَدَّثَةً، لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانَتْ تَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ فَتُنَادِيهَا - كَمَا تُنَادِي مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ -: يَا فَاطِمَةُ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ»، يَا فَاطِمَةُ «اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»[۳] فَتُحَدِّثُهُمْ وَ يُحَدِّثُونَهَا، فَقَالَتْ لَهُمْ ذَاتَ لَيْلَةٍ: أَ لَيْسَتِ الْمُفَضَّلَةُ عَلَى نِسَاءِ

۱ـ مراجعه بفرمایید به: اصول کافی ۲۷۱/۱، ۲۷۰، امالی طوسی ۲۱/۲، ۲۲، الاختصاص/۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۹، کنز الفوائد/ ۱۷۶، ۱۷۷، بصائر الدرجات/۳۲۱ـ۳۲۳، ۳۶۶، ۳۷۲، اختیار معرفة الرجال/۱۱۸، بحارالانوار ۶۷/۲۶ـ ۷۰، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ج ۳۸/ ۲۱۶، ج ۳۹/ ۱۵۲، ۴۰/ ۱۴۱ـ ۱۴۲، ۴۷/ ۷۵.

۲ـ امالی طوسی ۲/ ۲۱، ۲۲، بحارالانوار ۲۲/ ۳۲۷.

۳ـ اصل آیه‌ی قرآنی چنین است: «يا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفٰاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفٰاكِ عَلىٰ نِساءِ الْعالَمِينَ * يا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرّٰاكِعِينَ»؛ سوره‌ی آل‌عمران: ۴۲، ۴۳.

الْعَالَمِينَ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ؟ فَقَالُوا: لا، إِنَّ مَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ إِنَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَكِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِكِ وَ عَالَمِهَا وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِين». [1]

«فاطمه دختر رسول خدا محدثه بود نه پیامبر. فاطمه را از این جهت محدثه نامیده‌اند که فرشتگان از آسمان بر او نازل می‌شدند و با او ـ همانگونه که با مریم بنت عمران گفتگو داشتند ـ این چنین سخن می گفتند: یا فاطمه بدرستی که خدای تعالی ترا پاک و منزه گردانید و از تمام زنان عالم ترا برگزید.

(حضرت صادق به سخن چنین ادامه می‌دهند): شبی حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها به فرشتگانِ هم‌صحبتِ خویش فرمود: آیا آن زن که از جمیع زنان عالم برتر است مریم بنت عمران نیست؟ جواب دادند: نه، زیرا مریم فقط سیده‌ی زنان عالم در زمان خودش بود، ولی خدای تعالی تو را ـ هم در زمان مریم، و هم در بین زنان دیگر از اولین و آخرین، در تمام زمانها ـ بانوی بانوان جهان قرار داده است».

این روایت را عده‌ای از دانشمندان نقل کرده‌اند. در برخی از احادیث تصریح شده است به اینکه: جبرئیل هم‌صحبت حضرت صدیقه‌سلام‌الله‌علیها بوده است. روایات وارده در این موضوع صریحاً حاکی از این است که بعد از رحلت پیامبر اکرم از خداوند متعال برای تسلی خاطر حضرت زهرا 3 ،فرشتگان را هم‌صحبت و مأنوس او گردانید، و در این مورد حضرت صادق می‌فرماید:

۱ـ علل الشرائع ج۱۸۲، بحارالانوار۱٤/ ۲۰٦، ج ٤۳/ ۷۸، ۷۹. همچنین مراجعه بفرمایید به: بصائر الدرجات/۳۷۲، الاختصاص/ ۳۲۹، بحارالانوار ۲٦/ ۷۹.

«... إِنَّ فاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ 6 خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَ قَدْ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا، وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاهَا عَلَى أَبِيهَا، وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَ كَانَ عَلِيٌّ يَكْتُبُ ذَلِكَ، فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ.»[1]

«فاطمه بعد از رحلت پیامبر اکرم بیش از ۷۵ روز زنده نماند، و غم جانسوز داغ پدر قلب او را لبریز کرده بود، به این جهت جبرئیل پی در پی به حضورش می‌آمد و او را در عزای پدر سلامت باد می‌گفت، و تسلی‌بخش خاطر غمین زهرا بود؛ و گاه از مقام و منزلت پدر بزرگوارش سخن می‌گفت، و گاه از حوادثی که بعد از رحلت او بر ذریه‌اش وارد می‌گردید خبر می‌داد؛ و امیرالمؤمنین 7 نیز آنچه جبرئیل املاء می‌کرد همه را به رشته‌ی تحریر در می‌آورد، و مجموعه‌ی این سخنان است که به مصحف فاطمه موسوم گردید».

روایت دیگری در کتاب کافی، از حضرت صادق 7 به این شرح نقل شده است:

«إِنَّ اللّٰهَ تبارك وَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ 6 دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ 7 مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَرْسَلَ اللّٰهُ إِلَيْهَا مَلَكاً يُسَلِّي غَمَّهَا وَ يُحَدِّثُهَا؛ فأخبرت بذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ 7، فَقَالَ لَهَا: إِذَا أَحْسَسْتِ بِذَلِكِ وَ سَمِعْتِ الصَّوْتَ، قُولِي لِي، فَأَعْلَمَتْهُ فَجَعَلَ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَتْ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفاً، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ، وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمُ مَا يَكُونُ».[2]

۱ـ اصول کافی ۲۴۱/۱، بصائر الدرجات/۱۵۳، ۱۵۴، بحارالانوار ۵۴٦/۲۲، ج ۴۱/۲٦، ج ۷۹/۴۳، ۸۰، ۱۵٦، ۱۹۴.

۲ـ اصول کافی ۲۴۰/۱، بحارالانوار ۲۲/ ۵۴۵، ج ۴۳/ ۸۰.

«هنگامی که خدای تعالی پیامبرش را قبض روح فرمود، از غمهای گرانباری که قلب زهرا را در مصیبت پدرش فراگرفت، جز خدای عزوجّل کسی آگاه نبود. به این جهت حق تعالی فرشته‌ای را مونس زهراسلام‌الله‌علیها فرمود که تسلی‌بخش غمهای او و هم‌صحبت او در تنهائی او باشد. فاطمه‌سلام‌الله‌علیها این مطلب را به علی علیه‌السلام بازگو نمود؛ و حضرت فرمود هرگاه احساس کردی که فرشته به حضورت آمد، و صدای او را شنیدی مرا خبردار کن. از املاء جبرئیل و فرشتگان دیگر که امیرالمؤمنین کاتب آنها بود، مصحف فاطمه فراهم آمد، که علی درباره‌ی آنها فرمود: در این مصحف مسائل شرعی و حلال و حرام مطرح نیست بلکه دانشی است از آنچه که (واقع شده و یا) بوقوع خواهد پیوست».

محدثه بودن فاطمه‌سلام‌الله‌علیها از مسلّمات است، بطوری که در زیارت آن حضرت نیز وارد شده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا التَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِيمَةُ».[۱]

در نتیجه، حضرت صدیقه‌سلام‌الله‌علیها در مقام محدثه بودن (هم صحبت فرشتگان بودن) با امیرالمؤمنین و یازده معصوم دیگر : شریک می‌باشد، و **احراز این مقام جز برای آن کس که «ولی» است امکان‌پذیر نیست، و چون فاطمه‌سلام‌الله‌علیها ولیةالله است، در سایه‌ی مقام ولایتش، فرشتگان با او سخن می گویند. پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین، مقام ولایت را توأم با محدَّث بودن، بیان کرده‌اند،** هر نبی بعد از خودش یک ولی را جانشین قرار داده است، رسول خدا 6 نیز امیرالمؤمنین، فاطمه، و حسن و حسین و اولاد معصومین : او را اولیاء پس از خویش قرار داده است، **و دارا بودن این مرتبه‌ی والای محدَّث بودن در امت رسول خدا جز برای این سیزده معصوم برای هیچ یک از افراد امت معقول نیست، و تمام حرکات، اطوار، گفتار و کردار حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها نمایانگر مقام محدَّثه بودن آن حضرت است.**

۱ـ اقبال الاعمال/ ٦٢٤، بحارالانوار ۹۷/ ۱۹۵، ۱۹۹.

موضوع دهم: بشارت بهشت رفتن به شیعیان زهرا 3

چنانکه رسول اکرم به شیعیان امیر المؤمنین و فرزندان معصومش بشارت بهشت را داده است و در منقبت و عظمت مقام آنان مطالبی بیان داشته‌اند، نسبت به شیعیان زهرا 3 نیز عیناً با ذکر همان مناقب مژده‌ی بهشت داده‌اند. **شیعه** یعنی تابع و پیرو و اقتدا کننده. **شیعه‌ی علی** کسی است که از علی 7 هدایت می‌یابد و همراه او و متمسک و دست به دامان اوست. **شیعه‌ی فاطمه** 3 در اخبار عیناً در ردیف شیعیان علی است. گاه پیامبر اکرم در مدح شیعیان امیر المؤمنین سخن می گوید، و گاه در منقبت شیعیان فاطمه سلام‌الله‌علیها و همین روش رسول خدا نشانگر این است که حضرت زهرا 3 خود استقلال دارد و دارای کرامات و مقام والا و صاحب **ولایت کبری** می‌باشد.

اینک حدیثی از پیامبر اکرم 6 در شان آن حضرت:

«جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ مَرْفُوعاً: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تُقْبِلُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ... ، خِطَامُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ، قَوَائِمُهَا مِنَ الزُّمُرُّدِ الْأَخْضَرِ، ذَنَبُهَا مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ، عَيْنَاهَا يَاقُوتَتَانِ حَمْرَاوَانِ، عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ، يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا، وَ بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا، دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ وَ خَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ، عَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ، لِلتَّاجِ سَبْعُونَ رُكْناً، كُلُّ رُكْنٍ مُرَصَّعٌ بِالدُّرِّ وَ الْيَاقُوتِ. يُضِيءُ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ فِي أُفُقِ السَّمَاءِ؛ وَ عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَ عَنْ شِمَالِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَ جَبْرَئِيلُ آخِذٌ بِخِطَامِ النَّاقَةِ، يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ:

غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ 6 ؛ فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ إِلَّا غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ، فَتَسِيرُ حَتَّى تُحَاذِيَ عَرْشَ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ... ، فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا حَبِيبَتِي وَ ابْنَةَ حَبِيبِي، سَلِينِي تُعْطَيْ، وَ اشْفَعِي تُشَفَّعِي...

فَتَقُولُ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي، ذُرِّيَّتِي وَ شِيعَتِي، وَ شِيعَةَ ذُرِّيَّتِي وَ مُحِبِّي، وَ مُحِبِّي ذُرِّيَّتِي. فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: أَيْنَ ذُرِّيَّةُ فَاطِمَةَ وَ شِيعَتُهَا وَ مُحِبُّوهَا وَ مُحِبُّو ذُرِّيَّتِهَا، فَيُقْبِلُونَ وَ قَدْ أَحَاطَ بِهِمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ فَتَقْدُمُهُمْ فَاطِمَةُ 3 حَتَّى تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ.»[۱]

جابر بن عبدالله از رسول خدا 6 روایت می کند که فرمود:

«هنگامی که روز قیامت فرا رسد، دخترم فاطمه سوار بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی وارد عرصه محشر می‌شود، که مهار آن ناقه از مروارید درخشان و چهارپای آن از زمرد سبز، دنباله‌اش از مشک بهشتی، چشمانش از یاقوت سرخ، و بر فراز آن، قبه‌ای (خیمه‌ای) از نور، که بیرون آن از درونش و درون آن از بیرونش نمایان است. فضای داخل آن قبه، انوار عفو الهی و خارج آن خیمه، پرتو رحمت خدایی است. و بر فرازش تاجی از نور که دارای هفتاد پایه است از درّ و یاقوت که همانند ستارگان درخشان در افق آسمان نورافشانند. از جانب راست آن مرکب هفتاد هزار ملک، و از طرف چپ آن هفتاد هزار فرشته است ـ و جبرئیل در حالی که مهار ناقه را گرفته است ـ با صدای بلندی ندا می کند: نگاه خود را فراسوی خویش گیرید، و نظرها به پایین افکنید، این فاطمه دختر محمد است که عبور می کند. در آن هنگام، حتی انبیاء و صدیقین و شهدا همگی از ادب، دیده فرومی گیرند؛ تا اینکه فاطمه عبور می کند و در مقابل عرش پروردگارش قرار می گیرد، آنگاه از جانب خدا جل جلاله ندا می‌شود: ای محبوبه‌ی من، و ای دختر حبیب من، بخواه از من آنچه می‌خواهی؛ تا عطایت کنم و شفاعت کن هر که را مایلی تا قبول فرمایم.

۱ـ امالی صدوق/۲۵، بحارالانوار ۴۳/ ۲۱۹، ۲۲۰.

در جواب عرضه می‌دارد: ای خدای من، و ای مولای من، دریاب ذُریّه‌ی مرا، شیعیان مرا، پیروان مرا، و دوستان ذُریّه‌ی مرا. بار دیگر از جانب حق خطاب می‌رسد: کجا هستند ذُریّه فاطمه و پیروان او؟ کجایند دوستدارانش، و دوستداران ذریه‌ی او؟ در آن هنگام جماعتی به پیش می‌آیند و فرشتگان رحمت آنان را از هر سوی در میان می‌گیرند. و فاطمه 3 در حالی که پیشگام آنهاست همگی را همراه خود به بهشت وارد می‌فرماید».

حضرت صدیقه‌سلام‌الله‌علیها در روز قیامت سوار بر مرکبهای متفاوت به تناسب مواقف متعدد است؛ و اینکه در احادیث وارده، مرکبهای آن حضرت، متفاوت ذکر شده است، و به نظر بعضی‌ها نوع مرکب مورد اختلاف بوده است صحیح نیست. زیرا هر مرکبی که بیان شده است با مشخصات معین در موقف معین بوده و همه‌اش درست و جای اختلاف نیست؛ و علت اختلاف در مشخصات مرکب، از این جهت است که هنگامی که فاطمه 3 به سوی عرش الهی سیر می کند مرکب خاصی دارد، وقتی که از مقابل عرش به جانب بهشت روان است یک مرکب مخصوص دیگر؛ و همچنین هنگام ورود به‌بهشت و جولان و طیران در فضای رحمت الهی ـ همانند جعفر طیار ـ دارای مرکبهای خاص و گوناگون می‌باشد. در روایتی که ذکر شد، و مشخصات یکی از مرکبهای آن حضرت بیان گردید و گفته شد که جبرئیل مهار ناقه‌ی بهشتی زهراسلام‌الله‌علیها را در روز محشر می گیرد. می توان گفت که جبرئیل، نماینده‌ی خاص خدای لامکان، در هر مکان و موقفی است و در برخی از آیات و روایات که جمله‌ی «خدا آمد» بکار رفته است، دانشمندان همه را حمل بر آمدن جبرئیل نماینده‌ی حق تبارک و تعالی نموده‌اند؛ لذا هنگام ورود فاطمه 3 به عرصه‌ی محشر، آن یکتا کنیز برگزیده‌ی خدا و بانوی بانوان عالم از اولین و آخرین، همین شایسته‌ی اوست که مهار مرکبش را جبریل امین بگیرد و با افتخار ندا کند:

«غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ 6». [۱]

۱ـ یعنی: (چشمان خود فروبندید تا فاطمه عبور نماید). این جمله در روایات متعدد با عبارات مختلفی ایراد گردیده است، که از آن قبیل است:

«--

در یک روایت دیگر از رسول اکرم 6 چنین نقل شده است که فرمود:

«...یُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ، يَا أَهْلَ الْقِيَامَةِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ، هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، تَمُرُّ عَلَى الصِّرَاطِ، فَتَمُرُّ فَاطِمَةُ عليها وَ تَمُرُّ شِيعَتُهَا عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ...».[1]

--»

«غضّوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه الصدیقة بنت محمد 6 و من معها».

«غضّوا ابصارکم لتجوز فاطمة بنت محمد 6 سیدة نساء العالمین علی الصراط».

«غضّوا ابصارکم و نکّسوا رؤسکم».

«غضّوا ابصارکم تمرّ فاطمة بنت رسول‌الله 6 ».

«غضّوا ابصارکم حتی تعبر فاطمة بنت محمد 6 ».

«غضّوا ابصارکم حتی تمرّ فاطمة بنت حبیب الله 6 ».

«غضّوا الابصار فإن هذه فاطمه تسیر».

«غضّوا ابصارکم فهذه فاطمه بنت محمد رسول‌الله 6 تمرّ علی الصراط».

«نکّسوا رؤسکم و غضّوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة علی الصراط».

«طأطأوا الرؤوس و غضّوا الابصار، فإن هذه فاطمة تسیر الی الجنة».

حاکم نیسابوری درباره‌ی روایت فوق می‌گوید: «این حدیث ـ علی شَرْطِ الشَّیْخَین (یعنی بر مبنای شرط بخاری و مسلم) ـ صحیح است». (مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۳).

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه ۹/ ۱۹۳ پس از نقل این روایت چنین می گوید: «و هذا من الاحادیث الصحیحة، و لیس من الاخبار المستضعفة». یعنی این روایت از احادیث صحیحه می‌باشد و از جمله احادیث ضعیف نیست.

بعضی از مصادر این روایت در کتب عامه از این قرار است: معجم کبیر طبرانی ج ۱۰۸/۱/ح ۱۸۰، مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۳، ۱٦۱، اُسُد الغابه ۵/ ۵۲۳، تلخیص المستدرک ۳/ ۱۵۳، فرائد السمطین ج ۲/ ٤۹/ ح ۳۸۰، الصواعق المحرقه/ ۲۸۹، کنز العمال ۱۲/ ۱۰۵، ۱۰٦/ح ۳٤۲۰۹ ـ ۳٤۲۱۱، ص ۱۰۸/ح ۳٤۲۱۹، ص ۱۰۹، ۱۱۰/ ح ۳٤۲۲۹، ینابیع المَوَدَّة/۱۸۲، الاتحاف/٤٦.

این روایت در کتب شیعه نیز موجود است که از جمله می‌توان به مصادر ذیل مراجعه نمود: تفسیر الامام العسکری ـ ذیل تفسیر سوره‌ی البقره: ۹۳ ـ ص٤۳٤، کنز الفوائد/۲۵۳، ۲۵٤، ۳۵۵، ۳۵٦، تفسیر فرات/ ٤۳۷، ٤۳۸/ح ۵۷۸. کسانی که مایل به بررسی بیشتر روایات شیعی در این باره هستند مراجعه بفرمایند به: بحارالانوار۳۳٦/۷، ج ۵۲/۸، ۵٤، ٦۸، ج۲٤۳/۱۷، ج ۲۷٤/۲٤، ج ۱٤۰/۲۷، ج ۳۲/ ٦۱۰، ج ۳۷/ ۷۰، ج ٤۳/ ۵۲، ۵۳، ٦۲، ٦٤، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲٤، ج ٦۸/ ۵۹.

۱ـ بحارالانوار ٤۳/ ۲۲۳.

«روز قیامت منادی از میان عرش الهی ندا می کند: ای اهل محشر چشمان خود فرو گیرید، این فاطمه دختر محمد است که از صراط عبور می کند، آنگاه فاطمه با شیعیانش بسرعت برق از صراط می گذرند».

در حدیث دیگری از حضرت رسول اکرم 6 منقول است که فرمود:

«... ثُمَّ يَقُولُ جَبْرَئِيلُ 7: يَا فَاطِمَةُ سَلِي حَاجَتَكِ. فَتَقُولِينَ: يَا رَبِّ شِيعَتِي. فَيَقُولُ اللَّهُ عزوجل: قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ. فَتَقُولِينَ: يَا رَبِّ شِيعَةَ وُلْدِي. فَيَقُولُ اللَّهُ: قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ. فَتَقُولِينَ: يَا رَبِّ شِيعَةَ شِيعَتِي. فَيَقُولُ اللَّهُ: انْطَلِقِي فَمَنِ اعْتَصَمَ بِكِ فَهُوَ مَعَكِ فِي الْجَنَّةِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَوَدُّ الْخَلَائِقُ أَنَّهُمْ كَانُوا فَاطِمِيِّينَ، فَتَسِيرِينَ وَ مَعَكِ شِيعَتُكِ وَ شِيعَةُ وُلْدِكِ وَ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ آمِنَةً رَوْعَاتُهُم...»[1]

«پس آنگاه جبرئیل عرض می کند: ای فاطمه، هر چه می‌خواهی از خدای خویش طلب کن. فاطمه عرض می کند: خدایا، شیعیان مرا دریاب. خطاب می‌رسد: همه‌ی شیعیان تو را آمرزیدم. عرضه می‌دارد: پروردگارا، شیعه‌ی فرزندانم را نیز نجات بده. ندا می آید: همه‌ی آنان را بخشیدم؛ یا فاطمه، اینک در میان اهل محشر برو و هر کسی که به تو پناهنده شود، همراه تو به بهشت وارد خواهد شد. پیامبر اکرم 6 سپس به سخنان چنین ادامه داد: *در آن هنگام همه‌ی مردم آرزو می کنند که ای کاش ما نیز*

۱ـ تفسیر فرات/ ٤٤٤ـ ٤٤٧/ ح ٥٨٧، بحارالانوار ٨/ ٥٤، ٤٣/ ٢٢٧. این حدیث که توسط امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم نقل گردیده است نسبتاً طویل است و در آن به بعضی از مناقب حضرت زهرا 3 خصوصاً به موقف و مقام حضرت صدیقه در محشر ـ اشاره گردیده که ما بدلیل اهمیت آن، متن کامل روایت را در تعلیق شماره‌ی ٥ آورده‌ایم.

فاطمی بودیم. یا فاطمه، در چنین روزی است که شیعیان تو، پیروان اولاد تو، و شیعیان امیرالمؤمنین در پی تو به سلامت وارد بهشت می‌شوند».

جناب جابر در یک حدیث مفصل از حضرت باقر 7 نقل می کند که فرمود:

«... وَ اللَّهِ يا جَابِرُ، إِنَّهَا ذَلِكَ الْيَوْمَ لَتَلْتَقِطُ شِيعَتَهَا وَ مُحِبِّيهَا كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ الْجَيِّدَ مِنَ الْحَبِّ الرَّدِيِّ، فَإِذَا صَارَ شِيعَتُهَا مَعَهَا عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ، يُلْقِي اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ أَنْ يَلْتَفِتُوا، فَإِذَا الْتَفَتُوا فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَل: يَا أَحِبَّائِي مَا الْتِفَاتُكُمْ؟ وَ قَدْ شَفَعَتْ فِيكُمْ فَاطِمَةُ بِنْتُ حَبِيبِي. فَيَقُولُونَ: يَا رَبِّ أَحْبَبْنَا أَنْ يُعْرَفَ قَدْرُنَا فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ. فَيَقُولُ اللَّهُ: يَا أَحِبَّائِي ارْجِعُوا وَ انْظُرُوا مَنْ أَحَبَّكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ، انْظُرُوا مَنْ أَطْعَمَكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ، انْظُرُوا مَنْ كَسَاكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ، انْظُرُوا مَنْ سَقَاكُمْ شَرْبَةً فِي حُبِّ فَاطِمَةَ، انْظُرُوا مَنْ رَدَّ عَنْكُمْ غِيبَةً فِي حُبِّ فَاطِمَةَ، خُذُوا بِيَدِهِ وَ أَدْخِلُوهُ الْجَنَّةَ. قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ: وَ اللَّهِ لَا يَبْقَى فِي النَّاسِ إِلَّا شَاكٌّ أَوْ كَافِرٌ أَوْ مُنَافِقٌ...»[1]

«به خدا قسم یا جابر، این است همان روزی که مادرم زهرا شیعیان خود را از میان اهل محشر جدا می کند چنان مرغی که دانه‌های خوب را از بد جدا می‌سازد. و چون همراه فاطمه شیعیانش به در بهشت می‌رسند، خدا در قلب آنان چنین القاء می‌فرماید که به پشت سر خویش نگاه کنند؛ آنگاه که به عقب سر خود نظر افکنند،

۱ـ تفسیر فرات / ۲۹۹/ ح ۴۰۳، بحارالانوار ۸/ ۵۲، ۴۳/ ۶۵. متن کامل این روایت در تعلیق شماره‌ی ٦ آمده است.

از جانب خدای تعالی خطاب می‌شود: سبب چیست که شما به پشت سرتان نگاه می‌کنید؟ من که شفاعت فاطمه دخترم حبیبم محمد را درباره‌ی شما پذیرفتم. عرض می‌کنند: پروردگارا دوست می‌داریم قدر و منزلت ما شیعیان فاطمه در چنین روزی شناخته شود. پس، از جانب خدای تعالی خطاب می‌شود: ای دوستان من برگردید، برگردید (به صحنه‌ی محشر)، نظر افکنید (در میان آن جماعت و) هر کس را که برای دوستی فاطمه شما را دوست داشته است هر کس را که به خاطر زهرا به شما دوستداران فاطمه اطعام کرده؛ نیکی نموده، و با جرعه‌ی آبی سیرابتان کرده، و یا از غیبت افراد درباره‌ی شما مانع شده است: دست او را بگیرید و به بهشت واردش کنید، سپس حضرت ابوجعفر (امام باقر) 7 اضافه فرمود: به خدا سوگند از برکت محبت جده‌ام زهرا کسی بر جای نمی‌ماند جز آن کسی که نسبت به مقام والای آل‌محمد تردید داشته و یا کافر و یا منافق باشد».

در «تفسیر فُرات بن ابراهیم» روایتی از حضرت رسول اکرم 6 منقول است که آن حضرت فرمود:

«...تَدْخُلُ فَاطِمَةُ ابْنَتِي الْجَنَّةَ وَ ذُرِّيَّتُهَا وَ شِيعَتُهَا...، و ذلك قوله تعالى: «لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ»[1]... «وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ»

۱ـ سوره‌ی الانبیاء: ۱۰۳.

۲ـ سوره‌ی الانبیاء: ۱۰۲.

۳ـ این عبارت در دو روایت نقل شده است که هر دو در کتاب تفسیر فرات آمده است. مراجعه بفرمایید به: تفسیر فرات / ۲۶۹، ۴۳۷، ۴۳۸/ ح ۳۶۲، ۵۷۸، بحارالانوار ۷/ ۳۳۶، ج ۴۳/ ۶۳، ج ۶۵/ ۶۰.

[2]؛ هِيَ وَ اللّٰهُ فَاطِمَةُ وَ ذُرِّيَّتُهَا وَ شِيعَتُهَا...»[3]

«دخترم فاطمه با ذریه و شیعیانش وارد بهشت می‌شوند، و در این مورد است که خدای تعالی می‌فرماید: هرگز فزع اکبر (هول و هراس بزرگ روز قیامت) آنها را غمگین نمی‌سازد... و با هر چه که بدان تمایل دارند برای همیشه متنعّمند...».

آری، فاطمه و ذریه و شیعیان او در پناه رحمت خدا، از وحشت روز محشر در امن و امان هستند و از اینجا معلوم می‌شود که حضرت زهرا دارای شیعه‌ی مخصوص به خود و صاحب استقلال شخصیت می‌باشد.

عاصمی در کتاب زَیْن الفَتی ـ در بخش «اشتراط الساعة» ـ از سلمان چنین روایت می کند که پیامبر اکرم فرمود:

«یا سَلْمانُ وَ الَّذی بَعَثَنی بالنُّبُوَّةِ لَآخُذَنَّ یَوْمَ الْقِیامَةِ بِحُجْزَةِ جِبْرِئیلَ، وَ عَلِیٌّ آخِذَ بِحُجْزَتی، وَ فاطِمَةُ آخِذَةٌ بِحُجْزَتِهِ، وَ الْحَسَنُ آخِذٌ بِحُجْزَةِ فاطِمَةَ، وَالْحُسَیْنُ آخِذٌ بِحُجْزَةِ الْحَسَنِ، وَ شِیعَتُهم آخِذَةٌ بِحُجْزَتِهِم. فَأَیْنَ تَرَی اللّٰهُ ذاهِباً بِرَسولِ اللّٰهِ؟ وَ أیْنَ تَری رَسُولِ اللّٰهِ ذاهِباً بِأَخِیهِ؟ وَ أَیْنَ تری أَخا رَسُولِ اللّٰهُ ذاهِباً بِزَوْجَتِهِ؟ و أیْنَ تَری فاطمَةَ ذاهِبَةً بِوُلْدِها؟ وَ أَیْنَ تَری وُلْدَ رَسُولِ اللّٰهُ 6 ذاهِبینَ بِشِیعَتِهِمْ؟ إلَی الْجَنَّةِ وَ رَبِّ الْکَعْبَةِ یا سَلْمانُ، إلَی الْجَنَّةِ وَ رَبِّ الکَعْبَةِ یا سَلْمانُ، إلَی الْجَنَّةِ وَ رَبِّ

۱ـ زین الفتی فی شرح سوره هل اتی (نسخه‌ی مخطوط این کتاب در نجف اشرف در اختیار مرحوم علامه امینی بوده است).

الکَعْبَة یا سَلْمانُ، عَهْدٌ عَهِدَ بِهِ جِبْرِئیلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعالَمِینَ».(۱)

«ای سلمان، قسم به وجود مقدسی که مرا به پیامبری مبعوث فرموده است، در روز قیامت، من دامان جبرئیل (نماینده‌ی خدای عزوجلّ را می گیرم، و علی دامان مرا، و فاطمه دامان علی را، و حسن دامان فاطمه را، و حسین دامان حسن را، و شیعیانشان دست به دامان آنها هستند. یا سلمان، آیا گمان می کنی، خدای تعالی پیامبرش را (پناهنده‌ی خود را) کجا می‌برد؟ و پیامبر، برادرش علی را؟ و علی همسرش زهرا را؟ و فاطمه دو فرزندش را؟ و آنها شیعیانشان را کجا خواهند برد؟ سپس پیامبر اکرم سه بار تکرار فرمودند: ای سلمان قسم به خدای کعبه به سوی بهشت می‌برند؛ و این پیمانی است که جبرئیل از جانب پروردگار جهانیان وعده داده است».

اعتراف و ایقان به ولایت حضرت صدیقهسلام‌الله‌علیها، و اظهار تشیع و دوستی نسبت به او، در زیارت مخصوص آن حضرت نیز با این جملات بیان شده است: «خدایا شاهد باش که من از شیعیان زهرا و از دوستان اویم و معتقد به ولایت آن حضرت هستم».

با توجه به اینکه حضرت فاطمه صدیقهسلام‌الله‌علیها در والاترین مناقب و برترین مقامات با پدر و همسر و فرزندانش مشترک است و با در نظر گرفتن مطالبی که نسبت به مراتب عالی آن حضرت در روز قیامت بیان شد، و بشارتهائی که درباره‌ی شیعیانش از پیامبر اکرم نقل شده است، هرگز معقول نیست که صاحب این مقامات عالیه **ولیةالله** نباشد.

مطالبی را که بیان شد، از اخباری که در علت نامگذاری حضرت صدیقهسلام‌الله‌علیها به اسامی «فاطمه» و «بتول» وارد شده است می توان استفاده کرد. فاطمه اسمی است که از اسماء حق تبارک و تعالی مشتق گردیده، و بر عرش و جنت چنین نوشته شده است: «أَنَا الفَاطِرُ وَ

هذِهِ فاطِمَةُ».

در کتاب ذخائر العقبی می‌خوانیم:

«قالَ رَسُولُ‌اللّٰهُ 6 لِفاطِمَةَ: یا فاطِمَةُ تَدْرِینَ لِمَ سُمِّیتِ فاطِمَةَ؟ قالَ عَلِیٌّ: یا رَسُولَ‌اللّٰهِ لِمَ سُمِّیَتْ فاطِمَةَ؟ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ فَطَمَها وَ ذُرِّیَّتَها عَنِ النّارِ یَوْمَ القِیامَةِ».[1]

«پیامبر اکرم به فاطمه فرمود: آیا می دانی چرا اسم ترا فاطمه نهاده‌اند؟ علی عرض کرد: یا رسول‌الله خودتان بفرمایید سبب این تسمیه چیست. پیامبر اکرم فرمود: سبب این است که خدای تعالی فاطمه و شیعیان او را از آتش روز قیامت منقطع و دور نگهداشته است».

روایت مذکور را محب‌الدین طبری در ذخائر العُقبیٰ از ابن عَساکر نقل کرده است و اضافه می کند که این حدیث را امام علی بن موسی الرضا 8 نیز در مسند خود ذکر کرده است. محب‌الدین طبری می گوید حضرت رضا در کتاب مسندش چنین می‌فرماید:

«إِنَّ رَسُولَ‌اللّٰهُ 6 قالَ: إِنّ عَزَّوَجَلَّ فَطَمَ ابْنَتی فاطِمَةَ وَ وُلْدَها وَ مَنْ أَحَبَّهُمْ مِنَ النّارِ فَلِذلِكَ سُمِّیَتْ فاطِمَة».[2]

«پیامبر اکرم فرمود: بدرستی که خدای تبارک و تعالی دخترم فاطمه و فرزندانش را و هر کسی را که آنان را دوست بدارد از آتش منقطع و دور گردانیده است و از این جهت است که او را

۱ـ ذخائر العقبی/ ۲۶، ینابیع المودّة / ۱۹۴، ارجح المطالب / ۲٤، ۲٦۳، ٤٤٥.
نسائی و خطیب بغدادی روایت می‌کنند که پیامبر فرمود: «ان ابنتی فاطمه حوراء آدمیة، لم تحض و لم تطمث، انما سمّاها فاطمة لانّ الله فطمها و محبّیها عن النار». (الصواعق المحرقه/ ۲٤۵، کنز العمال ج ۱۲/ ۱۰۹/ ح ۳٤۲۲٦).

۲ـ ذخائر العقبی/ ۲٦، ینابیع المودّة/ ۱۹٤، ارجح المطالب / ۲٤، ۲٦۳، ٤٤۵.

فاطمه نامیده‌اند».

علاوه بر دانشمندانی که نامشان برده شد، جمعی دیگر از علماء نیز این روایت را در کتابهای خود آورده‌اند، از جمله عُبیدی مالکی[۱] در عمدة التحقیق این مطلب را ذکر کرده است.[۲]
قَسْطَلّانی که یکی از دانشمندان بزرگ عامه است در مواهب اللَّدُنّیَه چنین نقل می کند:

«رَوَی النَّسائیُ وَ الْخَطیبُ مَرْفُوعاً: [إِنَّما سُمِّیَتْ فاطِمَة لِأَنَّ اللّٰهَ فَطَمَها وَ مُحِبِّیها عَنْ النّارِ].[۳] وَ [سُمِّیَتْ بَتُولا لانْقِطاعِها عَنْ نِساءِ زَمانِها فَضْلاً وَ دِینا وَ حَسَباً. وَ قِیلَ لانْقِطاعِها عَنِ الدُّنْیا إِلَی اللّٰهِ تَبارَکَ وَ تَعالی] قالَهُ ابْنُ الأَثیرِ».[٤]

«نسائی و خطیب بغدادی از پیامبر روایت کرده‌اند که فرمود: [فاطمه به این دلیل فاطمه نامیده شده که خدای تبارک و تعالی او و دوستانش را از آتش منقطع و دور گردانیده است]؛ و ابن اثیر می گوید: [او را بتول نامیده‌اند، زیرا از نظر تدیّن و فضیلت و اصالت از تمام زنان عصر خویش جدا و ممتاز بوده است؛ همچنین گفته شده که تسمیه‌ی او به بتول به این دلیل است: که

۱ـ ابراهیم بن عامر علی عبیدی مصری مالکی متوفای ۱۰۹۱ هجری. وی دارای تألیفات متعددی است که یکی از آنها کتاب «عمدة التحقیق فی بشائر آل‌الصدیق» می‌باشد. (ایضاح المکنون ۵۲/۱، هدیة العارفین ۳۳/۱، معجم المؤلفین ۱/ ۳۳).

۲ـ عبیدی این روایت را عیناً از کتاب ذخائر العقبی نقل می‌نماید. (عُمْدَة التحقیق/ ۱۵، ذخائر العقبی/۲٦). همچنین دیلمی نقل می‌کند که پیامبر فرمود: «انما سمیت ابنتی فاطمة لان الله فطمها و محبیها عن النار». (فردوس الاخبار ۱/ ٤۲٦/ ۱۳۹۵، الصواعق المحرقه/ ۲۳۵).

۳ـ المَواهِب اللَّدُنیه ۱/ ۳۹٤. همچنین مراجعه بفرمایید به: الصواعق المحرقه/ ۲٤۵، فرائد السمطین ۲/ ٤۸، ۵۷، ۵۸/ح ۳۷۹، ۳۸٤، کنز العمال ج ۱۲/ ۱۰۹/ح ۳٤۲۲٦.

٤ـ المَواهِب اللَّدُنّیّه ۱/ ۳۹٤، ۳۹۵. همچنین مراجعه بفرمایید به النهایة ـ ذیل کلمه‌ی «بتل» ـ ۱/ ۹٤.

فاطمه دل از دنیا گسسته و به خدای خویش پیوسته است]».

هر یک از نامهای حضرت فاطمهسلام‌الله‌علیها رمزی و سرّی دارد که در اخبار وارد است، چرا فاطمه‌اش نامیده‌اند؟ چرا او را بتول گفته‌اند، و چرا اسمش را عَذرا ء نهاده‌اند؟

چنانکه گفته شد «فاطمه» و «بتول» در حقیقت هر دو یک معنی دارند که به فرمایش پیامبراکرم 6 حاکی از این است که حضرت فاطمه و فرزندش و شیعیان او در روز قیامت از آتش منقطع و دورند. خدا ما را نیز از شیعیان فاطمهسلام‌الله‌علیها قرار بدهد، انشا ءالله.

موضوع یازدهم: خلقت پیامبر و زهرا و ائمه علیهم‌السلام از یک نور واحد

منقبت دیگر، اشتراک خاتون محشر فاطمه‌ی اطهر 3 با رسول اکرم و امیرالمؤمنین و سایر ائمه‌ی معصومین : در مبدا خلقت بودن، در خوی و سرشت، و در شئون دیگر آفرینش است. **مزیتی که محمد و آل‌محمد علیهم‌السلام در کیفیت خلقت نسبت به عموم بشر دارند *مقام ولایت* آنان را ثابت می کند، زیرا بدون داشتن آن مقام شامخ دارا بودن این امتیازِ مخصوص در آفرینش امکان ندارد،** و از این مطلب، افضلیت آنان بر جمیع مخلوقات استفاده می‌شود.

رسول اکرم و ائمه‌ی اطهارصلوات‌الله‌علیهم این موضوع را مبنای استدلال برتری خودشان بر تمام انبیاء و فرشتگان قرار داده‌اند؛ و با در نظر گرفتن اینکه حضرت صدیقه‌سلام‌الله‌علیها در این فضیلت، هم‌ردیف و هم‌شان پیامبر اکرم می‌باشد، و با بررسی اخبار وارده در این موضوع، کاملاً واضح و ثابت می شود که‌حضرت فاطمه‌سلام‌الله‌علیها ـ همانند معصومین دیگر ـ از جمیع انبیاء و ملائک افضل است؛ و اگر نسبت به این مطلب در اخبار تصریحی نداشته باشیم (که تصریح داریم)، کیفیت آفرینش ممتاز و شئون خلقت آن حضرت حاکی از مقام ولایت و برتری رتبه‌ی آن وجود مقدس بر کافه‌ی مخلوقات خداوند تبارک و تعالی (از انس و جن و ملک) می‌باشد و در این باره ما به بررسی چند روایت می‌پردازیم:

روایت اول حدیثی است از مفضل بن عمر، که از حضرت صادق 7 سؤال می کند که ولادت حضرت فاطمه‌سلام‌الله‌علیها چگونه بوده است. آن حضرت در ابتدای کلام می‌فرماید: «نَعَم...». گفتن کلمه‌ی نعم (بلی، آری) در شروع سخن نشانگر عظمت موضوع و مؤید این است که طرحِ این سؤال بسیار ارزنده و قابل بحث و گفتگو است و این مطلبی است گفتنی و داستانی است شنیدنی. نعم، بلی چه ولادتی، چه مولودی... چه داستان عجیبی...

«نَعَمْ إِنَّ خَدِيجَةَ لَمَّا تَزَوَّجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ 6 هَجَرَتْهَا نِسْوَةُ مَكَّةَ فَكُنَّ لَا يَدْخُلْنَ عَلَيْهَا وَ لَا يُسَلِّمْنَ عَلَيْهَا وَ لَا يَتْرُكْنَ امْرَأَةً تَدْخُلُ عَلَيْهَا فَاسْتَوْحَشَتْ خَدِيجَةُ لِذَلِكَ وَ كَانَ جَزَعُهَا وَ غَمُّهَا حَذَراً عَلَيْهِ. فَلَمَّا حَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ كَانَتْ فَاطِمَةُ 3 تُحَدِّثُهَا مِنْ بَطْنِهَا وَ تُصَبِّرُهَا؛ وَ كَانَتْ تَكْتُمُ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ 6 فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ 6 يَوْماً فَسَمِعَ خَدِيجَةَ تُحَدِّثُ فَاطِمَةَ فَقَالَ لَهَا يَا خَدِيجَةُ مَنْ تُحَدِّثِينَ؟ قَالَتِ الْجَنِينَ الَّذِي فِي بَطْنِي يُحَدِّثُنِي وَ يُؤْنِسُنِي. قَالَ: يَا خَدِيجَةُ، هَذَا جَبْرَئِيلُ يُخْبِرُنِي [يُبَشِّرُنِي] أَنَّهَا أُنْثَى وَ أَنَّهَا النَّسْلَةُ الطَّاهِرَةُ الْمَيْمُونَةُ؛ وَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَيَجْعَلُ نَسْلِي مِنْهَا وَ سَيَجْعَلُ مِنْ نَسْلِهَا أَئِمَّةً وَ يَجْعَلُهُمْ خُلَفَاءَهُ فِي أَرْضِهِ بَعْدَ انْقِضَاءِ وَحْيِهِ. فَلَمْ تَزَلْ خَدِيجَةُ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ حَضَرَتْ وِلَادَتُهَا. فَوَجَّهَتْ إِلَى نِسَاءِ قُرَيْشٍ وَ بَنِي هَاشِمٍ أَنْ تَعَالَيْنَ لِتَلِينَ مِنِّي مَا تَلِي النِّسَاءُ مِنَ النِّسَاء.

فَأَرْسَلْنَ إِلَيْهَا: أَنْتِ عَصَيْتِنَا وَ لَمْ تَقْبَلِي قَوْلَنَا وَ تَزَوَّجْتِ مُحَمَّداً يَتِيمَ آلِ أَبِي طَالِبٍ، فَقِيراً لَا مَالَ لَهُ فَلَسْنَا نَجِيءُ وَ لَا نَلِي مِنْ أَمْرِكِ شَيْئاً فَاغْتَمَّتْ خَدِيجَةُ 3 لِذَلِكَ فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهَا أَرْبَعُ نِسْوَةٍ سُمْرٍ طِوَالٍ كَأَنَّهُنَّ مِنْ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ، فَفَزِعَتْ مِنْهُنَّ لَمَّا رَأَتْهُنَّ فَقَالَتْ إِحْدَيهُنَّ لَا تَحْزَنِي يَا خَدِيجَةُ ، فَإِنَّا رُسُلُ رَبِّكِ إِلَيْكِ وَ نَحْنُ أَخَوَاتُكِ أَنَا سَارَةُ وَ هَذِهِ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ هِيَ رَفِيقَتُكِ فِي الْجَنَّةِ وَ هَذِهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ هَذِهِ كُلْثُومُ أُخْتُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، بَعَثَنَا اللَّهُ إِلَيْكِ لِنَلِيَ مِنْكِ مَا تَلِي النِّسَاءُ مِنَ النِّسَاءِ، فَجَلَسَتْ وَاحِدَةٌ عَنْ يَمِينِهَا وَ أُخْرَى عَنْ يَسَارِهَا وَ الثَّالِثَةُ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ الرَّابِعَةُ مِنْ خَلْفِهَا فَوَضَعَتْ فَاطِمَةَ طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً.

فَلَمَّا سَقَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَشْرَقَ مِنْهَا النُّورُ و دَخَلَ بُيُوتَاتِ مَكَّةَ وَ لَمْ يَبْقَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا غَرْبِهَا مَوْضِعٌ إِلَّا أَشْرَقَ فِيهِ ذَلِكَ النُّورُ وَ دَخَلَ

عَشْرٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مَعَهَا طَسْتٌ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ إِبْرِيقٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ فِي الْإِبْرِيقِ مَاءٌ مِنَ الْكَوْثَرِ فَتَنَاوَلَتْهَا الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهَا فَغَسَلَتْهَا بِمَاءِ الْكَوْثَرِ وَ أَخْرَجَتْ خِرْقَتَيْنِ بَيْضَاوَيْنِ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَ أَطْيَبَ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ وَ الْعَنْبَرِ؛ فَلَفَّتْهَا بِوَاحِدَةٍ وَ قَنَّعَتْهَا بِالثَّانِيَةِ ثُمَّ اسْتَنْطَقَتْهَا فَنَطَقَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام بِالشَّهَادَتَيْنِ وَ قَالَتْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ ـ وَ وُلْدِي سَادَةُ الْأَسْبَاطِ ؛ ثُمَّ سَلَّمَتْ عَلَيْهِنَّ وَ سَمَّتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ بِاسْمِهَا وَ أَقْبَلْنَ يَضْحَكْنَ إِلَيْهَا وَ تَبَاشَرَتِ الْحُورُ الْعِينُ وَ بَشَّرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِوِلَادَةِ فَاطِمَةَ عليها السلام وَ حَدَثَ فِي السَّمَاءِ نُورٌ زَاهِرٌ لَمْ تَرَهُ الْمَلَائِكَةُ قَبْلَ ذَلِكَ وَ قَالَتِ النِّسْوَةُ خُذِيهَا يَا خَدِيجَةُ طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً زَكِيَّةً مَيْمُونَةً بُورِكَ فِيهَا وَ فِي نَسْلِهَا فَتَنَاوَلَتْهَا فَرِحَةً مُسْتَبْشِرَةً وَ أَلْقَمَتْهَا ثَدْيَهَا فَدَرَّ عَلَيْهَا ...»[1]

«بعد از آنکه خدیجه با پیامبر اکرم ازدواج کرد، زنهای مکّه از او دوری جسته و دیگر به خانه‌ی او نمی‌آمدند و در هنگام ملاقات با خدیجه از سلام کردن به او خودداری می‌کردند و از ورود زنان به خانه‌ی او جلوگیری می‌نمودند، به این جهت قلب خدیجه را غم و وحشت فراگرفت، (البته نه از ترس جان خودش بلکه) برای خطری که جان پیامبر را تهدید می‌کرد.

هنگامی که خدیجه به فاطمه عليها السلام باردار شد، حضرت فاطمه در بطن او مونس و هم‌صحبت مادر بود و با او سخن می‌گفت و خدیجه را به صبر و بردباری دعوت می‌کرد. جناب خدیجه این

۱ـ امالی صدوق ۴۷۵، ۴۷۶، بحارالانوار ۱۶/ ۸۰، ۸۱، ج ۴۳/ ۲ـ ۴.
همچنین مراجعه بفرمایید به مناقب ابن شهر آشوب ۳/ ۳۴۰.

موضوع را از پیامبر اکرم مخفی می‌داشت، تا اینکه یک روز غفلتاً رسول خدا وارد خانه شد و سخن گفتن فاطمه را با خدیجه بشنید، از خدیجه سؤال فرمود: با چه کسی سخن می گفتی؟ عرض کرد: این کودکی که در بطن من است، هم‌صحبت من و مونس تنهائی من است. پیامبر اکرم فرمود: ای خدیجه، اینک جبرئیل به من خبر می‌دهد که این کودک، دختر من است. بدرستی که اوست اصل و ریشه‌ی نسب مبارک و پاکیزه‌ی من، که خدای تبارک و تعالی سلسله‌ی اولاد مرا از او قرار داده است، و از نسل اوست ائمه‌ی طاهرین و خلفای روی زمین، بعد از انقضاء دوران وحی من.

حضرت فاطمه تا هنگام ولادتش با خدیجه سخن می گفت، و مونس و هم‌صحبت مادر بود، وقتی که میلادش نزدیک شد، خدیجه (همانگونه که بین سایر زنان مرسوم است)به زنان قریش و بنی‌هاشم پیغام داد که زمان وضع حمل من نزدیک است، به نزد من آیید، و مرا در ولادت نوزادم یاری و مساعدت نمائید. ولی آنان چنین پاسخ دادند:
ای خدیجه، چون تو در امر ازدواجت گفتار ما راقبول نکردی، و از سخنان ما سرپیچی نمودی، و محمد یتیم آل ابی‌طالب را که فقیری تهیدست است به همسری برگزیدی ما نیز به نزد تو هرگز نمی‌آییم و در هنگام زادن، یار و پرستارت نخواهیم بود. حضرت خدیجه از جواب رد آنان سخت غمگین و آزرده شد. در آن بین، ناگهان چهار زن، همانند زنان بنی‌هاشم، به خانه‌ی جناب خدیجه وارد شدند، در حالیکه خدیجه از دیدار آنان هراسان شده بود، یکی از آن چهار زن به او گفت: ای خدیجه غم مخور پروردگار

تو ما را برای یاری تو فرستاده است. ما خواهران و یاوران تو هستیم، من «ساره» هستم، این «آسیه دختر مزاحم» رفیق بهشتی تو است، این «مریم دختر عمران» است، و این «کلثم[1]خواهر موسی بن عمران» است، خدا ما را برای کمک تو فرستاده است، تا (در این حالت که هر زنی معمولاً به کمک زنان دیگر نیازمند است) یار و پرستار تو باشیم. یک نفر از آن چهار زن در سمت راست خدیجه، دومی در طرف چپ او، سومی در پیش رویش، و چهارمی در پشت سر او (به ترتیبی که برای تولد نوزاد مرسوم است) نشستند.

فاطمه 3 پاک و پاکیزه تولد یافت؛ و چون آن مولود مقدس بر زمین فرود آمد، نوری از طلعت او ساطع شد که پرتو آن در تمام خانه‌های مکه وارد گردید، و در شرق و غرب زمین محلی نماند که از آن نور بی‌بهره باشد. در آن هنگام ده نفر حورالعین، که در دست هر یک ابریقی بهشتی، پر از آب کوثر و یک طشت بهشتی بود وارد شدند و به خدمت آن بانوئی که در پیش روی حضرت خدیجه نشسته بود تقدیم کردند، و آن بانو، حضرت فاطمه را (نه با آبهای دنیا بلکه) با آب کوثر شست و شو نمود، و سپس در میان پارچه‌ای که از شیر سپیدتر، و از مشک و عنبر خوشبوتر بود بپیچید و از همان پارچه، مقنعه‌ای برای سر مبارک او ترتیب داد؛ آنگاه حضرت فاطه 3 چنین به سخن آغاز فرمود:

۱ـ خوانندگان عنایت داشته باشند که در زبان عربی نام «کلثوم» را فقط برای مردان بکار می‌برند و برای نام‌گذاری زنان زن نامهای: «ام کلثوم» و «کلثم» استفاده می‌شود. (مراجعه بفرمایید به لسان العرب ۱۲/ ۱۳۹، معجم اسماء العرب ۲/ ١٤٦٨).

شهادت می‌دهم که خدائی جز الله نیست. و اینکه پدرم فرستاده‌ی خدا و سید و سالار پیامبران است، و اینکه همسرم سید اوصیاء، و فرزندانم سید و سالار نوادگان رسول خدا هستند (این کلمات، نخستین سخن حضرت صدیقه‌سلام‌الله‌علیها بعد از تولد اوست). و سپس فاطمه به هر یک از آن چهار زن با ذکر نامش سلام فرمود، و آنان شاد و خندان به سلام او پاسخ گفتند.

حوران بهشتی که در آنجا حضور داشتند ولادت حضرت زهرا را به یکدیگر مبارکباد گفتند، و دامنه‌ی این شور و سرور به آسمانها کشیده شد، و اهالی آسمان هر یک در بشارت و تهنیت بر دیگران پیشی می گرفت، نور بسیار درخشانی در میلاد حضرت فاطمه در آسمانها حادث شد. (نوری که قبل از آن هرگز فرشتگان نظیر آن را مشاهده نکرده بودند، (نوری که بشارت‌دهنده‌ی این مطلب بود: که عالم از طلعت این نوزاد چراغان است و جهان از پرتو رحمت نور باران).

آن چهار بانو نوزاد را به خدمت خدیجه آوردند و گفتند: ای خدیجه بگیر فرزند خود را؛ که پاکیزه و مطهر و مبارک است و برکات بی‌پایان الهی در وجود او و نسل اوست. حضرت خدیجه ـ با کمال سرور و شادمانی ـ نوزاد را در آغوش گرفت و برای نوشیدن شیر بر سینه‌اش نهاد...».

آنچه گفته شد، صفات و خصوصیات بشری است که ولی الله باشد، **و این کیفیت ولادت، مخصوص اولیاء خداست، و این شئون منحصر است به کسانی که دارای مقام ولایتند و اولی به نفس دیگران می‌باشند.** خلق شدن از نوری که پیامبر اکرم و علی‌سلام‌الله‌علیه از آن نور آفریده شده‌اند، و به سبب همان نور نیز بر جمیع فرشتگان و جبرئیل برتری یافته‌اند.

پیامبر اکرم خود این مطلب را تصریح می‌فرماید و هنگامی که از او پرسیده شد: «یا رسول‌الله تو افضلی یا جبرئیل؟ فرمود: من.

ابن عباس (پسر عموی پیامبر) سؤال کرد: چرا یا رسول‌الله؟ در جواب فرمود: خدای تعالی مرا آفریده است «مِنْ نُورٍ مَخْزُونٍ مَكْنُونٍ فی عِلْمِ اللّٰهُ» از نوری که جز خدا کسی از کیفیت آن آگاه نیست. خدای تعالی کلامی فرمود که از آن نوری حاصل شد، و سپس کلام دیگری فرمود که از آن نیز نور دیگری حادث گشت، آنگاه آن دو نور بهم پیوستند، از نور اول ارواح ما و از نور دوم پیکرهای ما بوجود آمدند».[۱]

پیامبر اکرم و امام علیه‌السلام در اثر همان نور است که در رحم مادر ـ بعد از انعقاد نطفه آنان و دمیده شدن روحشان ـ از همه جا باخبر هستند، بر همه جا احاطه دارند، و همه چیز را می‌دانند.

حضرت صدیقه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها نیز عیناً چنین است، و **مراتب مذکور از خصوصیات نبوت و امامت نیست بلکه از شئون ولایت و اولی به نفس بودن بر جمیع بشر است،** و از برکات همان مقام است که حضرت صدیقه زهرا سلام‌الله‌علیها در هنگام ولادتش، بمحض اینکه بر زمین فرود می‌آید از همه چیز آگاه است، دیگر تمام و کمالش به‌بزرگی و کوچکی سن او وابسته نیست، همانگونه که در ولادت پیامبر اکرم بر شانه‌ی مبارکش کلمات «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا»[۲] نقش می‌بندد، حضرت زهرا نیز در نخستین لحظات میلادش، از نبوت پدر خود خبر می‌دهد و به یکتایی خدا و رسالت محمد شهادت می‌دهد؛ علم او در روز ولادتش با دانش او در هنگام شهادتش هیچ فرقی ندارد؛ از همه چیز آگاه است، به اوضاع جهان بیناست، از تمام قضایا خبردار است. اسامی فرشتگان، نامهای حور العین و اهل جنت، اسم دشمنانش، و اسامی تمامی انبیاء را می‌داند؛ از اولین و آخرین، چیزی بر او

۱ـ روایتی به همین مضمون از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل شده که در بحارالانوار ۱۸/ ۳۴۵، ج ۲۶/ ۳۳۵، ج ۵۷/ ۳۰۳ موجود می‌باشد.

۲ـ سوره‌ی الانعام: ۱۱۵.

پوشیده نیست؛ او در بطن مادر و در روز ولادتش دارای همان علم خدادادی بوده است که پدرش و امیرالمؤمنین واجد آن بوده‌اند؛ در نتیجه جای هیچگونه اشکال نیست اگر در میلادش شهادت به رسالت محمد می‌دهد چنانکه علی بن‌ابی‌طالب نیز در هنگام ولادتش این شهادت را می‌دهد[1] و قرآن تلاوت می‌فرماید.[2] تمام اینها از شئون ولایت سرچشمه می گیرد، و در اثر آن نور مبارکی است که مایه‌ی آفرینش او بوده است، نوری که «مخزون مکنون فی علم الله» است، و جز خدا کسی از کیفیت آن آگاه نیست. نوری که مانند آئینه‌ای تمام‌نما، همه‌ی عوالم ملکوت در آن منعکس است.

نوری که در برابر لوح محفوظ و لوح محو و اثباتی ـ که ملک حامل اوست، و در مقابل اسرافیل و دیگر فرشتگان، و روبروی جمیع عوالم خلقت ـ از ابتدا تا انتها قرار گرفته است و با احاطه‌ی علمی همه چیز را بی کم و کاست در بردارد. نوری که پیامبر اکرم درباره‌اش می‌فرماید: آنگاه که خدای تعالی آن نور را آفرید، به سه بخش تقسیمش فرمود، و از آن سه قسمت: من و علی و فاطمه بوجود آمدیم.

۱ـ در روایت مفصلی از جابر بن عبدالله انصاری آمده است که پیامبر فرمود: هنگامی که علی ‰ بدنیا آمد بر زمین سجده نمود و این جملات را گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول‌الله، و اشهد ان علیا وصی محمد رسول‌الله، و بمحمد یختم النبوه و بی یتم الوصیة، و انا امیرالمؤمنین». (روضة الواعظین ۱/ ۷۹، بحارالانوار ۳۵/ ۱٤).

۲ـ روایت شده که امیرالمؤمنین ‰ پس از ولادت ـ هنگامی که رسول خدا برای اولین بار بر او وارد شدند ـ این آیات را تلاوت نمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُون * ـ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ـ ...) تا آخر سوره‌ی المؤمنون. پیامبر اکرم 6 نیز سوره را از ابتدا تا «أُوْلَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» [المؤمنون: ۱۰، ۱۱] تلاوت فرمودند. آنگاه پیامبر 6 به علی ‰ فرمودند: «انت والله امیرهم [امیرالمؤمنین]، تمیرهم من علومهم فیمتارون، و انت والله دلیلهم و بک یهتدون». (امالی طوسی ۳۱۹/۲، بحارالانوار ۳۵/ ۱۸، ۳۷، ۳۸).

در روایت دیگری نیز از پیامبر اکرم نقل است که امیرالمؤمنین ‰ پس از ولادت خود قرآن را از ابتدا تا انتها برای پیامبر 6 خواندند. (روضة الواعظین ۱/ ۸٤، بحارالانوار ۳۵/ ۲۲).

عمار می گوید:

«...شَهِدْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ قَدْ وَلَجَ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام فَلَمَّا أَبْصَرَتْ بِهِ نَادَتْ ادْنُ لِأُحَدِّثَكَ بِمَا كَانَ وَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ وَ بِمَا لَمْ يَكُنْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حِينَ تَقُومُ السَّاعَةُ قَالَ عَمَّارٌ فَرَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَرْجِعُ الْقَهْقَرَى فَرَجَعْتُ بِرُجُوعِهِ إِذْ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ لَهُ ادْنُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَدَنَا فَلَمَّا اطْمَأَنَّ بِهِ الْمَجْلِسُ قَالَ لَهُ: يا عَلِيُّ تُحَدِّثُنِي أَمْ أُحَدِّثُكَ؟

قَالَ اميرالمُؤمنين عليه السلام : الْحَدِيثُ مِنْكَ أَحْسَنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: كَأَنِّي بِكَ وَ قَدْ دَخَلْتَ عَلَى فَاطِمَةَ وَ قَالَتْ لَكَ كَيْتَ وَ كَيْتَ فَرَجَعْتَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام نُورُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِنَا؟ فَقَالَ عليه السلام أَ وَ لَا تَعْلَمُ فَسَجَدَ عَلِيٌّ شُكْراً لِلَّهِ تَعَالَى.

قَالَ عَمَّارٌ فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ خَرَجْتُ بِخُرُوجِهِ فَوَلَجَ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَ وَلَجْتُ مَعَهُ. فَقَالَتْ كَأَنَّكَ رَجَعْتَ إِلَى أَبِي صلى الله عليه وآله فَأَخْبَرْتَهُ بِمَا قُلْتُهُ لَكَ؟ قَالَ كَانَ كَذَلِكِ يَا فَاطِمَةُ فَقَالَتْ اعْلَمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ نُورِي وَ كَانَ يُسَبِّحُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ ثُمَّ أَوْدَعَهُ شَجَرَةً مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ فَأَضَاءَتْ، فَلَمَّا دَخَلَ أَبِي الْجَنَّةَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ إِلْهَاماً أَنِ اقْتَطِفِ الثَّمَرَةَ مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَدِرْهَا فِي لَهَوَاتِكَ فَفَعَلَ فَأَوْدَعَنِي اللَّهُ سُبْحَانَهُ صُلْبَ أَبِي صلى الله عليه وآله ثُمَّ أَوْدَعَنِي خَدِيجَةَ بِنْتَ خُوَيْلِدٍ فَوَضَعَتْنِي، وَ أَنَا مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ،أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ مَا لَمْ يَكُنْ؛ يَا أَبَا الْحَسَنِ، الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ». (۱)

۱ـ بحارالانوار ۸/۴۳.

«امیرالمؤمنین 7 را دیدم که به منزل صدیقه زهرا 3 وارد شد، هنگامی که فاطمه 3 آن حضرت را مشاهده نمود، عرض کرد: به نزدیک من آی، تا از آنچه در گذشته بوقوع پیوسته است، و از آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد، و از آنچه هرگز واقع شدنی نیست، با تو سخن گویم. سپس عمار چنین به سخن ادامه می‌دهد: دیدم امیرالمؤمنین 7 بدون اینکه پاسخی به زهرا بگوید، به عقب برگشت، من نیز با او به عقب برگشتم. (این سکوت علی در برابر زهرا، و بازگشتن او، بدون اینکه پاسخی بگوید، نشانگر عظمت موضوع، و نمودار مقام رفیع زهرا، و برای معرفت و آشنایی با شئون والای آن حضرت است، وگرنه چهارده معصوم : نسبت به مقامات یکدیگر آگاهی کامل دارند).

امیرالمؤمنین از نزد حضرت زهرا به حضور پیامبر اکرم شتافت و بمحض ورود او، رسول خدا فرمود: یا اباالحسن، نزدیکتر بیا، و چون علی جلوس نمود، پیامبر اکرم به او فرمود: یا علی، من داستان را بازگو کنم، یا که تو خود می‌گویی؟

امیرالمؤمنین 7 عرض کرد: اگر شما لب به سخن بگشایید، نیکوتر و زیباتر است. پیامبر اکرم فرمود: گوئی من همراه تو بودم که بر حضرت صدیقه زهراسلام‌اللهعلیها وارد شدی، و او چنین و چنان گفت، و تو از آنجا (به نزد من) بازگشتی (و مطلب را با من در میان گذاشتی).

علی 7 عرض کرد: بلی یا رسول‌الله، و سپس افزود: آیا نور فاطمه از نور ماست؟ پیامبر اکرم فرمود: مگر این موضوع را

نمی‌دانی؟ آنگاه علی سجده‌ی شکر بجای آورد. (طرز سوال و جواب، نشان می‌دهد که این پرسش و پاسخ فقط برای تفهیم موضوع به دیگران است «آیا نور فاطمه از نور ماست؟ ـ آری، مگر تو خود نمی‌دانی؟» در اینجا ندانستن مطرح نیست، و علی نمی‌گوید نه نمی‌دانم، بلکه همانطوریکه گفته شد این گفت و شنود برای تشریح موضوع، جهت آگاهی دیگران است و بس).

عمار می‌گوید: امیرالمؤمنین از حضور پیامبر اکرم به سوی فاطمه روان شد و من نیز همراه او وارد خانه‌ی زهرا ؑ شدم.

حضرت فاطمه عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، از اینجا به حضور پدرم برگشتی و آنچه را که من به تو گفته بودم به آن حضرت بازگو نمودی.

علی فرمود: بلی، اینچنین بود یا فاطمه.

حضرت زهرا عرض کرد: یا اباالحسن، هنگامی که خدای تعالی، نور وجود مرا آفرید، این نور پیوسته خدا را تسبیح و ستایش می‌کرد، سپس پروردگار آن را به درختی از درختهای بهشتی امانت داد، و این نور همواره پرتوافکن و روشنائی‌بخش بود، تا اینکه پدرم به بهشت وارد گردید، و از جانب خدا به او الهام شد، که از میوه آن درخت برگیرد و آن را میل نماید، در آن هنگام، نور مرا خدای سبحان به صلب پدرم، و بعداً به رحم خدیجه بنت خویلد منتقل فرمود، تا اینکه از او متولد شدم، من از همان نورم، و از آنچه در گذشته واقع شده است و یا در آینده واقع خواهد شد، و از آنچه هرگز واقع‌شدنی نیست باخبرم، یا اباالحسن، مؤمن با نور خدائی نظاره می‌کند.

این حدیث که به کیفیت خلقت ائمه‌ی اطهار و حضرت صدیقه زهرا سلام‌الله‌علیها اشاره نموده است، نشان می‌دهد که نور چهارده معصوم علیهم‌السلام نور واحد است، و دانش خداداد آنان نیز از همین نور سرچشمه می گیرد، نوری که نزد خدای تبارک و تعالی مخزون و مکنون است و جز او کسی از کیفیت آن آگاه نیست، و علم اولین و آخرین در آن نور منعکس است.

روایت دیگری نیز از حضرت رسول اکرم در این زمینه نقل شده است که می‌فرماید:

«لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ الْجَنَّةَ، خَلَقَهَا مِنْ نُورِ وَجهِهِ ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ فَقَذَفَهُ فَأَصَابَنِی ثُلُثُ النُّورِ، وَ أَصَابَ فَاطِمَةَ ثُلُثُ النُّورِ، وَ أَصَابَ عَلِيّاً وَ أَهْلَ بيتِهِ ثُلُثُ النُّورِ، فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى إِلَى وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَنْ لَمْ يُصِبْهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ، ضَلَّ عَنْ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ 6».[۱]

«آنگاه که خدای متعال بهشت را از نور جمالش آفرید، آن نور را باز پس گرفت و ثلث آن را بر وجود من افکند، ثلث دیگرش را بر فاطمه، و ثلث آخرین را بر علی و اولاد علی. بر هر کس پرتوی از آن نور افکنده شود به ولایت آل‌محمد راه یابد، و هر کس از آن نور بی‌بهره ماند، دور از ولایت آل‌محمد به گمراهی و تباهی افتد».

بر هر یک از شیعیان نیز شعاعی از این نور تابیده است که درباره‌ی آنان، فرموده‌اند:

۱ـ بحارالانوار ۴۳/ ٤٤.

«شِیعَتُنا... خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طِینَتِنَا».[1]

«شیعیان ما از ته‌مانده‌ی خمیرمایه‌ی خلقت ما آفریده شده‌اند».

۱ـ امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «شیعتنا جزء منا خلقوا من فضل طینتنا، یسووهم ما یسوونا و یسرهم ما یسرنا؛ فاذا ارادنا احد فلیقصدهم فانهم الذی یوصل منه الینا». (امالی طوسی ۱/ ۳۰۵، بحارالانوار ۶۵/ ۲۴).

یعنی «شیعیان ما جزیی از ما هستند و از باقیمانده‌ی طینت ما خلق شده‌اند. آنچه که ما را غمگین کند آنان را نیز اندوهگین می‌نماید و آنچه که ما را شادمان کند آنان را نیز مسرور می‌نماید؛ لذا هر کس که می‌خواهد به ما رو کند به شیعیان ما رو نماید چرا که آنان وی را به ما می‌رسانند».

همچنین ابن عباس می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمود: «یا علی شیعتک هم الفائزون یوم القیامة، فمن أهان واحداً منهم فقد اهانک، و من اهانک فقد اهاننی، و من اهاننی ادخله الله نار جهنم خالداً فیها و بئس المصیر. یا علی انت منی و انا منک، روحک من روحی، و طینتک من طینتی، **وَ شِیعَتُکَ خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طِینَتِنا**؛ فمن أحبهم فقد أحبنا، و من أبغضهم فقد ابغضنا، و من عاداهم فقد عادانا، و من ودهم فقد ودنا. یا علی ان شیعتک مغفور لهم علی ما کان فیهم من ذنوب و عیوب. یا علی انا الشفیع لشیعتک غدا اذا قمت المقام المحمود، فبشرهم بذلک. یا علی شیعتک شیعة الله، و أنصارک أنصار الله، و اولیاوک اولیاء الله، و حزبک حزب الله. یا علی سعد من تولاک، وشقی من عاداک. یا علی لک کنز فی الجنه و انت ذو قرنیها». (امالی صدوق/ ۲۳، ۲۴، بشارة المصطفی/ ۱۸، ۱۶۲، بحارالانوار ج ۶۵، ۷).

یعنی: پیامبر به امیرالمؤمنین فرمودند: «ای علی شیعیان تو در روز قیامت رستگارند. هر کس به یکی از شیعیان تو اهانت نماید به تو اهانت نموده است، و هر کس به تو اهانت نماید به من اهانت کرده است، و هر کس که به من اهانت نماید خداوند او را برای همیشه به جهنم ـ که جایگاهی بس ناگوار است ـ خواهد برد.

ای علی، تو از من هستی و من از تو می‌باشم، روح تو روح من است و طینت تو طینت من می‌باشد و شیعیان تو از باقیمانده‌ی طینت ما خلق شده‌اند؛ لذا هر کس که آنان را دوست بدارد ما را دوست داشته، و هر کس که با آنان دشمنی ورزد با ما دشمنی نموده است؛ هر کسی که با آنان عداوت نماید با ما عداوت نموده و هر کس که با آنان مودت ورزد با ما مودت نموده است. ای علی، همانا شیعیان تو ـ حتی با گناهان و عیوبی که دارند ـ آمرزیده شده‌اند. ای علی، من فردای (قیامت) آنگاه که در «مقام محمود» قرار گیرم شفیع شیعیان تو خواهم بود؛ پس، این بشارت را به آنان بده. ای علی، شیعه‌ی تو شیعه‌ی خداست و یاران تو یاران پروردگارند، دوستان تو دوستان خدا و حزب تو حزب خدا است. ای علی هر که دوستی تو را پیشه نمود به نیکبختی دست یافت و هر کس که با تو دشمنی نمود نگون بخت گردید. ای علی، تو را در بهشت گنجی است؛ و تو ذوالقرنین بهشت می‌باشی».

«--

«--

از امام باقر نیز حدیث بسیار مفصلی نقل است که در آن به این موضوع «که شیعیان از باقیمانده‌ی طینت ائمه هستند» اشاره شده است. (بحارالانوار ٦٤/ ١٠٥).

در بصائر الدرجات روایتی در این خصوص نقل شده است که متن آن چنین است:

امام صادق 7 می‌فرمایند: «ان الله خلق محمدا من طینه من جوهره تحت العرش، و انه کان لطینته نَضْح فَجَبَل طینةَ امیرالمومنین 7 من نَضْح طینه رسول‌الله 6، و کان لطینة امیرالمؤمنین 7 نضح فجبل طینتنا من فضل طینة امیرالمؤمنین 7، و کانت لطینتنا نضح فجبل طینه شیعتنا من نضح طینتنا، فقلوبهم تحن الینا، و قلوبنا تعطف علیهم تعطف الوالد علی الولد نحن خیر لهم و هم خیر لنا، و رسول‌الله لنا خیر و نحن له خیر». (بصائر الدرجات/ ١٤، بحارالانوار ٢٥/ ٨).

یعنی: «خداوند محمد را از طینت و سرشتی که از گوهری در زیر عرش بود خلق فرمود، و طینت محمد را تراوشی بود که خداوند طینت امیرالمؤمنین را از همان تراوش طینت رسول خدا خلق نمود. و طینت امیرالمومنین را نیز تراوشی بود که خداوند طینت ما را از باقیمانده‌ی طینت امیرالمؤمنین را خلق کرد، و برای طینت ما نیز تراوشی بوده که خداوند شیعیان ما را از همان تراوش طینت ما خلق فرموده است. دلهای شیعیان ما مشتاق ما هستند و دلهای ما نیز ـ بمانند مهربانی و شفقت پدر به فرزند ـ به آنان توجه دارد. ما برای شیعیانمان بهترین‌ها هستیم و شیعیان ما برای ما بهترین‌ها هستند؛ رسول خدا نیز برای ما بهترین است و ما هم برای او بهترین‌ها هستیم».

از میان علمای عامه نیز ابن حسنویه در «در بحر المناقب» چنین می‌نویسد:

«و بالاسناد یرفعها الی عمار بن یاسر رضی الله عنه، قال رسول‌الله 6: لیله اسری بی الی السماء اوحی الله الی: یا محمد علی من تخلی امتک؟ قال: اللهم علیک. قال: صدقت انا خلیفتک علی الناس اجمعین یا محمد. قلت: لبیک و سعدیک یا رب. قال: انی اصطفیتک برسالاتی و انت امینی علی وحیی، ثم خلقت من طینتک الصدیق الاکبر خیر الاوصیاء جعلت له الحسن والحسین، انت یا محمد شجره و علی غصنها و فاطمه ورقها والحسن و الحسین ثمرها، خلقتکم من طین فی علیین، و جعلت شیعتکم من بقیه طینتکم، فلاجل ذلک قلوبهم و اجسادهم تهوی الیکم». (در بحر المناقب/ ٦٥ مخطوط (به نقل از احقاق الحق ٤/ ٣٤١، ج ١٨/ ٤٢٩، ٤٣٠)).

یعنی: «عمار بن یاسر می گوید: رسول خدا چنین فرمودند: شامگاهی که مرا به معراج آسمانها بردند خداوند به من وحی نمود که: ای محمد، امت خویش را به چه کسی می‌سپاری؟ گفتم: خداوندا به تو می‌سپارم. خدا گفت: درست گفتی، من جانشین تو بر امت تو می‌باشم ای محمد. گفتم: پروردگارا، من در طاعت و خدمت تو هستم. خداوند گفت: من تو را برای رسالت از سوی خود برگزیدم و تو امین وحی من می‌باشی. ای محمد، تو درختی هستی که علی شاخه‌ی آن و فاطمه برگ آن و حسن و حسین میوه‌های آن می‌باشد. من شما را از گلی که در «علیین» است خلق نمودم و از باقیمانده‌ی گل شما شیعیان شما را آفریدم؛ از همین روست که شیعیان شما قلبها و جسمهایشان رو سوی شما دارد».

روایت اخیر را با الفاظ دیگر نیز می‌توانید در بحارالانوار ٥/ ٢٢٥، ج ٢٥/ ٨، ١٠، ج ٢٦/ ١٣٠، ج ٦٤/ ٧٧، ١٢٩، ببینید.

پیامبراکرم در توصیف نور مذکور، آن را با تعبیرات مختلف: «نور وجه‌الله»، «نور عظمة الله»، «نور الجلال»، و «نور الجمال»، و «نور الکمال» نامیده است و سپس چنین به سخن ادامه می‌دهد: «نور مخزون مکنون فی علم الله» «نوری است پوشیده و پنهان در علم خدائی».

همانطور که بیان شد این نور به سه قسمت مساوی تقسیم شده است که از یک قسمت آن محمد بن‌عبدالله، از یک ثلثش فاطمه، و از یک سوم دیگرش علی و اولاد علی آفریده شده‌اند، همانند میوه‌ای که بطور مساوی بین سه نفر تقسیم شود، بهره‌ی هر یک از سه نفر بدون کم و زیاد با دیگران برابر بوده است.

آنچه پیامبر اکرم، به اقتضای خلقتش از آن نور مبارک ـ در شئون آفرینش، در عالم اظله، در عالم الست، در عالم ارواح، در عالم جنین، در این جهان، در قبر، در برزخ، در حشر، و در جنت ـ دارد، عیناً حضرت صدیقه‌ی زهراسلام‌الله‌علیها و امیرالمؤمنین و اولاد معصومش : دارا می‌باشند. در تمام عوالمی که آنها سیر کرده‌اند همه یک نسق، و به یک وضع، و به یک ردیف بوده است. بعنوان مثال: اگر در هنگام ولادت پیامبر اکرم، از نور او جمیع خانه‌های مکه و تمام عوالم بالا و پائین روشن می‌شود، و فرشتگان ولادت او را بشارت می‌دهند،[1] ـ به‌اقتضای آفرینش از همان نور مقدسی که بیان شد ـ در میلاد حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها نیز این چنین است.[2] آن نور خدائی، سرچشمه‌ی علم و تقوی، زهد و صفا، رحمت و عظمت، و سیر در عوالم معنوی است.

۱ـ بعضی از روایات مربوط به این موضوع را در کتب زیر می‌توانید ببینید:

مسند احمد بن حنبل ٤/ ١٢٧، ١٢٨، ٥/ ٢٨٢، تهذیب تاریخ دمشق ج ١/ ٢٨٣، تاریخ الاسلام ذهبی ـ قسمت سیره‌ی نبویّه/ ٤٢، البدایة و النهایه ٢/ ٣٢٣، ٣٢٤، کَنْز العُمّال ١١/ ٤٢٦، ٤٤٩، ٤٥٠. در این خصوص برای اطلاع از روایات منقوله‌ی شیعه نیز مراجعه بفرمایید به کتاب بحارالانوار ١٥/ ٢٥٤ الی ٣٣١.

٢ـ مراجعه بفرمایید به موضوع سوم همین کتاب. همچنین مراجعه کنید به: بحارالانوار ج ٤٣/ ٢ـ ٥، ٨.

اینکه در روایات مختلف، خلقت چهارده معصوم : ، دو هزار سال، ده هزار سال، شانزده هزار سال، و یا بیست هزار سال قبل از آفرینش بشر نقل شده است[1] هدف اصلی این مطلب بوده است که همه بدانند این چهارده تن قبل از خلقت فرشتگان و آدمیان آفریده شده‌اند، نه اینکه تعداد دقیق سنوات مذکور اراده شده باشد. آنان نور واحدند، که ـ هم‌ردیف و یکنواخت ـ تمام عوالم معنوی را با هم سیر کرده‌اند، و همین یک منقبت و اخبار یاد شده در این موضوع، ایجاب می کند که حضرت صدیقه زهراسلام‌الله‌علیها همانند پیامبر اکرم و علی و اولاد معصومش، صاحب ولایت کبری بوده باشد.

۱ـ در روایات عدیده‌ای که توسط علمای عامه نقل شده است به موضوع «خلقت پیامبر اکرم ﷺ قبل از حضرت آدم» تصریح گردیده است. از جمله‌ی این روایات دو حدیث زیر است:

پیامبر می‌فرمایند: «کنت اول الناس فی الخلق و آخرهم فی البعث». (تفسیر طبری ۲۱/ ۷۹، فردوس الاخبار ج ۱۳/ ۳۳۱ ح ۴۸۸۳، کنز العمال ۱۱/ ۴۰۹، ۴۵۲، ۴۵۳).

در روایت دیگر حضرت می‌فرمایند: «کنتُ نبیاً و آدم بین الروح و الجسد». (فردوس الاخبار ج ۳/ ۳۳۳ ح ۴۸۸۷، کنز العمال ج ۱۱/ ۴۰۹، ۴۵۰. همچنین مراجعه کنید به سنن ترمذی ـ کتاب المناقب، باب فضل النبی ـ ج ۵/ ۵۸۵/ح ۳۶۰۹، حلیة الاولیاء ۹/ ۵۲، مجمع الزوائد ۱/ ۷۱).

با توجه به احادیث منقوله در کتب عامه این موضوع نیز که «خلقت پنج تن چندین هزار سال (با اختلافی که در ضبط آنهاست) قبل از خلقت آدم روی داده است» نزد عامه محرز و مسلم می‌باشد. بعضی از روایات که از طریق فریقین نقل شده بود در قسمتهای قبلی همین کتاب ذیل آیه‌ی سوم «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْهِ» و آیه‌ی چهارم «وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» و آیه‌ی هفتم «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً» و همچنین در همین بخش (حضرت فاطمه از دیدگاه روایات)، ذیل موضوع اول نقل گردید.

موضوع دوازدهم: همانندی ولایتِ پیامبر و زهرا و ائمه علیهم السلام

موضوع دوازدهم در حقیقت تابع و حاصل موضوع یازدهم است. کیفیت خلقت یکسان چهارده معصوم : ، ایجاب می کند که در تمام شئونِ ولایت نیز در ردیف یکدیگر باشند؛ لذا اثرات بغض و یا محبت، اطاعت و یا عصیان نسبت به هر معصومی برابر و یکسان با آثار و داد و یا عناد، سر پیچی و یا پیروی نسبت به هر یک از معصومین دیگر می‌باشد. اخبار وارده در این موضوع بسیار زیاد و فوق‌العاده است و شیعه و سنی همگی به این روایات معتقد بوده و به صحبت آنها اعتراف دارند. در اینجا چند روایت از این دسته اخبار برای نمونه نقل می شود:

«أَخَذَ النَّبِيُّ 6 بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۱)

«رسول خدا 6 دست حسنین را گرفت و فرمود: هر کس مرا، و این دو فرزند مرا، و پدر و مادر این دو را دوست بدارد، روز قیامت با من هم‌درجه خواهد بود».

۱ـ مسند احمد حنبل ۱/ ۷۷ (طبع احمد محمد شاکر: ج ۲/ ۲۵، ۲۶/ ح۵۷۶)، سنن ترمذی ـ کتاب المناقب، باب ۲۱ ـ ج ۶٤۱/۵، ٦٤۲/ ح ۳۷۳۳، معجم صغیر طبرانی ص ۳۹۹/ ح ۹٦۱، معجم کبیر طبرانی ج ۳/ ۵۰/ ح ۲٦۵٤، تاریخ بغداد ج ۱۳/ ۲۸۷، ۲۸۸، الریاض النضره ۳/ ۱۸۹، ذخائر العقبی/ ۲۳، ۹۱، نظم درر السمطین/ ۲۱۰، تاریخ مدینه دمشق (ط دار الفکر) ۱۹٦/۱۳، فرائد السمطین ج ۲/ ۲۵، ۲٦/ ح ۳٦٦، مختصر تاریخ دمشق ۱۱/۷، تهذیب الکمال ۲۹/ ۳۵۹، ۳٦۰، اسد الغابه ٤/ ۲۹، سِیَر اعلام النبلاء ۱۲/ ۱۳۵، تاریخ الاسلام ذهبی ـ حوادث و وفیات ۲٤۱ الی ۲۵۰ ـ ص ۵۰۸، اسنی المطالب/ ۱۲۱، ۱۲۲، تهذیب التهذیب ج ۱۰/ ٤۳۰، الصواعق المحرقه/ ۲۱۳، ۲٦٤، ۲۸٤، نزهه المجالس ۲/ ۲۳۲، کنز العمال ج ۱۲/ ۹۷/ ح ۳٤۱٦۱، ۱۰۳/ ح ۳٤۱۹٦، ج ۱۳/ ٦۳۹/ ح ۳۷٦۱۳، منتخب کنز العمال ۵/ ۹۲، در السحابه/ ۲٦۹، رَشْفَة الصادی/ ٤٤.

«--

هم‌درجه بودن با پیامبر اکرم مطلبی است که جا دارد بطور تفضیل درباره‌ی آن بحث و بررسی بعمل آید تا کاملاً موضوع بر همگان روشن گردد.

آیا چگونه امکان دارد کسی در روز قیامت با رسول خدا 6 هم‌درجه باشد؟ مگر بشری می‌تواند به درجه‌ی رفیع و بی‌نظیر پیامبر اکرم 6 نائل شود؟ آیا چطور ممکن است که انسانی به درجه‌ی والای امیرالمؤمنین دسترسی پیدا کند؟ در این کلام حضرت رسول یک سرّ مگو، و یک راز نگفتنی نهفته است و آن عبارت از این است که آن حضرت می‌خواهد بگوید: هر کس مرا و عترت مرا دوست بدارد به درجه‌ی مؤمنین به ولایت نائل شده است، و با من در ردیف موالیان و در صف معتقدین به ولایت قرار دارد، اگرچه در این صف و در این درجه، هر فردی دارای رتبه‌ی متفاوت و مخصوص به خود می‌باشد، چنان که موحدان و افراد با ایمان را در روز قیامت درجات متفاوت بیشماری است، مؤمنین به ولایت را نیز به تعداد افرادشان درجاتی است ولی در عین حال همه‌ی آنان، در صف موحدین، در صف معتقدین، و در درجه‌ی مؤمنین به ولایت با محمد بن عبدالله هم‌صف، هم‌ردیف، هم‌دین، و هم‌درجه‌اند، و یا به عبارت دیگر، ممکن است عده‌ای به درجه‌ی شهادت نائل آیند ولی رتبه و مقام معنوی هر یک با دیگری متفاوت بوده، و تنها در مرتبه‌ی شهادت همه ـ با نسبتهای مختلف ـ مشترک باشند و با حفظ مراتب و مقامات مخصوص به خود، یکدیگر هم‌صف و هم‌ردیف.

--»

یکی از روات این حدیث نصر بن علی بن نَصْر جَهْضَمی است. عبدالله بن احمد بن حَنْبَل می گوید: «زمانی که نصر بن علی این حدیث را نقل نمود متوکل دستور داد او را هزار تازیانه بزنند. جعفر بن عبدالواحد با متوکل صحبت کرد و پیوسته به او گفت: این مرد (یعنی نصر بن علی) از اهل سنت است. جعفر بن عبدالواحد آنقدر این سخن را گفت تا متوکل از او دست برداشت». (تاریخ بغداد ۲۸۸/۱۳، تهذیب الکمال ۲۹/ ۳٦۰، تاریخ الاسلام ذهبی ـ حوادث و وفیات ۲٤۱ الی ۲۵۰ـ ص ۵۰۸، سیر اعلام النبلاء ۱۲/ ۱۳۵، تهذیب التهذیب ٤۳۰/۱۰).

خطیب بغدادی نیز می گوید: «متوکل از آنجائیکه پنداشت نصر بن علی رافضی است دستور زدن او را داد، ولی زمانی که دانست او از اهل سنت است وی را رها نمود». (تاریخ بغداد ۲۸۸/۱۳، سیر اعلام النُّبلاء ۱۲/ ۱۳۵، تهذیب الکمال ۲۹/ ۳٦۰).

ذهبی پس از نقل ماجرای نصر بن علی با متوکل می گوید: «متوکل سنی بود ولی در او نصب (یعنی دشمنی با علی) نیز بود». ذهبی سپس می گوید: «نصر بن علی از امامان ثابت قدم (و مورد اعتماد) اهل سنت است». (سیر اعلام النُّبَلاء ۱۲/ ۱۳۵).

باید توجه داشت که درجات معنوی به تعداد افراد بشر متفاوت است، مثلاً جمیع موحدین اگر چه به «**درجة التوحید**» نائل شده و با یکدیگر در این موضوع نزدیک و هم‌درجه‌اند، لیکن خود این درجه، انبیاء دارد، اوصیاء دارد، علماء دارد، شهدا دارد، مخلصون دارد، که هر یک را مقام و مرتبه‌ی بسیار متفاوت و مخصوص به خود است، و تنها در موحد بودن با هم مشترکند، و عیناً همین گونه است «**درجة الولایه**» و «**درجة المحبّه**».

روایت مورد بحث را عده‌ای از علماء سنی در کتابهای خود نقل کرده‌اند که از جمله‌ی آنان: عبدالله بن احمد بن حنبل در مسند احمد، ترمذی در جامع صحیح ـ که یکی از صحاح ششگانه است ـ ، خطیب بغدادی در تاریخش، ابن عساکر در تاریخش، جَزَری[1] در اَسْنَی المطالب، ابن اثیر در اُسدالغابه، ابوالمظفر در تذکره، محبّ‌الدین طبری در «ریاض» و «ذخائر»، ابن حَجَر عَسقَلانی در «تهذیب» و ابن حَجَر هَیْتَمی در «صَواعق».

ابن حَجَر هَیتمی در تشریح حدیث مذکور می‌فرماید:

«لَیْسَ الْمُرادُ بِالْمَعِیَّةِ هُنَا الْمَعِیَّةَ مِنْ حَیْثُ الْمَقامِ، بَلْ مِنْ جِهَةِ رَفْعِ الْحِجابِ...».[2]

این دانشمند سنّی بسیار نیکو مطلب را درک نموده است که می‌گوید ـ در اینجا که پیامبراکرم می‌فرماید: هر کس مرا و علی و زهرا و دو فرزندم حسن و حسین را دوست بدارد با من در روز قیامت هم‌درجه است ـ مبادا چنین به نظر آید که مقصود هم‌مقام بودن با رسول خداست، بلکه مراد این است که چون هر مسلمان با ایمانی به علی و اولاد علی محبت داشته باشد، خدای تعالی او را به جوار رحمتش نزدیک می‌فرماید، و در مرکز لطف و احسانش قرار می‌دهد، و پرده‌ها برداشته می‌شود، در این مقام رفع حجاب، و بی‌پرده در محضر حق تبارک و تعالی قرار گرفتن، با پیامبر هم‌صف و همراه است.

۱ـ شمس‌الدین محمد بن محمد بن محمد ابوالخیر دمشقی مقری شافعی معروف به ابن جَزَری متوفای ۸۳۳ هجری. شرح حال او را بصورت مبسوط می‌توان در کتاب الضوء اللامع ۹/ ۲۵۵ـ ۲۶۰ یافت. در آنجا صاحب کتاب، مشایخ وی را در فقه و اصول و حدیث و معانی و بیان برشمرده و می‌گوید: افرادی بوده‌اند که به او اجازه‌ی افتاء و تدریس و اقراء داده‌اند. سپس تصانیف ابن جزری را در علوم مختلف ذکر می‌کند و از آنها تجلیل می‌نماید. از جمله کتبی که صاحب الضوء اللامع برای او برمی‌شمرد کتاب «اسنی المطالب فی مناقب آل‌ابی‌طالب» می‌باشد. شرح حال ابن جزری را در کتاب الشقایق النعمانیه ۱/ ۳۹ـ ۴۹، و در تعالیق الفوائد البهیه/۱۴۰ نیز می‌توان یافت. [الغدیر ۱/ ۱۲۹].

۲ـ الصواعق المحرقه / ۲۱۳.

ابن حَجَر آنگاه به سخن چنین ادامه می‌دهد:

«... نَظیر ما فی قوله تعالی: «فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُوْلَئِكَ رَفِيقًا»[1]».[2]

«چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: مسلمانان مؤمن، با انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین ـ که خدا نعمتهای خویش را به آنان عطا فرموده است ـ همگام و همراهند، و چه رفیقان نیکویی؛» و کاملاً روشن است که در این آیه یکسان بودن مقامات مطرح نیست؛ بلکه مراد برابر بودن همه‌ی اهل ایمان است در معرض فیض، و در جلوه گاه رحمت، و بی‌پرده در محضر لطف و مرحمت خدا قرار گرفتن. و گرنه هر یک از انبیاء، صدیقین، شهدا، علماء، صالحین، ابرار، اخیار، و مخلصین را مقامی خاص و جداگانه، و درجه و مرتبه‌ای مخصوص به خود می‌باشد. پنج تن آل‌عبا : را نیز مرتبه و مقامی است بی‌نظیر و مخصوص به خودشان که هر پنج تن بطور یکسان در آن مشترکند، و هرگز کسی را به آن مقام والا راه نیست.

روایات دیگری در این مورد علمای سنّی و شیعه نقل کرده‌اند که برخی از آنها ذکر می‌شود:

حضرت رسول اکرم می‌فرماید:

«مَنْ أَحَبَّهولاء هؤُلاءِ [يَعْنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ فاطِمَةَ وَ عَلِيّا] فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنِي».[3]

«هر کس اینان یعنی حسن و حسین و فاطمه و علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، و کسی که با اینان دشمنی کند، با من خصومت کرده است».

۱ـ سوره‌ی النساء: ٦٩.

۲ـ الصَواعِق المُحرقه / ۲۱۳.

۳ـ زید بن ارقم می گوید: «کنت عند رسول‌الله 6 جالساً، فمرت فاطمه 3، و هی خارجة من بیتها الی حجرة نبی الله 6 و معها ابناها: الحسن و الحسین، و علی فی آثارهم، فنظر الیهم النبی 6 فقال: من احب هولاء فقد احبنی، و من ابغضهم فقد ابغضنی». (تاریخ مدینه دمشق ـ قسم ترجمه الحسین 7 ـ /۹۱، مختصر تاریخ دمشق ۷/ ۱۲۰، ۱۲۱، کنز العمال ج ۱۲/۱۰۳/ح ۳٤۱۹٤).

«--

و درباره‌ی حضرت صدیقه زهرا 3 می‌فرماید:

«... مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهُ،[۱] «و ذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعالى (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...)[۲]»[۳]

«هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است، و هر کس مرا اذیت کند گویی خدا را آزرده است، چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: (همانا آن کسانی که خدا و رسول او را بیازارند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و از رحمت خود دور فرموده است)»؛ که با توجه به فرمایش پیامبر اکرم آزار حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها برابر است با ایذاء نسبت به خدا و رسول او.

--»

یعنی «من نزد پیامبر اکرم نشسته بودم که فاطمه ـ در حالیکه حسن و حسین با او بودند و علی نیز در پی آنان روان بود ـ از خانه‌ی خود به سوی حجره‌ی پیامبر آمد. رسول خدا فرمود: هر کس که اینها را دوست بدارد مرا دوست دارد و هر کس که با اینان دشمنی ورزد با من دشمنی نموده است».

در اینجا توجه خوانندگان را به قسمتی از یک روایت «سلمان» جلب می‌نماییم. جناب سلمان از پیامبر 6 نقل می‌کند که حضرت فرمود: «یا سلمان من احب فاطمة بنتی فهو فی الجنّة معی، و من ابغضها فهو فی النار...». (فرائد السمطین ج ۲/ ۶۷/ح ۳۹۱).

یعنی «ای سلمان هر کس که دخترم فاطمه را دوست بدارد در بهشت با من خواهد بود و هر کس که بغض و دشمنی فاطمه را در دل داشته باشد در آتش جای خواهد گرفت...».

۱ـ این قسمت از روایت در کتب عامه نیز موجود است. «مجاهد بن جبر» این حدیث را به این صورت نقل می‌نماید:

«خرج النبی 6 و هو آخذ بید فاطمه، فقال: من عرف هذه فقد عرفها، و من لم یعرفها فهی فاطمة بنت محمد 6، و هی بضعة منی، و هی قلبی و روحی التی بین جنبی، فمن آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد اذی الله». (الفصول المهمه / ۱۳۹، نُزُهَة المجالس ۲/ ۲۲۸، نور الابصار/۴۱).

۲ـ سوره‌ی الاحزاب: ۵۷.

۳ـ متن کامل این روایت که در تفسیر قمی درج است چنین است:

«من آذاها فی حیاتی کمن آذاها بعد موتی، و من آذاها بعد موتی کمن آذاها فی حیاتی، و من آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد آذَی الله، و ذلک قول الله «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...» الآیه». (تفسیر قمی ۲/ ۱۷۰، ۱۷۱، بحارالانوار ۴۳/ ۲۵).

روایاتی که نقل شد و احادیثی که از قول پیامبر اکرم در این موضوع بیان می‌شود، همگی عبارات کتب عامه است که شیعه و سنی در صحت آنها متفق‌القول هستند:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی، مَنْ أَغْضَبَها أَغْضَبَنی»،

«فاطمه پاره‌ی تن من است، هر کس او را خشمگین کند، مرا به خشم آورده است».

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی، یُؤْذِینِی مَا آذَاهَا، وَ یُغْضِبُنی ما أَغْضَبَها»،

«فاطمه پاره‌ی تن من است، آنچه فاطمه را بیازارد، مرا نیز آزرده می‌سازد، و آنچه فاطمه را به خشم آورد مرا هم غضبناک می کند».

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی،یَقْبِضُنِی مَا یَقْبِضُهَا، وَ یَبْسُطُنِی مَا یَبْسُطُهَا»،

«فاطمه پاره‌ی تن من است، آنچه او را دلگیر کند مرا گرفته خاطر می‌سازد، و آنچه او را مسرور گرداند، مرا شاد می‌نماید».

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی، یُؤْذِینِی مَا آذَاهَا، وَ یُنْصِبُنی[1] ما أَنْصَبَها»،

«فاطمه پاره‌ی تن من است، آنچه او را آزرده کند مرا می‌آزارد، و آنچه او را به زحمت اندازد مرا دچار مشقت می‌نماید».

علمای فریقین روایات بسیار دیگری از پیامبر اکرم با مفهومی تقریباً همانند احادیث مذکور ـ ولی با عبارات مختلف ـ نقل کرده‌اند که چند نمونه از آنها را در اینجا یادآور می‌شویم:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِی، یَسْعَفُنی[2] ما یَسْعَفُها»،

۱ـ زبیدی در توضیح این کلمه چنین می گوید:
«و فی الحدیث: [فاطمة بضعة منی، ینصبنی ما انصبها] ای یتعبنی ما اتعبها، و النصب التعب، و قیل المشقة...». (تاج العروس ۱/ ٤٨٥).

۲ـ زبیدی می گوید: «ما روی فی الحدیث: [فاطمة بضعة منی، یسعفنی ما یسعفها] ای ینالنی ما ینالها، و یلمّ بی ما یلمّ بها». (تاج العروس ٦/ ۱۳۹).

«فَاطِمَةُ شِجْنَةٌ [۱] مِنِّی، یَبْسُطُنِی مَا یَبْسُطُهَا، وَ یَقْبِضُنِی مَا یَقْبِضُهَا»،
«فاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِنی، مَن آذاها فَقَدْ آذانی»،
«فاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِنی، یَقْبِضُنِی مَا قَبَضَها، یَبْسُطُنِی مَا بَسَطَها»،
«فاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِنی، یَسُرُّنی ما یَسُرُّها».

هدف و منظور ما از نقل این احادیث شریف در منقبت حضرت صدیقه زهرا سلام‌الله‌علیها این است که بر همگان ثابت شود موضوع محبت و یاری آن حضرت، و یا بغض و دشمنی و اذیت او، عیناً همانند محبت و دوستی با پیامبر اکرم و یا عدوات و عناد نسبت به مقام نبوت است؛ و اعتقاد داشتن به این مطلب، هرگز منحصر به یک مذهب خاص نیست، بلکه این موضوع کاملاً اسلامی و کلی است، و بدون تردید از معتقدات تمام مسلمین جهان است.

ما در اینجا نام عده‌ای از دانشمندان سنّی که روایت «فاطِمَةُ بضعة منی...» را [با اختلاف الفاظی که بیان شد] در طول سیزده قرن در کتابهای خویش ثبت کرده‌اند نقل می کنیم:

ابن ابی ملیکه متوفای ۱۱۷ هجری،[۲] ابن دینار مکی متوفای ۱۲۵ هجری،[۳] لیث بن سعد

۱ـ شَجْنَه: به معنی شاخه‌ی درخت و به معنی هر چیزی است که پاره و شعبه‌ای از کل یک چیز باشد. (تاج العروس ۹/ ۲۵۰).

۲ـ حافظ عبدالله بن عبیدالله بن ابی‌مُلَیْکَه زُهَیْر بن عبدالله ابوبکر و ابومحمد قرشی تیمی مکی متوفای ۱۱۷ هجری.
وی ازمحدثین برجسته‌ی مورد وثوق عامه است و علمای عامه او را باتفاق توثیق نموده و روایاتش در جمیع کتب صحاح سته موجود می‌باشد.
مراجعه بفرمایید به: (ثقات عجلی / ۲٦۸، ثقات ابن حبان ۵/ ۲، سیر اعلام النبلاء ۵/ ۸۸، تهذیب التهذیب ۵/ ۳۰٦، موسوعه رجال الکتب التسعه ۲/ ۳۰۹).

۳ـ ابومحمد عمرو بن دینار مکی اَثْرَم جُمَحی متوفای ۱۲۵ و یا ۱۲٦ هجری.
علمای عامه در توثیق عمرو بن دینار اتفاق نظر دارند. احادیث وی را در جمیع صحاح سته می‌توان یافت. ابن ابی‌نَجیح می گوید: «کسی در میان ما از عمرو بن دینار فقیه‌تر و عالم‌تر نبود». مسعر نیز می گوید: «قاسم بن عبدالرحمن و عمرو بن دینار متقن‌ترین افراد در نقل حدیث هستند». سفیان بن عُیَیْنه می گوید: «عمرو بن دینار موثق است، موثق است، موثق است، و یک حدیث که من از او می‌شنوم بهتر از استماع ۲۰ حدیث از دیگر اشخاص است». (طبقات ابن سعد ۵/ ٤۷۹، ثقات ابن حبان ۵/ ۱٦۷، سیر اَعلام النُّبلاء ۵/ ۳۰۰، تهذیب الکمال ۲۲/ ۵، تهذیب التهذیب ۸/ ۲۸).

مصری متوفای ۱۷۵ هجری،[۱] ابومحمد بن عیینه متوفای ۱۹۸ هجری،[۲] ابوالنضر بغدادی متوفای ۲۰۵ هجری،[۳] احمد بن یونس یربوعی متوفای ۲۲۷ هجری،[٤] حافظ ابوالولید طیالسی متوفای ۲۲۷ هجری،[۵] ابوالمعمر هذلی متوفای ۲۳٦ هجری،[٦] قتیبه بن سعید ثقفی متوفای

۱ـ ابوالحارث لَیْث بن سعد بن عبدالرحمن فهمی مصری متوفای ۱۷۵ هجری. روایات وی در جمیع صحاح سته موجود است. بسیاری از بزرگان عامه به تجلیل و توثیق وی پرداخته‌اند. افرادی چون ابن سعد و احمد بن حنبل و نسائی و یحیی بن معین و علی بن مدینی و یعقوب بن شیبه از جمله کسانی هستند که وی را توثیق نموده‌اند. (طبقات ابن سعد ۷/ ۵۱۷، ثقات ابن حبان ۷/ ۳٦۰، سیر اعلام النُّبَلاء ۸/ ۱۳٦، تهذیب الکمال ۲٤/ ۲۵۵، تهذیب التهذیب ۸/ ٤۵۹، شَذَرات الذَّهَب ۱/ ۸۵).

۲ـ حافظ ابومحمد سفیان بن عُیَیْنَة بن ابی‌عمران هلالی کوفی متوفای ۱۹۸ هجری. وی از اکابر محدثین عامه است و روایاتش بوفور در صحاح سته موجود است. ابن خَلِّکان پس از آنکه از وی با عناوینی چون «امام» و «عالم» و «زاهد» یاد می کند می گوید: «صحت احادیث و روایات او مورد قبول همگان است». مدح و تجلیل از سفیان بن عیینه و اشاره‌ی به وثاقت و مراتب علمی وی در بسیاری از کتب رجال عامه درج است. (الغدیر ۱/ ۸۰، تاریخ بغداد ۹/ ۱۷٤، وفیات الاعیان ۳۹۱/۲، طبقات ابن سعد ٤۹۷/۵، تذکرة الحفاظ ۱/ ۲٦۲، تهذیب التهذیب ۱۱۷/٤، تهذیب الکمال ۱۱/ ۱۷۷، شذرات الذهب ۱/ ۳۵٤).

۳ـ حافظ ابوالنَّضْر هاشم بن قاسم لَیثی خراسانی بغدادی ملقب به قیصر متوفای ۲۰۵ و یا ۲۰۷ هجری.
ذَهَبی از وی با عناوینی چون «حافظ» و «امام» و «شیخ المحدّثین» یاد می‌نماید. علمای جرح و تعدیل عامه در وثاقت وی اتفاق نظر دارند و روایاتش در جمیع کتب صحاح سته موجود است. (ثقات عجلی/ ٤۵٤، سیر اَعلام النُّبَلاء ۹/ ۵٤۵، تهذیب التهذیب ۱۸/۱۱).

٤ـ حافظ ابوعبدالله احمد بن عبدالله بن یونس بن عبدالله بن قیس تمیمی کوفی معروف به احمد بن یونس یَربُوعی متوفای ۲۲۷ هجری.
وی از ائمه و روات بسیار معروف عامه می‌باشد و احادیثش در کلیه‌ی صحاح سته یافت می‌شود. احمد بن حَنْبَل از او با عنوان «شیخ الاسلام» یاد می کند. ابوحاتِم و نَسائی و عثمان بن ابی‌شَیْبَه و ابن سعد و عِجْلی و ابن حِبّان و ابن قانع و ذَهَبی از جمله کسانی هستند که احمد بن یونس را توثیق نموده‌اند. (طبقات ابن سعد ٤۰۵/۷، سِیَر اعلام النُّبلاء ٤۵۷/۱۰، تهذیب الکمال ج ۱/ ۳۷۵، تهذیب التهذیب ۱/ ۵۰، شَذَرات الذهب ۲/ ۵۹).

۵ـ حافظ ابوالولید هشام بن عبدالملک باهِلی بصری طَیالِسی متوفای ۲۲۷هجری. ذَهَبی از وی با عناوین «امام» و «حافظ» و «ناقد» و «شیخ‌الاسلام» یاد می‌نماید. تمامی صاحبان صحاح سِتّه روایات او را در کتب خویش ذکر کرده‌اند. ابوزُرعَه درباره‌ی وی می گوید: «ابوالولید امام زمان خود بود و در میان مردم فردی بود جلیل‌القدر». احمد بن حنبل و ابن سعد و ابن حبان و ابن قانع از جمله کسانی هستند که ابوالولید را توثیق نموده‌اند». (طبقات ابن سعد ۳۰۰/۷، ثقات ابن حبان ۵۷۱/۷، سیر اعلام النبلاء ۳٤۱/۱۰، تهذیب الکمال ۳۰/ ۲۲٦، تهذیب التهذیب ۱۱/ ٤۵، شَذَرات الذهب ۲/ ٦۲).

«--

۲۴۰ هجری،[1] عیسی بن حماد مصری متوفای ۲۴۸ هجری،[2] احمد ـ امام حَنابِله ـ متوفای ۲۴۱ هجری، حافظ عبدالله بخاری ـ صاحب صحیح معروف ـ متوفای ۲۵۶ هجری، مسلم در صحیحش که یکی از صحاح سته است ـ متوفای ۲۶۱ هجری، حافظ ابوعبدالله ابن ماجه (متوفای ۲۷۳ هجری) در سننش ـ که یکی از صحاح سته است ـ، حافظ ابوداود سجستانی (متوفای ۲۷۵ هجری)[3] در سننش ـ که یکی از صحاح سته است ـ، حافظ ابوعیسی ترمذی (متوفای ۲۷۹ هجری) در صحیحش ـ که یکی از صحاح سته است ـ، حکیم ابوعبدالله تِرْمذی متوفای ۲۸۵ هجری، حافظ ابوعبدالرحمن نَسائی (متوفای ۳۰۳ هجری) که صاحب یکی از صحاح ششگانه است، ابوالفَرَج اصفهانی متوفای ۳۵۶هجری، حاکم ابوعبدالله نیشابوری

--»

۶ـ حافظ ابومَعْمَر اسماعیل بن ابراهیم بن معمر بن حسن هُذَلی هَرَوی بغدادی قَطیعی متوفای ۲۳۶ هجری.
ذَهَبی از وی با عنوان «حافظ کبیر» و «امام» یاد می‌نماید. عبید بن شریک بزار می گوید: وی آنچنان در سنی گری قوی بود که می گفت: «حتی اگر قاطر من به سخن گفتن بپردازد اظهار خواهد داشت که سنی است». ابن سعد و ابن قانع وی را توثیق کرده‌اند و ابن حبان نیز نام او را در کتاب ثقات خویش ثبت نموده است. روایات ابومعمر در صحیح بخاری و صحیح مسلم موجود است. (طبقات ابن سعد ۷/ ۳۵۹، تاریخ بغداد ۶/۲۶۶، تهذیب التهذیب ۱/ ۲۷۳، سیر اعلام النبلاء ۱۱/ ۶۹، تهذیب الکمال ۳/ ۱۹، شذرات الذهب ۲/ ۸۶).

۱ـ ابورجاء قُتَیبة بن سعید بن جمیل بن طریف ثقفی بغلانی بلخی متوفای ۲۴۰ هجری.
یحیی بن معین و ابوحاتم و نسائی و حاکم نیسابوری او را توثیق نموده‌اند و در تمامی صحاح سته روایات وی موجود است. ذهبی از وی با عنوان «راویة الاسلام» یاد می‌نماید و بتفصیل او را ستوده است. (ثقات ابن حبان ۹/ ۲۰، سیر اعلام النبلاء ۱۱/ ۱۳، معجم البلدان ۱/ ۴۶۷، تهذیب الکمال ۲۳/ ۵۲۳، تهذیب التهذیب ۳۵۸/۸، الغدیر ۱/ ۹۰).

۲ـ عیسی بن حَمّاد بن مسلم بن عبدالله بن تجیبی ابوموسی مصری زغبه متوفای ۲۴۸ و یا ۲۴۹ هجری.
ذَهَبی از وی با عنوان «امام» و «محدّث عُمده» یاد می‌نماید. وی از مشایخ مسلم بن حجاج (صاحب صحیح) است و ابوحاتِم و ابوداود و نسائی و دار قطنی او را توثیق نموده‌اند و ابن حبان نام وی را در کتاب ثقات خویش ذکر کرده است. (ثقات ابن حبان ۸/ ۴۹۴، تهذیب التهذیب ۸/ ۲۰۹، تهذیب الکمال ۲۲/ ۵۹۵، سیر اعلام النُّبلاء ۱۱/۵۰۶، شَذَرات الذَّهَب ۲/ ۱۱۸).

۳ـ حافظ ابوداود سلیمان بن اشعث بن شَدّاد بن عمرو سجستانی ازدی متوفای ۲۷۵ هجری.
وی صاحب کتاب «سنن» می‌باشد که یکی از صحاح سِتّه محسوب می‌شود. ابوداود مورد وثوق تمامی علمای عامه است. (ثقات ابن حبان ۸/ ۲۸۲، سیر اعلام النُّبَلاء ۱۳/ ۲۰۳، تهذیب التهذیب ۱/ ۲۰۱).

متوفای ٤٠٥ هجری، حافظ ابونعیم اصفهانی متوفای ٤٣٠ هجری، حافظ ابوبکر بیهقی متوفای ٤٥٨ هجری، ابوزکریا خطیب تبریزی متوفای ٥٠٢ هجری، حافظ ابومحمد بغوی متوفای ٥١٠ هجری، قاضی ابوالفضل قاضی عیاض متوفای ٥٤٤ هجری،[۱] اخطب خوارزمی متوفای ٥٦٨ هجری، حافظ ابوالقاسم ابن عساکر متوفای ٥٧١ هجری، ابوالقاسم سهیلی متوفای ٥٨١ هجری،[۲] ابن ابی‌الحدید معتزلی متوفای ٥٨٦ هجری، ابوالفرج ابن جوزی متوفای ٥٩٧ هجری،[۳] ابن اثیر متوفای ٦٣٠ هجری، ابوسالم ابن طلحه‌ی شافعی متوفای ٦٥٢ هجری، سبط ابن جوزی حنفی متوفای ٦٥٤ هجری، حافظ کنجی شافعی متوفای ٦٥٨ هجری، حافظ محب‌الدین طبری متوفای ٦٩٤ هجری، حافظ ازدی اندلسی متوفای ٦٩٩ هجری، حافظ ذهبی

۱ـ حافظ قاضی ابوالفضل عیاض بن موسی بن عیاض بن عمرو بن موسی بن عیاض یَحْصُبی اندلسی سبتی مالکی متوفای ٥٤٤ هجری.

وی از اکابر محدثین زمان خویش بوده و دارای تالیف بسیار است. ذهبی از او با عنوان «حافظ یگانه» و «امام» و «شیخ‌الاسلام» یاد می‌نماید. (الغدیر ١/ ١١٤، تذکرة الحفاظ ٤/ ١٣٠٤، سِیَر اعلام النبلاء ٢٠/ ٢١٢، شذرات الذهب ٤/ ١٣٨).

۲ـحافظ ابوزید عبدالرحمن بن عبدالله بن احمد بن اِصْبَغ خَثْعَمی سُهَیْلی مالقی متوفای ٥٨١ هجری.

ذَهَبی وی را در تسلط بر زبان عربی امام می‌داند و او را از حفاظ حدیث برمی‌شمارد. ابوجعفر بن زبیر می گوید: «سهیلی اطلاعات زیادی داشت و فردی بود عالم؛ در نحو سرآمد بود و بر لغت و واژه‌شناسی تسلط داشت. وی به تفسیر و حدیث عالم بود و به رجال و انساب نیز آشنایی داشت. علم کلام و اصول فقه را می‌دانست و نسبت به تاریخ پیشینیان و حدیث حافظ بود. فردی بود زیرک و هوشیار با نوآوری‌ها و استنباطات عمیق و عجیب». (تذکرة الحفاظ ٤/ ١٣٤٨، شَذَرات الذَّهب ٤/ ٢٧١، معجم المؤلفین ٢/ ٩٤).

۳ـحافظ عبدالرحمن بن علی بن محمد ابوالفَرَج ابن جَوْزی بَکْری بغدادی حنفی متوفای ٥٩٧ هجری. وی نسبش به ابوبکر (خلیفه‌ی اول) می‌رسد. ابن خَلّکان در وفیات الاعیان ١/ ٣٠١ می گوید: «وی علامه‌ی زمان خود، و در حدیث و فن وعظ، امام روزگار خویش بوده است. ابوالفرج در رشته‌های متعددی کتاب نوشته است...». [الغدیر ١/ ١١٧].

شرح زندگانی ابن جوزی در مصادر زیر نیز موجود است: سِیَر اَعلام النبلاء ٢١/ ٣٦٥، البدایة و النهایه ١٣/ ٢٨، وفیات الاعیان (طبع احسان عباس) ٣/ ١٤٠، الکامل فی التاریخ ١٢/ ١٧١، تذکرة الحفاظ ٤/ ١٣٤٢، المقصد الارشد ٢/ ٩٣، شذرات الذهب ٤/ ٣٢٩.

شافعی متوفای ۷۴۸ هجری،[۱] قاضی ایجی معروف متوفای ۷۵٦ هجری، جمال‌الدین زرندی متوفای بعد از ۷۵۰ هجری،ابوالسعادات یافعی متوفای ۷٦۸ هجری،[۲] زین‌الدین عراقی متوفای ۸۰٦ هجری،[۳] حافظ نورالدین هیثمی متوفای ۸۰۷ هجری، حافظ ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ هجری، حافظ جلال‌الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ هجری، حافظ ابوالعباس قَسْطَلّانی متوفای ۹۲۳ هجری، حافظ قاضی دیار بکری متوفای ۹٦٦ هجری،[٤] ابن حجر هیتمی متوفای

۱ـ حافظ شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز بن عبدالله ذهبی شافعی متوفای ۷۴۸ هجری.
وی از اکابر علمای رجال و حدیث عامه است. ذهبی کتب بسیاری تألیف نموده که همواره مورد استناد علمای پس از او قرار گرفته است. شمار شیوخ ذَهَبی را به هزار و سیصد نفر رسانیده‌اند. ابن کَثیر از او با عنوان «حافظ کبیر» و «مورخ اسلام» و «شیخ المحدثین» یاد می‌نماید. کتانی نیز از وی با عنوان «امام حفاظ» یاد می کند. (الغدیر ۱/ ۱۲٤، مقدمه‌ی سیر اَعلام النُّبلاء، طبقات سبکی ۹/ ۱۰۰، شذرات الذهب ٦/ ۱۵۳، فهرس الفهارس ۱/ ٤۱۷).

۲ـ عفیف‌الدین ابوالسَّعادات عبدالله بن اَسْعَد بن علی یافعی شافعی یمنی مکی متوفای ۷٦۸ هجری.
اِسْنَوی در طبقات خویش از وی تجلیل فراوان نموده و می گوید: «وی امامی است که توسط علومی که دارا بود مرشد و مقتدا گردید». ذَهَبی نیز او را امامی مفتی و محدثی توانا و فقیه خوانده است. سبکی که خود در مِنیٰ وی را ملاقات نموده درباره‌ی او می گوید: «یافعی مردی صالح بود و مصنفات بسیاری تالیف نموده است». (الغدیر ۱/ ۱۲٦، طبقات سُبکی ۱۰/ ۳۳، طبقات اِسْنوی ۲/ ۳۳۰، شَذَرات الذهب ٦/ ۲۱۰، الدُّرَر الکامنه ۲/ ۲٤۷، الأعلام ٤/ ۷۲، معجم المؤلفین ۲/ ۲۲۹).

۳ـ حافظ زین‌الدین ابوالفضل عبدالرحیم بن حسین بن عبدالرحمن بن ابی‌بکر عراقی متوفای ۸۰٦ هجری.
وی یکی از بزرگان برجسته‌ی محدثین عامه است و دارای تألیفات بسیاری از جمله در علم الحدیث می‌باشد و از کسانی است که در قرن هشتم از او با لقب مُجَدِّد یاد شده است. ابن حَجَر عَسْقلانی که خود یکی از شاگردان عراقی است درباره‌ی وی می گوید: «او از سال ۷۹٦ شروع به املاء حدیث کرد و خداوند بوسیله‌ی او سنت را زنده نمود». بسیاری از علمای عامه به ذکر شرح زندگانی وی پرداخته و به ستایش از او مبادرت نموده‌اند. (فهرس الفهارس ۲/ ۸۱٤، اِنْباء الْغُمْر ۱۷۰/۵، الأَعلام ۳/ ۳٤٤، معجم المؤلفین ۲/ ۱۳۰).

٤ـ قاضی حسین بن محمد بن حسن دِیار بَکْری متوفای حدود ۹٦٦ هجری. وی از علمای تاریخ و فقه عامه بوده و در مکه مدتی به قضاوت اشتغال داشته است، دِیارْ بَکری نویسنده‌ی کتاب معروف «تاریخ الخمیس» می‌باشد. (الاعلام ۲/ ۲۵٦، معجم المؤلفین ۱/ ٦۳٤).

۹۷٤ هجری، زین‌الدین مناوی متوفای ۱۰۳۱ هجری،[۱] و عده‌ی کثیری از علمای عامه در قرن ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ١٤ تا به امروز.[۲]

چون این مطلب مورد بحث در نزد علمای عامه نیز بسیار حائز اهمیت است و با این روایات شریفه که ذکر شد بطور صریح استدلال و ثابت کرده‌اند که هر کس نسبت به حضرت زهرا محبت نداشته، و یا به نحوی از انحاء او را آزرده باشد کافر است، لذا ما این موضوع را عمیقاً مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱ـ زین‌الدین محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفین بن علی بن زین‌العابدین حدادی شافعی مناوی قاهری متوفای ۱۰۳۱ هجری.

محبی در کتاب خلاصة الاثر ۲/ ٤١٢ به تفصیل شرح حال وی را آورده است و می گوید: «مُناوی امام کبیر و حجت و موثق و مقتداست. بدون شک او فرد برتر دانشمندان سرزمین خویش بود و فردی بود امام و فاضل و زاهد و عابد و در مقابل خداوند متواضع و خاشع؛ وجودش نافع بود و با نیکی‌هایش عزیز شده بود، همواره در حال تسبیح و ذکر پروردگار خود بود و همواره صبر و صداقت می‌ورزید. در شبانه روز بیش از یک وعده غذا نمی‌خورد و از میان علوم و معارف مختلف و احیاناً علومی که با یکدیگر چندان مرتبط نبود به مطالبی آشنا شده بود که کسی از معاصرانش به همانندی او نمی‌رسید». محبی سپس در کتاب خویش به ذکر مشایخ مناوی در فقه و اصول و تفسیر و حدیث و ادبیات و طریقت و انزوا پرداخته و تالیفات وی را برشمرده و از آنها بسیار تجلیل نموده است. [الغدیر ٤/ ۱۳۸].

همچنین مراجعه بفرمایید به: الاعلام۲۰٤/٦، معجم المطبوعات العربیّة و المعرّبه۱۷۹۸/۲، معجم المؤلفین۴۱۰/۳.

۲ـ مصادر روایات مورد بحث (فاطمة بضعةٌ منّی) عبارت است از: مسنداحمد ٤/ ٥، ۳۲۳، ۳۲٤، ۳۲۸، ۳۳۲، صحیح بخاری ـ کتاب المناقب، باب مناقب قرابة رسول‌الله 6 و منقبة فاطمه 3ـ ج ٥/ ۹۲/ ح ۲۰۹، صحیح مسلم ـ کتاب فضائل الصحابه، باب (۱٥) فضائل فاطمة بنت النبی علیها الصلاة و السلام ح ۹۳، ۹٤ ـ ج ٤/ ۱۹۰۲، ۱۹۰۳، سنن ابی‌داود ـ کتاب النکاح، باب ما یجمع بینهن من النساء ـ ج ۲/ ۲۲٦/ح ۲۰۷۱، سنن ترمذی ـ کتاب المناقب، باب ٦۱ فضل فاطمه 3ـ ج ٥/ ٦۹۸، ٦۹۹/ ح ۳۸٦۷، ۳۸٦۹، معجم کبیر طبرانی ج ۲٥/۲۰، ۲٦/ ح ۳۰، ج ۲۲/ ٤۰٤، ٤۰٥/ ح ۱۰۱۰ـ ۱۰۱٤، مستدرک حاکم ۳/ ١٥٤، ۱٥۸، ۱٥۹، حِلْیَة الاولیاء ۲/ ٤۰، ٤۱، السنن الکبری ۷/ ۳۰۷، ۱۰/ ۲۰۱، شرح السنه ۲۳۲/۷، مقتل خوارزمی ٥۳/۱، تهذیب تاریخ ابن عساکر ۱/ ۲۹۸، الروض الانف ۲/ ۱۹٦، اسد الغابه ٥۲۱/۱٥، ذخائر العقبی/۳۷، فرائد السمطین ج ٤٥/۲/ح ۳۷۷، سیر اعلام النبلاء ۲/ ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۳، مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۳، تهذیب التهذیب۱۲/ ٤٤۱، الاصابه۳۷۸/٤، الجامع الصغیر ٤۲۱/٤، الصواعق المحرقه/٥۷، ۲۷٤، ۲۸٥، ۲۸۹، تاج العروس ۱/ ٤۸٥، ۱۳۹/٦، کنز العمال ج ۱۲/ ۱۰٦ـ ۱۰۸/ ح ۳٤۲۱۲، ۳٤۲۱۳، ۳٤۲۱٥، ۳٤۲۲۲، ۳٤۲۲۳، در السحابه/۲۷٤ـ ۲۷٦، نُزْهَة المجالس ۲/ ۲۲۸، ینابیع الموده /۱۷۱، ۱۸۰، ۲٦۰، اَعلام النساء ۳/ ۱۲۱٦.

گاهی مطلب را معتقدین به یک مذهب عنوان می کنند، و گاهی موضوعی صد در صد عمومی و اسلامی است و با توجه به مدارک و اسنادی که از دانشمندان فریقین (شیعه و سنی) نقل شده کاملاً ثابت می‌شود که این مطلب اسلامی است: که **هر کس حضرت صدیقه زهراسلام‌الله‌علیها را آزار اذیت نماید و آن حضرت از او دل‌آزرده و ناخشنود باشد کافر است.**

روایتی است فوق‌العاده مهم و حیرت‌انگیز از پیامبر اکرم که از آن حضرت فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى يَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ، وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا».

«همانا، خداوند تبارک و تعالی غضب می کند هنگامی که فاطمه بخشم آید، و راضی می‌شود آنگاه که او راضی و خشنود گردد».

و در روایت دیگر خطاب به فاطمه 3 فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ يَغْضَبُ لِغَضَبِكِ وَ يَرْضَى لِرِضَاكِ»

«یا فاطمه، خدا با غضب تو غضب می کند و با رضای تو راضی می گردد».

این دو روایت عجیب را عده‌ی زیادی از دانشمندان عامه نقل کرده‌اند که از جمله‌ی آنانند:

ابوموسی ابن مثنی متوفای ۲۵۲ هجری،[۱] ابن ابی‌عاصم متوفای ۲۸۷ هجری،[۲] ابویَعْلی

۱ـ حافظ ابوموسی محمد بن مُثَنّی بن عبید بن قَیْس بن دینار عَنَزی بصری متوفای ۲۵۲ هجری.
خطیب بغدادی شرح زندگی وی را در تاریخ بغداد ۳/ ۲۸۳ـ۲۸٦ درج نموده و می گوید: «وی فردی موثق و مورد اعتماد است و امامانِ (اهل سنت) به حدیث او اقامه‌ی حجت نموده‌اند». وثاقت و ستایش از او را در بسیاری از کتب تراجم می توان یافت. [الغدیر ۱/ ۹۲، ۹۳].
همچنین مراجعه بفرمایید به: ثِقات ابن شاهین/۲۹۵، ثقات ابن حبان ۹/ ۱۱۱، سیر اعلام النُّبلاء ۱۲/ ۱۲۳، تهذیب التهذیب ۹/ ٤۲۵.

۲ـحافظ کبیر ابوبکر احمد بن عَمرو بن ضحاک بن مَخْلَد شَیْبانی بصری معروف به ابن ابی‌عاصِم متوفای ۲۸۷ هجری.
وی از فقهاء و حفاظ برجسته و مورد وثوق عامه می‌باشد. کتاب «المسند الکبیر» او دارای پنجاه هزار حدیث بوده است. (تذکرة الحفاظ ٦٤۰/۲، سِیَر اَعلام النبلاء ۱۳/ ٤۳۰، الوافی بالوفیات ۷/ ۲٦۹، شَذَرات الذَّهَب ۲/ ۱۹۵).

موصلی متوفای ۳۰۷ هجری،[۱] حافظ ابوالقاسم طبرانی متوفای ۳٦۰ هجری، حافظ ابوعبدالله حاکم نیسابوری متوفای ٤۰۵ هجری،حافظ ابوسعد خرکوشی متوفای ٤۰۷ هجری،[۲] حافظ ابونعیم اصفهانی متوفای ٤۳۰ هجری، حافظ ابوالقاسم ابن‌عساکر متوفای ۵۷۱ هجری، ابوالمظفر سبط ابن جوزی متوفای ٦۵٤ هجری، حافظ ابوالعباس طبری متوفای ٦۹٤ هجری، حافظ ابن حَجَر عَسْقَلانی متوفای ۸۵۲ هجری، حافظ شهاب‌الدین ابن حَجَر هَیْتَمی متوفای ۹۷٤ هجری، حافظ ابوعبدالله زَرْقانی مالکی متوفای ۱۱۲۲ هجری، ابوالعِرْفان صَبّان متوفای ۱۲۰٦ هجری، بدخشانی ـ صاحب مِفْتاح النجاه ـ متوفای قرن ۱۳ و عده‌ای دیگر...[۳].

با توجه به اینکه هر بشر حالات مختلفی دارد، و در هر ساعت دستخوش تحولات گوناگون است، معقول نیست که بشری در تمام لحظات زندگانی، با وجود آن همه دگرگونیها،

۱ـ حافظ ابویَعْلی احمد بن علی بن مُثَنّی بن یحیی تَمیمی مَوْصِلی متوفای ۳۰۷ هجری.
وی مولف کتاب معروف «مسند» است و حافظ عبدالغنی ازدی و حاکم نیسابوری او را توثیق نموده‌اند. ذهبی می‌گوید: «عُلُوّ در اِسناد، به او منتهی می‌گردد». (مراجعه بفرمایید به: ثقات ابن حبان ۸/ ۵۵، تذکرة الحفاظ ۲/ ۷۰۷، سِیَر اعلام النبلاء ۱٤/ ۱۷٤، الوافی بالوفیات ۷/ ۲٤۱).

۲ـ ابوسعد عبدالملک بن ابی‌عثمان محمد بن ابراهیم نیسابوری مشهور به خَرْکُوشی متوفای ٤۰٦ یا ٤۰۷ هجری. وی یکی از مفسرین و محدثین و فقهای مشهور عامه است. حاکم نیسابوری درباره‌ی او می گوید: «من کسی را به مانند او ندیدم که جامع علم و زهد و تواضع، و همچنین ارشاد بسوی خدا و پرهیزگاری باشد». خطیب بغدادی نیز از او تجلیل نموده و می‌گوید: «خرکوشی موثق و پرهیزگار و صالح بود». ذهبی با عناوینی چون «امام مقتدا» و «شیخ‌الاسلام» از وی یاد نموده است و سبکی می گوید: «خَرْکُوشی فقیهی بود زاهد از ائمه‌ی دین و اعلام مؤمنین». (الغدیر ۱/ ۱۰۸، تاریخ بغداد ۱۰/ ٤۳۲، سیر اَعلام النبلاء ۱۷/ ۲۵٦، معجم البلدان ۲/ ۳٦۰، طبقات سبکی ۵/ ۲۲۲، شذرات الذهب ۳/ ۱۸٤).

۳ـ مصادر این دو روایت «إن الله یغضب لغضب فاطمة...» عبارت است از: معجم کبیر طبرانی ج ۱/ ۱۰۸/ح ۱۸۲، ج ۲۲/ ٤۰۱ ح ۱۰۰۱، مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۳، ۱۵٤، ذخائر العُقبی/ ۳۹، مقتل الحسین (خوارزمی) ۵۲/۱، فَرائد السِّمطَیْن ج ۲/ ٤٦/ ح ۳۷۸، میزان الاعتدال ج ۲/ ٤۹۲ [ذیل نام عبدالله بن محمد بن سالم (که ذَهَبی خود بنحوی در همان موضع، وی را توثیق نموده است]، شرح المواهب اللَّدُنِیَّه ۳/ ۲۰۲، مَجمع الزّوائد ۹/ ۲۰۳، اُسُد الغابه ۵/ ۵۲۲، تهذیب التهذیب ۱۲/ ٤٤۳، الاصابه ٤/ ۳۷۸، الصواعق المحرقه / ۲٦٦، کنز العمال ج ۱۳/ ٦۷٤/ح ۳۷۷۲۵، اِسْعاف الراغبین/ ۱۷۱، ینابیع الموده / ۱۷۳، ۱۷٤، ۱۹۸....

همیشه و همه جا مورد توجه خدا بوده، و رضایتش رضای خدا، غضبش خشم‌خدا، مسرتش خشنودی خدا، محبتش حب خدا، و دشمنی با او دشمنی با خدا باشد، و بر هر کسی به چشم حقارت نگاه کند خدا نیز با نظر حقارت بر او بنگرد، مگر اینکه صاحب مقام ولایت مطلقه بوده باشد؛ و به اعتبار همان مقام که عیناً پیامبراکرم و امیرالمؤمنین نیز دارا هستند، تنها این موضوع امکان‌پذیر می‌باشد.

و با عدم توجه به شئون ولایت است که حضرات عامه می‌گویند پیامبر اکرم نیز همانند سایر مردم دشنام و ناسزا می‌گوید خشمناک می‌شود... و بالاخره سخن را تا بجایی می‌رسانند که در بستر مرگ خطاب به آن حضرت می‌گویند:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ...»؛ [1]

«این مرد هذیان می‌گوید...».

فاطمه سلام‌الله‌علیها وجود مقدسی است که پیامبر اکرم 6 یک عمر او را به تمام امتش معرفی کرده، و مقامات معنویش را بیان فرموده است.

چنانکه گفته شد کاملاً روشن و مبرهن است **آن بشری که محبتش محبت خدا، اطاعتش اطاعت خدا، رضایتش رضایت خدا، مخالفتش مخالفت خدا، سخطش سخط خدا، غضبش غضب خداست، لازمه‌اش این است که باید صاحب مقام شامخ ولایت مطلقه باشد، و در نتیجه، هر کس به صاحب ولایت ایمان نیاورد و محبتش را در دل نداشته باشد کافر است،** و این مطلبی است که علمای عامه نیز به آن ایمان و اعتقاد دارند که در اینجا نقل بعضی از عبارات آنان مفید و ضروری است:

ابوالقاسم سُهَیْلی متوفای سال ۵۸۱ هجری در کتاب الروض الانف در جلد دوم صفحه ۱۹۶ می‌فرماید:

۱ـ پیشتر در قسمت موضوع نهم [محدث بودن حضرت فاطمه علیهاالسلام] به مصادر این عبارت که جسارت شیطانی عمر بن خطاب به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است اشاره نمودیم.

«إِنَّ أَبا لُبابَةَ رِفاعَةَ بْنَ عَبْدِالمُنْذِرِ[1] رَبَطَ نَفْسَهُ فی تَوْبَةٍ، وَ إِنَّ فاطِمَةَ أَرادَتْ حَلَّهُ حِينَ نَزَلَتْ تَوْبَتُهُ. فَقالَ أَبولُبابَةَ: قَدْ أَقْسَمْتُ أَنْ لا يَحِلَّنی إِلا رَسُولُ اللّهِ 6 ، فَقالَ رَسُولُ اللّهِ 6 : إِنَّ فاطِمَةَ مُضْغَةٌ مِنّی، فَصَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ عَلى فاطِمَةَ، فَهذا حَدِيثٌ يَدُلُّ عَلى أَنَّ مَنْ سَبَّها فَقَدْ كَفَرَ، وَ مَنْ صَلّى عَلَيها فَقَدْ صَلّى عَلى أَبِيها».

«هنگامی که رِفاعَه از گناهی که مرتکب شده بود توبه کرد، خودش را به چوب توبه محکم ببست و سوگند خورد هرگز آن بند را نگشاید مگر اینکه محمد بن عبدالله به دست خود آنرا باز فرماید، و این را نشان قبول شدن توبه‌ی خود قرار داده بود، تا اینکه آیه‌ی قبول شدن توبه‌ی او از جانب پروردگار نازل شد[۲] و در آن هنگام حضرت فاطمه اراده فرمود آن بندها را بگشاید، ولی ابولبابه گفت: کسی جز پیامبر اکرم نباید مرا از بند رها نماید، زیرا من به این امر سوگند یاد کرده‌ام، و چون این سخن به گوش پیامبر اکرم رسید، حضرت فرمود: همانا، فاطمه پاره‌ی تن من است.

۱ـ ابولبابَة بن عبدالمُنْذِر انصاری از صحابه‌ی معروف پیامبر اکرم 6 است و در نامش اختلاف می‌باشد. بعضی اسم او را «بَشیر» و بعضی «رفاعه» و بعضی «مروان» ذکر نموده‌اند. براساس برخی از روایات، در روز فتح مکه رایت بنی عمرو بن عوف به دست او بوده است. در خصوص تاریخ وفات وی نیز اختلاف است، عده‌ای آن را زمان خلافت عثمان و گروهی در زمان خلافت امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند؛ حتی عده‌ای گفته‌اند که وی پس از سال ۵۰ هجری وفات یافته است. (رجوع بفرمایید به: الاصابَه ٤/ ١٦٨، الاستیعاب ٤/ ٣٠٣، اُسُد الغابه ٥/ ٢٨٤، طبقات خلیفة بن خیاط / ١٥٢، تاریخ خلیفة بن خیاط /٦٠).

۲ـ منظور آیه‌ی «وَءَاخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (سوره‌ی التوبه: ١٠٢) می‌باشد.

درود خدا بر پیامبر و فاطمه. (سپس راوی حدیث چنین نتیجه می‌گیرد که) این حدیث دلالت دارد بر اینکه هر کس فاطمه را دشنام دهد کافر می‌شود، و هر کس بر او صلوات فرستد، برابر است با صلوات بر پدرش رسول خدا».

در کیفیت صلوات و سلام بر او و زیارتش اخباری از پیامبراکرم نقل شده است که همه نشانگر این است که حضرت زهرا 3 ـ همانند رسول خدا ـ در این مطلب کاملاً استقلال داشته و صلوات و زیاراتی مخصوص به خود دارد. این روایت را ابن حجر نیز در شرح کتاب جامع صغیر نقل کرده است، و جالبتر اینکه زین‌الدین مناوی ـ صاحب کتاب کُنُوزالدقائق ـ ضمن بیان این حدیث می گوید:

«ابوالقاسم سُهَیلی با حدیث شریف [فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی...] استدلال می کند که **هر کس فاطمه را دشنام دهد کافر است** (چون این عمل مُشْعر بر بغض او نسبت به آن حضرت است و خدا چنین کسی را دشمن می‌دارد و هر کسی را که خدا دشمن بدارد یقیناً کافر است)، سهیلی از همین حدیث نتیجه می گیرد که: فاطمه 3 از شیخین [یعنی ابوبکر و عمر] نیز افضل است».[1]

۱ـ اصل عبارت مناوی چنین است: «**استدلّ به السهیلی علی أنّ من سبّها کفر لأنّه یغضبه، و أنّها أفضل من الشیخین**». (فیض القَدیر ٤/ ٤٢١).

زرقانی نیز پس از نقل حدیث [فاطمة بضعة منی...] می گوید: «**استدلَّ به السهیلیُ عَلی أنَّ مَن سَبَّها کَفَر. و توجیهُه أَنَّها تَغْضب مِمَّن سَبَّها، وَ قَدْ سُوِّیَ بینَ غضبِها و غضبِه و مَن أَغْضَبَهُ کَفَر**». (شرح المواهب اللَّدُنّیّه ٣/ ٢٠٥).

یعنی: «سهیلی با این حدیث استدلال کرده هر کسی که به فاطمه دشنام دهد کافر است. و دلیل او این است که فاطمه از کسی که به او دشنام دهد به خشم و غضب می‌آید، و پیامبر نیز خشم و غضب فاطمه را برابر با خشم و غضب خویش دانسته است و هر کس که پیامبر را خشمگین نماید کافر است».

سؤالی که در اینجا باید مطرح گردد این است که با توجه به این فتوای علمای عامه در خصوص کفر دشنام دهندگان به زهرا ، حکم صحابه و تابعینی که به فاطمه [و یا علی] دشنام داده‌اند چیست؟ دشنام دهندگانی که در راس آنان نخستین خلیفه (ابوبکر) قرار دارد. (روایت دشنام ابوبکر به حضرت فاطمه را می توانید در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ١٦/ ٢١٥ ط جدید [ج ٤/ ٨٠ ط قدیم] بخوانید).

شریف سَمْهُودی [۱] که یکی از بزرگان عامه است در ادامه‌ی تشریح این حدیث می‌فرماید:

«وَ مَعْلُومٌ أَنَّ أَولادَها بَضْعَةٌ مِنْها فَيَكُونُونَ بِواسِطَتِها بَضْعَةٌ مِنْهُ، وَ مِنْ ثَمَّ لَمّا رَأَتْ اُمُّ الْفَضْلِ [۲] فِي النَّوْمِ أَنَّ بَضْعَةً مِنْهُ وُضِعَتْ في حِجْرِها، أَوَّلَها رَسُولُ اللّهِ 6 بِأَنْ تَلِدَ فاطِمَةُ غُلاماً فَيُوضَعُ في حِجْرِها، فَكُلُّ مِنْ يُشاهَدُ الآنَ مِنْ ذُرِّيَّتِها، بَضْعَةٌ مِنْ تِلْكَ الْبَضْعَةِ، وَ إِنْ تَعَدَّدَتِ الْوَسائِطُ، وَ مَنْ تَأَمَّلَ ذلِكَ انْبَعَثَ مِنْ قَلْبِهِ داعِي الإِجْلالِ لَهُمْ، وَ تَجَنَّبَ بُغْضَهُمْ عَلى أَيِّ حالٍ كانُوا عَلَيْه». [۳]

«و کاملاً روشن است که نه تنها فاطمه پاره‌ی تن پیامبر است، بلکه اولاد او چون بضعه‌ی فاطمه‌اند، آنان نیز به واسطه‌ی زهرا پاره‌ی تن پیامبر محسوب می‌شوند. از همین روست که وقتی ام‌الفضل در خواب دید که پاره‌ای از تن پیامبر در دامان وی افتاده است رسول خدا خواب وی را اینطور تعبیر نمودند که فاطمه فرزندی خواهد آورد که در دامان ام‌الفضل قرار خواهد

۱ـ نورالدین ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد بن علی بن عیسی حسنی شافعی سَمْهُودی متوفای ۹۱۱ هجری.

وی از علماء و فقهای عصر خویش بوده و در مدینه به تدریس و تألیف اشتغال داشته است. سبکی از او با عنوان «امام مقتدا» یاد نموده و در کتاب خویش به ستایش و تجلیل از او پرداخته است. ابن عیدروس در «النور السافر» و شَوْکانی در «النّور الطالع» به ذکر شیوخ وی پرداخته‌اند و شَعْرانی نیز در طبقات خویش او را مورد ستایش قرار داده است. (الغدیر ۱/ ۱۳۳، طبقات شعرانی / ٦۱، شَذَرات الذهب ۸/ ۵۰، الاعلام ٤/ ۳۰۷).

۲ـ لُبابَه بنت حارث بن حزن بن بجیر بن هُزَم، امّ‌فَضْل هلالیه.

وی صحابیّه است و همسر عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر اکرم 6) می‌باشد. او خواهر میمونه (همسر پیامبر 6) است و در بسیاری از کتب عامه ـ پس از حضرت خدیجه ـ از او بعنوان اولین زن مسلمان یاد شده است. امّ‌الفَضل در زمان حکومت عثمان در گذشته است. (برای اطلاع بیشتر از زندگانی وی مراجعه بفرمایید به: تهذیب الکمال ۳۵/ ۲۹۷، تهذیب التهذیب ۱۲/ ٤٤۹، سیر اعلام النبلاء ۲/ ۳۱٤، الاستیعاب ٤/ ۵۰٤، الاصابه ٤/ ٤۸۳).

۳ـ فیض القَدیر ٤/ ٤۲۱.

گرفت.[۱] اکنون نیز در هر کجا ذریه‌ی حضرت زهرا مشاهده شود، پاره‌ی تن رسول خداست، اگر چه شمار واسطه‌ها بسیار زیاد شده است؛ لذا هر کس این موضوع را بدقت بررسی کند، در قلب خویش نسبت به آل‌محمد احساس محبت می‌نماید، و از دشمنی نسبت به آنان در هر حال دوری می‌جوید».

ابن حَجَر می گوید:

«وَ فِيهِ تَحْرِيمُ أَذى مَنْ يَتَأَذّى الْمُصْطَفى بِتَأَذِّيهِ، فَكُلُّ مَنْ وَقَعَ مِنْهُ فى حَقِ فاطِمَةَ شىءٌ فَتَأَذَّتْ بِهِ، فَالنَّبِيُّ يَتَأَذّى بِهِ بِشَهادَةِ هذَا الْخَبَرِ، وَلا شَيْءٌ أَعْظَمُ مِنْ إِدْخالِ الأذى عَلَيْها مِنْ قِبَلِ وُلْدِها، وَ لِهذا عُرِفَ بِالْإِسْتِقْراءِ مُعالَجَةُ مَنْ تَعاطى ذلِكَ بِالْعُقُوبَةِ فِى الدُّنْيا و لَعَذابُ الآخِرَةِ أَشَدُّ».[۲]
«آزار و اذیت فاطمه حرام است، زیرا هر چیزی که او را آزرده خاطر کند،پیامبر را دل‌آزرده می‌نماید، و آنچه رسول خدا را بیازارد، در حقیقت خدا را اذیت کرده‌است... (ابن حجر در پایان سخن چنین نتیجه می گیرد): آنچه تاریخ گذشته به ما گوشزد می کند این است که جزای آن کس که زهرا را بیازارد، گرفتاری در دنیاست، و البته عذاب او در آخرت شدیدتر خواهد بود».

۱ـ خوابی که سمهودی از آن سخن می گوید اشاره به روایتی است که با عبارت مختلف نقل گردیده و متن یکی از آنها چنین است:
«عن سماك بن حَرْب أنّ امّ‌الفَضل قالت: يا رسول‌الله، رأيت أنَّ عُضوا مِن اعضائك فى بيتى. قال: تَلِدُ فاطمةُ غلاماً و تُرْضِعِينَهُ بِلَبَنِ قُثَمَ، فَوَلَدَتْ حُسَيْنا...».
«سِماک بن حرب می‌گوید: ام‌الفضل به پیامبر اکرم عرض کرد: ای رسول خدا، من در خواب دیدم که عضوی از اعضای تو در خانه‌ی من است. پیامبر فرمودند: فاطمه پسری بدنیا خواهد آورد و تو از شیر (فرزندت) قُثَم به او شیر خواهی داد. سپس فاطمه حسین را به دنیا آورد...».
حدیث فوق در الاصابه ٤/ ٤٨٤ به نقل از ابن سعد روایت شده است. احمد بن حنبل نیز در مسند خود ٦/ ٣٣٩ این روایت را نقل کرده است با این تفاوت که در آنجا می گوید: **«فَوَلَدَتْ حُسَيْنا»**، یعنی فاطمه حسن را بدنیا آورد).

۲ـ فیض القدیر ٤/ ٤٢١.

ناسزا گفتن به حضرت صدیقه‌سلام‌الله‌علیها برابر است با دشنام به پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و در نتیجه مساوی است با دشنام به حق تبارک و تعالی، چنان که رسول خدا درباره‌ی علی می‌فرماید:

«لَا تَسُبُّوا عَلِيّا، مَنْ سَبَّ عَلِيّاً فَقَدْ سَبَّنِى، وَمَنْ سَبَّنِى فَقَدْ سَبَّ اللّٰهَ»[1]

۱ـ یا «من سبّ علیاً فقد سبنی، و من سبّنی فقد سب الله تعالی». (مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۱، فردوس الاخبار ج ٤/ ۱۸۹/ ح ٦۰۹۹، مناقب خوارزمی/۸۱، ۸۲، الریاض النَّضِرَه۳/ ۱۲۲، نظم دُرَرِ السِّمْطین/ ۱۰۵، منتخب كَنْزالعمال ٥/ ۳۰، ینابیع الموده/۲٤۷، ۲۰۵، نور الابصار/۱۰۱، مناقب ابن مَغازِلی/ ۳۹٤، در السَّحابَه/ ۲۲٦، كَنْزالعمال ۱۱/ ٦۰۲/ح ۳۲۹۰۳).

ابن عساکر این روایت را بدینگونه نقل کرده است: «من سب علیا فقد سبنی، و من سبنی فقد سب الله، و من سب الله فقد عذبه الله». (مختصر تاریخ دمشق ۷/ ۱۱۸).

در ارتباط با این موضوع نظر خوانندگان را به روایت ذیل جلب می‌کنیم:

«مر ابن عباس ـ بعد ما حجب بصره ـ بمجلس من مجالس قریش و هم یسبون علیا ؏. فقال لقائده: ما سمعت هولاء یقولون؟ قال: سبو علیّا ؏. قال: فردنی الیهم. فرده، فقال: ایکم الساب الله عز و جل؟ قالوا: سبحان الله من سب الله فقد اشرک. قال: فایکم الساب رسول‌الله عز و جل؟ قالوا: سبحان الله من سب رسول‌الله فقد کفر. قال: فایکم الساب علی بن ابی طالب؟ قالوا: اما هذا فقد کان. قال: فانا اشهد بالله انی سمعت النبی ﷺ یقول: من سب علیّا فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله عز و جل، و من سب الله اکبه الله علی منخریه فی النار...». (الرّیاض النَّضره۳/ ۱۲۲، ۱۲۳، فرائد السمطین ج ۱/ ۳۰۲/ح ۲٤۱، الفُصُول المُهمّه (ابن صبّاغ) / ۱۲۰، ۱۲۱، الغدیر۲/ ۲۹۹).

یعنی «ابن عباس ـ در ایامی که نابینا گردیده بود ـ روزی از کنار جمعی از قریش که در حال دشنام دادن به علی ؏ بودند گذشت. ابن عباس به کسی که (دست او را گرفته بود و) راهنمایی‌اش می‌کرد گفت: شنیدی اینها چه می‌گفتند؟ راهنما گفت: داشتند به علی دشنام می‌دادند. ابن عباس گفت: مرا نزد آنان ببر. راهنما، ابن عباس را بازگرداند و نزد آنان برد. ابن عباس به آن جمع گفت: کدامیک از شما به خداوند دشنام می‌دهید؟ گفتند: سبحان الله هر کس که به خدا دشنام دهد مشرک است. گفت: کدامیک از شما به رسول خدا دشنام می‌دهید؟ گفتند: هر کس که به رسول خدا دشنام دهد کافر است. ابن عباس گفت: کدامیک از شما به علی بن ابی‌طالب دشنام می‌دادید؟ گفتند: آری ما به علی دشنام می‌دادیم. ابن عباس گفت: خدا را شاهد می‌گیرم از پیامبر شنیدم که فرمود: هر کس که به علی دشنام دهد به من دشنام داده است، و هر کس که به من دشنام دهد به خدای عزوجل دشنام داده است، و هر کس که به خدا دشنام دهد خداوند او را با سر (بینی) روانه‌ی جهنم خواهد نمود».

«به علی دشنام ندهید، هر کس به او دشنام دهد در حقیقت مرا ناسزا گفته است؛ و هر کس به من دشنام دهد، همانا به خدا بدزبانی کرده است».[1]

۱ـ علمای عامه روایات و حکایات زیادی دربارهی کسانی که به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام میدهند نقل کردهاند که بعضی از آنها را ذیلاً میخوانید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میفرمایند: «لا تسبوّا علیاً فإنّه ممسوس بذات الله»؛ یا «لا تسبوّا علیاً فإنّه کان ممسوساً فی ذات الله عزوجل». (معجم کبیر طبرانی ج ۱۹/ ۱۴۸/ح ۳۲۴، حلیة الاولیاء ۱/ ۶۸، مَجمع الزَوائد ۹/ ۱۳۰، فرائد السِّمْطَیْن ج ۱/ ۱۶۵/ح ۱۲۷).

پیامبر صلی الله علیه و آله در روایت دیگری میفرماید: «من سبّ علیاً فقد سبّنی، و من سبنی فقد سبّ الله، و من سبّ الله ادخله الله نار جهنم و له عذاب عظیم». (فردوس الاخبار ج ۴/ ۱۸۹/ح ۶۰۹۹).

امّسَلَمَه به ابوعبدالله جدلی بَجَلی می گوید: «سمعت رسول‌الله صلی الله علیه و آله یقول: من سب علیاً فقد سبنی». (مسند احمد ۳۲۳/۶، خصائص امیرالمؤمنین/۹۹ [ط التقدم: مصر/۲۴]، مستدرک حاکم ۱۲۱/۳، الریاض النضره۱۲۳/۳، ذخائر العقبی/۶۵، تاریخ الاسلام ذهبی ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۶۳۴ ـ تلخیص المستدرک ۱۲۱/۳، البدایة و النهایه ۷/ ۳۹۱، مجمع الزّوائد ۶/ ۴۲۶).

احمد بن حَنْبَل می گوید: ابودُجانه گفت: «لاتسبوا علیا و لا اهل هذا البیت، انّ جاراً لنا قدم من الکوفه، فقال: الم تروا هذا الفاسق بن الفاسق ان الله قتله [یعنی الحسین]، فرماه الله بکوکبین فی عینیه و طمس الله بصره». (الصَواعِق المُحرِقه / ۲۶۶، ۲۹۷).

یعنی: «به علی و اهل این بیت دشنام ندهید، یکی از همسایگان ما از کوفه آمد و گفت: آیا ندیدید که خدا این فاسق فرزند فاسق را کشت [منظورش حسین بن علی بود]. خداوند در چشمان او دو نقطهی سفید پدید آورد و او را نابینا نمود».

ابن مَغازِلی شافعی نیز به سند خویش نقل می کند که هشم بن بشیر واسطی (که در تمامی صحاح سته روایاتش موجود است) گفته است:

«أدرکت خطباء اهل الشام بواسط فی زمن بنی امیه کان اذا مات لهم میت قام خطیبهم فحمد الله و اثنی علیه و ذکر علیاً علیه السلام فسبه، فجاء ثور فوضع قرنیه فی ثدییه و الزقه بالحائط فعصره حتی قتله، ثم رجع یشق الناس یمیناً و شمالاً لایهیج احداً و لا یؤذیه». (مناقب ابن مغازلی /۳۹۱).

«--

«لَا تُبْغِضُوا عَلِيّا، مَنْ أَغْضَبَ عَلِيّاً فَقَدْ أَغْضَبَنی، وَ مَنْ أَغْضَبَنی فَقَدْ أَغْضَبَ اللّٰهَ».[۱]

«(با علی دشمنی نکنید)؛ که هر کس او را به خشم آورد همانا مرا غضبناک کرده است و هر کس مرا خشمگین کند در حقیقت خدا را به خشم آورده است».

«وَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِی، وَ مَنْ أَحَبَّنِی فَقَدْ أَحَبَّ اللّٰهَ[۲]...».[۳]

--»

یعنی: «من در زمان بنی‌امیه خطبای اهل شام را در واسط دیدم. یکبار فردی از اهل واسط فوت شد؛ سخنرانشان برخاست و پس از حمد و ثنای خدا از علی یاد نمود و به او دشنام داد. (پس از دشنام خطیب) گاوی آمد و دو شاخ خود را بر سینه‌های وی گذارد و او را به دیوار چسباند و آنقدر شاخ خود را در سینه‌ی سخنران فشرد تا وی را کشت...».

حکایات دیگری نیز در این خصوص نقل شده است که از جمله‌ی آنها چند حکایتی می‌باشد که در کتاب فرائد السمطین ۱/ ۳۰۴ـ ۳۰۶ درج است.

۱ـ و یا: «من اغضب علیاً فقد أغضبنی و من أغضبنی فقد أغضب الله». (الاخبار المُوَفَّقِیّات/ ۳۱۲، ذخائر العُقبی/ ۶۵، الرّیاض النَّضِرَه ۳/ ۱۲۲، مجمع الزّوائد ۹/ ۱۰۹، کَنْز العُمّال ۱۱/ ۶۱۰/ح ۳۲۹۵۳، منتخب کَنْز العُمّال ۶/ ۱۵٤، یَنابیع المَوَدَّه / ۹۱، ۲۸۲، مناقب ابن مغازلی / ۲۳۰).

صحابی معروف ابوسعید خُدری می گوید: «إنا کنّا لانعرف المنافقین ـ نحن معاشر الأنصار ـ إلاّ ببغضهم علی بن ابی‌طالب». (فَرائد السِّمْطَیْن ۱/ ۳۶۶).

یعنی «ما (انصار)، منافقین را فقط از کینه و بغضشان نسبت به علی بن ابی‌طالب می‌شناختیم».

۲ـ الاخبار الموفّقیات/ ۳۱۲، الصَواعِق المحرقه/ ۱۹۰.

۳ـ در برخی از روایات متن کامل این حدیث چنین است: «من أحبه فقد أحبنی و من أحبّنی فقد احب الله، و من ابغضه فقد أبغضنی و من أبغضنی فقد أبغض الله». مراجعه بفرمایید به: معجم کبیر طبرانی ج ۳۱۹/۱/ح ۹٤۷، ج ۲۳/ ۳۸۰/ح ۹۰۱، مجمع الزوائد ۱۰۸/۹، ۱۰۹، مستدرک حاکم ۳/ ۱۳۰، منتخب کنز العمال ۳۲/۵، تاریخ بغداد ۳۲/۱۳، کنز العُمّال ۶۱۰/۱۱/ح ۳۲۹۵۳، مناقب ابن مَغازِلی/ ۲۳۰، ذخائر العقبی/ ۶۵، الریاض النَّضِرَه ۳/ ۱۲۲، درّ السَّحابه/ ۲۱۲، یَنابیع المَوَدَّه/ ۹۱، ۲۳۷، ۲۸۲.

«هر کس علی را دوست داشته باشد، در حقیقت به من مهر ورزیده است؛ و هر کس محبت مرا در دل داشته باشد، همانا خدا را دوست داشته است».[1]

این فرمایشات پیامبر اکرم در منقبت حضرت زهراسلام‌الله‌علیها، عیناً با همین مضامین در کتب معتبر شیعه و سنی نقل شده است که نشان می‌دهد آن حضرت در جمیع احکام و شئون ولایت با رسول خدا و امیرالمؤمنین شریک است، لذا علماء چنین فتوی می‌دهند که هر کس به پیامبر اکرم، یا امیرالمؤمنین، یا فاطمه‌ی زهرا دشنام دهد واجب القتل می‌شود، و دانشمندان عامه می‌فرمایند: هم کافر است و هم واجب القتل.

۱ـ مفهوم این احادیث با الفاظ دیگر هم وارد شده است، نظیر:

(۱) ـ «من احب علیاً فقد أحبنی، و من أبغض علیاً فقد أبغضنی، و من آذی علیا فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی الله». (الصَواعِق المُحرقه / ۲۶۳).

(۲) ـ «... فانه [یعنی علیاً] لایحبه الا مؤمن، و لایبغضه الا منافق، من احبه فقد احبنی، و من ابغضه فقد ابغضنی، و من ابغضنی عذبه الله عز و جل». (مختصر تاریخ دمشق ۱۷/ ۳۶۹).

(۳)ـ در روایتی پیامبر به علی علیه‌السلام می‌فرماید: «أنت سید فی الدنیا سید فی الاخرة، من احبک فقد احبنی، و حبیبک حبیب الله، و من ابغضک قد ابغضنی و بغیضک بغیض الله، و الویل لمن ابغضک من بعدی». (مختصر تاریخ دمشق ۱۷/ ۳۷۳، البدایة و النهایه ۷/ ۳۹۱، ۳۹۲).

(٤) ـ پیامبر در روایت دیگری به امیرالمؤمنین می‌فرماید: «... الا من أحبک فقد أحبنی، و من أحبنی فقد أحب الله، و من أحب الله أدخله الجنة، و من ابغضک فقد أبغضنی، و من أبغضنی أبغضه الله، و من أبغضه الله أدخله النار». (مختصر تاریخ دمشق ۱۷/ ۳۷۱).

(۵)ـ «من أطاع علیاً فقد أطاعنی، و من عصی علیاً فقد عصانی و من عصانی فقد عصی الله، و من احب علیاً فقد احبنی و من أحبنّی فقد أحب الله، و من أبغض علیا فقد أبغضنی، و من أبغضنی فقد أبغض الله، لایحبّک إلا مومن و لایبغضک إلا کافر أو منافق». (مختصر تاریخ دمشق ۱۷/ ۳۶۷).

(٦)ـ سلمان می‌گوید یکبار پیامبر به علی چنین فرمود: «محبّک محبّی و محبّی محبّ الله، و مبغضک مبغضی و مبغضی مبغض الله». (مختصر تاریخ دمشق ۱۷/ ۳۶۷).

(۷)ـ پیامبر به علی می‌فرمایند: «حبیبک حبیبی و حبیبی حبیب الله، و عدوک عدوّی و عدوّی عدوّ الله، و الویل لمن أبغضک بعدی». (مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۷، ۱۲۸).

پروردگارا، به حق محمد و آل‌محمد، ما را از نظر لطف فاطمه‌ی زهراسلام‌الله‌علیها دور مکن، و پرتو ولایت او را در قلب ما جایگزین فرما، و با اعتقاد به این مقام ولایت عمر ما را بپایان برسان.

موضوع سیزدهم:
مقام زهرا عليها السلام در بهشت با مقام پیامبر و علی و حسنین عليهم السلام یکسان است

منقبت دیگر، اشتراک فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها با پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حسنین : است در مقامات و درجاتی که مخصوص و منحصر می‌باشد به پنج تن آل‌عبا. با دقت در این دسته روایات کاملا روشن می‌شود که آنان را مقام و مرکزیت خاصی است، و هرگز هیچ بشری را به آن درجات والا راه نیست.

زید بن اَرْقَم از پیامبر اکرم روایت می کند که آن حضرت خطاب به امیرالمومنین فرمود:

«أَنْتَ مَعِي فِي قَصْرِي فِي الْجَنَّةِ مَعَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عليها السلام (أَنْتَ أَخِي وَ رَفِيقِي)[۱]، ثُمَّ تَلا «إِخْوَاناً عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ»[۲]».[۳]

«یا علی تو و دخترم فاطمه در بهشت در قصر من همنشین من هستید. سپس پیامبر اکرم این آیه را تلاوت فرمود: (برادرانه بر تخت‌های بهشتی روبروی هم می‌نشینید)».

این روایت را محب‌الدین طبری در کتاب الریاض النَّضِرَه، ابن مَغازِلی در مناقب، حموینی در فرائِد، ابن باکَثیر[٤] در وسیلة المآل، و عاصمی در زَیْن الفَتی، احمد بن حنبل در مناقب نقل کرده‌اند.

۱ـ در بعضی از روایات عبارت داخل پرانتز نیز درج است.

۲ـ سوره‌ی الحِجْر: ٤٧.

۳ـ معجم کبیر طَبَرانی ج ۲۲۱/۵/ح ٥١٤٦، الرّیاض النَّضِرَه ج ۱۸۲/۳ [به نقل از کتاب المناقب تألیف احمد بن حَنْبل]. در الغدیر ج ۱۰٤/۱۰ نیز به این روایت اشاره شده است.

٤ـ احمد بن فضل بن محمد با کَثیر مکی شافعی متوفای ۱۰٤۷ هجری. وی از ادبا و شعرای مکه بوده و کتاب «وسیلة المآل فی عدّ مناقب الآل» را در سال ۱۰۲۷ در مکّه تدوین نموده است. (ایضاح المَکْنون ٤۰۵/۱، هدیه العارفین ۱۵۹/۱، الاعلام ۱۹۵/۱، معجم المؤلفین ۲۲۸/۱).

حدیث دیگری امیرالمومنین 7 مرفوعاً از پیامبر اکرم 6 نقل کرده‌اند که رسول اکرم فرمود:

«فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ تُدْعَى «الْوَسِيلَةَ». فَإِذا سَأَلْتُمُ اللّهَ فَسَلُوهَا لِيَ الْوَسِيلَةَ، قَالُوا: يا رَسُولَ اللّهِ، مَنْ يَسْكُنُ مَعَكَ فيها؟ قَالَ: عَلِيٌّ و فَاطِمَةُ وَ بَعْلُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ».[۱]

«در بهشت درجه‌ای است به نام «الوسیله»، هر گاه بخواهید در هنگام دعا چیزی برای من از خدا بطلبید، مقام «وسیله» را مسئلت نمایید، گفتند: یا رسول‌الله چه کسانی در این درجه‌ی مخصوص با شما همنشین هستند؟ فرمود: علی، فاطمه، حسن و حسین».

این حدیث از دانشمندان عامه نیز در کتب خود ذکر نموده‌اند، از جمله سیوطی در کتاب جامع الکبیر از حافظ ابن مردویه نقل کرده است.

ما شیعیان نیز در زیارت پیامبر اکرم 6 چنین عرض می کنیم:

«اللَّهُمَّ أَعْطِهِ الدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ، وَ آتِهِ الْوَسِيلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ».[۲]

چنانکه گفته شد درجة الوسیله ـ که والاترین درجات بهشتی است ـ مخصوص و منحصر است به پنج تن، و هرگز بشری را به آن رتبه‌ی اعلی راه نیست. درجة الوسیله برتر از درجات جمیع انبیاء، اوصیاء، اولیاء، و علماء و مخلصین است.[۳]

۱ـ مقتل الحسین (خوارزمی) ۶۷/۱، ۶۸، منتخب کَنز العُمّال ۹۴/۵، مناقب ابن مغازلی/۲۴۷، کنزل العمال ۱۰۳/۱۲ /ح ۳۴۱۹۵، ج ۶۳۹/۱۳، ۶۴۰ /ح ۳۷۶۱۶.

۲ـ این عبارت در زیارت پیامبر با الفاظ دیگری هم آمده است نظیر: «اللهم اعطه الدرجة العلیا و آته الوسیلة الشریفة». (بحارالانوار ۹۷/ ۱۶۹).

و یا «اللهم و اعطه الدرجة و الوسیلة من الجنة و ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولّون و الاخرون». (کامل الزیارات / ۱۶).

در اعمال روزعرفه نیز صلواتی بر پیامبر و اهل‌بیت علیهم‌السلام نقل است که عبارات فوق به این صورت در آن آمده است «اللهم اعط محمدا و آله الوسیلة و الفضیلة و الشرف و الرِّفعة و الدرجة الکبیرة». (متن کامل این صلوات را در مفاتیح‌الجنان می توانید ببینید).

۳ـ در روایتی آمده است که پیامبر اکرم 6 فرمود: «و اسالوا الله لی الدرجه الوسیلة من الجنة. قیل: یا رسول‌الله، و ما الدرجة الوسیله من الجّنة؟ قال: هی اعلی درجه من الجّنة لاینالها الا نبی ارجو ان اکون انا». (بحارالانوار ۹۱/ ۶۵).

امیرالمؤمنین چنین روایت می کند که پیامبر اکرم فرمود:

«أَنَا وَ فاطِمَةُ وَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فى مَكانٍ واحِدٍ يَوْمَ الْقِيامَةِ».

«روز قیامت من و فاطمه و علی و حسن و حسین دارای مقام و منزلت واحدی هستیم».

آری اینان در تمام عوالم خلقت مقام و منزلتشان یکی است. در عالم نور، در عالم ذر، درعالم اظله، در محشر، در عوالم سفلی و عُلْوی، مِلْکی و مَلکوتی، در غیب و شهود، خلاصه در تمام مسیر آفرینش، از آغاز تا پایان، همه جا با هم، هم‌ردیف و هم‌شان و هم‌مقامند. بعضی ازعلمای عامه (سنی) که حدیث مذکور را نقل کرده‌اند عبارتند از: احمد بن حنبل در مسند، حافظ محب‌الدین طبری در الریاض النضره.

روایت دیگری که حضرات عامه نیز نسبت به آن اهمیت بسیار قائل شده‌اند عبارت از این است:

روزی رسول اکرم وارد خانه علی شد، و امیرالمؤمنین را در حال استراحت مشاهده کرد؛ و خطاب به حضرت زهرا چنین فرمود:

«إِنِّي وَ إِيَّاكَ وَ هَذَيْنِ [يَعْنِى الْحَسَنَيْنِ] وَ هَذَا الراقد [أَوِ النَّائِمَ] يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ».[1]

«همانا، من و تو (یا زهرا) و حسن و حسین، و این شخص که در اینجا آرمیده است (علی)، روز قیامت‌همه در یک جا خواهیم بود».

۱ـ مُسند طَیالسی ص ۲۶/ح ۱۹۰، مسند احمد بن حَنْبَل ۱/ ۱۰۱، معجم کبیر طبرانی ۳/ ۴۰، ۴۱/ح ۲۶۲۲، ج ۲۲/ ۴۰۵، ۴۰۶/ح ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، مستدرک حاکم ج ۳/ ۱۳۷، تلخیص المستدرک ۳/ ۱۳۷، الریاض النَّضِرَه ج ۳/ ۱۸۳، ذخائر العقبی / ۲۵، فرائد السمطین ج ۲/ ۲۸/ح ۳۶۷، مقتل الحسین خوارزمی/ ۷۵، ۱۰۳، اسد الغابه ج ۵/ ۲۶۹، ۵۲۳، تاریخ مدینة دمشق (ط دار الفکر) ج ۱۳/ ۲۲۷، ۲۲۸، ج ۱۴/ ۱۶۳، ۱۶٤، تاریخ مدینة دمشق (ترجمة الحسین ؟)/ ۱۱۱، تهذیب الکمال ٦/ ٤۰۳، ٤۰٤، سِیَر اعلام النُّبلاء ۳/ ۲۵۸، مجمع الزوائد ۹/ ۱۷۰، منتخب کنز العمال ۵/ ۹٤، کَنْز العمال ج ۱۲/ ۹۹/ح ۳٤۱۷۲، در السحابه / ۲۷۰، یَنابیع المَوَدَّة ۱۹٤.

راویان این حدیث عبارتند از: احمد ابن حنبل در مسند، حافظ ابن عساکر، محب‌الدین طبری، حاکم حسکانی....

حاکم نیسابوری اسناد این روایت را بررسی و آن را تایید نموده است.[۱] ما نیز مدارک این حدیث شریف را کاملاً رسیدگی کردیم؛ تردیدی در صحت آن نیست، و مسلماً از فرمایشات پیامبر اکرم 6 می‌باشد.

عبدالله بن قیس از رسول خدا 6 نقل می کند که فرمود:

«أَنَا و عَلِیٌّ وَ فاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ یَوْمَ الْقِیامَةِ فی قُبَّةٍ تَحْتَ الْعَرْشَ».[۲]

«جایگاه من و علی و فاطمه و حسن و حسین روز قیامت در قبه‌ای است که زیر عرش قرار دارد».

از این روایت چنین معلوم می‌شود که والاترین مقامات که «وسیله» نام دارد، در پایتخت عظمت حضرت حق تبارک و تعالی است؛ و هرگز کسی را به آنجا راه نیست. آری، پایتخت عالم فقط جایگاه پنج تن است، آنجا که نشانگر عظمت و جلال و جلوه‌گاه نور جمال و جلال کبریایی است.

چنانکه گفته شد، این انوار پنج‌گانه، در جمیع منازل خلقت در تمام شئون ولایت همه جا همراه و همگام و همتایند؛ در ابتدا و انتها، در عالم اظله، در عالم ذر، در عالم ارواح و اشباح، در دنیا و برزخ، در حشر و نشر، خلاصه تا روز قیامت، از یکدیگر جدا نبوده، در کنار هم در جمیع مراحل و در تمام ملکات و فضائل بطور یکسان سهیمند.

۱ـ مستدرک حاکم ۳/ ۱۳۷.

۲ـ کنز العُمّال ج ۱۲/ ۱۰۰/ح ۳٤۱۷۷.

موضوع چهاردهم: مقام تقدم و رُکُوب زهرا ؟ در ورود به بهشت

منقبت چهاردهم، مقام رکوب (سواره بودن) در روز قیامت، در بهشت، و در هنگام سیر در مواقف دیگر است که حضرت زهراسلام‌الله‌علیها با پدر بزرگوارش و امیرالمؤمنین و حسنین اشتراک دارد، و هیچ زنی در عالم ـ از اولین و آخرین ـ دارای این مقام نیست. فاطمه ؟ در این رتبه نیز بین بانوان جهان بی‌همتاست. از میان بانوان، تنها اوست که سواره وارد عرصه‌ی محشر می‌شود. فرق او با زنان دیگر، بلکه با جمیع صدیقین، علماء، حکما و شهدا تفاوت پیاده و سواره است.

بُرَیْده[1] از پیامبر اکرم ؟ روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«یَبْعَثُ اللّٰهُ ناقَةَ صالِحٍ، فَیَشْرَبُ مِنْ لَبَنِها هُوَ وَ مَنْ آمَنَ بِهِ مِنْ قَوْمِهِ. وَ لی حَوْضٌ کَما بَیْنَ عَدَنٍ وَ عَمّان، أکْوابُهُ عَدَدَ نُجُومِ السَّماءِ فَیَسْتَقِی الأنْبیاء. وَ یَبْعَثُ اللّٰهُ صالِحاً عَلَی ناقَتِهِ. قالَ مُعاذٌ[2]: یا رَسُولَ اللّٰهِ، وَ

۱ـ بُرَیْدة بن حصیب بن عبدالله بن حارث بن اَعْرَج اَسْلَمی صحابی. بر اساس منابع عامه وی در نخستین سال هجری، اسلام آورده و در غزوه‌ی خیبر شرکت داشته است. بُرَیْدَة، والی عمر بن خطاب در نوبه سرغ (که در مرز حجاز و شام واقع است) بوده و در سال ٦٢ و یا ٦٣ هجری درگذشته است. (طبقات ابن سعد ١٤/ ٢٤١، الاستیعاب ١/ ٢٦٣، سِیَر اعلام النُّبَلاء ٢/ ٤٧٠، تهذیب الکمال ٤/ ٥٣).

۲ـ ابوعبدالرحمن مُعاذ بن جَبَل بن عمرو بن اوس انصاری خَزْرَجی متوفای ۱۸ هجری. وی یکی از صحابه‌ای است که در غزوه‌ی بدر و بسیاری از غزوات دیگر حضور داشته و علمای عامه او را درشمار حفاظ ذکر نموده‌اند. بنا به نقل ابن اسحاق، پیامبر اکرم ؟ در مؤاخاتی که بین صحابه صورت داد معاذ بن جبل را برادر جعفر بن ابی‌طالب قرار داده است. (الاستیعاب ٣/ ٤٥٩، اسد الغابه ٤/ ٣٧٦، تهذیب التهذیب ١٠/ ١٨٦، تذکره الحفاظ ١/ ١٩، طبقات الحفاظ / ١٥).

أَنْتَ عَلَى العَضْباءِ؟ قالَ: لا، أَنَا عَلَى الْبُراقِ، يَخُصُّنِيَ اللّٰهُ بِهِ مِنْ بَيْنِ الْأَنْبِياءِ، و فاطِمَةُ أِبْنَتى عَلَى الْعَضْباءِ...»[۱]

«خدای تعالی ناقه حضرت صالح را در روز رستاخیز برمی‌انگیزد، پس حضرت صالح و ایمان‌آورندگان به او از شیر آن شتر می‌نوشند و سیراب می‌شوند؛ لیکن مرا حوضی است به پهنای عَدَن تا عَمّان، که تعداد جامهای آن به شمار ستارگان آسمانی است، و انبیاء (از من) طلب سقایت می‌نمایند.

«پیامبر اکرم 6 در ادامه‌ی سخن چنین می‌فرماید): خدای تعالی در روز حشر، صالح را سوار بر ناقه‌اش برمی‌انگیزد. مُعاذ از پیامبر اکرم پرسید یا رسول‌الله آیا شما نیز سوار بر شتر عَضْباء به محشر وارد می‌شوید؟ آن حضرت در جواب فرمود: نه، مرکب اختصاصی من براق است، که خدای تعالی مرا در میان انبیاء به این مرکب مخصوص گردانیده است، و عَضْباء مرکب مخصوص دخترم فاطمه است».

روایتی را که ذکر شد حافظ ابن عساکر در تاریخش آورده و علمای شیعه نیز آن را نقل نموده‌اند.

عَضْباء نام شتری است که هر وقت علی 7 از جانب پیامبر اکرم برای تبلیغ اسلام ماموریت داشت بر آن سوار می‌شد، چنانکه جهت قرائت سوره‌ی برائت (توبه) در برابر کفار نیز علی بر این مرکب مخصوص سوار بود.

۱ـ تهذیب تاریخ دمشق ۳/ ۳۱۱، ۳۱۲، کَنز العمال ج ۱۱/ ۴۹۹/ ح ۳۲۳۴۰. همچنین مراجعه بفرمایید به مختصر تاریخ دمشق ۵/ ۲۶۰ و حیاة الحیوان ۱۶۶/۱.

کَثیر بن مُرَّه حَضْرَمی[1] روایت می کند که حضرت رسول اکرم 6 فرمود:

«حَوْضی أَشْرَبُ مِنْهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَنَا وَ مَنْ آمَنَ بی وَ مَنِ اُسْتَسْقانی مِنَ الأَنْبیاء. وَ تُبْعَثُ ناقَةُ ثَمُودَ لِصالِحٍ، فَیَحْتَلِبُها فَیَشْرَبُ مِنْ لَبَنِها هُوَ وَالَّذینَ آمنوا مَعَهُ مِنْ قَوْمِهِ ثُمَّ یَرْکَبُها مِنْ عِنْدِ قَبْرِه، حَتی تَوافی بِهِ الْمَحْشَرَ،... فَقال مُعاذٌ: إذَنْ تَرْکَبُ الْعَضْباءَ یا رَسُولَ‌اللهُ؟ قالَ: لا، تَرْکَبُها ابْنَتی، وَ أَنَا عَلَی الْبُراقِ، کَخْتَصَصْتُ بِهِ مِنْ دُونِ الأَنْبیاءِ...».[2]

«در روز قیامت مرا حوضی است که من و هر کس که به من ایمان آورده است از آن سیراب می‌شویم، و از پیامبران نیز آنکه بخواهد سیراب می گردد، در آن روز ناقه‌ی ثمود برای صالح برانگیخته می‌شود، صالح و آنان که از قومش به او ایمان آورده‌اند از شیر آن شتر می‌نوشند، سپس صالح در کنار قبرش بر آن ناقه سوار می‌شود و به صحنه‌ی محشر می‌آید. معاذ عرض کرد: یا رسول‌الله آیا در آن هنگام شما هم بر شتر عضباء سوار می‌شوید؟ فرمود: نه، عضباء مرکب دخترم فاطمه است، و مرکب من براق است که در میان انبیاء به آن اختصاص یافته‌ام».

۱ـ کثیر بن مُرَّه حَضْرَمی رُهاوی شامی حمصی ابوشجره (و یا ابوالقاسم).

وی از طبقه‌ی تابعین است و ـ به گفته‌ی یزید بن ابی‌حبیب ـ ۷۰ صحابه‌ی بدری را درک نموده است. ابن سعد و نسائی و عجلی وی را توثیق کرده‌اند. ابن حبان نیز نام وی را در کتاب ثقات خویش آورده است و ابن خراش به صداقت وی اذعان نموده است. (رجوع بفرمایید به: طبقات ابن سعد ۴۴۸/۷، ثقات ابن حبان ۳۳۲/۵، ثقات عجلی ۳۹۷، تهذیب الکمال ج ۲۴/ ۱۵۸، سیر اعلام النبلاء ۴/ ۴۶، تاریخ الاسلام ـ حوادث و وفیات ۶۱ الی ۸۰ هجری ـ ص ۵۱۴).

۲ـ کنز العمال ج ۱۴/ ۴۳۱ ـ ۴۳۲/ح ۳۹۱۷۹. همچنین مراجعه بفرمایید به: تهذیب تاریخ دمشق ۳/ ۳۱۲، مختصر تاریخ دمشق ۵/ ۲۶۰.

ابوهریره می گوید: شنیدم از پیامبر اکرم که فرمود:

«تُبْعَثُ الأَنْبياء يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلَى الدَّوابِّ وَ يُبْعَثُ صالِحٌ عَلى ناقَتِهِ، وَ أُبْعَثُ عَلَى الْبُراق، وَ تُبْعَثُ فاطِمَةُ أمامی عَلَى الْعَضْباءِ، وَ يُبْعَثُ ابْنا فاطِمَةَ . الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلِىٌّ ناقَتَيْنِ، وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبىطالِب عَلى ناقَتى».[1]

«در روز قیامت انبیا سوار بر مرکبها هستند، و صالح سوار بر ناقه‌اش مبعوث می‌شود، و من نیز بر براق و فاطمه در پیشاپیش من بر عضباء و دو فرزند فاطمه، حسن و حسین بر دو ناقه‌ی دیگر، و علی بن ابی‌طالب بر ناقه‌ی مخصوص من، همگی سواره مبعوث می‌شویم».

مرکب انبیاء ـ چنانکه از روایات استفاده می‌شود ـ از مرکبهای عمومی بهشتی است نه اختصاصی؛ و با توجه به روایت قبلی، که پیامبر می‌فرماید «در روز قیامت سواره مبعوث شدن بهمراه انبیاء، مخصوص امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین سلام‌الله‌علیهم می‌باشد» در تمام مواقف، آنجا که از مسیر پنج تن سخن رفته است، ردیف و ترتیب حرکت چنین است: فاطمه از همه جلوتر، و رسول خدا پشت سر فاطمه، و امیرالمؤمنین بعد از پیامبر اکرم، حسنین پشت سر آنان هستند، حتی ورود پنج تن : به بهشت نیز به همین ترتیب است.

دانشمندانی که این روایت ابوهریره را نقل کرده‌اند عبارتند از: محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی، حاکم در مستدرک ـ که صحت آن را بررسی و تأیید کرده است ـ ابن عساکر در تاریخش، و خطیب در تاریخش. سیوطی ضمن نقل این حدیث از ابوالشیخ و حاکم و خطیب و

۱ـ مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۲ (حاکم نیسابوری پس از نقل این حدیث می گوید: «این حدیث بنابر شرط مُسلم صحیح است»)، تلخیص المستدرک ۳/ ۱۵۲، مقتل خوارزمی ۱/ ۵۵، مجمع الزوائد ۱۰/ ۳۳۳.

ابن عساکر چنین نتیجه می گیرد که این روایت آن احادیثی را که از طریق شیعه درباره‌ی پیشگام بودن فاطمه در هنگام سیر پنج تن نقل شده است، تأیید می کند.

حافظ سُیوطی با ذکر اسناد و مدارک در کتاب جمع الجوامع آورده است که حضرت رسول فرمود:

«أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَة بِنْتُ مُحَمَّدٍ».[۱]

«اول کسی که به بهشت وارد می‌شود فاطمه دختر محمد است».

و در حدیث دیگر:

«أَنَّ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ: أَنَا وَ أَنْتَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَين...».[۲]

«ما پنج تن قبل از همه کس به بهشت وارد می‌شویم...».

از این دسته اخبار، و احادیث دیگری که در این موضوع از پیامبر اکرم وارد است، معلوم می‌شود که فاطمه 3 دارای مرکبهایی است مخصوص به خود، که گاهی از نور، گاهی از یاقوت، و گاهی از زمرد است، و یکی از مرکبهای آن حضرت نیز عضباء است. فاطمه

۱ـ ابوهریره (که نزد عامه از اکابر صحابه است) از پیامبر چنین نقل می کند:

«اول شخص یدخل الجنة فاطمة، مثلها فی هذه الامة مثل مریم بنت عمران». مراجعه بفرمایید به: فردوس الاخبار ۱/ ۶۹/ ح ۸۳، کنز العمال ج ۱۲/۱۱۰/ ح ۳۴۲۳۴، ینابیع الموده/۲۶۰، میزان الاعتدال ۲/ ۶۱۸، لسان المیزان ۴/ ۱۶.

در کتاب میزان الاعتدال و لسان المیزان این حدیث به نقل از عبدالسلام بن عجلان نقل گردیده است. ابن حبان در کتاب الثقات وی را تعدیل نموده است [الثقات ۷/ ۱۲۷]. ظاهراً تنها گناه وی ـ که موجب طعن او بوسیله‌ی ذهبی و امثال ذهبی گردیده ـ نقل همین روایت است.

۲ـ در روایتی پیامبر اکرم 6 به امیرالمؤمنین 7 می‌فرمایند: «إنّ اول من یدخل الجنه: أنا و أنت و فاطمه والحسن و الحسین. قال علی: فمحبونا؟ قال: من ورائکم». (الصَواعِق المُحرِقه / ۳۱۱، کَنزالعُمّال ج ۱۲/ ۹۸/ ح ۳۴۱۶۶).

سلام‌الله‌علیها هنگام سیر در مواقف متعدد، مرکبهای مختلفی دارد؛ موقع ورود به محشر، هنگام داخل شدن به بهشت، وقت سیر در جنت، و مراحل دیگر در موقفی سوار بر مرکب مخصوص می‌باشد، و اینکه در احادیث مرکبهای آن حضرت را متنوع ذکر کرده‌اند، به سبب همین تعدد مواقف و منازل است. این منقبت فاطمه سلام‌الله‌علیها ـ که در میان جمیع زنان، از اولین و آخرین، تنها بانویی است که سوار بر مرکب محشور می‌شود، و با توجه به اینکه در این فضیلت با پیامبر اکرم 6 بطور همسان اشتراک دارد ـ، خود برهان روشن و قاطعی است که آن حضرت دارای مقام شامخ ولایت بوده، و از شئون همین رتبه‌ی والاست که جمیع زنان در محشر پیاده‌اند، و او که «ولیةالله» است، سوار بر مرکب مخصوص به خود می‌باشد.

موضوع پانزدهم: فضل صلوات فرستادن بر فاطمه عليها السلام

دلیل دیگری که «ولیة الله» بودن حضرت صدیقه زهرا سلام‌الله‌علیها را اثبات می کند، استقلال اوست در موضوع صلوات فرستادن بر آن حضرت و کیفیت زیارتش، که همانند صلوات بر پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حسنین و زیارات آنان است؛ یعنی همانگونه که به صلوات بر آن چهار وجود مقدس و زیارتشان امر شده است، نسبت به حضرت زهرا نیز در این موارد، همگان مأمور و مأجورند. فاطمه 3 که مشمول آیه‌ی تطهیر و از اهل‌بیت پیامبر اکرم ـ یعنی آل‌محمد است ـ کیفیت صلوات بر او را رسول خدا بصراحت چنین بیان داشته است:

«لا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلاةَ الْبَتْراء، فَقالُوا: وَ مَا الصَّلاةَ البتراء؟ قَالَ: تَقُولُونَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَتُمْسِكُونَ، بَلْ قُولُوا: اللّهمَّ صَلِّ عَلى مُحَمد وَ آلِ مُحَمَّدٍ».[۱]

«بر من صلواتِ بَتْراء (ناقص، دُم بُریده و بُریده شده) نفرستید. سؤال شد: یا رسول‌الله صلواتِ بتراء (بُریده شده) چیست؟ فرمود: اینکه (بر من صلوات بفرستید و بگویید «اللّهمَّ صَلِّ عَلى مُحَمد »، ولی درباره‌ی آل من[۲] ساکت باشید. شما باید بگویید: اللّهمَّ صَلِّ عَلى مُحَمد وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

۱ـ الصَواعق المحرقه / ۲۲۵، ینابیع الموده / ۲۹۵، رشفة الصادی / ۲۹.

۲ـ علمای عامه اتفاق دارند که منظور از آل محمد: علی و فاطمه و حسنین است.

«ــ

--»

ابن حجر در صواعق می گوید: یقیناً لفظ آل، همسران پیامبر را در بر نمی گیرد... (الصواعق المحرقه/ ۲۲۵).
مأمون در محاورهای که بهمراهی علماء با امام رضا داشته است از حضرت پرسید: آیا عترت پیامبر همان آل پیامبر است؟ حضرت فرمودند: بلی. مامون گفت: در احادیث پیامبر آمده است که پیامبر فرمودند: «امت من همان آل من هستند»، و صحابه هم می گویند: «آل محمد، امت او هستند». حضرت رضا از مأمون و حضار پرسیدند: آیا بر آل پیامبر صدقه حرام است؟ گفتند بلی. حضرت فرمودند: آیا بر امت محمد صدقه حرام است؟ گفتند: خیر. امام رضا فرمودند: تفاوت میان آل پیامبر و امت همین است.... (امالی صدوق / ۴۲۲، عیون الاخبار ۱/ ۱۸۰، تحف العقول/ ۴۲۶، بحارالانوار ۲۵/ ۲۲۱).
در همین محاوره حضرت رضا از مامون عباسی و علماء پرسیدند: در آیهی «یس * وَ الْقُرْءَانِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»(یس: ۱ـ ۴) منظور خداوند از (یس) کیست؟ علما گفتند: (یس) محمد است و هیچکس در این موضوع شکی ندارد. حضرت رضا فرمودند: پس خداوند متعال به محمد و آل‌محمد فضلی عطا نموده است که کسی به حقیقت آن پی نخواهد برد مگر اینکه آن را (بخوبی) درک نماید، خداوند بر احدی سلام نفرستاده است مگر بر انبیاء، چنانکه می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (الصافات: ۷۹)، و می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (الصافات: ۱۰۹)، و می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَٰرُونَ» (الصافات: ۱۲۰). خداوند در قرآن نفرموده است «سلام علی آل نوح»، و نفرموده است «سلام علی آل‌ابراهیم»، و نفرموده است: «سلام علی آل موسی و هارون» بلکه فرموده است: «سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ» (الصافات: ۱۳۰) یعنی سلام بر آل‌محمد. (امالی صدوق/۴۲۶، ۴۲۷، عیون الاخبار ۱۸۵/۱، تحف العقول/۴۳۳، بحارالانوار ۷۹/ ۲۲۹).

یک تذکر: در خصوص قرائت آیهی «سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ» تحریفات بسیاری صورت گرفته است و در آنها سعی شده واژهی «آل‌یاسین» بگونه‌های دیگری قرائت شود. نقطهی اوج این تحریفات این است که ابن خالویه در کتاب مختصر فی شواذ القرآن/ ۱۲۸ می گوید: «قرائت ابن مسعود [سلام علی إدراسین]، و قرائت ابی بن کعب [سلام علی یاسین] بوده است». یعنی در این کتاب ادعا شده که در قرائت ابی اصلاً کلمهی «آل» وجود ندارد! این تحریفات حتی در دوره‌های معاصر نیز ادامه یافته است، بعنوان مثال سیوطی در درالمنثور از کتاب این ابی‌حاتم و طبرانی و ابن مردویه نقل کرده است که ابن عباس قرائت آیه را بصورت «آل‌یاسین» خوانده است ولی در کتاب معجم کبیر طبرانی ـ که در بیروت (دار احیاء التراث العربی) بطبع رسیده است ـ محقق کتاب (حمدی عبدالمجید سلفی) عبارت ابن عباس را تحریف نموده و آن را بصورت «ال‌یاسین» ضبط کرده است. خوانندگان محترم می‌توانند متن درالمنثور ۵/ ۲۸۶ را با متن معجم کبیر طبرانی ۱۱/ ۵۶ مقابله نمایند و خود قضاوت بفرمایند.

صلواتی که شامل علی، فاطمه و حسنین : نباشد، مقطوع و بریده و مورد قبول خدا و رسولش نمی‌باشد. لذا حضرت صدیقه‌ی زهرا هم‌ردیف و برابر افرادی است که جمیع مسلمین باایمان جهان ـ از شیعه و سنی ـ هر شبانه روز در تشهد نمازهای پنجگانه بر او درود می‌فرستند؛ و او در این مقام، همتای محمد بن عبدالله 6 ، و علی و حسنین : است؛ و همین لزوم صلوات بر فاطمه 3 در هنگام اقامه‌ی نماز یک منقبت و فضیلت ساده نیست، بلکه نشانگر مرتبه‌ی اعلی و منصب والای آن حضرت است که این چنین در جنب صاحبان رسالت و امامت قرار گرفته است. بدون تردید باید فاطمه خود ولیة الله و دارای مقام ولایت بوده باشد، تا هم‌ردیف و همتای اولیاء خدا، مورد خضوع و مشمول صلوات و درود جمیع مؤمنین جهان در هر زمان و مکان باشد.

پیامبر اکرم 6 می‌فرماید:

«مَنْ صَلَّى عَلَيْكِ يَا فَاطِمَةُ غَفَرَ اللهُ لَهُ وَ أَلْحَقَهُ بِي حَيْثُ كُنْتَ مِنَ الْجَنَّة».[۱]

«یا فاطمه هر کس بر تو صلوات فرستد، خدای تعالی از او درگذرد، و او را در بهشت به من ملحق گرداند».

چنانکه در موضوع‌های قبلی مشروحاً بیان شد، مقصود از تعبیرات «هم‌درجه شدن با رسول‌الله»، یا «ملحق شدن به پیامبر اکرم 6 در بهشت»، و یا «همسایه بودن با آن حضرت» که در روایات مکرر بکار رفته است، جمع شدن مؤمنین در مرتبه‌ی «درجة الایمان» است که جامع تمام آن کسانی است که با عقائد درست، و باایمان به آنچه از رسول خدا به ما رسیده است، از جهان رفته‌اند. در آن درجه همه‌ی مؤمنین یکسانند و در کنار هم می‌باشند؛ ولی جای هیچگونه تردیدی نیست که مراتب و درجات دیگر که شمار آنها برابر تعداد بشر و بسیار متفاوت است، کاملاً ملحوظ بوده، و مقام هر کس مخصوص به خود او می‌باشد.

۱ـ بحارالانوار ج ۴۳/ ۵۵، ج ۹۷/ ۱۹۴.

در روایتی حضرت رسول اکرم 6 یکی از فضائل حضرت فاطمه را چنین بیان می‌فرماید:

«... أَتَانِي الرُّوحُ؛ قَالَ: إِنَّ فاطمة إِذَا قُبِضَتْ وَ دُفِنَتْ يَسْأَلُهَا الْمَلَكَانِ فِي قَبْرِهَا مَنْ رَبُّكِ؟ فَتَقُولُ اللَّهُ رَبِّي فَيَقُولَانِ مَنْ نَبِيُّكِ؟ فَتَقُولُ: أَبِي. فَيَقُولَانِ فَمَنْ وَلِيُّكِ؟ فَتَقُولُ: هَذَا الْقَائِمُ عَلَى شَفِيرِ قَبْرِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ أَلَا وَ أَزِيدُكُمْ مِنْ فَضْلِهَا؟! إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَكَّلَ بِهَا رَعِيلًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَحْفَظُونَهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهَا وَ مِنْ خَلْفِهَا وَ عَنْ يَمِينِهَا وَ عَنْ شِمَالِهَا وَ هُمْ مَعَهَا فِي حَيَاتِهَا، وَ عِنْدَ قَبْرِهَا عند مَوْتِهَا يُكْثِرُونَ الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَ عَلَى أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا.

فَمَنْ زَارَنِي بَعْدَ وَفَاتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي، وَ مَنْ زَارَ فَاطِمَةَ فَكَأَنَّمَا زَارَنِي، وَ مَنْ زَارَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَكَأَنَّمَا زَارَ فَاطِمَةَ، وَ مَنْ زَارَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَكَأَنَّمَا زَارَ عَلِيّاً وَ مَنْ زَارَ ذُرِّيَّتَهُمَا فَكَأَنَّمَا زَارَهُمَا...».(۱)

«... جبرئیل (روح) به نزد من آمد و گفت: هنگامی که فاطمه قبض روح می‌شود و دفن می گردد، دو ملك در قبر از او سؤال می کنند: پروردگار تو کیست؟ می‌فرماید: الله پروردگار من است. سپس می‌پرسند پیامبرت کیست؟ در پاسخ می‌فرماید: پدرم. آنگاه سؤال می کنند ولی تو کیست؟ در جواب می گوید: علی بن ابی‌طالب، همین کسی که در کنار قبرم ایستاده است. (سپس پیامبر اکرم 6 می‌فرماید): آیا باز هم فضائل دیگر زهرا را بیان کنم؟ (شاید پیامبر اکرم می‌خواهد به این وسیله

۱ـ بشارة المصطفی/ ۱۳۹، بحارالانوار ۵۸/۴۳.

این حدیث را جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده است و از آنجائی که اصل روایت نسبتاً مفصل است و حاوی مناقب بسیاری از حضرت فاطمه‌ی زهرا 3 می‌باشد لذا ما متن کامل حدیث را با ترجمه‌ی آن در تعلیق شماره‌ی ۷ آورده‌ایم.

تذکر دهد که: در این عالم، فاطمه تنها کسی است که پدرش «رسول‌الله» و همسرش «ولی الله» است. پیامبر اکرم در ادامه‌ی سخن خویش می‌فرماید):

همانا خدای تعالی یک دسته از فرشتگان را برای محافظت فاطمه گماشته است، تا از چهار طرف نگهبان او باشند؛ و این ملائکه در حال حیات، و هنگام مرگ او، و کنار قبرش پیوسته در خدمت او هستند، و کارشان صلوات فرستادن بر فاطمه و پدرش و همسر و فرزندان اوست. (یعنی در منطق ملائک و لسان فرشتگان صلوات بر پیامبر اکرم و علی و حسنین همواره باید با صلوات بر فاطمه عليها السلام توأم باشد، و در این منقبت نیز آن حضرت برابر و هم‌ردیف آن چهار وجود مقدس دیگر می‌باشد. سپس پیامبر اکرم چنین به سخن ادامه می‌دهد):

هر کس مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل این است که مرا در حال حیات زیارت کرده است؛ و کسی که فاطمه را زیارت کند، گویی مرا زیارت نموده است؛ و هر کس علی را زیارت نماید مثل زیارت کردن حسنین است؛ و آن کسی که زیارت کند ذریه آنان را، همانند زیارت خود آنان است...».

لذا زیارت حضرت عبدالعظیم را در شهر ری، با زیارت حسین بن علی در کربلا همانند دانسته‌اند، [1] و این مطلب را (که صلوات بر اهل‌بیت پیامبر برابر با صلوات بر پیامبر است)

۱ـ روایتی در کتاب کامل ابن قولویه مندرج است که متن آن چنین است:
«حدثنی علی بن الحسین بن موسی بابویه، عن محمد بن یحیی العطار، عن بعض اهل الری، قال: دخلت علی ابی الحسن العسکری، فقال: این کنت؟ فقلت: زرت الحسین بن علی عليهما السلام. فقال: اما انک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین عليه السلام». (کامل الزیارات / ٣٢٤).
مرحوم علامه امینی توضیحی درباره‌ی این حدیث دارند که در حاشیه‌ی کامل الزیارات /٣٠٧ و ٣٢٤ آمده است.

علمای عامه هم عنوان کرده‌اند، مخصوصاً موضوع صلوات بر فاطمه سلام‌الله‌علیها را، چنانکه سهیلی در کتاب الروض الانف در ذیل مطلبی می‌نویسد:

«وَ مَنْ صُلّی عَلَیْها فَقَدْ صَلّی عَلی أبِیها».[۱]

«هر کس بر فاطمه صلوات فرستد، در حقیقت بر پدر او صلوات فرستاده است».

از حدیثی که نقل شد نیز ولیة الله بودن حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها استنباط می‌شود.

۱ـ الروض الانف ۲ / ۱۹۶.

مناقب مشترکه‌ی چهل‌گانه‌ی حضرت زهرا 3

نتیجه و خلاصه‌ی آنچه در پانزده موضوع بیان داشتیم، چهل منقبت و یا چهل مطلب است که بسیاری از آنها از شئون ولایت و از خصوصیات ولی الله است، **و اینکه حضرت صدیقه‌ی زهرا ؛ در این چهل منقبت با پدر و همسر و فرزندانش سهیم و شریک و همسان و کاملاً برابر با آنان می‌باشد،** خود حاکی از مقام والای «ولیة الهی» آن حضرت است.

حاصل گفتار و نتیجه‌ی بحث ما، همین چهل منقبت است که به ترتیب و بطور اختصار یک به یک آنها را ذکر می کنیم.

منقبت اول:

«خِلْقَتُها قَبْلَ النّاس شَأْنَ أَبيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا، وَ هُمْ إِنْوارٌ يُسَبِّحُونَ اللّٰهَ وَ يُقَدِّسُونَهُ وَ يُهَلِّلُونَهُ وَ يُكَبِّرُونَهُ». (۱)

آفرينش زهرا ﷺ قبل از خلقت ديگران همانند پدر و همسر و فرزندانش بوده است.

آن انوار مقدسی که ـ پیش از آفرینش کلیه‌ی عوالم عُلْوی و سفلی و خلقت بشر ـ در پیشگاه عرش عظمت حق تبارک و تعالی در حال تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر خدای یکتا بوده و در عبادت، استاد و آموزگار جبرئیل و سایر فرشتگان بوده‌اند.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه ﷺ از دیدگاه آیات (آیه‌ی سوم) و بخش حضرت فاطمه ﷺ از دیدگاه روایات (موضوع اول).

منقبت دوم:

«خَلَقَهَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ اللّٰهُ تَبارَكَ وَ تَعالی وَ هِیَ ثُلْثُ النُّورِ الْمَقْسُومِ بَیْنَهَا وَ بَیْنَ أَبِیها وَ بَعْلِها».[۱]

آفرینش زهرا 3 از نور عظمت حضرت حق تبارک و تعالی است. همان نور واحدی که حضرت رسول اکرم و علی ابن ابی‌طالب نیز از آن آفریده‌شده‌اند، و مایه خلقت فاطمه یک سوم همان نور بوده است، «وَ هُوَ نُورٌ مَخْزُونٌ مَکْنُونٌ فی عِلمِ اللّٰه»، نوری نهفته در خزانه علم خدایی، نور قدس، نورجلال، نور کمال و نور کبریائی الهی.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه ÷ از دیدگاه روایات (موضوع یازدهم).

منقبت سوم:

«عِلِّيّتها فى خِلْقَةِ السَماءِ وَ الأَرْضِ وَ الْجَنَّةِ النّارِ وَ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِىِّ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الإِنْسِ وَ الْجِنِّ، شَأْنَ أَبِيها وَ بَعْلِها وَ بَنِيها». (۱)

حضرت فاطمه همتای پدر و همسر و فرزندانش سبب آفرینش آسمانها و زمین، بهشت و دوزخ، عرش و کرسی و فرشتگان و انس و جن بوده است. وجود مقدس زهرا 3 ، یکی از پنج تن است؛ همان کسانی که علت آفرینش جهان و آدم و آدمیان بوده‌اند. اگر آنان نبودند انبیا و اولیا، صدیقین و شهدا، ملك و ملکوت، زمینها و آسمانها، نار و نور، بهشت و دوزخ، و سایر مخلوقات جهان بوجود نمی‌آمدند. اگر حضرت زهرا 3 نبود اثری از آدم و اولاد آدم نبود. اگر او نبود موسی و عیسی و نوح و ابراهیم : آفریده نمی‌شدند. اگر او نبود از اسلام و خداشناسی و توحید خبری نبود.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه ؟ع؟ از دیدگاه روایات (موضوع اول).

منقبت چهارم:

«تَسْمِيَتُها مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعِزَّةِ، شَأْنَ أَبِيها وَ بَعْلِها وَ بَنِيها».[۱]

نام‌گذاری زهرا 3 است از طرف خداوند متعال می‌باشد، همانند اسم گذاری محمد 6 ، و علی و حسن و حسین : ؛ و همین مطلب دلالت دارد بر اینکه این پنج نفر ـ در برابر پروردگار ـ از خود هیچگونه اختیاری ندارند، و تمام امورشان حتی انتخاب نامشان، مربوط به خدای متعال بوده، و به کسی در مورد آنان اجازه‌ی دخالت داده نشده است.

حضرت محمد بن عبدالله 6 هرگز مجاز نیست که از جانب خود فاطمه و حسن و حسین : را نام‌گذاری کند. همچنین در اسم‌گذاری علی بن ابی‌طالب که مولود کعبه و خانه‌زاد خداست، پیامبر گرامی 6 و ابوطالب را اختیاری نیست.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه روایات (ذیل موضوع اول و سوم).

منقبت پنجم:

«اِشْتِقاقُ اسْمِها مِنْ أَسْماءِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَ تَعالی، شَأْنَ أَبِيها وَ بَعْلِها وَ بَنِيها». [۱]

«نام فاطمه عليها السلام ـ همانند نام پدر و همسر و فرزندانش ـ از اسماء خدای تبارک و تعالی مشتق شده است».

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش فاطمه عليها السلام ازدیدگاه روایات (ذیل موضوع اول و سوم).

منقبت ششم:

«تَوَسُّلُ الأَنْبِیاءِ بِها وَ بِأَسْمائِها شَأْنَ أَبِیها وَ بَعْلِها وَ بَنِیها».[۱]

انبیاء به حضرت فاطمه 3 و نامهای او توسل کرده‌اند ـ همانگونه که به وجود و نام پدر و همسر و فرزندان زهرا 3 توسل نموده‌اند ـ؛ و تمسک به اوست که وسیله‌ی نجات انبیاء و اوصیاء و سایر افراد بشر از مشکلات بوده است.

«مَنْ آمَنَ بِها فَقَدْ نَجیك وَ مَنْ لَمْ یُؤمِنْ بِها فَقَدْ هَلَكَ».[۲]

«هر کس که به او ایمان آورد، همانا رستگار شد، و هر کس به او اعتقاد نداشت به تحقیق هلاک گردید».

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه آیات (ذیل آیه‌ی سوم و چهارم).

۲ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه روایات (ذیل موضوع اول).

منقبت هفتم:

«كِتابَةُ اسْمِها عَلى ساقِ الْعَرْشِ وَ أَبْوابِ الْجَنَّةِ لِدَةَ أَبِيها وَ بَعْلِها وَ بَنِيها».[۱]

نام حضرت فاطمه عليها السلام ـ هم‌ردیف پدر و همسر و فرزندانش ـ، بر ساق عرش و درهای بهشت نوشته شده است.

شگفتا! این چه مقام والایی است که با وجود انبیاء، اوصیاء مخلصین، و فرشتگاه مقرب، نام هیچ موجودی بر عرش الهی ـ آن پایتخت عظمت و جلال خدایی ـ نگاشته نشده است، مگر اسامی مقدس پنج تن، که زینت‌بخش تمام مراکز معنوی، و عالی‌ترین منازل اخروی است.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه عليها السلام از دیدگاه آیات (ذیل آیه‌ی هفتم) و بخش حضرت فاطمه عليها السلام از دیدگاه (موضوع دوم).

منقبت هشتم:

«كَوْنُها شَبَحاً عَنْ يَمْنَةِ الْعَرْشِ وَ صُورَةً فِى الْجَنَّةِ، رِدْفَ أَشْباحِ أَبِيها وَ بَعْلِها وَ بَنِيها وَ صُوَرِهِمْ».[۱]

«وجود شبح حضرت زهرا در راستای عرش الهی، و تصویرش در بهشت، هم ردیف اشباح و تصاویر پدر و همسر و فرزندانش».

خدای تعالی، نه تنها اسامی مقدس پنج تن را زینت‌بخش عوالم بالا قرار داده است بلکه با اشباح و تصاویر نورانی آنان، عرش عظمت خویش و بهشت رحمتش را مزین فرموده، و یمین عرش برین را میمنتی بخشیده است.

لذا آدم 7 هنگامی که به عرش نظر می‌افکند، اشباح پنج تن را می‌بیند، و چون به بهشت روی می‌آورد، تصاویر زیبای آنان را مشاهده می‌کند؛ و به هر جا که می‌نگرد آثار جلال و جمال آن ارکان خلقت، منظر چشمان اوست.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه از دیدگاه روایات (ذیل موضوع اول و سوم).

منقبت نهم:

«اِشْتِراكُها فِى الْاَمْرِ بِالاِهْتِداءِ وَ الْاِقْتِداءِ وَ التَّمَسُّكِ بِها، رِدْفَ أَبِيها وَ بَعْلِها وَ بَنِيها».[١]

هر فرد مسلمان و مومنی که با حضرت محمد بن عبدالله 6 بیعت کرده و به او ایمان آورده و رسالت و اطاعتش را پذیرفته، و آن حضرت را پیام‌آور از جانب خدای خود می‌داند، و پیشوایانش علی 7 و اولاد علی : هستند؛ ناگزیر حضرت زهراسلام‌الله‌علیها «ولیه‌ی» او، راهنمای او، مرجع او، و در مشکلات ـ همانند پدر و همسر و فرزندانش ـ دستاویز و پناهگاه اوست.

١ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه علیها السلام از دیدگاه روایات (موضوع چهارم).

منقبت دهم:

«اِشْتِراكُها فِی الْعِصْمَةِ، وَ دُخُولُها فی آيَةِ التَّطهِيرِ».[۱]

اشتراک حضرت فاطمه 3 با پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حسنین 7 در مقام عصمت و طهارت، یکی از مناقب دیگر اوست و نیز **عصمة الله** و مورد خطاب آیه‌ی تطهیر می‌باشد.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه آیات (آیه‌ی اول).

منقبت یازدهم:

«کَوْنُها مِنَ الْأَمانَةِ الْمَعْرُوضَةِ عَلَی السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ».[۱]

آن امانتی که از جانب خدای تعالی بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه شد، و آنها زیر بار آن امانت وزین و مسئولیت سنگین نرفته، و از قبولش امتناع نمودند ولی بشر آن را پذیرا شد، همانا ولایت پنج تن : بوده است؛ و وجود مقدس زهراسلام‌الله‌علیها ولیة الله و جزء امانت معروضه می‌باشد.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه علیها السلام از دیدگاه آیات (آیه‌ی هفتم).

منقبت دوازدهم:

«اِشْتِراکُها مَعَ رَسُولِ‌اللّٰهُ فِی الرُّکْنِیَّةِ لِعَلِیِّ بْنِ أبی‌طالِبٍ».[۱]

حضرت فاطمه 3 ، در مقام رکن بودن نسبت به امیرالمؤمنین 7 ، با پیامبر اکرم 6 همسان و همتا بوده است؛ و این منقبت منحصر است به رسول خدا 6 و صدیقه زهرا 3 ؛و مقصود از «رکنیت» در ذیل روایات مربوطه‌اش بطور تفصیل بیان گردید.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه روایات (موضوع هفتم).

منقبت سیزدهم:

«اِشْتِراکُها فی تَطْهیرِ مَسْجِدِ رَسُولِ‌اللّهِ لَها، نَظیرَ أَبیها وَ بَعْلِها وَ بَنیها».[۱]

اشتراک فاطمه 3 با پدر و همسر و فرزندانش در مجاز بودن به ورود به مسجد پیامبر اکرم 6 و پاک بودنش در هر زمان و در هر حال.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه علیها السلام از دیدگاه روایات (موضوع هشتم).

منقبت چهاردهم:

«كَوْنُها مُحَدَّثَةً كَالْأَئِمَةِ، أَمِيرِالمُؤْمِنِين وَ أَوْلادِهِ».[1]

محدثه بودن فاطمه ؑ است، به این معنی که فرشتگان با او سخن می گفتند، و این مقام شئون امیرالمؤمنین و یازده اولاد معصوم اوست، و با وجود اینکه حضرت زهرا منصب امامت نداشت، هم‌صحبت ملائکه بوده است.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه ؑ از دیدگاه روایات (موضوع نهم).

منقبت پانزدهم:

«اِشْتِراکُها مَعَ اَمیرِالْمُؤمِنینَ وَ أَوْلادِهِ فِی التَّبْشیرِ بِشیعَتِها وَ مُحِبّیها».[۱]

چنانکه رسول اکرم 6 به شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین 7 و یازده اولادش : ، مژده‌ی رستگاری داده است، در موارد بسیار به شیعیان و محبان فاطمه 3 نیز بشارت نجات و رهایی از عذاب داده است؛ **و این خود از شئون مخصوصِ صاحبان ولایت است.**

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه روایات (موضوع دهم).

منقبت شانزدهم:

«رُکُوبُها یَوْمَ الْقیامَةِ کَأَبیها وَ بَعْلِها وَ بَنِیها».[۱]

سواره محشور شدن زهرا 3 همانند پدر و همسر و فرزندانش.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه روایات (موضوع چهاردهم).

منقبت هفدهم:

«إِنَّ لَهَا حُجْزَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ كَحُجْزَةِ رَسُولِ اللّٰهِ يَأْخُذُ بِها أميرالمؤمنين».[۱]

رسول اکرم می‌فرماید: در روز قیامت، من دست به دامان جبرئیل می‌شوم (گویا مقصود پیامبر 6 این باشد که جبرئیل نماینده‌ی خدای متعال است و من متمسک به دامان رحمت الهی هستم)؛ سپس در ادامه‌ی سخن چنین می‌فرماید: دخترم زهرا 3 دست به دامان من، و علی بن ابی‌طالب متمسک به فاطمه 3 است، و یازده فرزندش دست به دامان علی 3 هستند.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه عليها السلام از دیدگاه روایات (ذیل موضوع دهم).

منقبت هجدهم:

«كانَتْ تُحَدِّثُ اُمَّها وَ هِیَ فی بَطْنِها، وَ تُصَبِّرُها».[۱]

سخن گفتن حضرت فاطمه 3 با مادرش، آنگاه که در رحم مادر بود، و او را به شکیبائی دعوت می‌فرمود، **و این خود از نشانه‌های مقام ولایت می‌باشد.**

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه عليها السلام از دیدگاه روایات (موضوع یازدهم).

منقبت نوزدهم:

«تَکَلُّمُها بِالشَّهادَتَیْنِ حِینَ الْوِلادَةِ، وَ بِذِکْرِ اَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَ أَوْلادِهِ الْأَسْباطِ کَالْأَئِمَّةِ علیهم السلام»[1]

حضرت صدیقه زهرا سلام‌الله‌علیها نیز ـ همانند امیرالمؤمنین و فرزندان معصومش : ـ در هنگام ولادت لب به شهادتین گشوده است؛ و این خود از شئون مخصوص صاحبان ولایت است.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه علیها السلام از دیدگاه روایات (ذیل موضوع یازدهم).

منقبت بیستم:

«اِشْتِراکُها مَعَ أَبِیها وَ بَعْلِها وَ بَنِیها فِی الْعِلْمِ بِما کانَ وَ ما یَکُونُ وَ ما لَمْ یَکُنْ إلی یَوْمِ الْقِیامَةِ».[۱]

اشتراک فاطمه 3 با پدر و همسر و فرزندانش در علم به آنچه در گذشته واقع شده است و آنچه در آینده بوقوع خواهد پیوست، و آنچه تا روز قیامت واقع شدنی نیست؛ و این دانش نیز مخصوص اولیاء خداست و دارا بودن چنین علمی از نشانه‌های مقام ولایت می باشد.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه علیها السلام از دیدگاه روایات (ذیل موضوع یازدهم).

منقبت بیست و یکم:

«وِلادَتُها طاهِرَةً مُطَهَّرَةً زَكِيَّةً مَيْمُونَةً كَما يُعْتَقَدُ فِى الأَئِمَّةَ الأَطْهارِ».[۱]

فاطمه 3 همانند ائمه اطهار : مبارک و با طهارت و پاک و پاکیزه از مادر تولد یافته است.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه عليها السلام از دیدگاه روایات (موضوع یازدهم).

منقبت بیست و دوم:

«نُمُوُّها فِی الْیَوْمِ وَ الشَّهْرِ مِثْلِ ما جاءَ فی نُمُوِّ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهارِ».[۱]

رشد حضرت صدیقه زهرا 3 همسان با ائمه اطهار در هر روز به قدر یک ماه، و در هر ماه به اندازه‌ی یک سال است.

ممکن است در اینجا مقصود نمو معنوی و روحی باشد نه رشد جسمانی، در هر حال و به هر معنایی که درباره‌ی ائمه اطهار : متصور است عیناً در فاطمه 3 نیز آنچنان است.

۱ـ در روایتی از حضرت امام صادق 7 می خوانیم: «... فکانت 3 تنمی فی الیوم کما ینمی الصبی فی الشهر و تنمی فی الشهر کما ینمی الصبی فی السنة». (بحارالانوار ۱٦/ ۸۱، ج ۳/٤۳: به نقل از امال شیخ صدوق).

منقبت بیست و سوم:

«دُخُولُ نُورِها حِينَ وُلِدَتْ بُيُوتاتَ مَكَّةَ كَوِلادَةِ أَبِيها».[1]

هنگام ولادت فاطمه 3 نور او تمام خانه‌های مکه، شرق و غرب را فراگرفت چنان که در تولد پیامبر اکرم 6 نیز تمام جهان از نور مبارکش روشن شد، گوئی با نورافشانی این موجود مقدس، خدای تعالی به اهل آسمان و زمین، به فرشتگان و تمام مخلوقات اعلام می‌فرماید: اینک تولد یافت آن بشری که نور جهانیان از اوست، و سبب خلقت عالمیان و علت آفرینش تمام مخلوقات بوده است؛ آن وجود مقدسی که باعث شد موجودات از ظلمات عدم به عالم نور ظهور چشم گشایند و به لباس آفرینش مزین گردند.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه عليها السلام از دیدگاه روایات (ذیل موضوع یازدهم).

منقبت بیست و چهارم:

«تَبْشِیرِ أَهْلِ السَّماءِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً کَما فی رَسُولِ‌اللهِ وَ الأَئِمَّة».[۱]

در آن هنگام که حضرت زهرا 3 از جانب خدیجه 3 ولادت یافت، فرشتگان میلاد او را به یکدیگر بشارت می‌دادند و تهنیت می گفتند، چنانکه در تولد پیامبر اکرم 6 و ائمه اطهار : نیز ملائکه مقدم مبارکشان را به یکدیگر مژده می‌دادند؛ و باید این چنین باشد، زیرا فاطمه 3 یکی از علل خلقت و یکی از اسباب آفرینش بوده است، و فرشتگان نیز همانند سایر موجودات در سایه‌ی خلقت او و از یمن وجودش آفریده شده‌اند.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه روایات (ذیل موضوع یازدهم).

منقبت بیست و پنجم:

«فی وُجُوبِ حُبِّها کَحُبِ بَعْلِها وَ بَنِیها أَجْراً لِلرِّسالَةِ الْخاتِمَةِ».[۱]

حب فاطمه 3 همانند حب همسر و فرزندان معصومش (که اجر رسالت خاتم الانبیاء است)، بر همگان واجب است حتی بر رسول خدا 6 .

پیامبر اکرم 6 می‌فرماید: خدای تعالی مرا به دوستی این چهار نفر فرمان داده است: علی، فاطمه، حسن و حسین : .

البته وجوب دوستی و محبت آنان نه به این جهت است که آن چهار نفر داماد و دختر و فرزندان پیامبرند بلکه رسول خدا نیز همانند سایر بندگان مؤ من، باید معتقد و معترف به مقام ولایت حضرت فاطمه 3 بوده و به این امر شهادت دهد.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه از دیدگاه روایات (آیه‌ی پنجم).

منقبت بیست و ششم:

«اِشْتِراکُها مَعَ أَبِیها وَ بَعْلِها وَ بَنِیها فی دَرَجَةِ الْوَسِیلَةِ فِی الْجَنَّة».[۱]

اشتراک حضرت زهرا 3 و هم‌ردیف و هم‌درجه بودن اوست با پدر و همسر و فرزندانش در قبه‌الوسیله یا درجةالوسیله‌ی بهشت.

آنجا که پایتخت عظمت حضرت حق تبارک و تعالی است و جز پنج تن : از انبیاء و اولیاء و مرسلین و صالحین و فرشتگان مقرب کسی را به آن مقام والا راه نیست.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه روایات (ذیل موضوع سیزدهم).

منقبت بیست و هفتم:

«اِشْتِراکُها مَعَ أَبیها وَ بَعْلِها وَ بَنیها یَوْمَ الْقِیامَةِ فی قُبَّةٍ تَحْتَ الْعَرْشِ».[۱]

اشتراک حضرت فاطمه 3 با پدر و همسر و فرزندانش : در قبه‌ای از نور که زیر عرش برپا می‌شود و جز پنج تن : کسی را به آن رتبه‌ی والا راه نیست، و این مقام غیر از «درجة الوسیله» است که قبلاً بیان شد.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه علیها السلام از دیدگاه روایات (ذیل موضوع سیزدهم).

منقبت بیست و هشتم:

«فِی الدُّخُولِ إِلَی الْجَنَّةِ قَبْلِ النّاس مَعَ أَبِیها وَ بَعْلِها وَ بَنِیها وَ هِیَ قَبْلَ الْجَمِیعِ».[۱]

ورود پنج تن : به بهشت قبل از همه، در حالی که حضرت فاطمه 3 ـ در پیشاپیش پدر و همسر و فرزندانش : ـ نخستین کسی است که وارد بهشت می‌شود.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه روایات (موضوع چهاردهم).

منقبت بیست و نهم:

«فی أَنَّها مِنَ الْکَلِماتِ الَّتی تَلَقّیها آدَمُ وَ ابْتَلی بِها إِبْراهِیمَ رَبُّهُ».[۱]

فاطمه 3 یکی از کلماتی است که حضرت آدم 7 فرا گرفت، و حضرت ابراهیم نیز با همان کلمات امتحان شد؛ یعنی با کلمات: محمد، علی، فاطمه، حسن، و حسین : .[۲]

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه از دیدگاه آیات (آیه‌ی سوم و چهارم).

۲ـ همانطوریکه در ذیل آیه‌ی چهارم (= وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ) خواندیم حضرت ابراهیم علاوه بر نام پنج تن با اسامی مبارک دیگر ائمه نیز (امام سجاد تا حضرت مهدی) امتحان گردید.

منقبت سی‌ام:

«دُخُولُها فی آیَةِ الْمُباهَلَةِ بَیْنَ أَبْنائِنا وَ أَنْفُسِنا».[1]

حضرت فاطمه 3 یکی از افرادی است که آیه‌ی مُباهَلَه در شان آنها نازل شده است و آن وجود مقدس، بین چهار معصوم قرار گرفته است یعنی بین: محمد و أنْفُسَنا (علی) و ابنائنا (حسن و حسین) : .

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه ؟ از دیدگاه آیات (آیه‌ی دوم).

منقبت سی و یکم:

«وَحْدَتُها مَعَ رَسُولِ‌اللّٰهِ وَ عَلِیّ وَ بَنِیهِ فی حُکْمِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ وَ الْوِلاء وَ العِداء وَ فی حُکْمِ السِّلْمِ وَ الْحَرْبِ وَ فی حُکْمِ السَّبِّ وَالْاَذی». [۱]

سنی و شیعه در این موضوع متفق‌القول و هم‌عقیده هستند که احکامی که در اسلام در مورد محبت و یا عداوت، صلح و یا جنگ، دشنام دادن و اذیت کردن نسبت به پیامبر اکرم 6 جاری است، عیناً نسبت به زهرا 3 نیز معتبر و واجب‌الاجرا است. یعنی اگر کسی نسبت به رسول خدا 6 دشمنی ورزد و یا آن حضرت را بیازارد و یا دشنام دهد چنانکه مجازاتش حد زدن بر او و یا کشتن او، و یا موجب کفر اوست، عیناً در این موارد حضرت زهرا 3 با پیامبر اکرم 6 یکسان و برابر است.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه عليها السلام از دیدگاه روایات (موضوع پنجم و ششم).

منقبت سی و دوم:

«فی کُفُوِیَّتِها مَعَ عَلِیِّ فِی الْکَلِماتِ وَ النَفْسانِیّات وَ لَوْ لَمْ یُخْلَقْ عَلِیٌّ لَمْ یَکُنْ لَها کُفْوٌ مِنْ آدَمَ وَ مَنْ دُونَه».[۱]

«همتا بودن فاطمه 3 با علی 7 در صفات و ارزشهای معنوی».

پیامبر اکرم 6 می‌فرماید: اگر فاطمه 3 آفریده نمی‌شد، هرگز برای علی همتایی وجود نداشت، همچنین اگر علی 7 خلق نمی‌شد، فاطمه را در جهان نظیر و مانند نبود، سپس برای روشن شدن مطلب و رفع این اشتباه احتمالی که مبادا تصور شود مقصود پیامبر اکرم 6 این بوده است که: (انحصاراً) دیگرانی که خواستار همسری با فاطمه 3 شدند، کفو و هم شأن او نبودند؛ رسول خدا تصریح می‌فرمایند: نه تنها فاطمه 3 را در زمان حاضر جز علی 7 نظیر و مانندی نیست، بلکه از آدم و اولاد آدم (یعنی انبیاء ـ جز پیامبر اسلام ـ اوصیاء، اولیاء، صدیقین، علماء، و حکما) هرگز کسی همتای زهرا 3 نیست، و تنها علی 7 است که کفو و همانند اوست. علی 7 که چون فاطمه 3 بی‌نظیر است و بشری در ملکات فاضله و مقامات عالیه برابر او نیست، و این دو وجود مقدس در این منقبت بطور یکسان شریکند.

اگر بجز این فرمایش از جانب پیامبر اکرم 6 تصریحی در این مورد در دسترس ما نبود (با اینکه وجود دارد)، همین حدیث شریف برای اثبات برتری حضرت صدیقه زهرا 3 بر جمیع انبیاء ـ جز پدر بزرگوارش 6 ـ کافی بود.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه روایات (ذیل موضوع هفتم).

منقبت سی و سوم:

«كُفْرُ مَنْ أَبْغَضَ فاطِمَةَ كَأَبِيها وَ بَعْلِها».[۱]

علماء و دانشمندان چنین فتوی داده‌اند که هر کس پیامبر اکرم 6 و یا علی 7 را دشمن بدارد کافر است. فاطمه 3 نیز در این مورد با پدر و همسرش شریک است و مشمول این حکم می‌شود. آیا چگونه ممکن است بشری صاحب مقاوم ولایت نباشد، و دشمنی با او موجب کفر گردد؟

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه عليها السلام از دیدگاه روایات (ذیل موضوع دوازدهم).

منقبت سی و چهارم:

«فِی الاَمْرِ بِالتَّوَسُّلِ إِلَیْها کَأَبِیها وَ بَعْلِها وَ بَنِیها فِی الحَوائِجِ وَ عِنْدَ کُلِّ مَسْئَلَةٍ وَ الاَمْرِ بِحُبِّها وَ الصَّلاةِ عَلَیْها وَ زِیارَتِها».[۱]

چنانکه پیامبر اکرم 6 و امیرالمؤمنین 7 و فرزندان معصوم او : ملجا و مرجع توسل جمیع انبیاء بوده‌اند، بشر از آدم تا خاتم مأمور به توسل به حضرت صدیقه زهرا 3 بوده است.

از همان وقتی که آدم 7 آفریده شد و ـ برای استجابت دعا و رفع مشکلاتش توسل به پنج تن : و شفیع قرار دادن آنها در پیشگاه پروردگار بی‌همتا توسط جبرئیل به او آموخته شد تکلیف بنی‌آدم روشن گردید.

انسانی که در جهانی پر از شدائد و مشکلات قدم می‌نهد، دنیایی که دائماً در آغوش امواج بلا و گرداب حوادث عظیمه است، رحمت بیکران الهی ایجاب می‌کند که دستاویزهای محکم و عروة الوثقای ناگسستنی در اختیار این بشر سرگردان قرار دهد تا در مسیر ناهموار زندگانیش، امیدگاهی خداپسند، و پناهگاهی دور از گزند داشته باشد و با توسل و تمسک و چنگ زدن به ریسمان رحمت واسعه‌ی الهی، فرزندان آدم نیز همانند حضرت آدم 7 به ساحل نجات دست یابند.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه عليها السلام از دیدگاه روایات (ذیل موضوع اول و چهارم).

اکنون با قلبی سرشار از خلوص، و امیدوار ـ همانگونه که خداوند یکتا به پیامبرانش راه نجات را نشان داده است و به آنها طریق دعای خداپسند را آموخته است ـ ما نیز به درگاه «الله» روی نیاز می‌آوریم، و وجود مقدس آبرومند زهرا را شفیع و راهگشا و واسطه‌ی فیض خدائی قرار می‌دهیم و عرضه می‌داریم: «یا فاطِمَةُ أغیثینی، یا فاطِمَةُ أغیثینی».

چنانکه به صلوات بر پیامبر اکرم 6 و ائمه‌ی اطهار : و زیارت آنان ـ بعنوان یک فرمان الهی و امر اسلامی ـ دستور داده شده است، عیناً به صلوات بر فاطمه 3 و زیارتش تصریح و تأکید گردیده است.

منقبت سی و پنجم:

«دُخُولُها فی فَضْلِ سُورَةِ «هَلْ أَتی»، مَعَ بَعْلِها وَ بَنِیها».[۱]

حضرت فاطمه زهرا 3 همسان با امیرالمؤمنین و حسنین : در فضیلت سوره‌ی «هَلْ اَتی» شریک و سهیم است.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه علیها السلام از دیدگاه آیات (آیه‌ی ششم).

منقبت سی و ششم:

«عِرْفانُها رُسُلَ رَبِّها اِلَيْها عِنْدَ وِلادَتِها وَ التَّسْليمُ عَلَيْها بِأَسْمائِها». [۱]

حضرت فاطمه 3 در هنگام ولادتش حورالعین و بانوان عالی مقامی را که از جانب خدای متعال به نزد آن حضرت ارسال شده بودند که کاملاً می‌شناخت، و قبل از سلام و احوالپرسی ـ با ذکر نام ـ یک یک آنان را مخاطب قرار داد:

«يا سارَةُ السّلامُ عَلَيْكِ، يا مَرْيَمُ السّلامُ عَلَيْكِ...».

از این مطلب معلوم می‌شود که ملاقات و آشنایی حضرت زهرا 3 با آنان بی‌سابقه نبوده، و آن وجود مقدس قبلاً عوالمی را طی کرده است که در مسیر ملکوتی خویش آن فرستادگان آسمانی را دیده و شناخته است؛ و باید اینچنین باشد، **زیرا مقام شامخ ولایت ایجاب می‌کند که هر ولی الله یا ولیة الله شیعیان خود را با آگاهی خدادادش یک یک بشناسد.** [۲]

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه ؑ از دیدگاه روایات (ذیل موضوع یازدهم).

۲ـ در این خصوص روایات بسیاری از ائمه صلوات‌الله‌علیهم منقول است که مجموعه‌ای از آنها را می‌توانید در بحارالانوار ۲۶/ ۱۱۷ـ ۱۳۲ ملاحظه بفرمایید.

منقبت سی و هفتم:

«اِطِّلاعُ اللّهُ عَلَی الْأَرْضِ وَ اخْتِیارِها عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ کَاطِّلاعِهِ عَلَی الْأَرْضِ وَ اخْتِیارِ أَبِیها وَ بَعْلِها وَ وُلْدِها الْأَئِمَّةِ».[۱]

پیامبر اکرم 6 با کمال صراحت می‌فرماید: خدای تبارک و تعالی یک بار بر زمین نظر افکند و از اولین و آخرین مرا برگزید، و دفعه دوم علی را، و در سومین نظر اولاد معصوم او را، و در چهارمین بار زهرا 3 را از میان جمیع زنان عالم ـ از اولین و آخرین ـ انتخاب فرمود.

پس همانگونه که پیامبر اکرم 6 مصطفی است، و چنانکه که علی مرتضی است، و همان‌سان که حسن و حسین برگزیده و مختارند، زهرا سلام‌الله‌علیها نیز ـ همتای آنان ـ مصطفاة، مرتضاة، مختاره و برگزیده خداوند تبارک و تعالی است.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه علیها السلام از دیدگاه روایات (ذیل موضوع دوم).

منقبت سی و هشتم:

«كَوْنُها شَفيعَةً كُبْرى يَوْمَ الْقِيامَةِ لِشيعَتِها وَ مُحِبّيها كَأَبيها وَ بَعْلِها وَ بَنيها».[۱]

بزرگترین مقام شفاعت را در روز قیامت، حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها ـ همسان با پیامبر اکرم 6 و امیرالمؤمنین 7 حائز می‌باشد؛ بلکه می‌توان گفت آن حضرت را در این رتبه و مقام امتیازاتی است مخصوص بخود و بی‌نظیر.

بزرگداشت تشریف فرمایی او به محشر و آمدنش به پیشگاه عرش الهی بنحوی است که تمام توجهات بسوی آن وجود مقدس معطوف خواهد شد، و امام سلام‌الله‌علیه در این باره می‌فرماید: مقام شامخ حضرت صدیقه زهرا 3 در روز قیامت چنان است که حتی از نظر یک نفر هم پنهان نمی‌ماند.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه عليها السلام از دیدگاه روایات (ذیل موضوع دهم).

منقبت سی و نهم:

«يُعَرِّفُ اللّٰهُ قَدْرَها كَما يُعَرِّفُ قَدْرَ أَبِيها وَ بَعْلِها وَ بَنِيها يَوْمَ القِيامَةِ».[۱]

در روز قیامت منبری از نور برپا می‌شود که پیامبر اکرم 6 بر آن جلوس می‌نماید، و در حالی که جبرئیل و انبیاء و اولیاء گرد آمده‌اند خداوند تبارک و تعالی مقام و منزلت زهرا سلام‌الله‌علیها و پدر و همسر و فرزندان معصومش را به اهل محشر معرفی می‌فرماید، و هنگام ورود فاطمه 3 به صحنه‌ی محشر از جانب حضرت حق تبارک و تعالی ندا می‌شود:

«يا أَهْلَ الْمَحْشَرِ غُضُّوا أَبْصارَكُمْ حَتّى تَجُوزَ فاطِمَةُ».

«ای اهل محشر نگاهتان را فروافکنید تا فاطمه عبور نماید».

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه 3 از دیدگاه روایات (ذیل موضوع دهم).

منقبت چهلم:

«فی أَفْضَلِيَّتِها عَلَى الْمَلائِكَةِ وَالْجِنِّ وَالْإِنْس كَأَبِيها وَبَعْلِها وَبَنِيها».[۱]

چنانکه برتری رسول اکرم 6 بر انبیاء و مرسلین و ملائکه، با تفحص و تحقیق در روایات معتبر ثابت شده است، به همان طریق افضلیت حضرت زهراسلام‌اللهعلیها نیز بر جمیع مخلوقات از انس و جن و ملک منصوص و مسلم است.

۱ـ مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه عليها السلام از دیدگاه روایات (ذیل موضوع اول و ذیل موضوع یازدهم).

این چهل منقبت حضرت فاطمه 3 خلاصه‌ی پانزده موضوع این کتاب است، که با آیات قرآن و روایات معتبر مربوطه و با ذکر اسناد بسیار مدارک اطمینان‌بخش، آنها را قبلاً بطور تفصیل بیان کرده بودیم.

اگر بخواهیم با قلبی حقیقت‌جو، منصفانه قضاوت نماییم، یقیناً درمی‌یابیم که بسیاری از این چهل منقبت از شئون مخصوص صاحبان ولایت، و لازم و ملزوم یکدیگرند. مناقبی که مبنای آنها آیات انکارناپذیر کلام الله و گفتار معصومین دل آگاه : است. بشری که خداوند یکتا او را به اقتضای حکمتش از ابتدای خلقت جهان تا برچیده شدن بساط آن، در کنار سفره‌ی رحمت خویش نشانده، و او را در مراحل مختلف و مواقف بسیار سیر داده است. منزلت والای این بانوی بانوان و خاتون دو جهان، در عالم اظله‌اش، در عالم میثاقش، در عالم خلقتش، در عالم علوی و سفلی‌اش، در عالم رحم مادرش، در ولادت و روز قیامت و محشرش، در ورود به جنتش، همه و همه، حاکی از مقام اعلای «ولیة اللهی» اوست.

هرگز معقول نیست که موجودی دارای مقام ولایت کبری نباشد ولی علت آفرینش بوده و اعتقاد به قدر و مرتبه‌ی خداداد او از شرایط ایمان بشمار آید و وجود مقدسش با پیامبر اکرم 6 در مناقب چهل گانه‌ی مذکور بطور همسان شریک و سهیم باشد.

اما قسمت دوم مناقب زهرا سلام‌الله‌علیها احادیثی است که مربوط و مخصوص است به زندگی آن حضرت؛ درباره‌ی مکارم اخلاقش، زهدش، عبادتش، ایثارش، پرورش فرزندانش، شوهرداریش، نگاهداری از پدرش، و کمالات و فضایل بی‌شمار دیگرش، که در کتب شیعه و سنی مسطور است، که در اینجا مورد بحث و بررسی ما نیست.



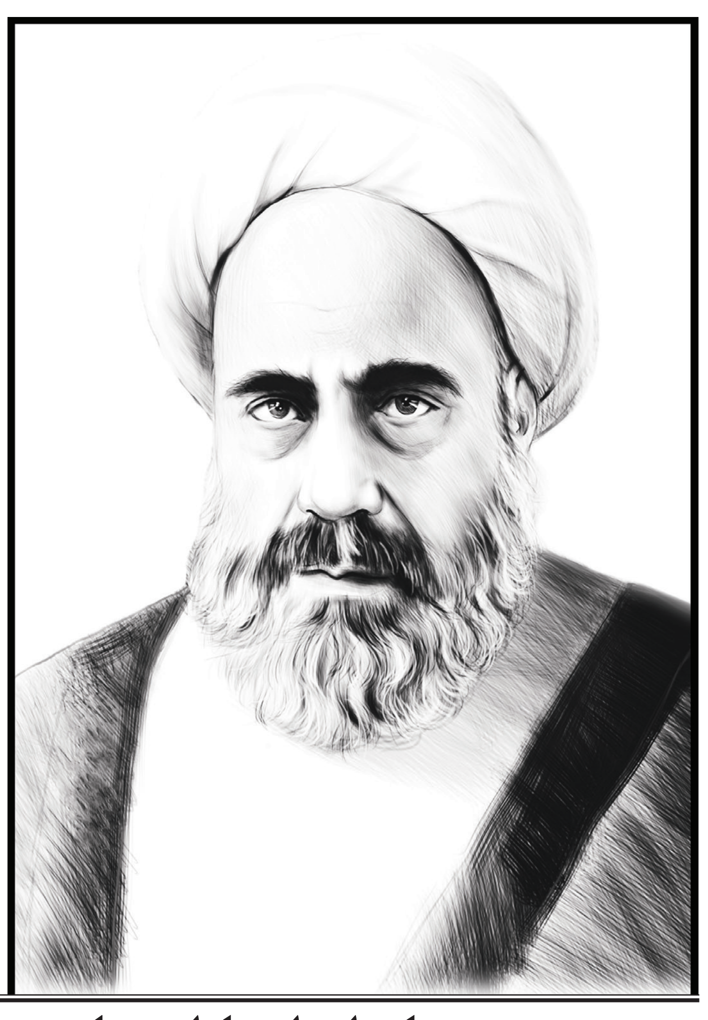
خداوند تعالی بحق محمد و آل محمد علیهم السلام ما را در سایه ی ولایت

حضرت صدیقه زهرا علیها السلام محشور نماید، و دستان را از دامان

ولایت این خاتون در دو جهان کوتاه نفرماید و از مؤمنین

به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد معصومش علیهم السلام قرار دهد...

الحمدلله رب العالمین



جلوه ای از جلوات حیات معنوی

علامه امینی

ارتباط مستقیم علامه‌ی امینی با امیرالمؤمنین 7 و شیعه شدن وزیر فرهنگ عراق

وزیر فرهنگ عراق که یک سنی متعصبی بود تنها فرزند پسرش دچار بیماری لاعلاج (فلج) شد این وزیر که دارای مقام و موقعیت و امکانات مالی فراوان بود برای معالجه‌ی فرزندش تمام دنیا را زیر پا گذاشت اما هیچ تأثیری نداشت.

این وزیر، آوازه‌ی علامه‌ی امینی را در نجف اشرف شنیده بود و ادعاهای این اسطوانه ی بزرگ شیعه را در مورد مقامات و فضایل علی 7 ، شنیده بود، لذا نامه‌ای به این مضمون برای مرحوم علامه‌ی امینی نوشت:

جناب آقای امینی اگر علی بن ابیطالب فرزند مرا
شفا داد من به او ایمان می‌آورم و شیعه می‌شوم.

این نامه وقتی به علامه‌ی امینی می‌رسد که ایشان تازه بر سر سفره‌ی غذا نشسته بود و اولین لقمه‌ی غذا را برداشته بود که میل کند، لقمه را می گذارد به زمین و به طرف حرم مطهر حرکت می کند.

حالا در حرم چه می کند و چه اتفاقی می‌افتد و چه گفتگویی صورت می گیرد معلوم نیست.

مرحوم علامه‌ی امینی از حرم بر می گردد و جواب این نامه را چنین می‌نویسد:

جناب آقای وزیر، علی بن ابیطالب خلیفه‌ی بلافصل پیغمبر فرزند تو را شفا داد و السلام.

این نامه وقتی به دست وزیر می‌رسد که مشغول خوردن غذا بود وقتی نامه را ملاحظه می کند فوراً سراغ فرزندش می‌رود می‌بیند که شفا پیدا کرده است یعنی همان وقتی که وزیر به بالین فرزندش حاضر می‌شود او شفا پیدا می کند آنگاه مخفیانه شیعه می‌شود.

آقای وزیر سپس نامه‌ی دیگری به علامه‌ی امینی می‌نویسد که مضمون آن چنین است:

جناب آقای امینی علی بن ابیطالب خلیفه‌ی بلافصل پیغمبر فرزند مرا شفا داد و من شیعه شدم اما موقعیت من طوری است که نمی‌توانم اظهار کنم.

علامه‌ی امینی بار دیگر نامه‌ای به این مضمون برای او می‌فرستد:

جناب آقای وزیر علی بن ابیطالب خلیفه‌ی بلافصل پیغمبر این مشکل تو را نیز حل کرد، می‌توانی به همه اعلام کنی و السلام.

وزیر با ملاحظه‌ی این نامه تشیع خودش و اینکه امیرالمؤمنین 7 فرزندش را شفا داد را به همه اعلام می کند لذا خانواده‌ی او و طایفه و عشیره‌ی او و بسیاری از دوستان و آشنایان او بواسطه‌ی او و معجزه‌ی امیرالمؤمنین 7 شیعه می‌شوند.

آری برای امینی بی‌نهایت بزرگ، با آن کار بی‌نهایت بزرگش، که برای احیاء غدیر و حقانیت امیرالمؤمنین 7 کرد و با آن عشق آتشین به مولایش که از سراسر وجودش شراره می کشید این گونه کرامت‌ها بسیار سهل و آسان است.

علامه مجاهد و مصلح بزرگ حضرت آیت الله شیخ عبدالحسین امینی، باید در این

راستا الگوی ما و همه‌ی علما و بزرگان و شخصیت‌های علمی و دینی مسلمین جهان باشد، در حیات طیبه‌ی او غور کنند و دریابند که امینی چه‌ها که نکرد برای زنده نگه داشتن غدیر و برای امیرالمؤمنین و در مقابل امام علی 7 چه ها که نکرد برای مرحوم علامه‌ی امینی، همین بس که امیرالمؤمنین تاج بزرگ افتخاری بنام «الغدیر» بر سر مرحوم علامه‌ی امینی نهاد که انوار مقدسه‌ی آن تا قیامت زمین و زمان را روشن و ملکوت آسمان‌ها را متلألئ کرد و پیروان غدیر و شیفتگان امیرالمؤمنین در سراسر اقطار عالم در حسرت اتصال به قطره‌ای از اقیانوس جلال و جمال و کمالات او بسر می‌برند زیرا که او اکنون ولیّی از اولیاء خداست که «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»[1]، «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَالِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمِ»[2] بر همین اساس ما معتقدیم که تبلیغ و ترویج و احیاء علامه‌ی امینی و کتاب مستطاب الغدیر، تبلیغ و ترویج و احیاء غدیر خم و اصل تشیع و حقانیت امیرالمؤمنین 7 است و انکار علامه‌ی امینی و توهین به او، انکار و توهین به غدیر خم و امیرالمؤمنین 7 است.

لذا جا دارد که شیعیان غیرتمند در سراسر کره ی زمین و پیروان امیرالمؤمنین و آنان که آرزو داشتند که در غدیر خم بودند و با مولایشان بیعت می کردند و آنان که در انتظار فرزندش منجی عالم هستند و آنان که با نام علی و یاد علی و ذکر علی و اولاد او زنده و زندگی می کنند از عالم و جاهل از غنی و فقیر **همه و همه تمثال مبارک علامه‌ی امینی این بزرگ مرد جهان تشیع را به عنوان نمادی از حقانیت شیعه و مظلومیت امیرالمؤمنین و نمادی از علم و اخلاص و عشق به علی و تلاش و جهاد و ایثار و از خودگذشتگی در راه حق و حقیقت و**

۱ـ یونس: ٦٢.

۲ـ یونس: ٦٤ .

خلاصه به عنوان نماد یک شیعه‌ی واقعی و عاشق و فداکار، تصویر او را در متن زندگی خود بیاورند، در خانه‌ها و محل کار و اداره‌ها و مراکز آموزشی حوزوی و دانشگاهی، دبیرستان‌ها، دبستان‌ها، وزارت‌خانه‌ها بخصوص در محل کار رؤسای سه قوه و بیوت و دفاتر مراجع تقلید نصب شود تا شیعیان با دیدن این تصویر به سوی تلاش و فداکاری در راه دین و صراط مستقیم اهل بیت : تشویق و تحریک شوند و این خود باقیات الصالحاتی است که می‌توان با آن روزگار قبر و قیامت را آباد کرد شاید که مرحوم امینی از ما دستگیری کند و شفیع ما شود.

و بسیار مناسب‌تر است که این حرکت مقدس از رهبران سیاسی و مذهبی ما شروع شود تا الگویی شود برای دیگران و اجر این سنت حسنه از آنِ آنان باشد. [1]

۱- بر گرفته از کتاب غدیر و احیاء گر بزرگ غدیر